

مبانی فقهی حکومت اسلامی

مبانی فقہی حکومت اسلامی

(دراسات فی ولایۃ الفقیہ وفقہ الدولۃ الاسلامیۃ)

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ مفتخری

جلد اول : دولت و حکومت

ترجمہ و تقریر :

محمود صلواتی



انتشارات کھان



مبانی فقهی حکومت اسلامی

مؤلف: حضرت آیتا... العظمی منتظری

ترجمه و تقریر: محمود صلواتی

چاپ اول - زمستان ۱۳۶۷ - ده هزار نسخه

چاپ: مؤسسه کیهان

خیابان انقلاب - روبروی پارک دانشجو - کوچه انوشیروان - پلاک ۱۰ - انتشارات
کیهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف اسلامی-۷

بسمه تعالی

محضر مبارک استاد بزرگوار فقیه عالیقدر آیتالله العظمی منتظری دام عزه

پس از سلام و آرزوی توفیق و عمر پربرکت برای حضرت تعالی.

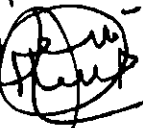
ترجمه کتاب پرارزش و ماندگار «در اسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» که توسط حضرت تعالی نگارش یافته و تدریس شده است و از مدتی پیش با اجازه و زیر نظر حضرت تعالی کار ترجمه آن آغاز گردیده بود، اکنون تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» آماده چاپ و نشر گردیده که مستدعی است در صورت صلاحدید اجازه چاپ و نشر آن را صادر فرمائید.

در تنظیم این مجموعه همواره تلاش براین بوده که با توجه به فنی بودن مباحث، مطالب کتاب روان و قابل استفاده برای عموم، ترجمه و تقریر شود و برای حصول اطمینان بیشتر از چند نفر فضلا، درخواست شد مجدداً متن آن را با متن عربی مورد تطبیق قرار دهند، و نیز طبق راهنمایی حضرت تعالی، مطالب افاضه شده در جلسات درس که در متن عربی کتاب نیامده و توضیح برخی اصطلاحات، و یادآوری برخی نکات در پاورقی درج گردیده تا ضمن جامعیت کتاب از متن متمایز باشد.

ادام الله ظلکم الوارف

ابوالفضل شکوری- محمود صلواتی

بسم الله الرحمن الرحيم
حجج اسلام ائمان صلوات الله وسلامه
فضن تقدیر از خدا عالمی و فرشتگی سمانت و رحمت
مانفی ندارد. خداوند بزرگوار و توفیق خدمت بلام
و مسلمین عنایت فرماید. و السلام علیکم ورحمة الله
۱۳۶۷/۹/۲۱



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار:
۳	زمینه و انگیزه
۴	چند نکته قابل توجه
۵	در خاتمه
	درآمدی بر سلسله درسها و مباحث کتاب:
	الف- تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام:
۹	- فرآیند واژه‌ها
۱۰	- عصر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)
۱۳	- عصر فقهاء اقدم
۱۶	۱- شیخ کلینی «ره»
۱۷	۲- شیخ صدوق «ره»
۱۹	۳- شیخ مفید «ره»
۲۴	۴- سیدین (سیدرضی «ره» و سید مرتضی «ره»)
۲۵	۵- ابوالصلاح حلبی
۲۹	۶- شیخ طوسی
۳۲	- عصر فقهاء قدیم
۳۳	۱- قطب راوندی
۳۵	۲- علامه حلی
۳۶	۳- شهید اول
۳۸	۴- فاضل مقداد
۳۸	- عصر فقهاء متأخر
۴۰	۱- شهید ثانی
۴۱	۲- ملا محسن فیض کاشانی
۴۳	- دوران فقهاء معاصر
۴۷	۱- شیخ جعفر کاشف الغطاء

۴۹	۲- ملا احمد نراقی
۴۹	۳- میرفتاح حسینی مراغی
۵۰	۴- صاحب جواهر
۵۰	۵- فاضل دربندی (صاحب خزائن)
۵۱	۶- شیخ مرتضی انصاری
۵۲	۷- بحر العلوم (صاحب بلفقافیه)
۵۲	۸- آیتالله نائینی
۵۴	۹- آیتالله شهید مدرس
۵۶	۱۰- آیتالله بروجردی
۵۷	۱۱- حضرت آیتالله العظمی امام خمینی «مدظله»
۵۹	۱۲- حضرت آیتالله العظمی منتظری «دام عزه»

ب- آشنائی با شخصیت علمی و فقهی استاد

۶۳	۱- از خانه تا مدرسه
۶۴	۲- اساتید مشهور
۶۶	۳- تألیفات و آثار علمی
۶۹	۴- ارجاعات امام خمینی
۷۲	۵- شخصیت فقهی و روش تدریس

در پایان

۷۶	اهداء کتاب
۷۷	خطبه
۸۱	مقدمه:
۸۳	

۸۳	۱- ضرورت وجود دولت و حکومت
۸۵	۲- حکومت و دولت و چگونگی پیدایش آن
۸۷	۳- انواع حکومت‌های رایج در جهان
۹۰	۴- حکومت اسلامی
۹۲	۵- اوصاف و شرائط حاکم منتخب از نظر عقلاء
۹۳	۶- ولایت فقیه
۹۴	۷- لزوم دخالت علماء و فقهاء در مسائل سیاسی جامعه
۹۵	۸- عوامل انزجار مسلمانان از سیاست و حکومت
۹۸	۹- سبب تألیف و اشاره به بخشها و فصلهای کتاب
۱۰۰	۱۰- شیوه و طریقه ما در بحث
۱۰۳	۱۱- اهمیت فقه حکومتی و مسائل اجتماعی در اسلام
۱۰۵	۱۲- عدم تنافی طرح مباحث علمی با وحدت اسلامی
۱۰۶	۱۳- تذکر و عذرخواهی

بخش اول: اصل اولی و حکم عقل در مسئله ولایت و حکومت

۱۱۱	نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی
۱۱۲	حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت
۱۱۲	۱- حاکمیت مطلقه خداوند بر نظام هستی

- ۱۱۴ ۲- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه
- ۱۱۴ ۳- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت
- ۱۱۵ ۴- ضرورت دولت و حکومت برای جامعه
- ۱۱۵ خلاصه کلام و نتیجه
- بخش دوم: ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع)
- ۱۲۰ دلالت آیات قرآن کریم به ولایت برخی از پیامبران (ص) و ائمه معصومین (ع)
- ۱۲۰ ۱- دلالت آیه «وإذ ابتلى إبراهيم»...
- ۱۲۲ ۲- دلالت آیه «إنا جعلناك خليفة»...
- ۱۲۲ ۳- دلالت آیه «النبي أولى بالمؤمنين»...
- ۱۲۲ - سخنی در مفهوم اولویت
- ۱۲۷ - برخی از موارد استناد پیامبر اکرم (ص) به آیه فوق
- ۱۳۰ - ابلاغ خلافت امیرالمؤمنین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص)
- ۱۳۵ - آیا پیامبر اکرم (ص) بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟
- ۱۳۷ - یک داستان قابل توجه
- ۱۳۷ - نظر خلیفه دوم در تعیین خلیفه
- ۱۳۸ - وصیت در مسائل شخصی مهمتر است یا تعیین سرنوشت امت اسلام؟
- ۱۳۸ - دلیل دیگری بر نصب حضرت علی (ع) به خلافت
- ۱۳۹ - اجمالی از جریان غدیر خم
- ۱۴۰ - علی (ع) و غصب خلافت
- ۱۴۲ - لزوم اظهار نظر در مباحث علمی
- ۱۴۳ - معنای ولایت و مشتقات آن در لغت و در فرهنگ اسلامی
- ۱۴۶ - مفهوم ولایت و مولا در فرهنگ اسلامی
- ۱۴۷ - وحدت و قرب لازمه اعمال ولایت
- ۱۴۹ - روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام
- ۱۴۹ - حدیث متواتر ثقلین
- ۱۵۲ - روایات دیگری در ضرورت تمسک به عترت طاهرین علیهم السلام
- ۱۵۴ ۴- دلالت آیه: «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله»...
- ۱۵۵ ۵- دلالت آیه «انما وليكم الله ورسوله»
- ۱۵۶ ۶- دلالت آیه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم»...
- ۱۵۷ - از تکرار اطیعوا چه می فهمیم؟
- ۱۵۸ - معنی و مفهوم امر در آیه شریفه
- ۱۶۰ - اولی الامر چه کسانی هستند؟
- ۱۶۳ - خلاصه کلام درباره اولی الامر
- ۱۶۵ ۷- دلالت آیه: «فلاورثك لا يؤمنون حتی یحکموک»...
- ۱۶۶ ۸- دلالت آیه: «وانا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس»
- ۱۶۷ ۹- دلالت آیه: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله»
- ۱۶۸ - دعوت پیامبر اکرم (ص) چگونه دعوتی است؟
- ۱۹۶ خلاصه کلام در دلالت آیات فوق
- ۱۶۹ بیان چند نکته در رابطه با مفاهیم ولایت و امامت
- ۱۶۹ ۱- معنای امام از نظر اهل لغت
- ۱۷۱ ۲- سخنی درباره ولایت تشریعی و تکوینی
- ۱۷۴ ۳- ولایت و مراتب مختلف آن
- ۱۷۵ ۴- مراتب ولایت به حسب تحقق خارجی

بخش سوم: ضرورت حکومت و لزوم آن در همه زمانها از نظر اسلام

فصل اول: سخنان تعدادی از علماء که بر ضرورت حکومت ادعای اجماع کرده‌اند

- ۱۸۳ ۱- سخن صاحب جواهر
- ۱۸۳ ۲- سخن علامه
- ۱۸۴ ۳- سخن محقق نراقی
- ۱۸۴ ۴- سخن آیت‌الله العظمی بروجردی
- ۱۸۵ ۵- سخن ماوردی
- ۱۸۵ ۶- سخن ابن حزم اندلسی
- ۱۸۶ ۷- سخن ابن خلدون
- ۱۸۶ ۸- سخن ابن ابی‌الحدید
- ۱۸۷ ۹- سخن پیشوایان مذاهب اربعه
- ۱۸۹ فصل دوم: مرور اجمالی به فقه حکومتی اسلام (براساس روایات و فتاوی‌ای اصحاب)
- ۱۹۰ دو دیدگاه مختلف در نگرش به اسلام
- ۱۹۳ حکومت و نماز
- ۱۹۳ - نماز جماعت اولین سنگ بنای عمل جمعی مسلمانان
- ۱۹۵ - نماز جمعه سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلام
- ۱۹۷ - اقامه نماز عید فطر و قربان توسط امام
- ۱۹۷ حکومت و روزه و اعتکاف
- ۱۹۷ - اثبات عید فطر براساس حکم امام
- ۱۹۸ - مجازات روزه‌خوار توسط امام
- ۱۹۸ - لزوم انجام سنت اعتکاف در مسجد جامع
- ۱۹۹ حکومت و زکات
- ۱۹۹ - زکات یکی از مالیاتها و منابع مالی حکومت اسلامی
- ۲۰۱ - پرداخت وام بدهکاران توسط امام
- ۲۰۳ - مصرف زکات فطره زیر نظر امام
- ۲۰۴ حکومت و انفال
- ۲۰۴ - خمس و انفال یا حق حکومت و ولایت
- ۲۰۷ - تصرف امام در انفال بعنوان مقام امامت و ولایت
- ۲۰۸ - دلالت مرسله حماد بر تشریع زکات و خمس و انفال برای رفع نیازمندیهای حکومت اسلامی
- ۲۱۲ حکومت و حج
- ۲۱۲ - حج کنگره عظیم جهان اسلام
- ۲۱۵ - اجبار مسلمانان در شرائط ویژه به شرکت در مراسم حج توسط امام
- ۲۱۶ - نقش امیرالحاج در حج
- ۲۱۹ - تاکید بر زیارت امام در حج
- ۲۱۹ حکومت و جهاد
- ۲۱۹ - اصلاح دین و دنیا توسط جهاد
- ۲۲۰ - نمونه‌هایی از آیات مربوط به جهاد
- ۲۲۱ - چند نمونه از روایات مربوط به جهاد
- ۲۲۳ - جهاد ابتدائی و جهاد دفاعی
- ۲۲۶ - چگونگی اجازه امام در جهاد ابتدائی
- ۲۲۷ - نظریه فقهاء و بزرگان درباره ضرورت وجود امام عادل در جهاد ابتدائی
- ۲۳۰ - نظر صاحب ریاض درباره عصمت و پاسخ آن

۲۳۱	و جوب جهاد دفاعی و مشروط نبودن آن به اجازه امام
۲۳۳	- دلالت روایات بر ضرورت جهاد دفاعی
۲۳۵	- ضرورت دفاع از کبان اسلام گر چه همراه با امام جائز
۲۳۶	- ضرورت ایجاد تشکل و کسب آمادگی برای دفاع
۲۳۷	- خلاصه کلام در باب جهاد
۲۳۸	حکومت و بقات
۲۳۸	- ضرورت جهاد با طاغیان و شورشگران علیه امام
۲۴۰	- شورش علیه امام عادل و یا امام معصوم؟
۲۴۲	حکومت و غنائم جنگی، جزیه، اسراء، و اراضی فتح شده
۲۴۵	حکومت و «حجر» و «وصیت»
۲۴۶	حکومت و نکاح و طلاق
۲۴۹	حکومت و ارث
۲۵۱	حکومت و قضاء و حدود
۲۵۲	- پرداخت دیه از بیت المال در صورت وقوع خطا در قضاوت
۲۵۳	- زندانی شدن افراد فاسد و کلاهبردار توسط امام
۲۵۳	- قبول شهادت توسط امام
۲۵۳	- اجرای حدود زیر نظر و یا پشتوانه امام
۲۵۵	- تعقیب افراد متجاوز توسط امام
۲۵۵	- روایات دیگری در زمینه اجرای حدود توسط امام
۲۵۹	- مجازات و حبس مجرمین توسط امام
۲۶۱	- نمونه هایی از پرداخت دیه توسط امام
۲۶۲	- نمونه هایی از موارد دریافت دیه توسط امام

فصل سوم: نمونه های دیگری از مسائل حکومتی در ابواب مختلف فقه (بر اساس فتاوی فقها).

۲۶۸	حکومت و امر بمعروف و نهی از منکر
۲۶۹	حکومت و تجارت
۲۷۰	حکومت و دین (قرض)
۲۷۰	حکومت و قبول ولایت
۲۷۰	حکومت و رهن (گرو)
۲۷۱	حکومت و حجر
۲۷۱	حکومت و شرکت
۲۷۲	حکومت و ودیعه
۲۷۲	حکومت و کالت
۲۷۲	حکومت و وصیت
۲۷۳	حکومت و نکاح
۲۷۳	حکومت و اصلاح بین زن و شوهر
۲۷۳	حکومت و طلاق
۲۷۳	حکومت و ظهار (تحریم همسر با جمله انت علی کظهرامی)
۲۷۴	حکومت و ایلاء (تحریم همسر با قسم)
۲۷۴	حکومت و احیای زمینهای موات
۲۷۴	حکومت و لقطه (گمشده ها)
۲۷۵	حکومت و شهادات
۲۷۵	حکومت و حدود
۲۷۵	حکومت و دیات

	فصل چهارم: بیان دلائل ضرورت حکومت در همه زمانها از نظر اسلام
	دلیل اول: جامعیت اسلام و آمیختگی آن با ولایت و حکومت
۲۸۰	- دلالت آیات قرآن کریم بر جامعیت اسلام
۲۸۲	- سیره پیامبر اکرم (ص) دلیل دیگری بر جامعیت اسلام
۲۸۳	- تقدیس شریعت مقدس اسلام از ولایت و حکومت
۲۸۶	دلیل دوم: حکومت، ضرورتی فطری و نیازی عقلی
۲۸۷	- بیان حکم همه نیازمندیهای بشر در شریعت اسلام
۲۹۱	دلیل سوم: استدلال به روایت فضل بن شاذان در تبیین فلسفه امامت و ولایت
۲۹۳	- بررسی زنجیره سند حدیث
۲۹۴	- گستردگی علت در مفهوم روایت
۲۹۵	دلیل چهارم: استدلال به کلام امیرالمومنین (ع) به هنگام رد شبهه خوارج
۲۹۷	- توضیح روایت
۲۹۹	دلیل پنجم: استدلال به کلام امیرالمومنین (ع) در کتاب محکم و متشابه
۳۰۰	- نکته‌ای درباره کتاب محکم و متشابه
۳۰۰	دلیل ششم: استدلال به کلام امیرالمومنین (ع) در پاسخ به نامه معاویه
۳۰۲	- سخنی درباره کتاب منسوب به سلیم بن قیس
۳۰۵	دلیل هفتم: اثبات حکومت بر اساس یک صغری و کبرای منطقی از آیات و روایات
۳۱۰	- توصیه مؤکد اسلام بر تشکل و وحدت مسلمانان
۳۱۲	دلیل هشتم: استدلال به روایت زراره، بنی‌الاسلام علی خمسة اشیاء...
۳۱۳	- ولایت به مفهوم حکومت نه بمعنی محبت
۳۱۵	- تداوم اجرای دستورات اسلام در گرو حکومت
۳۱۶	دلیل نهم: استدلال به کلام امیرالمومنین (ع) لولا حضور الحاضر
۳۱۷	- ادله امر بمعروف و نهی از منکر دلائل دیگری بر ضرورت حکومت
۳۱۸	- امور حسبه دلیل دیگری بر ضرورت حکومت
۳۲۰	دلیل دهم: ذکر روایاتی از طریق فریقین بر ضرورت دولت و حکومت
۳۳۱	روایات متضاد درباره حکومت و شیوه جمع بین آنها
	فصل پنجم: بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت در عصر غیبت
۳۳۳	۱- صحیحه عیص بن قاسم
۳۳۵	- توضیح روایت
۳۳۶	- دلائل نام نبردن زید در قیام خود از امام صادق (ع)
۳۳۷	- قداست قیام زید
۳۳۹	- چند روایت از ائمه معصومین (ع) در تأیید قیام زید
۳۴۰	- اظهار نظر مرحوم شیخ صدوق درباره زید بن علی «ره»
۳۴۳	- نظر شیخ مفید و صاحب تکمله درباره زید «ره»
۳۴۳	- قیام زید الگوی قیام از غیر ائمه معصومین (ع)
۳۴۴	- شیوه برخورد اصحاب امام صادق (ع) با قیام زید
۳۴۶	- ضعف سند روایات وارده در مذمت زید
۳۵۰	- خلاصه کلام درباره زید «ره»
۳۵۱	- قیام محمد بن عبدالله محض (نفس زکيه)
۳۵۶	۲- مرفوعه ربیعی
۳۵۶	- توضیح روایت
۳۵۸	- احتمال انحصار عدم خروج موفق پیش از قیام قائم (ع) به ائمه معصومین (ع)
۳۵۹	- روایت متوکل بن هارون

۳۵۹	- بررسی زنجیره سند روایت متوکل بن هارون
۳۶۲	- توضیح روایت
۳۶۵	- روایت ابی الجارود
۳۶۶	۳- روایت سدید
۳۶۷	- بررسی شخصیت سدید
۳۷۱	۴- روایت ابی المرفف
۳۷۱	- سند و لغات روایت
۳۷۲	- ایجاد امید و نفی حرکتهای زودرس
۳۷۳	۵- روایت فضل بن سلیمان
۳۷۳	- ضعف سند روایت
۳۷۴	- شرائط بیان روایت
۳۷۴	- مفهوم روایت
۳۷۵	- سفیانی کیست؟
۳۷۶	۶- روایت ابی بصیر
۳۷۶	- داعی به نفس طاغوت است، یا داعی به حق؟
۳۷۷	- احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص
۳۷۷	- تعارض روایت با روایات مؤید قیام
۳۷۷	- چند نمونه از روایات مؤید قیام در زمان غیبت
۳۸۰	- تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر
۳۸۲	- ضرورت کسب آمادگی برای دفاع
۳۸۴	- قائم کیست؟
۳۸۵	۷- روایت عمر بن حنظله
۳۸۵	- توضیح روایت
۳۸۶	۸- روایت معلى بن خنيس
۳۸۶	۹- روایت انس بن محمد
۳۸۶	- توضیح روایت
۳۸۷	- بیان مشکلات مبارزه، نه نفی قیام
۳۸۸	۱۰- روایت عیص بن قاسم
۳۸۸	۱۱- روایت ابی عبدون
۳۸۸	۱۲- روایت ابی عبدالله سیاری
۳۸۸	- توضیح روایت
۳۸۹	۱۳- روایت عبیدی
۳۸۹	- حبس نفس وقف جان در راه خداست نه سکوت
۳۹۰	۱۴- روایت حسین بن خالد
۳۹۱	- توضیح روایت
۳۹۱	۱۵- کلام امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه
۳۹۲	- چگونه می توان گفت امیرالمؤمنین (ع) امامالساکتین است؟
۳۹۳	۱۶- روایت جابر
۳۹۳	- توضیح روایت
۳۹۴	۱۷- روایت زرین حبیش
۳۹۴	- توضیح روایت
۳۹۵	- خلاصه کلام و نتیجه

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

انقلاب اسلامی با یاری خداوند متعال به رهبری مقام ولایت فقیه در ایران به پیروزی رسید و نفس مسیحایی امام امت، رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی مدظله‌العالی برپیکره نیمه‌جان ملت مسلمان ایران حیات و نشاطی تازه بخشید و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی در میان اعجاب و ناباوری دوست و دشمن به اهتزاز درآمد و با این پیروزی شکوهمند، وحدت دین و سیاست در عالی‌ترین شکل خود تجلی نمود و یک بار دیگر قدرت اعجاب‌انگیز مرجعیت شیعه در ابعاد مبارزاتی اجتماعی، فراروی جهانیان به نمایش گذاشته شد و در تداوم این درخشش نور، علیرغم همه مشکلات و نارساییها و توطئه‌های مستقیم و غیرمستقیم استعمارگران و ایادی و عمال آنها و تحمیل جنگی نسبتاً طولانی توسط رژیم بعث عراق به ایران و... در یک چشم‌انداز کلی به روشنی آشکار شد که حکومت اسلامی نه تنها در مرحله براندازی و نفی نظام طاغوت، بلکه در مرحله اثبات و اداره نظام نیز از صلاحیت و کارآیی لازم برخوردار است.

با اینهمه اکنون انقلاب اسلامی در تداوم حرکت بالنده خود در مقطع حساسی از تاریخ شکوهمند خویش قرار گرفته که همزمان مسؤولیتهای متفاوتی متوجه آن است و باید بدون از دست دادن فرصت به همه آنها توجه ویژه‌ای مبذول نمود.

از یک سو با کارشکنیها و توطئه‌های استکبار و استعمار جهانی که به خاطر بینش شرکی خود با اسلام و انقلاب اسلامی دشمنی همیشگی دارند، رودررو است که از این جهت در وضعیتی مشابه زمانه امام حسین^(ع) قرار دارد و وظیفه در آن، دفاع از کیان اسلام و مسلمین است و آمادگی برای حفظ ارزشهای انقلاب و جنگ و شهادت.

از سوی دیگر در حال پایه‌گذاری و شکل‌دهی به نظام جمهوری اسلامی و اداره آن بر اساس قسط و عدل اسلامی است که در زمانه‌ای مشابه زمان پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) می‌باشد و وظیفه در چنین شرایطی الگو گرفتن از برنامه‌های حکومتی آنان است و تربیت و به کارگیری نیروهای پارسا و با کفایت.

و از دیگر سو در حال تبیین و تطبیق مسائل جامعه بر اساس قوانین و دستورات اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در جامعه و سایر کشورهای جهان است که در زمانه‌ای مشابه دوران امام صادق و امام باقر علیهما السلام قرار گرفته و وظیفه در چنین شرایطی تبیین نیازمندیهای جامعه بر اساس مبانی فقه اسلامی و تربیت اسلام‌شناسان متعهد و آگاه است بر پایه اجتهاد و فقاہت.

در این میان، مسؤولیت حوزه‌های علمیه و عالمان دینی آگاه به زمان، از سایر اقشار و اصناف ملت بمراتب بیشتر است، چرا که آنان جانشینان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و سربازان مادام‌العمر و تمام وقت امام زمان (عج) بوده و همواره مسؤولیت «اجتهاد» (تبیین نیازمندیهای زمان بر مبنای اصول و مبانی اسلام) را بردوش کشیده‌اند.

در این شرایط، قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی) در تدوین قوانین مورد نیاز کشور به مبانی فقهی مستند و روشن از مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه نیازمند است و قوه قضائیه برای ارائه قوانین جزایی و قضایی مورد نیاز و نیز برای تأمین کادر قضات، در سطح عالی نیاز به افراد صاحب‌نظر و مجتهد و آگاه به ریزه‌کاریهای حقوق اسلامی دارد و قوه مجریه در سطوح مختلف برای ترسیم حرکت مکتبی خویش چشم‌امید به حوزه‌های علمیه دوخته است.

تبیین احکام فقهی (اعم از فقه حکومتی، سیاسی، اقتصادی و قضایی) و استخراج مبانی مسائل عمده‌ای نظیر ابعاد مسؤولیت ولایت فقیه، مسئله زمین، مالیاتها، تجارت خارجی، حقوق اقلیتها، روابط بین‌الملل، وظایف دولت در قبال مردم و مسؤولیت مردم در برابر دولت، سازمان اطلاعات، امور حسبه و دهها مسئله مورد نیاز دیگر که بویژه به خاطر حاکمیت طولانی طاغوت و عدم حضور نظام اسلامی در صحنه حکومت کمتر روی آن کار فکری شده، از اموری است که در حوزه‌های علمیه باید به آن پرداخته شود. و درست بر همین اساس و در جهت پاسخگویی به این نیاز مهم و حیاتی است که استاد بزرگوار فقیه مجاهد آگاه به زمان آیت‌الله‌العظمی منتظری در کنار سایر اشتغالات گسترده سیاسی- اجتماعی خود، بخش عمده‌ای از اوقات پربرکت خویش را به تدریس و تدوین مجموعه ارزشمند و بی‌نظیر «ولایة الفقیه و فقه‌الدولة الاسلامیه» اختصاص می‌دهند و هم‌زمان،

در مدتی متجاوز از چهار سال تحصیلی به تدریس آن برای بیش از یک هزار طلبه فاضل مشتاق به تحقیق در مبانی فقهی حکومت اسلامی که در حوزه درسی معظم‌له شرکت می‌کنند، می‌پردازند. و برآستی در این میدان، کدام فقیه بلند پایهای شایسته‌تر از معظم‌له است که پس از پشت‌سر گذاشتن عمری تدریس و تحقیق در مسائل فقهی، اصولی، فلسفی، تاریخی، اجتماعی، و پس از گذراندن مدت مدیدی از عمر خویش در صحنه‌های جهاد و مبارزه و تبعید و زندان و شکنجه و پس از اداره مجلس خبرگان قانون اساسی و آشنایی بسیار گسترده و عمیق با مسائل و مشکلات جامعه و... ایفای چنین مسؤولیت مهمی را به عهده بگیرد. و با تکیه بر کرسی تدریس امام صادق و امام باقر علیهما السلام به تبیین مسائل اصولی مورد نیاز جامعه و تربیت طلاب و فضلاء حوزه علمیه، این سنگربانان و مشعلداران آینده همت گمارد.

زمینه و انگیزه

و اما انگیزه و سبب دست‌یازیدن به تقریر و ترجمه این مباحث بدین گونه بود که از همان روزهای اول ورود استاد به طرح مباحث حکومت اسلامی برای همگان روشن بود که این مطالب نباید در محدوده شاگردان درس و احیاناً کسانی که از رادیو به مطالب آن گوش فرا می‌دهند محصور و محدود بماند و لازم است به گونه‌ای قابل استفاده برای عموم، مطالب آن در اختیار علاقمندان قرار داده شود. بدین منظور از همان ابتدا به عنوان یادداشتهای روزانه درس، تلاش شد مطالب به صورت منظم گردآوری و پاکتویس شود، اما پس از مدتی مشخص گردید که منظور را نمی‌تواند کفایت کند، چه بسا مطالبی که از قلم افتاده و یا منابعی که به صورت دقیق درج نشده بود، برای رفع این نقیصه نوارهای درس تهیه و پس از پیاده شدن به تنظیم آن همت گماشته شد و بدین وسیله این امکان فراهم شد که تمام آنچه استاد در درس بیان فرموده بودند، در اختیار باشد و از مطالب چیزی فرو نماند و بدین منوال، قسمت عمده‌ای از بحث آماده گردید، تا اینکه در دیداری با استاد، قسمتهای آماده شده، عرضه و هدف از تنظیم آن مطرح شد. ایشان پس از ملاحظه، شاگردپروری نموده و با لطف و عنایت خاص خود فرمودند: «من پیشنویس این درسها را نوشته‌ام. بسیاری از مطالب در نوشته آمده که در درس مطرح نشده است، برای تکمیل نوشته و پیشگیری از تکرار کار و اتلاف وقت، بجاست اصل نوشته از عربی به فارسی ترجمه و مطالب اضافه شده در درس و توضیحات، به پاورقی منتقل شود.» و برای تأمین این منظور یک دوره فتوکپی دستنویس مباحث را در اختیار قرار دادند و این نقطه عطفی بود

در کمال یافتن این نوشتار، زیرا همانگونه که استاد فرموده بودند، پس از مقابله، مشخص گردید که بسیاری از مطالب در نوشته ایشان آمده که در جلسات درس مطرح نشده بود و البته پاره‌ای از مطالب مفید، بویژه نمونه‌ها و نکات قابل توجه در زمینه مسائل سیاسی-اجتماعی نیز در درس مطرح شده که در نوشتار ایشان درج نشده بود.

بر این اساس مجموعه مباحث گذشته، طبق نظر استاد بازنویسی شد و دنباله کار به همین منوال ادامه یافت و اکنون آنچه پیش رو دارید نوشتاری است جامع، بین ترجمه کتاب و تقریرات درس که با پانویس «از افاضات معظم‌له در درس» مشخص گردیده و توضیح برخی مطالب و یا اصطلاحات که با کلمه «مقرر» متمایز شده است.

چند نکته قابل توجه

در رابطه با این مجموعه نکاتی قابل توجه است که اجمالاً به آن اشاره می‌شود.

۱- باتوجه به تخصصی و استدلالی بودن مباحث کتاب، تمام تلاش براین بوده که در حد امکان مطالب به صورت روان و قابل فهم برای عموم به رشته تحریر کشیده شود که البته شیوه استاد در بیان ساده مسائل چه در گفتار و چه در نوشتار، به ایفای این مقصود کمک شایانی نموده است.

۲- باتوجه به بضاعت علمی اندک و نیز گستردگی مباحث و هدفی که در ترجمه و تقریر این مجموعه دنبال می‌شده، در طول مباحث کتاب تمام سعی بر رسایی مطلب و انتقال صحیح آن به خوانندگان فارسی‌زبان بوده است، اما باز یادآوری این مطلب ضروری است که هرگونه نارسایی و کمبودی در ترجمه و تقریر مباحث مشاهده گردد، از ما و به عهده ماست و ساحت استاد از آن می‌راست.

۳- تمام تلاش در این بوده که چه در ترجمه و چه در تقریر مباحث درس، همانگونه که اصل اساسی ترجمه و تقریرات نویسی است، امانت مراعات شود و در هر مورد براساس ضرورت، کلمه و یا جمله‌ای اضافه شده در گروه [] قرار داده شده تا از متن متمایز باشد. در عین حال مجموعه مطالب در پایان اجمالاً از نظر استاد بزرگوار گذشته و طبق نظر ایشان در هر مورد تغییرات لازم انجام پذیرفته است.

۴- باتوجه به فراوانی اصطلاحات فقهی، اصولی، فلسفی، کلامی و... در طول کتاب و تکرار آنها در موارد متعدد، ضمن توضیح برخی از آنها در پاورقی، در پایان مجموعه مجلدات، فهرست اعلام، اماکن، مصطلحات و... پیش‌بینی شده تا دسترسی به مجموع آنها یکجا میسر گردد.

۵- پیش از ورود در مباحث کتاب، جهت آمادگی ذهنی خوانندگان گرامی، درآمدی در دو محور تحت عنوان «تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام» و «آشنایی با شخصیت علمی و روش فقهی استاد (حفظ الله)» درج شده که در همین جا از برادر گرامی، فاضل ارجمند حجت الاسلام ابوالفضل شکوری که پژوهش و نگارش آن را عهده‌دار بوده‌اند و باتوجه به گستردگی بحث، تقریر و ترجمه برخی از مجلدات بعدی را قبول فرموده‌اند، سپاسگزاری به عمل می‌آید.

۶- متن و ترجمه کلیه آیات و نیز متن و ترجمه همه احادیثی که مورد بحث و بررسی بوده در متن کتاب آمده و متن عربی سایر روایات و احادیث بطور کامل در پاورقی درج گردیده و در نقل قولها تنها به ذکر ترجمه در متن و آدرس در پاورقی اکتفا شده است.

۷- در برخی موارد که با طولانی شدن مطلب و یا وارد شدن در مطلب جدید به «سرفصل» و «تیتیر» نیاز می‌افتاده، باتوجه به مضمون مطلب، تیتیر مناسب انتخاب شده تا فهم مطلب را آسانتر و انسجام و زیبایی کلام را افزونتر سازد.

۸- در پاورقیها همانگونه که در متن عربی کتاب آمده در حد امکان، هم شماره صفحات و هم عنوان فصل و باب کتاب مرجع، آمده تا مراجعه به اصل در چاپهای متعدد کتب براحتمی امکان‌پذیر گردد.

در خاتمه

در خاتمه از ساحت مقدس استاد بزرگوار که با اجازه ترجمه کتاب و تقریر مباحث درس و تذکرات ورهنمودهای خودشان اینجانب را مورد لطف قرار دادند، کمال امتنان و تشکر را دارم. و از فضلا و سروران محترمی که با تطبیق آن با متن عربی و ارائه پیشنهادات و نظرات اصلاحی خود در غنا و بالا رفتن کیفیت آن موثر واقع شدند و از موسسه محترم کیهان و برادران متعهدی که در نشر آن به صورت سلسله مقالات در روزنامه و انتشار آن به صورت کتاب قبول زحمت فرمودند و از همه برادرانی که در مراحل مختلف پیاده کردن نوارها، تایپ، ویراستاری و... اینجانب را یاری دادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم.

از خوانندگان گرامی نیز انتظار دارم با دیده بزرگواری به این اثر نگریسته و پیشنهادهای و نظرات اصلاحی خود را به اینجانب هدیه فرمایند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین، والحمد لله رب العالمین.
 بیستم شوال ۱۴۰۸ هـ ق. مطابق با پانزدهم خرداد ۱۳۶۷ ش. ه.
 حوزه علمیه قم- محمود صلواتی

درآمدی بر
برسلسله درسه‌ها و مباحث کتاب

الف: تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام
ب: آشنایی با روش علمی و شخصیت فقهی استاد.

تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام

فرایند واژه‌ها

واژه‌ها نیز همچون همه پدیده‌های هستی، با گذشت زمان، دچار تحول و دگرسانیهای گوناگون می‌شوند و فرایندهای مختلفی را پشت سر می‌گذارند. در اثر این فرایندها و تحولات لغوی، گاهی یک معنی و مفهوم ویژه در قالب الفاظ و کلمات متعدد جای گرفته و انسانها را در راستای تفهیم و تفاهم و ادای مقصود، یاری می‌رسانند. روی این اصل است که باید گفت، واژه‌ها و اصطلاحات در پدید آوردن پیوندهای معنوی و فرهنگی ابنای بشر و انتقال معارف، نقش بسیار ظریف، کلیدی و مهمی را ایفا می‌کنند.

مفهوم ویژه‌ای هم که امروزه از آن به عنوان «دیدگاهها و اندیشه‌های حکومتی اسلام» یاد می‌شود از جمله مفاهیمی است که در طول زمان در قالب واژه‌ها و اصطلاحات گوناگون جای گرفته و بر زبان محدثان، فقهاء، مفسران و حکمای اسلام جاری گشته است. به همین جهت مطالب مربوط به آن با نامها و عناوین گوناگون و متعدد شناخته شده و در هر عصر و زمان و در هر یک از منابع و متون، تعبیر خاصی به آن اختصاص یافته است. چنانکه مجموعه مطالب مربوط به این موضوع زمانی «الاحکام السلطانیة» و «امور سلطانیة»^۱ و زمانی دیگر

۱. مانند کتابهای الاحکام السلطانیة ابوالحسن ماوردی و ابویعلی. و نیز تعبیرات متعدد و کثیره فقهای بزرگوار شیعه در ضمن مباحث ولایت فقیه، به عنوان مثال، امام خمینی در کتاب السبیح، ج ۴۷۲/۲ که تعبیر «الامور السلطانیة» را به کار برده‌اند. و...

«تنفيذ الاحكام»^۲، «القضايا والاحكام»^۳ و «احكام قضاء وحدود...»^۴ نامیده شده، گاهی هم به اسم «ولاية الفقيه»^۵ مورد ذکر قرار گرفته و زمان دیگر به صورت عام تر و کلی تر، عناوینی همچون «مسائل الولايات»^۶، «الولايات والسياسات»^۷ به آن اطلاق شده است. چنانکه گروه دیگری از مولفین از آن به عنوان «السياسات الشرعية»^۸، «النظم الشرعيه»^۹ یاد کرده اند. برخی از فقها و محدثین نامدار نیز مسائل مربوط به این موضوع را تحت عنوان «فی العبادات والسياسات»^{۱۰} مورد بحث قرار داده اند و بالاخره در این اواخر نام «فقه سیاسی» و «فقه حکومتی اسلام» شهرت یافته است که همه این عناوین و اصطلاحات حاکی از یک مفهوم و معانی مشترک و واحد هستند و نه معانی متعدد و مختلف که در طول تاریخ و در بستر زمان همراه با فراز و نشیب فقه عمومی و فقه حکومتی، تحول و دگرگونی پذیرفته اند. در این جا ما برای آگاهی هرچه بیشتر خوانندگان گرامی از ریشه این اصطلاحات و مفاهیم خاص، تاریخ نگارش و تدوین فقه حکومتی اسلام بویژه دیدگاههای فقهای شیعه در اعصار مختلف را مورد مطالعه قرار داده و بحث گسترده در این زمینه را به کتابی مستقل موکول می نماییم.

۱- عصر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)

بدون تردید، اصول اولیه و ریشه های اصلی فقه حکومتی اسلام، مانند هر مسئله اسلامی دیگر در قرآن مجید و سنت رسول خدا و ائمه معصومین (ع) قرار دارد و از لحاظ تاریخی پیدایش و شکل گیری فقه حکومتی همزمان و همزاد با پیدایش «فقه عمومی اسلام» است. یعنی زمان پیدایش و تکوین آن نیز مانند فقه عمومی به عصر نبوت و نزول آیات شریفه قرآن مجید بر می گردد، چرا که همه احکام و دستورات اسلام در عصر نبوت با

۲. ر.ک: الکافی ۴۲۱/۱ به بعد، از ابوالصلاح حلبی، چاپ مصحح جدید.

۳. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۲۱۷/۶، شیخ الطایفه طوسی، چاپ جدید.

۴. این تعبیر در همه کتب فقهی کاربرد دارد.

۵. مانند عوائد الایام مرحوم نراقی/ ۱۸۵ به بعد، مکاسب، ج ۳۰۴/۹ به بعد از مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به تصحیح کلانتر. و خزائن الاحکام فاضل دربندی و کتاب ولایت فقیه امام خمینی و...

۶. ر.ک: بلفه الفقیه ج ۲۰۹/۳ به بعد، سید محمد آل بحر العلوم.

۷. ر.ک: کتاب العناوین ۳۲۲/۱ از میرفتاح الحسینی المراغی، چاپ سنگی.

۸. مانند ابن تیمیه و صبحی صالح که کتابهای خود را چنین نامیده اند.

۹. ر.ک: مفاتیح الشرایع، ج ۹/۱، ملاحسن فیض، تحقیق سید مهدی رجایی.

نزول آیات الهی و سنت شخص پیامبر اکرم (ص) تدوین و تکوین یافته است، تنها در اعصار بعدی با سیره و روایات ائمه معصومین (ع)، فقه اسلام در همان مسیر بنیانگذاری شده و بر پایه همان اصول و ملاکها توسعه و تطور یافته است.

فقههای اسلام نیز در عصر غیبت کبری، طبق دستور خود ائمه معصومین (ع) که فرموده‌اند: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع»^{۱۰}، تنها تفریع فروع بر اساس «اصول القائی ائمه (ع)» را انجام داده و از این رهگذر به تعمیق و گسترش مباحث و مسائل فقهی پرداخته‌اند. چنانکه در رابطه با پیدایش و گسترش همه فروع و مسائل فقهی این مسئله صادق است، در مورد پیدایش و گسترش عناوین و مسائل فقه حکومتی اسلام نیز صدق می‌کند از این رو، آیاتی از قبیل: «انی جاعلک للناس اماما»^{۱۱}، «النبی اولی بالمومنین من انفسهم»^{۱۲}، «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^{۱۳}، «ان یكون لهم الخیرة...»^{۱۴} و آیات مشابه دیگر، اصل ولایت و حکومت عامه رسول خدا (ص) بر جامعه اسلامی را به گونه بسیار استوار و به دور از هر گونه ابهام بیان کرده و سنگپایه فقه سیاسی و حکومتی را در بنیان ساختمان نظام فقهی اسلام کار گذاشته است.

به دنبال این قبیل آیات، آیات مربوط به تشریع اصل امامت اوصیای پیامبر (ص) مانند «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^{۱۵} و «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»^{۱۶} و امثال اینها نازل شده و امامت و ولایت را از شخص پیامبر اسلام به جانشینان ذیصلاحیت بعدی او که همان ائمه معصومین از نسل خود او و علی بن ابیطالب هستند، تعمیم داده و ولایت و حکومت عامه را از حقوق و شوون مسلم امام معصوم غیر پیامبر قرار داده است. با اینکه ائمه معصومین در طول حیات خود، مسلوب الید گردیده و حق حکومت و ولایت آنان توسط افراد فاقد صلاحیت رهبری و

۱۰. ما در زمینه احکام و مسائل دینی تنها به بازگویی اصول اولیه و قواعد کلی اکتفا می‌کنیم و شما باید براساس آن اصول و قواعد، شاخها و فروع نوینی از مسائل را استخراج کنید. اعیان الشیعه، ج ۳۸۷/۱، سید محسن الامین.

۱۱. سورة بقره / ۱۲۴

۱۲. سورة احزاب / ۶

۱۳. سورة احزاب / ۲۱

۱۴. سورة احزاب / ۳۶

۱۵. سورة نساء / ۵۹

۱۶. سورة مائده / ۳

ولایت غضب شده بود، با این حال، این حق برای آنان همچنان محفوظ بوده است. حضرت ولی عصر (عج) در دوران «غیبت صغری» مشکلات مردم را از طریق «نواب اربعه» حل و فصل می فرمود و امت اسلام را در مسیر حق رهبری می کرد و وجوهات شرعی را گردآوری کرده و به مصارف لازم می رسانید. لکن در زمان غیبت کبری، فقهای عادل و واجد شرایط را به عنوان «نایب عام» خود به مقام ولایت و حکومت به گونه نامستعین و عمومی، نصب فرموده و شناسایی و گزینش آنها را بر عهده مسلمانان گذاشت.

تفویض ولایت اطاعت، قضاء، حسبه، اقامه حدود و تعزیرات و بطور کلی حق تأسیس حکومت اسلامی و اداره امور جامعه مسلمین بر موازین قسط و عدل و انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، گردآوری وجوهات شرعی و مالیاتهای مناسب و مصرف آن در موارد لازم و نافع به حال همگان، از جمله شوون و اختیارات «ولی فقیه» در عصر غیبت است که از اهم مسائل فقه حکومتی اسلام به شمار می آید.

به موازات تأسیس و القای قواعد و اصول فقه سیاسی و حکومتی، در بعد امامت و رهبری، مسائل و اصول کلی زیادی نیز در دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی مانند مسائل مربوط به محاربین، اهل بغی، مفسدین فی الارض، منافقین، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، اقامه نماز جمعه و نماز عیدین و ایراد خطبه های آن، قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات، اعمال ولایت و سرپرستی امور مربوط به لقیط، محجور، سفیه، صغار، اوقاف، تقسیم ارث، تصرف ارث توسط حاکم شرع در صورت نبودن هیچگونه وارث نسبی و سببی، و صدها مسئله مشابه دیگر که از مسائل فقه حکومتی و سیاسی اسلام به شمار می آیند، در متن قرآن مجید و یا سنت پیامبر (ص)، سیره و روایات ائمه معصومین (ع) مطرح شده و ارکان و اصول فقه حکومتی اسلام را پدید آوردند. مجموع همین آیات و روایات بود که به عنوان سند مورد استناد فتاوای فقها در دوران غیبت قرار گرفته و مباحث و مسائل تشکیل دهنده فقه حکومتی از مجموع فقه امامیه را، شکل دادند.

روی این اصل باید گفت، فقه حکومتی اسلام نیز مانند سایر احکام شرع و فقه عمومی آن، در درجه اول از قرآن و سنت نشأت گرفته و بر پایه اصول و موازین شرعی در طول زمان تطور و تکامل یافته است.

سیره رسول خدا (ص) در دوران بعثت و نبوت، بویژه در دوران سیزده ساله مدینه که عصر حکومت بود، و در ضمن هفتاد و اندی جنگ کوچک و بزرگی که در طول این مدت توسط پیامبر اسلام راه اندازی و رهبری شد، غنی ترین منبع برای فقه حکومتی و زنده ترین الگو برای تأسیس حکومت اسلامی و شیوه اداره آن به شمار می آید.

چنانکه مجموع مراسلات خارجی آن حضرت با سلاطین، امپراطورها، امرا و حکام زمان در سراسر جهان آن روز که آنها را با شیوه دیپلماسی خاص و غیر معهود به پذیرش اسلام دعوت فرموده و مجموع آنها به نام «مکاتیب الرسول» مشهور است، از منابع و مآخذ بسیار مهم فقه حکومتی اسلام در بخش سیاست خارجی است.^{۱۷}

همین طور، سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در طول پنج سال حکومت پر برکت و افتخار آفرین خود و عهدنامه‌ها و فرامین حکومتی آن حضرت به والیان و فرمانداران و مدیران امور کشور، بویژه نامه معروف آن حضرت به «مالک اشتر نخعی» و دیگر یاران، بهترین مدرک و مواد اولیه برای فقه حکومتی شیعه به شمار می‌آید که استفاده‌های لازم نیز از آن به عمل نیامده است. نهج البلاغه در بردارنده اصول ارزنده‌ای از فقه حکومتی است که در صورت به کارگیری، رشد و فلاح امت اسلام را به ارمغان خواهد آورد.

مجموع این مطالب همراه با روایاتی که از ائمه معصومین (ع) به ما رسیده است، مواد اولیه و بافت اصلی فقه حکومتی اسلام در کتب فقهی موجود شیعه را تشکیل می‌دهد. بر این اساس فقه حکومتی ما میراث گرانقدری است که از عصر پیامبر و ائمه معصومین باقی مانده و در دوره‌های بعد، تهذیب و تطور یافته که در این جا، رشد و تطور آن در اعصار بعد از معصومین (ع) را بطور خلاصه بررسی می‌کنیم.

۲- عصر فقه‌ای اقدام

اولین مرحله از مراحل تاریخ فقه در دوران غیبت کبری را «عصر فقه‌ای اقدام» یا «متقدمین از فقه» می‌نامند. فقیهان بزرگوارى مانند کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و امثال اینها، به این عصر تعلق دارند. آنان در کنار ترویج احادیث ائمه معصومین و مشرب کلامی و فقهی آنان، از مطالعه و اظهار نظر در زمینه خصوص فقه حکومتی شیعه نیز خودداری نکرده و در حد مقدور در این زمینه، فتاوا و نظراتی از خود باقی گذاشتند. البته امثال این فقیهان بزرگ، به دلایل گوناگونی که در رأس همه آنها، حاکمیت طاغوت و وجود جو سیاسی ارباب و خفقان و تقیه و در نظر گرفتن برخی از مسائل دراز مدت شیعه بود، نتوانستند در آن اوایل مسائل مربوط به ولایت فقیه، لزوم تأسیس

۱۷. قسمت عمده این نامه‌ها در کتابی به نام مکاتیب الرسول توسط آقای احمدی میانجی گردآوری و نشر یافته است و همچنین مجموعه این نامه‌ها به اضافه کلمات قصار و خطب و مواعظ آن حضرت در کتابی دوجلدی به نام مدینه البلاغه توسط شیخ موسی زنجانی تألیف و تدوین و نشر یافته است.

حکومت اسلامی و مسائل ظریف فقه حکومتی و سیاسی را در یک مبحث مستقل گرد آورده و به گونه منسجم بدان پردازند، لکن با این همه آن مسائل را فراموش نکردند و در لابلای مباحث مختلف فقهی و با رعایت مناسبت‌های ویژه به بحث و بررسی آن پرداختند. مثلاً همانگونه که قبلاً نیز گفتیم، برخی از مباحث آن را در ضمن کتاب البیع، کتاب الحجر، کتاب النکاح، کتاب الخمس والانفال، کتاب القضاء، کتاب الجهاد، و امثال اینها آوردند و برخی دیگر را در ضمن کتاب الصوم، کتاب الحدود، کتاب الصلوة و موارد مشابه دیگر ذکر کردند و با یک بحث کوتاه و اشاره‌های اجمالی از آنها گذشتند، و گاهی هم به بحث مفصل آن پرداخته و مطالب جالبی را به یادگار گذاشتند، اما در مقام بررسی تاریخ فقه حکومتی شیعه به این نکته می‌رسیم که علیرغم تلاش قابل ستایش فقها برای تعمیق و گسترش این شاخه از مباحث فقهی، «تقیه» عامل بسیار مؤثری در پیشگیری از گسترش مباحث حکومتی بویژه در آن اعصار بوده است. یکی از شارحین کتاب معروف العروة الوثقی تألیف مرحوم سید کاظم یزدی طاب ثراه در باره میزان حاکمیت جوّار عاب و تقیه و تأثیر منفی آن بر فقه امامیه بویژه فقه سیاسی آن، مطالب قابل توجهی را بیان کرده است. او می‌نویسد:

«فقهای بزرگوار پیشین ما قدس سرهم، که ما از دریای دانش آنان بهره می‌جویم و به همه فضایل‌شان گردن می‌نهمیم و فضیلت پیشاهنگی و سبقت و پیشگامیشان را اعتراف داریم، و آنان را به عنوان استاد و خود را به عنوان آموزنده می‌بینیم، هر چند که مباحث گسترده و دامنه‌داری را در قلمرو فقهی انجام داده و تألیفات ارزشمندی را پدید آوردند و طبق اقتضای زمان و ظرفیت عصرشان، در این راه بسیار کوشیدند، لکن با این همه در اثر حاکمیت «جوتقیه» مجبور شدند که در اسلوب تاحدودی دنباله‌رو فقهای عامه باشند که از اواخر قرن دوم هجری نفوذ و حاکمیت یافته و روح جاودانه و اصیل فقه اسلام را با نوعی قشریگرایی درهم آمیخته و به خدمت خلفای انتخابی درآمده بودند. بتدریج آن خلافت نیز تبدیل به پادشاهی سلاطین جور گردید و فقهای عامه نیز استنباطهای فقهی خود را منحصر به موضوعات عبادات و معاملات و برخی از مسائل عقیدتی فرقای نمودند و از بحث و دخالت در امور و شوون مربوط به دنیا و دولت مسلمین، از ترس سلاطین جور، اجتناب کردند، آنان برخی از مسائل خیالی واقع نشده را فرض کرده و درباره‌اش به بحث و بررسی می‌پرداختند، چنانکه

متأخرین از فقهایشان چنین می کردند و می کنند، از آثار سوء این جمود و قشریگرایی این بود که فکر اجتهادی در بینشان به زوال گراییده و در نهایت منجر به تفکیک دین از سیاست گردید. درست برخلاف نظر مبارک شارع مقدس که دین خود را در دو بعد آخرت و دنیا تشریع فرموده است. در نتیجه فقهای بزرگوار ما نیز با توجه به حاکمیت جوّ تقیه تصنیف و تألیف به شیوه فقهای عامه را در پیش گرفته و از تصریح و تعرض به مسائل مربوط به شوون زندگی اجتماعی و دنیوی مسلمین، خودداری ورزیده و در کتابهای فقهی به مطرح کردن احکام عبادات و معاملات، به معنای اخص اینها اکتفا کردند و از طرح و بررسی گسترده مسائل مربوط به مباحثی همچون جهاد، حدود، امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینها، احتراز نمودند و لکن با این همه باز هم برخی از این فقها به سعادت شهادت نائل و در راه خدا کشته شدند. چنانکه شهید اول پس از کشته شدن جسدش به دار آویخته شده و بعد از آن به آتش کشیده شد. بعد از شهید اول، کسانی همچون شهید ثانی و شهید ثالث و امثال این بزرگواران - خدا رحمتشان کند و پاداش مناسب به آنان عطا فرماید - نیز کشته شده و به شهادت رسیدند. وضع تألیفات فقهی ما اینگونه بود، تا آنکه خدا براهل مذهب منت نهاده و اوضاع را تثبیت فرمود.

تألیفات فقهی نیز بتدریج در مسیر تکامل و تطور افتاده و در برخی از سرزمینهای اسلامی حتی المقدور خارج از سیطره حکام جائر آثار فقهی نوینی پدید آمد، و هریک از فقهای ما، در آن زمینههایی که مورد نیاز عصرشان بود و یا به هر حال خودشان آن موضوعات را مهمتر تشخیص داده بودند، کتابهایی نوشتند، برخی از فقها نیز در برخی از ابواب فقهی به تألیف و نگارش پرداختند.^{۱۸}

نخستین مایه‌های فقه حکومتی اسلام را در جوامع حدیثی همچون اصول حدیثی اصحاب ائمه، کتاب کافی مرحوم شیخ کلینی، تهذیب مرحوم شیخ طوسی قدس سرهما و دیگر کتابهای حدیثی می‌توان مشاهده کرد که روایات مربوط به ولایت فقیه و شوون حکومت را درج کرده‌اند. در مرحله بعدی کتب فتوایی فقهای اقدم شیعه مانند کتب شیخ صدوق و شیخ

۱۸. الفقه الارقی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱/ ۲۰-۱۸ تألیف شیخ عبدالکریم زنجانی، طبع ۳ نجف، مطبعة الفری الحدیثه.

مفید و دیگران است که راجع به مسائل حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و ولایت فقیه و مسائل سیاسی مشابه فتوا داده‌اند.

البته از فقهای اقدم شیعه نباید انتظار ارائه بحثهای مفصل در این زمینه داشته باشیم. چرا که آنان کتابهای فقهی و فتوایی خود را در همه زمینه‌ها بسیار خلاصه نوشته‌اند، طبیعی است در زمینه فروع حکومتی نیز همین سیاق اعمال شده است. به علاوه اینکه آنان این مسائل را بسیار پراکنده و در لابلای مباحث متفرقه فقهی خود گنجانده‌اند که در یک فرصت مناسب باید همه آنها استخراج، گردآوری و تدوین شود. ما در این جا برای ذکر نمونه نظرات آنان در زمینه مسائل حکومتی فقه اسلام، سیر بسیار گذرای در کتابهایشان انجام داده و برخی از دیدگاهها و فتاوای این بزرگواران در زمینه مسائل فقه سیاسی را ذکر می‌کنیم تا سیر تاریخی فقه حکومتی اسلام و روند تحول آن آشکار گردد.

از فقهای اقدم شیعه که نزدیک به عصر غیبت صغری بوده‌اند، فقهای که ذیلاً و به ترتیب نام برده می‌شوند، دارای دیدگاههای حکومتی و فتاوایی در زمینه مسائل سیاسی اسلام بوده‌اند:

۱- شیخ کلینی: از جمله نخستین کسانی که در نوشته او بخش مستقل و مفصلی به گردآوری و نقل و تدوین احادیث مربوط به شئون، «امامت و ولایت» اختصاص یافته، فقیه و محدث بزرگ و نامدار اسلام، محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی را می‌توان نام برد. کتاب کافی که از دو بخش جداگانه به نامهای «اصول» و «فروع» کافی تشکیل شده، بخش عظیمی از «اصول» آن به مبحث ولایت و امامت تحت عنوان «کتاب الحجة» پرداخته شده است.

در کتاب الحجة اصول کافی علاوه بر نقل و تدوین روایات مربوط به زندگی و سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) و بیان دسته‌ای از صفات و خصوصیات آن بزرگواران «حجت و ولی امر» بودن و «واجب الاطاعة» بودن آنان در امور دینی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی نیز، بدون کوچکترین تردید و ابهام، از طریق نقل روایات قابل اعتماد و معتبر به ثبوت رسیده است.

این بخش از کتاب کافی علیرغم بافت تاریخی خود، مایه‌های اولیه و اصلی فقه سیاسی اسلام در زمینه مسائل رهبری و امامت را در بر دارد.

مرحوم کلینی در اصول کافی مبحث دیگری تحت عنوان «کتاب فضل العلم» دارد که می‌توان در مقام بررسی تاریخی فقه حکومتی اسلام، آن را مکمل «کتاب الحجة» نامید. او در کتاب

فضل‌العلم علاوه بر نقل روایات در زمینه ارزشمندی دانش و دانشمندان، روایات زیادی را نیز درباره خصوص فقها و علمای اسلام و اوصاف و مقام آنان و مسائلی از قبیل حقوق علما، لزوم تحصیل فقه، معارف دینی، تمسک به کتاب و سنت، شیوه اجتهاد در کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از منابع اولیه آن و بالاخره در باره مرجعیت و تقلید گردآوری و تدوین نموده است.^{۱۹}

مرحوم کلینی همچنین در بخشهای گوناگون فروع کافی احادیث فراوانی را در زمینه لزوم تاسیس حکومت و مسائلی از قبیل اینکه قانون ارث بدون قوه مجریه و تاسیس حکومت اسلامی قابل عمل نیست^{۲۰}، و نیز در باره امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، حدود و تعزیرات، قضاوت و مسائل سیاسی-اجتماعی دیگر، نقل و تدوین فرموده که در مجموع ماخذي بسیار غنی برای تدوین مذهب فقه حکومتی اسلام به شمار می‌آید.

درست است که مرحوم کلینی در زمینه‌های یاد شده شخصاً فتوایی نداده است، لکن شیوه طبقه‌بندی، عنوان‌گذاری و تدوین این احادیث در کتاب او، بیانگر دیدگاه ویژه این بزرگوار در زمینه مسائل اسلامی از جمله فقه حکومتی اسلام است.

از جمله عوامل اهمیت مرحوم کلینی این است که او نزدیک‌ترین فقیه و مولف شیعه به عصر ائمه معصومین (ع) است که چنین کتاب جامعی را به یادگار گذاشته است. کلینی هم‌عصر دوران غیبت صغری بوده و به خدمت برخی از سفراء و نواب اربعه نیز رسیده است. او در سال ۳۲۸ (و یا ۳۲۹) هجری درگذشت.

۲- شیخ صدوق: محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (۳۰۵-۳۸۱ هجری) که به شیخ صدوق شهرت یافته و از جمله مؤلفان گرانقدر کتب اربعه حدیثی شیعه است، یکی از فقهای بزرگ و اقدم امامیه به شمار می‌آید و تالیفات فراوانی در حدیث، عقاید و فقه دارد. شیخ صدوق معاصر آخرین دوران خلافت بنی عباس و عصر ضعف و زوال آنان و حکومت یافتن خاندان شیعی معروف آل بویه بوده و امرا و سرداران آل بویه او را بسیار محترم داشته و تعظیم و تکریم می‌نموده‌اند.

۱۹. ر.ک: اصول کافی، ج ۵/۱-۲۳ با تصحیح آقای حسن‌زاده آملی، چاپ مکتب‌الاسلامیه.

۲۰. شیخ کلینی در کتاب خود، بابی به این عنوان باز کرده است: «باب ان الفرائض لا تقام الا بالسيف»- فرائض را جز با شمشیر و اسلحه نمی‌توان برپا نمود- او این باب را با چند حدیث در ضمن کتاب الموارث (کافی، ج ۷/۷) نقل کرده است و «فرائض» را به معنی اخص آن یعنی «میراث» گرفته است، در حالی که شاید معنای آن، عام‌تر از این باشد و فرائض دین بطور کلی منظور حضرات ائمه (ع) بوده باشد.

صدوق در کتب فقهی و فتاویی خود مسائل مربوط به «فقه حکومتی» را حتی الامکان از نظر دور نداشته و در فروعات مختلف آن فتاویی داده است، از جمله کتب فقهی او در این زمینه که قابل مراجعه و شایسته تفحص می باشد کتاب المقنع و کتاب الهدایة بالخیر را می توان نام برد.

شیخ صدوق در کتاب «الهدایة بالخیر» راجع به مسئله «جهاد» و نقش و وظیفه رهبر و امام مسلمین در آن، چنین نوشته است:

«جهاد با دشمن بر همه امت فرض و واجب است. به گونه ای که اگر آن را ترک کنند، عذاب بر آنان فرود خواهد آمد و این عذاب از نوع عذابهای گروهی و اجتماعی است. بر امام مسلمین واجب است، در این مورد امور امت را سامان بخشیده و به همراهشان برضد دشمن جهاد کند.^{۲۱}»

شیخ صدوق ره در کتابهای فتاویی خود، با توجه به شرایط تقیه که در آن می زیسته، با تلویح و اشاره، مراجعه به دستگاه قضایی بنی عباس را تحریم کرده و با توجه به عدم وجود حکومت اسلامی صالح و مستقل از بنی عباس، شیعیان را دستور می دادند که به «برادران خود» یعنی فقههای شیعه مراجعه کرده و اختلافات خود را حل و فصل نمایند. متن کلام او چنین است:

«بدان هر یک از مسلمانان که با برادر مسلمان خود در مورد حقی اختلاف و منازعه داشته باشد، باید به مردی از برادران خود جهت حل اختلاف مراجعه کند، اگر طرف دعوی از تن در دادن به این مسئله امتناع کرده و اصرار بورزد که «به آنان» [قضات بنی عباس] مراجعه کنند، مشمول این سخن خداوند متعال خواهد بود که فرموده است: «آیا ندیده ای آن کسانی را که خود را جزء مؤمنین می پندارند و گمان می کنند به آنچه بر پیامبر خاتم و پیامبران پیشین نازل شده، ایمان آورده اند، ولکن قضاوت و حل اختلاف خود را به پیش طاغوت «حکومت نامشروع» می برند، در حالی که مأمور شده اند که به آنان کفر بورزند.^{۲۲}»

این دو مورد، نمونه ای از فتاویی شیخ صدوق در زمینه فروعات فقه حکومتی اسلام است و او راجع به دیگر مسائل و فروعات محوری و جنبی فقه حکومتی نیز در موارد دیگر

۲۱. الینابیع الفقهیه، کتاب الجهاد/۹، اعداد علی اصغر مروارید.

۲۲. الینابیع الفقهیه، کتاب القضاء والشهادات/۹، ضمنا این فتوا برپایه حدیثی است به همین عبارت که در من لایحضره الفقیه، ج ۳/۳ نقل شده است.

در کتاب یاد شده و کتاب حدیثی- فتاوی من لایحضره الفقیه بحث و بررسی کرده است. کتاب «من لایحضره...» نیز در واقع یک تألیف فتاوی به شمار می‌آید که با مستندات خود همراه است. شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه، با نقل احادیث مربوطه، پذیرفتن حکومت طاغوت و مراجعه به آن را حرام و تبعیت از «امام عادل» را لازم شمرده است و ظاهراً مقصود او از «امام عادل» اعم از امام معصوم و ولی فقیه می‌باشد.^{۲۳}

۳- شیخ مفید: نام او محمد بن محمد بن نعمان است که به دلیل فضل و کمال و برکتی که وجود او در میان امت اسلام و امامیه داشته، به «شیخ مفید» معروف شده است. (۳۳۸-۴۱۳هـ).

شیخ مفید یکی از برجسته‌ترین فقها و متکلمین امامیه و از علمای اقدم شیعه است. شیخ مفید ضمن توقیع شریف و مفصلی که از ناحیه مقدس امام زمان (عج) به عنوان شخص او صادر شده، مورد تأیید و مدح آن حضرت قرار گرفته است.^{۲۴}

شیخ مفید در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی زمان خود نیز حاضر بوده و در حد امکان، مسئله «ولایت فقیه» و لزوم تأسیس حکومت اسلامی را در کتابهای خود مطرح فرموده و بر مؤمنین «واجب» کرده است که اگر چنین تشکیلاتی توسط فقهای واجد شرایط پدید آمد، آن تشکیلات و حکومت را یاری رسانند.

و همینطور او فتوا داده است که همکاری مردم با «پادشاهان گمراه» و سلاطین جور، حرام است و مردم باید از آن پرهیز کنند. روی این اصل، آراء و فتاوی شیخ مفید در زمینه مسائل حکومتی را می‌توان تحولی میمون در تاریخ فقه امامیه تلقی کرد، آرای او در زمینه ولایت فقیه و شؤون اجتماعی، سیاسی، قضایی و نظامی که فقهاء باید در جامعه عهده‌دار آن باشند، بسیار صریح و بی ابهام است و در مقایسه با فتاوی همراه باتقیه و محتاطانه شیخ صدوق، یک تحول صائب فقهی است. بخشی از آرای حکومتی او که در کتاب فتاوی ارزشمندش به نام المقنعه درج شده، از این قرار است:

«...اما اقامة حدود، از وظایف رهبران اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشند و آنان نیز ائمه هدی از آل محمد (ص) می‌باشند، چنانکه امرا و حکامی که این بزرگواران نصب کرده باشند، نیز جزء سلاطین حقه اسلام محسوب می‌شوند.» و در زمان غیبت آن بزرگواران اقامة حدود را بر عهده

۲۳. ر. ک: من لایحضره الفقیه، ج ۳/۲-۳، چاپ دارالکتب الاسلامیه.

۲۴. ر. ک: الاحتجاج، ج ۲/۳۲۲، طبرسی.

فقه‌های شیعه گذاشته‌اند که در صورت امکان آن را پیاده کنند. پس «در صورت عدم وجود حکومت اسلامی» اگر یکی از فقیهان امکانش را داشته باشد، باید حدود الهی را در مورد فرزندان و غلامان خود اجرا کند، به شرط اینکه از اضرار حکومت جور، بیم نداشته باشد و اگر از ستمگران بر نفس خویش و یا بر دین اسلام بترسد، نباید اقامه کند.

همچنین اگر فقیهی امکانش را داشته باشد، باید حدود را در میان قوم و ملت خود اجرا کند، اگر از ممانعت و مزاحمت ستمگران در امان باشد، اقامه حدود بر فقیه لازم و واجب می‌شود، در این صورت باید در میان قوم خود، دست دزد را ببرد و زناکاران را تازیانه بزند، قاتلین را قصاص کرده و به قتل برساند. این واجب عینی است بر هر کسی در میان قوم خود غلبه و حکومت یافته و به خلافت و امارت برسد و واجب عینی است بر هر کسی که انجام این امور از طرف شخص یاد شده به او محول شده باشد. باید اقامه حدود کند و احکام شرع را به اجرا درآورد و امر به معروف و نهی از منکر نماید و با کفار و دیگر فاجران و مستحقین جنگ، جنگ و جهاد کند. بر برادران مؤمن نیز واجب است، که او را یاری کنند و هر وقت آن فقیه، آنان را به یاری طلبید پاسخ مثبت بدهند و این وجوب تا آنجاست که او از حدود الهی در نگذرد، یا خود منصوب سلطان ضلال- پادشاه گمراه- در طریق معصیت خدا نباشد، در امور حکومتی جایز نیست کسی را در مسائلی که خلاف دین خداست یاری کنند، اما مؤمنین می‌توانند با شخصی که منصوب ظلمه است در اموری که خلاف مقررات شرع اسلام نیست همکاری کنند. و از جمله وظایف فقه‌های شیعه آل محمد (ص) این است که در صورت تمکن برادران ایمانی خود را در نمازهای پنجگانه یومیه، نمازهای عید «فطر و قربان» نماز استسقاء، نمازهای خسوف و کسوف، جمع کنند و این نمازها را به جماعت برپا نمایند.

و نیز از جمله وظایف فقها این است که در میان مردم برپایه حق و اسلام قضاوت کنند و در بین اختلاف کنندگان و صاحبان دعاوی، در صورت عدم وجود کسی برای داوری اصلاح بدهند، و آنها باید تمام اعمال و وظایفی را که در اسلام بر عهده قاضی گذاشته شده است، انجام بدهند، به دلیل اینکه ائمه معصومین (ع) همه این اختیارات را به آنان تفویض کرده‌اند که در صورت حصول تمکن، آن را به جای بیاورند. و این تفویض بر اساس روایات و اخبار معتبر و صحیحی است که

اهل معرفت و صاحب نظران علم حدیث به آن اعتراف و اعتماد کرده اند. هیچیک از فقهای حقه، حق ندارند که در میان مردم بر خلاف احکام ثابت شده از طریق آل محمد (ص) قضاوت نمایند، چنانکه منصوبین از جانب سلاطین جور نیز نمی توانند چنین کنند، مگر اینکه از روی تقیه ناچار بدان باشند و تقیه نیز در مورد ریختن خون مؤمنین وجود ندارد و به هیچ دلیل و بهانه ای نمی توان بدان دست یازید. اگر فردی از طرف حکومت ظالمین، ولایت و کارگزاری را پذیرفته باشد، جایز نیست در مقام عمل به شیوه و مقررات آنان عمل کند، مگر اینکه مسلوب الاختیار گردیده و ناچار به تقیه شود، در آن صورت تقیه او را در وسعت قرار می دهد، در هر صورت جایز نیست بر او که با اختیار خود، یک قانون و رسم باطلی به اجرا درآورده و در خون نیز تقیه نیست چنانکه موکداً گفتیم.

بر کسی جایز نیست که از جانب فاسقان در رابطه با تدبیر امور مردم و کشور منصبی را بپذیرد مگر به شرط اینکه بخواهد از این طریق اهل ایمان را یاری برساند و آنان را از ناراحتیها مصون نگاه دارد و نیز باید یک پنجم همه درآمدهایی را که از طریق منصب ولایت و کارگزاری خود به دست می آورد، از مال خود اخراج کرده [و به مستحقین برساند].

هر کس از اهل حق [و فقهای واجد شرایط] که با نفوذ در دستگاه ظالمین به مقام حکومت و امارت برسد و در ظاهر منصوب از طرف ظالم باشد، در حقیقت او حاکم و امیر حق است که به این منصب از جانب حضرت صاحب الامر نائل آمده است و نه از طرف گمراهانی که از طریق اعمال زور به قدرت رسیده اند. روی این اصل اگر برای او امکان داشته باشد که بر فجار اقامه حدود شرعی کند و بر بزهکاران و اهل خلاف اضرار لازم را وارد آورد، باید این کار را بکند و در اجرای آن کوشش نماید، که این کار از بزرگترین انواع جهاد به شمار می آید. کسی که جاهل به احکام شرع است (یعنی مجتهد و فقیه نیست) بر او جایز نیست که ولایت و حکومت مردم را بپذیرد، همینطور است کسی که [بنابر هر دلیل] از رسیدگی به امور مردم ناتوان باشد بر او نیز جایز نیست که امور حکومتی را تقبل کند. اگر چنین کسانی مناصب حکومتی را بپذیرند گناهکارند، چون از جانب حضرت صاحب الامر (عج) مأذون به پذیرش و انجام این کار نمی باشند و ولایت

اصلی مال آن حضرت است. اگر غیر واجدین شرایط [یعنی کسانی که فقیه در احکام نباشند و یا از تدبیر امور مردم و اداره وظایف محوله ناتوان باشند] منصب ولایتی و حکومتی را قبول کنند، هیچکدام از افعال و اعمالشان در این رابطه مشروعیت ندارد و در نزد خدا مورد محاسبه و مؤاخذه قرار خواهند گرفت برای کارهایی که در حکومت انجام داده‌اند، مگر اینکه عفو و بخشش خداوند شامل حال آنها گردد.^{۲۵}»

شیخ مفید، مشابه این فتاوا را در کتابهای دیگر خود نیز مطرح فرموده و باشیوه‌های مختلف بر آرای حکومتی و سیاسی خود تأکید ورزیده است. کتاب *اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات*، هر چند که یک تألیف کلامی و اعتقادی است، لکن پر از دیدگاههای او در زمینه مسائل و فروعات سیاسی و حکومتی فقه امامیه است.^{۲۶} از این رو، باید گفت عصر شیخ مفید، عصر شکوفایی اندیشه‌های کلامی و مبانی فقه حکومتی شیعه است، چنانکه در فرازهایی از سخنان شیخ مفید ملاحظه فرمودید، کلیات مسائل مبتلا به فقه حکومتی عصر خود را بیان داشته است که مجموع آنها در محورهای ذیل قابل تلخیص و تبیین است:

۱- ولایت در زمینه‌های مربوط به قضاء، اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تأسیس حکومت بالا صاله از آن سلطان اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشد. «سلاطین منصوب از جانب خدا ائمه معصومین هستند که آخرین آنان حضرت صاحب الامر (عج) است.»

۲- در زمان غیبت حضرت صاحب الامر، این اختیارات و ولایتها از جانب آن حضرت به فقهای شیعه تفویض و واگذار گردیده است.

۳- فقها می‌توانند در صورت تمکن و بسط ید، وظایف سلطان حق اسلام را بر عهده گرفته و جامعه را بر طبق احکام اسلام و آیین آل محمد (ص) اداره کنند.

۴- در صورت عدم تمکن شخصی، فقها می‌توانند حتی در دستگاه حکومت جور نیز وارد شده و از آن طریق اجرای حدود الهی و صیانت از حقوق مؤمنین نمایند، لکن به موارد

۲۵. المقنعه / ۱۳۰-۱۲۹، شیخ مفید، افست مکتبه‌الدوری- قم از روی چاپ سنگی.

۲۶. به عنوان نمونه ر. ک: *اوائل المقالات*، چاپ قم، مکتبه‌الدوری با مقدمه شیخ الاسلام زنجانی، صفحات ۱۳۷، ۱۳۸، ۷۵ و نیز ر. ک: *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، ۲۹۴-۲۶۷ مارتین مکدرموت، ترجمه احمد آرام.

خلاف قانون خدا بویژه در مورد خون حتی با تقیه نیز نمی‌توانند عمل کنند.

۵- بر مؤمنین واجب است فقهای شیعه را در اجرای امور حکومتی یاد شده کمک نمایند.

۶- بر مؤمنین حرام است که سلاطین و حکام جور را یاری نمایند.

۷- اگر فقهی دارای توان تدبیر امور و اداره شوون حکومتی مسلمین نباشد، تصدی ولایت بر او حرام است، معرفت احکام و داشتن فقاہت به علاوه قدرت بر اداره امور، شرط صلاحیت برای تصدی ولایت و حکومت است.

این مسائل و مسائل جنبی و جزئی دیگر را می‌توان از متن کلام شیخ مفید استخراج نمود که در واقع، اصول اصلی فقه حکومتی اسلام در زمینه رهبری و تأسیس نظام و اداره آن می‌باشد، به همین دلیل است که گفتیم عصر شیخ مفید، دوران شکفته شدن و مدون گشتن اصول و مبانی اصلی فقه حکومتی اسلام است و شخص شیخ مفید با زعامتی که در حوزه‌های علمی شیعی و جهان اسلام، بویژه در بین امامیه داشته، خود عامل این شکوفایی فقهی است.

شیخ مفید با امرای شیعی آل‌بویه ارتباط داشته و خود نیز شخصاً در مسائل اجتماعی، فکری و سیاسی جامعه اسلامی دخالت می‌نموده است و در همین رابطه است که مدتی نیز مجبور به ترک بغداد، مرکز فعالیت‌های علمی و سیاسی خود گردیده است.^{۲۷} در این جا، سخن خود را در مورد آرای شیخ مفید در زمینه فقه حکومتی شیعه، با نقل سخن دیگری از او در رابطه با مفهوم سیاسی «کشور» و «سرزمین» از دیدگاه فقهی خاتمه می‌دهیم.

شیخ مفید در باره مفهوم اصطلاح «دار» یا «کشور» و «سرزمین» در فقه امامیه چنین می‌گوید:

«گفتاری در باره سرزمین:

من می‌گویم که حکم «دار» وابسته به وضعی است که در آن سرزمین، غلبه با آن است، هر جا که کفر در آن غالب باشد، سرزمین کفر (دارالکفر) و هر جا که فقط اسلام در آن غالب باشد و نه ایمان، «دارالاسلام» به شمار می‌آیند و ...

۲۷. برای اطلاع بیشتر از شخصیت علمی و فقهی و سیاسی مرحوم شیخ مفید و نیز حوادثی که بر او رفته است رجوع کنید به مقدمه اوائل المقالات، به قلم شیخ فضل‌الله شیخ‌الاسلام زنجانی با تعلیقات چرندابی، صفحات ۱۳-۳۹.

من می گویم هر قسمت از بلاد اسلام که شرایع اسلام به امامت غیر آل محمد (ص) روان باشد، داراسلام است و نه دارایمان، و هر بخش از بلاد اسلام، خواه با جمعیت زیاد و خواه با جمعیت کم، که در آن شرایع اسلام همراه با اعتقاد به امامت آل محمد (ص) وجود داشته باشد، آنجا داراسلام و دارایمان هر دو است. به اعتقاد من، ممکن است سرزمین در عین اینکه داراسلام است دارالکفر ملت، نیز باشد، ولی ممکن نیست سرزمینی دارایمان و دارالکفر هر دو باشد»^{۲۸}.

۴- سیدین: شیخ مفید در حوزه فقهی و علمی خود شاگردان برجسته‌ای را پرورش داد که از آن میان دو نفر سید که با همدیگر برادر بودند، شاخص‌تر از بقیه‌اند. آن دو عبارتند از سید مرتضی علم‌الهدی و سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه. این دو بزرگوار که در علم فقه، ادبیات، کلام و فنون رایج زمان خود متبحر و ماهر بودند، هر دو دارای شخصیت سیاسی و دیدگاه‌های سیاسی خاص بودند و دیدگاه‌های آنان کم و بیش در آثار و اشعارشان مشهود و ملموس می‌باشد. از نظر آثار سیاسی مکتوب در زمینه فقه حکومتی اسلام، سیدرضی دارای نقش بیشتری است و او حق بزرگی بر مکتب سیاسی اسلام دارد.

سیدرضی، با غور و بررسی همه جانبه و ژرف در متون حدیثی، تاریخی و غیره مجموعهای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات کوتاه و حکمت‌آمیز حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را استخراج و گردآوری و با سلیقه بی‌سابقه‌ای تدوین نموده و نام نهج البلاغه را برای اثر جدید خود انتخاب نمود که غنی‌ترین کتاب در زمینه فقه سیاسی و حکومتی اسلام به شمار می‌آید، اگر در اثر حوادث و پیش آمدهای روزگار از نهج البلاغه هیچ چیزی جز عهدنامه مالک اشتر باقی نمی‌ماند، همان یک نامه می‌توانست بهترین مأخذ برای تدوین فقه و حقوق سیاسی اسلام باشد. هر چند که احادیث نهج البلاغه در این کتاب، به گونه‌ای مرسل و با حذف زنجیره سند نقل گردیده، لکن مأخذ اولیه آن موجود است و غالب این احادیث دارای زنجیره سند و سلسله روایات می‌باشند، از این نظر نیز عیبی نمی‌توان بر آن گرفت»^{۲۹}.

۲۸. اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات / ۱۰۹، چاپ قم. و نیز ر. ک: اندیشه کلامی شیخ مفید / ۳۶۸. باید توجه داشته باشیم که مسئله «دار» در فقه اسلام دارای ابعاد عبادی، سیاسی و مالی متعددی است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

۲۹. آسانید و مصادر نهج البلاغه در یک دوره کتاب به اسم مستدرک نهج البلاغه گردآوری شده و می‌توان همانند سایر کتب حدیث و روایات آن را مورد استناد و بحث و بررسی فقهی قرار داد و به همین جهت نهج البلاغه در تدوین مباحث حکومتی اسلام از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

هر چند که در باره نهج البلاغه سخنان بسیار گفته شده و شروح زیادی نیز بر آن نگاشته شده است، لکن با این همه، هنوز ارزش فقهی و سیاسی نهج البلاغه بر حوزه‌های علمیه اسلامی شناخته نشده است. نهج البلاغه می‌تواند منبع تدوین گسترده‌ترین واصل‌ترین فقه حکومتی اسلام باشد، مشروط بر اینکه فقهای ما، در باره آن با شیوه معمول فقهی و اصولی به اجتهاد پردازند، این جای تأسف است که فقهای عظام، از بعد فقهی در باره احادیث و محتویات نهج البلاغه، به اندازه «حدیث لا ضرر» نیز بحث و بررسی و اجتهاد رسمی انجام ندادند.

تدوین نهج البلاغه توسط سید رضی را می‌توان یکی از درخشان‌ترین مراحل تطور فقه حکومتی در اسلام به شمار آورد، و می‌توان امیدوار بود که در صورت اعمال اجتهاد رسمی در نهج البلاغه توسط فقهای شایسته، مشکلات سیاسی و حکومتی جهان اسلام، مرتفع گردد.

۵- ابوالصلاح حلبی: ابوالصلاح شاگرد سید مرتضی علم‌الهدی، و نماینده او در منطقه حلب و شامات بوده و یکی از برجسته‌ترین فقهای اقدم شیعه به شمار می‌آید. بزرگان و استوانه‌های دین از علمای رجال و فقهای عظام به شایستگی و علو مقام او در فقه و دیگر معارف دینی اعتراف کرده و زبان به مدح او گشوده‌اند.^{۳۰}

تقی‌الدین ابوالصلاح حلبی که متولد ۳۷۴ و متوفای ۴۴۷ هجری است، بعد از شیخ مفید و سید رضی بیشترین نقش و سهم را در تکامل بخشیدن به فقه حکومتی و سیاسی اسلام داشته است. او فقیهی است آگاه، زمان‌شناس، و دارای بینش سیاسی سالم و بصیرت در فهم و استنباط احکام، آرا و فتاوی او در زمینه مسائل سیاسی و حکومتی آن چنان جالب و زنده است که بعد از گذشت هزار سال، هنوز هم برای ما دارای جذابیت است.

ابوالصلاح از جمله فقهایی است که در زمان غیبت، ولایت امور مسلمین را از آن فقهای واجد شرایط امامیه می‌داند و معتقد است که اینان باید افتاء، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت و حل و فصل اختلافات مسلمین را بر عهده گرفته و حدود الهی را به اجرا در آورند. او حکومت و ولایت برای «سلطان اسلام» که همان امام معصوم باشد را بطور بالاصاله ثابت کرده و سپس همان منصب را برای «من تصح نیابته عنه» یعنی «کسی که دارای شروط و شایستگی لازم برای نمایندگی و نیابت امام زمان» است نیز جائز معرفی می‌کند، و در موارد مختلفی از کتاب *الکافی فی الفقه*، این قبیل عبارات را به کار می‌برد،

۳۰. ر.ک: *الکافی فی الفقه* ۵/۱۵۵ (مقدمه به قلم آقای رضا استادی، چاپ مکتبه‌الامام امیرالمؤمنین (ع)).

مثلاً در مقام بیان حکم فساق و کیفیت تعزیر و مجازات آنان چنین می‌نویسد:

«فسق و احکام آن: اما فسق. هر آن چیزی را گویند که خلاف شرع باشد، اما به حد کفر نرسد، و آن دو صورت دارد. یا به گذشته افراد تعلق دارد و یا به آینده، اما فرض اول. انجام مجازات آن، ویژه سلطان اسلام و یا کسی است که دارای شروط و شایستگی لازم برای نیابت از سلطان اسلام باشد. از جمله آن موارد، اعمالی است که موجب حد باشد. مانند زنا، لواط، مساحقه، دلالی و گرد آوردن اهل فجور در یک جا، قذف، دزدی، فساد در زمین، شرب خمر و ففعاو...»^{۳۱}

چنانکه همه می‌دانیم منظور از «کسی که دارای شروط و شایستگی لازم برای نیابت سلطان اسلام باشد» همان فقیه جامع‌الشرایط است که دارای ولایت است، و ابوالصلاح اوصاف ولی فقیه را بطور مفصل در مبحث جداگانه‌ای تحت عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» بیان نموده و او را «نائب‌الامام» معرفی کرده است.^{۳۲}

حلبی با سبک ابتکاری و ویژه‌ای که در نگارش کتاب خود به کار گرفته، امهات فروعات فقه حکومتی اسلام را در آن جای داده است. مسائلی مانند: لزوم و عدم لزوم دولت و ریاست حاکمه برای جامعه، امام اصلی و شرایط و اوصاف او، نائب‌الامام و شرایط و اوصاف او، فقه مالی مانند زکات، خمس، انفال، غنایم و غیره، فسق و احکام فساق، حدود و تعزیرات، قاضی و شرایط و اوصاف آن، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نمازهای عبادی- سیاسی، وجوب پیروی از ائمه معصومین^(ع) و دهها مسئله اصلی و فرعی دیگر که در مجموع به کیفیت اداره شوون جامعه اسلامی از دیدگاه فقه امامیه بازمی‌گردد، از جمله مسائل حکومتی بحث شده توسط حلبی در کتاب الکافی است.^{۳۳}

با توجه به اینکه در این جا، مجال پرداختن به آرای حلبی در همه زمینه‌های یادشده نیست فقط به ذکر دیدگاه او راجع به لزوم اصل ریاست و حکومت در جامعه می‌پردازیم. ابوالصلاح حلبی برخلاف تمام فقهای پیش از خود در مورد فقه حکومتی اسلام بحث از «لزوم و عدم لزوم دولت در جامعه» را اساسی‌تر از هر چیز دانسته و در کتاب خود، الکافی ضمن بحث «امامت» آن را به بحث و بررسی گذاشته است.

ابوالصلاح نخست ضرورت و لزوم اصل امارت، ریاست و دولت را در میان مردم ثابت

۳۱. الکافی فی الفقه ۲/۲۶۳، سابق.

۳۳. ر. ک: الکافی فی الفقه، صفحات ۱۰۶-۸۵، ۱۵۶-۱۵۱، ۲۷۵-۲۴۸، ۳۱۱، ۴۲۷-۴۲۱، ۵۰۶ و...

کرده، و بعد از آن رهبری «امام معصوم» را ثابت می‌کند. او تصریح می‌کند که هر نوع حکومت و امامت دیگری نیز به هر حال در نهایت باید به نظارت و اذن معصوم منتهی گردد، و طبیعی است که حکومت فقها در عصر غیبت صاحب‌الامر (ع) حکومتی است که تحت نظر مستقیم معصوم نیست، لکن در نهایت منتهی به اذن معصوم و شیوه حکومتی او می‌گردد و لذا فقها به عنوان «نائب‌الامام» مأذون به اعمال ولایت و اجرای حدود و... هستند. باید گفت ابوالصلاح نخستین فقیه شیعی است که راجع به مسئله دولت و ریاست مردم با این شیوه به بحث نهشته و کلیات یک فلسفه سیاسی اسلامی را ارائه داده است. از آنجا که سخن او در این زمینه بسیار مفصل است از ترجمه و نقل همه آن چشم پوشیده و بخش کوچکی را در باره لزوم و عدم لزوم دولت در جامعه در این جا نقل می‌کنیم تا از این طریق روند تحولات فقه حکومتی اسلام معلوم گردد:

«دلیل ضرورت ریاست و امامت این است که این مسئله از طرف خدا یک نوع لطف برای مردم است، چون عقلاً قبیح است که آنان مکلف به وظایفی شوند بدون آنکه رئیس و امامی داشته باشند، برای اینکه ما می‌دانیم که وجود رؤسای باهویت و قدرت و نافذالامر و با سطوت در جامعه موجب کاهش یافتن قبايح و زشتیها می‌شود و مایه افزونی خوبیها می‌گردد، در حالی که نبودن چنین رؤسا و یا ضعف آنان، نتیجه معکوس دارد.

بنابراین وقتی که تأثیر مثبت ریاست و حکومت در جامعه ثابت شد، لطف بودن آن نیز ثابت و لزوم آن محقق می‌گردد. کسانی که مخالف وجود اصل ریاست و دولت در جامعه هستند بیش از چهار مورد ذیل، دلیل دیگری بر انکار آن ندارند و آن چهار دلیلشان نیز از این قرار است:

۱- ممکن است در این مسئله که ریاست و حکومت دارای اثر اصلاحی در جامعه است و اگر حکومت نباشد فساد جامعه را می‌گیرد، با ما منازعه کنند و بگویند آن را قبول نداریم.

۲- در صورت وجود دولت و رؤسا در میان مردم، سوءاستفاده و تباهکاری ممکن است صورت بگیرد.

۳- ممکن است عده‌ای از عقلا و مردم توسط رئیس قابل اصلاح باشند و عده‌ای دیگر توسط شخص دیگری [و این موجب اختلاف در جامعه و بین مردم باشد].

۴- ممکن است منکرین ضرورت دولت و ریاست چنین عقیده‌ای داشته

باشند که اساساً حصول صلاح در جامعه نیازی به وجود حکومت و رئیس ندارد و سخن اینان به عنوان برخی از عقلا قابل تعمق است.^{۳۴}

ابوالصلاح بعد از نقل ادله چهارگانه منکرین ضرورت حکومت و ریاست، هر چهار مورد یادشده را به نقد و بررسی نشسته و با منطقی آنها را مردود می‌سازد و چنین ادامه سخن می‌دهد:

«اما در مورد دلیل اول آنان باید گفت، آن یک امر ملموس و مشهود است و همه عقلا نسبت به آن آگاهی دارند و می‌دانند که وجود رئیس در جامعه چه اندازه موجب اصلاح امور و نابودی مفسدین فی‌الارض و یا ترس و وحشت آنان می‌گردد، به گونه‌ای که اگر سرزمینی خالی از حکومت و رئیس باشد، هرگز نمی‌توان اصلاح شدن آن را در وهم آورد. دلیل دوم آنها نیز نمی‌تواند مانع از اعتقاد به وجوب انعقاد ریاست در جامعه شود، برای اینکه ریاست در انجام واجبات و پرهیز از زشتیها، لطف و ضروری است و تکلیف همواره ثابت است. بنابراین اگر قبیح و زشتی هم در کنار انجام واجبات صورت بگیرد، مانع از آن نیست که بگوییم امامت و ریاست در جامعه لازم و لطف است. مثال آن مانند مسئله ثواب و عقاب است، لطف بودن ثواب و عقاب برای همگان معلوم است، درحالی که مردم جهان که ثواب و عقاب برای آنان است مرتکب برخی قبیح و زشتیها نیز می‌شوند.

علاوه بر اینکه اگر با وجود ریاست و دولت در بین مردم قبیح و فسادهایی واقع می‌شود، در صورت عدم وجود آن، چندبرابر آن قبیح و فسادها واقع خواهد شد، و این مسئله روشنی است که هر آدم عاقلی آن را می‌فهمد. بنابراین هر چیزی که برطرف شدن یک کار قبیح و زشت را نتیجه بدهد، یا آن را دور سازد، لطف واجب است. در حکمت خداوند مانند وجوب آن چیزی که رفع سایر قبیح را نتیجه می‌دهد، و اهل عدل در این مسئله نزاعی ندارند. اما دلیل سوم منکرین ضرورت ریاست و دولت در جامعه، آن هم وارد نیست. برای اینکه اصلاح آنان منوط و مشروط به وجود دولت و رئیس است، اصل لزوم حکومت ثابت است، فقط در نحوه و رئیس خاص آن اختلاف نظر است [و ما نیز در اینجا فقط در صدد اثبات لزوم و وجوب اصل ریاست و نظام دولت در بین مردم هستیم و نه بیشتر

از این]. و اما دلیل چهارم که ممکن است عده‌ای از عقلا صلاح خود را در عدم وجود دولت و رئیس بدانند، آن نیز باطل است. برای اینکه با توجه به دلایلی که در اثبات ضرورت اصل حکومت آورده‌ایم معلوم می‌شود که عموم عقلا، آن را قبول دارند و اصل آن ثابت است. این عقیده فقط خاص آنانی است که منافع شخصی خود را در عدم وجود حکومت [و رواج هرج و مرج] می‌بینند و این عقیده فاسدی است و مانع از ثبوت ضرورت ریاست در جامعه نمی‌شود.

این سخن مثل آن می‌ماند که شخص و دیعه‌دار و مقروض به بهانه اینکه در صورت ردّ و دیعه و ادای قرض، متضرر می‌شود، از ردّ و پرداخت آن خودداری کند. آیا این عقیده او مانع و موجب ردّ و دیعه و پرداخت دین می‌گردد؟! خلاصه اینکه: همه عقلا می‌دانند که این قبیل عقاید، ویژه تسهکاران و مفسدین فی الارض است تا در سایه عدم وجود دولت و رؤسا در کشور، بتوانند طبق میل خود به فساد و تباهی دست بزنند و کسی نیز مانعشان نشود. در قباح و زشتی این عقیده هیچ شبهه‌ای نیست.^{۳۵}

آنگاه ابوالصلاح، سخنان پرمایه و دلنشین خود را در دیگر زمینه‌های مربوط به مسائل امامت و حکومت ادامه می‌دهد و در نهایت لزوم استقرار حکومت عدل با امامت امام معصوم و یا نایب او که به نحوی حکومت و ریاستش به ریاست معصوم منتهی شود را، نتیجه می‌گیرد. آنچه که بیان گردید تنها گوشه‌ای از آرا و فتاوی ابوالصلاح حلبی در فقه حکومتی است، و همین مقدار نشان می‌دهد که او یکی از پیشاهنگان تدوین فقه حکومتی اسلام و از بنیانگذاران «فلسفه سیاسی در اسلام» است.

۶- شیخ طوسی: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی متولد ۴۸۵ و متوفای ۵۶۰ هجری، معروف به «شیخ الطایفه» از ارکان فقه‌های قدیم امامیه است که مدتی در بغداد زعامت حوزه علمیه را داشت، سپس در اثر برخی از حوادث اجتماعی و سیاسی مجبور به مهاجرت گشته و در نجف اشرف، حوزه علمیه نجف را بنیانگذاری فرمود.

شیخ طوسی همانگونه که در حفظ، گسترش و انتقال میراث آل محمد (ص) به نسلهای بعد در تمام فنون و رشته‌ها، نقش اساسی داشته، در حفظ تداوم و بالندگی فقه حکومتی اسلام نیز مؤثر بوده است، هر چند که شیخ، مبحث جدیدی در فقه حکومتی عنوان ننمود، لکن مانند شیخ مفید و دیگران در آثار خود به گونه پراکنده و مرسوم زمان، فتاوایی را در

زمینه ولایت فقیه و فقه سیاسی اسلام بیان داشته که بسیار جالب هستند.

او در کتاب مرجع وحدیثی مهم خود به نام **تهذیب الاحکام**، فصل مستقلی را به گردآوری و نقل روایات مربوط به «ولایت فقیه» و شؤون و اختیارات اجتماعی، قضایی و سیاسی فقهای امامیه اختصاص داد و این عنوان را برای آن فصل از کتاب خود برگزید: «باب من الیه الحکم و اقسام القضاة والمفتین» یعنی «بابی در اینکه چه کسی حق حکومت دارد و در باره اقسام قاضیها و فتوادهندگان».^{۳۶}

او درباره اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت صاحب‌الامر (ع) همان فتاوایی را که شیخ مفید به گونه مدون بیان کرده بود، اظهار فرموده است. به اضافه اینکه «اقامة نماز جمعه» را نیز که از شؤونات حکومت اسلامی است، از وظایف فقیه بر شمرده است. چنانکه فرموده است:

«برای فقیهان اهل حق جایز است مردم را برای اقامه نمازهای یومیه، نماز جمعه و نماز عیدین جمع کرده و دو خطبه را نیز بخوانند. و...»^{۳۷}

در مبحث «کتاب الجهاد و سیره الامام» از کتاب **نهایه** بویژه آخر آن مطالبی در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر، ولایت فقیه در زعامت امت و اجرای حدود بیان شده و وظایف مکلفین شیعه در این موضوعات به رشته نگارش در آمده است.^{۳۸}

شیخ در بخشهای دیگر کتاب **نهایه**، بویژه در دو بخش «قضایا و الاحکام»^{۳۹} و «کتاب المکاسب» - باب عمل السلطان و اخذ جوائزهم - بخش مهمی از مسائل و فروعات فقه حکومتی را به گونه فتوا بیان کرده است. او در رابطه با «تولی» و پذیرش مناصب حکومتی در دستگاه حاکمه عدل و جور چنین فرموده است:

«تولی امر و پذیرفتن منصب از جانب سلطان عادل و حاکمی که امر به معروف و نهی از منکر کند و هر چیزی را در موضع خود و جایگاه ویژه خود قرار بدهد، جایز و حتی تشویق شده است، و چه بسا در برخی موارد واجب نیز بشود، و آن در صورتی است که شخص پذیرنده منصب متمکن از امر به معروف و نهی از منکر و رفتار عادلانه در آن منصب بوده باشد. و اما تولی امور در حکومت

۳۶. ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۲/ ۲۱۷.

۳۷. النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی ۳۰۲، چاپ بیروت، دارالکتاب العربی.

۳۸. ر. ک: النهایه ۳۰۳-۳۰۰.

۳۹. ر. ک: همان مدرک ۳۳۷.

جور؟ پس اگر یقین کند و یا ظن غالب پیدا کند که در صورت پذیرفتن منصب در دستگاه سلطان جور، موفق به امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم اخماس و صدقات در بین مستحقین و دستگیری و یاری از برادران دینی خود خواهد شد، بدون آنکه قبیحی را مرتکب شده و واجبی را بشکند، ایراد ندارد و مستحب هم هست که آن را بپذیرد، و در غیراین صورت ورود به دستگاه ظلم و جور در هر شکل آن برای انسان جایز نیست. و...»^{۴۰}

سپس شیخ طوسی در باره اینکه مردم چگونه باید در تحت حکومت سلطان جور، زندگی کنند بحث کرده و جزئیات آن را روشن کرده است که مثلاً آیا معامله اقتصادی با دستگاه سلطان جائز، جایز است یا نه، اخذ جوایز جایز است یا نه، و مسائلی از این قبیل که مورد نیاز مردم زمان او بوده و در هر مورد نیز فتوای لازم را داده است.

شیخ در کتب فقهی دیگر خود مانند الخلاف و کتاب المیسوط و نیز در تفسیر ارزشمند البیان فی تفسیر القرآن به مناسبت‌های مختلف راجع به مسائل حکومتی بحث کرده است که فعلاً مقام پرداختن به همه آنها نیست. در مجموع باید او را یکی از عاملین مهم حفظ و تکامل بخشی فقه حکومتی شیعه به شمار بیاوریم.

از کسانی که در حفظ و انتقال این مسائل به نسل‌های بعدی مؤثر بوده‌اند، می‌توان از فقهای بنامی همچون عبدالعزیز دیلمی، معروف به «سلار» صاحب کتاب المراسم و «ابن براج طرابلسی» مؤلف کتاب المذهب در فقه رانام برد که نوعاً آرای فقهای پیشین را در کتب خود تکرار کرده‌اند. و گاهی در برخی از فروعات نسبت به فقهای قبلی اختلاف فتوا نیز دارند.^{۴۱}

بعد از درگذشت شیخ طوسی، حوزه‌های علمیه شیعه دچار رکود و انجماد گردیده و از اجتهاد واقعی دست کشیدند و این موجب شد که فقه امامیه از آن رشد، گسترش، تنوع و بالندگی که در پیش گرفته بود، بازماند، و طبعاً این آفت در مسائل مربوط به فقه حکومتی نیز سرایت کرد، لذا آن دوران پرتلاش و طلایی دوران فقها در زمینه اجتهاد فقهی سپری گشته و برای مدتی طولانی جای خود را به انجماد و تقلید و تتبع سطحی داد که زیانبار بود.

۴۰. النهایه ۳۵۶/

۴۱. ر.ک: المراسم بویژه صفحات ۶۷، ۹۹، چاپ بیروت دارالزهرا، و نیز المذهب، ج ۳/۱۱۳-۱۱۱، ۱۴۰-۱۳۴، انتشارات اسلامی قم.

۳- عصر فقه‌های قدیم

در تقسیم مراحل و ادوار تاریخی فقه، از آغاز غیبت صاحب الامر (عج) تا پایان عصر شیخ طوسی را «عصر فقه‌های اقدم» نامگذاری کرده و به گونه فشرده و سریع، روند نگارش فقه حکومتی اسلام در آن دوره را بررسی کرده و نمونه‌هایی از آرای فقه‌های اقدم شیعه در این زمینه را ارائه دادیم. از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی، فخر المحققین و شهید اول را نیز به عنوان «عصر فقه‌های قدیم» عنوان گذاری نموده و روند رشد و گسترش فقه حکومتی اسلام در این دوره را به گونه بسیار فشرده و فقط با تکیه بر برخی از موارد و نمونه‌های برجسته ادامه می‌دهیم.

چنانکه گفتیم بعد از شیخ طوسی باب اجتهاد اسماً بازبود، ولیکن در عمل هیچگونه اجتهاد واقعی از نوع اجتهاد فقه‌های اقدم صورت نمی‌گرفت و در حوزه‌های علمیه، فقیه مجددی ظهور نمی‌کرد و این وضعیت حدود یک قرن ادامه داشت، تا اینکه فقه‌های برجسته و شجاعی همچون «ابن ادریس» صاحب کتاب ارزشمند السرائر و دیگران در میان شیعه ظهور کرده و با شجاعت تمام باب اجتهاد را عملاً باز نمودند و موجب شکوفایی و رشد مجدد فقه آل محمد (ص) گردیدند. این رشد و شکوفایی مجدد فقهی، همه شاخه‌های فقه شیعی از جمله «فقه حکومتی» را نیز دربر گرفت و در نهایت به گسترش و تعمیق مباحث و مفاهیم آن انجامید. در این دوران بلند که در ضمن آن فقیهان نامداری همچون علامه حلی، محقق حلی، شهید اول و دیگران درخشیدند، فقه‌های امامیه، هم در تئوری و فتوا و هم در عمل، مفاهیم و نمونه‌های سیاسی و حکومتی نوینی را وارد تاریخ فقه شیعه کردند که بسیار میراث ارزشمندی است. فقه‌های عظیم الشانی همچون سید بن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی در این دوران وارد کارهای حکومتی شدند و مناصبی همچون وزارت را در داخل حکومت‌های وقت، برای تأمین مصالح حیاتی اسلام و امت اسلامی پذیرفتند که سیره و روش سیاسی امثال این فقیهان برای فقه‌های آینده بهترین الگوی عملی و فقهی بود.^{۴۲}

علامه حلی با مسافرت تبلیغی- سیاسی مشهور خود به دربار سلطان محمد خداپسند

۴۲. جهت آگاهی از شرح حال تفصیلی خواجه، ر.ک: جامع‌الرواة، ج ۱۸۸/۲، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین، نوشته محمد مدرسی زنجان، چاپ امیرکبیر، در اسات و بحوث سال اول شماره ۲ ص ۵۹-۶ و نیز مقدمه فرج‌المهموم فی تاریخ علم‌النجوم از سید بن طاووس.

در سلطانیه و سه سال اقامت پرنمرش در کنار آن سلطان، شیوه کار سیاسی زنده و جالبی را از خود به یادگار گذاشت.^{۴۳} چنانکه «ابن فهد حلی» با مرادده و فعالیت‌های سیاسی خود موجب گرایش به تشیع والی وقت بغداد و آن مناطق گردید،^{۴۴} و بدین واسطه نشان داد که فعالیت سیاسی از وظایف یک فقیه است و فقها باید کوشش کنند حتی الامکان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، قدرت سیاسی و نظامی را در جامعه قبضه کنند و حق مشروع خود را به دست آورند. چنانکه فعالیت‌های سیاسی فقیه بزرگوار «محمد بن مکی» معروف به «شهید اول» و مرادده او با حکومت شیعی و انقلابی سربداران، موجب کشته شدن و شهادت او به دست حکام وقت گردید.^{۴۵} مجموع این قضایا و نمونه‌های مشابه اینها، در دورانی اتفاق افتاده است که از نظر تاریخ فقه آن دوران به عنوان «عصر فقه‌های قدیم» شناخته می‌شود. ویژگی برجسته عصر فقه‌های قدیم در تاریخ فقه حکومتی شیعه، ورود مستقیم و آشکار فقه‌های بزرگ در امور حکومتی و سیاسی است.

آنچه که گفته شد راجع به سیره عملی فقه‌های بزرگ راجع به مسائل سیاسی و حکومتی بود. لکن باید در نظر داشته باشیم که دستاورد فقهی فقه‌های امامیه در این دوران راجع به مسائل سیاسی و حکومتی، منحصر به «عمل» نبوده، بلکه در این دوره نیز مانند دوره فقه‌های اقدم، فروعات فقه حکومتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نظریات ممتاز و مشخصی حاصل آمده است.

در این جا برای هر چه بیشتر ملموس نمودن بحثها چند نمونه از فتاوی سیاسی چندتن از فقه‌های بزرگ این دوره را نقل می‌کنیم تا از این طریق، سطح رشد فقه حکومتی اسلام در عصر فقه‌های قدیم نیز ارائه شده باشد.

۱- قطب راوندی: ابوالحسن سعید بن هبة الله راوندی مشهور به «قطب راوندی» از جمله فقه‌های قدیم است که در سال ۵۷۳ هجری وفات یافته است. او کتابهای فراوان و ارزشمندی در علوم و فنون اسلامی از جمله در فقه، تفسیر و علم کلام دارد که کتب او مورد توجه علما و فقهاست.

قطب راوندی از نظر فتوا و بحث علمی کمک فراوانی به گسترش و تعمیق فقه حکومتی شیعه کرده است. او از جمله فقهایی است که به مردم اجازه می‌دهد برای نهی از

۴۳. ر.ک: دراسات و بحوث، سال اول شماره ۵۸/۲.

۴۴. دراسات و بحوث ۸۰/، السنن الاولی، العدد الاولی.

۴۵. ر.ک: اللمعة الدمشقیة، ج ۱/۱۳۵-۱۳۱، (مقدمة مصحح) با تصحیح کلانتر.

منکر، اسلحه به دست گرفته و با خونریزی هم که شده، جلوی منکرات [به معنای اعم کلمه] را بگیرند. لذا براین اساس می‌توان گفت، او به جواز و بلکه وجوب «انقلاب مسلحانه» علیه حکام جور و فسق فتوا داده است.^{۴۶} ایشان در بخشی از کتاب خود می‌نویسد:

«... اگر کسی بپرسد که آیا در نهی از منکر دست بردن به اسلحه نیز واجب است؟ ما جواب می‌دهیم: بلی، هرگاه به آن نیاز افتاد واجب می‌شود که در حد توانایی و امکان تهیه و حمل شود. برای اینکه خدا ما را به نهی از منکر نمودن دستور داده است، از این رو، وقتی که در انجام آن، پند و نصیحت و تهدید و بازداشتن از طریق دست خالی مؤثر واقع نگردید و عامل منکر را باز نداشت، دست بردن به اسلحه واجب می‌شود، به دلیل اینکه فریضه و تکلیف نهی از منکر ساقط نمی‌شود، مگر اینکه منکر زایل شود و از بین برود، و مکلف در حد امکان برای چنین جهادی باید آماده شود. جز اینکه در آن نباید نیستاش «جنگ» باشد، بلکه باید به نیت انکار منکر به چنین کاری دست بزند. و...»^{۴۷}

باز در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد:

«ما مکلف هستیم به هیچکس اجازه ندهیم که هیچکدام از گناهان را مرتکب شود، اعم از اینکه آن گناهان از امور قلبیه و غیر خارجی باشد، مانند بدعت و اظهار مذاهب فاسده، و یا از افعال جوارح و اعمال بدنیه و خارجی باشد و این در صورتی است که قادر به نهی و بازدارندگی باشیم. آنگاه در کار خود می‌نگریم، اگر بازداشتن و نهی از آن با صرف بیان و سخن امکان‌پذیر بود، به بیش از آن اقدام نمی‌کنیم، و اگر به اقدام عملی بدون اضرار نیاز شد و با صرف سخن هدف عملی نگردید، آن را انجام می‌دهیم، اگر با این کار نیز هدف نهی از منکر تحقق نیافت و نیاز به جنگ افتاد، از طریق اقدام به جنگ، عاملین منکر را از عمل به آن باز می‌داریم، هرچند که در نزد بسیاری از یاران و علمای ما دست زدن به چنین کاری موقوف به اذن امام و سلطان [مشروع و حق] وقت گردیده است.»^{۴۸}

راوندی دیگر مباحث و فروعات فقه حکومتی، مانند جهاد، سبق و رمایه، قضاء و حدود و غیره را نیز بسیار خوب و گسترده بحث کرده است.

۴۶. ر.ک: فقه‌القرآن، ج ۹/۲، ۱۳۸، ۱۴۲ نوشته قطب راوندی، انتشارات کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی.

۴۷. فقه‌القرآن، ج ۹/۲، ۱۳۸، سعید بن هبة‌الدین راوندی، از انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم.

۴۸. فقه‌القرآن، ج ۱۴۲/۲، سابق.

۲- **علامه حلی:** نام او «حسن بن یوسف بن علی المطهر» و مشهور به «علامه حلی» می باشد و در سال ۷۶۲ هجری از دنیا رفته است. او نخستین کس از فقهای شیعه است که به لقب «آیت الله» ملقب شده است. علامه از فقهای سیاسی و فعال در صحنه های اجتماعی بوده است، و به همین لحاظ جایگاه خاصی در تاریخ فقه حکومتی اسلام دارد. علامه حلی علاوه بر حفظ و انتقال میراث فقهای پیشین در این باب، در تعمیق مباحث و تکثیر فروع فقه حکومتی نیز نقش بسزائی داشته است.

در کتاب ارزشمند او به نام **منتهی المطلب** کتاب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر از جمله مباحثی است که دارای بیشترین فروع و بیشترین حجم می باشد،^{۴۹} او همه ولایتها و اختیاراتی را که شیخ مفید و دیگر فقهای اقدم برای فقیه قائل بودند، قائل است، به جز اقامه نماز جمعه که در اقامه آن احتیاط کرده است.^{۵۰}

علامه از جمله نخستین فقهای است که درباره مسئله احتکار و تسعیر (نرخ گذاری) مفصل بحث نموده و اقوال پراکنده فقها را در این زمینه گردآوری و مدون ساخته است، هر چند که شخص او در این زمینه فتوای جدید نداده است، لکن شیوه بحث و اقوال گردآوری شده در این زمینه را می توان در تاریخ تدوین فقه حکومتی مثبت تلقی کرد.^{۵۱}

علامه حلی در **منتهی المطلب** راجع به جواز و عدم جواز معامله با سلطان جائز و اخذ جوایز او و دیگر مسائل سیاسی- اقتصادی مبتلا به مردم زمانش نیز مباحث فقهی جالب و اشباع کننده ای را مطرح نموده است.^{۵۲}

علامه حلی در کتابهای فقهی دیگر خود مانند **قواعد الاحکام** و غیره نیز یک دوره کامل فقه امامیه را به بحث و بررسی نشسته و در ضمن آن مباحث اجتماعی، حکومتی و قضایی مانند کتاب قضاء و شهادات، حدود و دیات، وقف، صدقات و زکوات و اخماس، ارث و دیگر مسائل لازم برای جامعه اسلامی و حکومت اسلامی را مفصلاً مورد بحث قرار داده است.^{۵۳} در مجموع، علامه حلی را می توان از فقهای مؤثر در سرنوشت اجتماعی و سیاسی

۴۹. ر.ک: **منتهی المطلب**، ج ۲/۹۹۷-۸۹۹، چاپ سنگی.

۵۰. همان مدرک/۹۹۵.

۵۱. همان مدرک/۱۰۰۸-۱۰۰۶.

۵۲. همان مدرک/۱۲۷-۱۲۴.

۵۳. کتاب **قواعد الاحکام** علامه سه چاپ دارد، یکم، چاپ سنگی قدیم که جدیداً نیز افست و منتشر گردیده است (قب- منشورات الرضی) و دیگری چاپ مذهب و جدید که با حواشی فرزندش فخرالمحققین به نام ایضاح الفوائد در سه جلد چاپ شده است. متن کامل آن نیز در اول جلد دوم جامع المقاصد یکجا چاپ شده است.

مسلمین و از عوامل رشد و گسترش فقه حکومتی شیعه به حساب آورد.

۳- شهید اول: فقیه شهید و سعید اسلام «محمد بن جمال الدین مکی» معروف به شهید اول در سال ۷۳۴ متولد و در سال ۷۸۶ هجری به فوز عظیم شهادت نائل آمد. شهید اول با عصر انحطاط و زوال گرایی دستگاه بنی عباس و پیدایش حکومت‌های محلی شیعی مانند «سربداران خراسان» و غیره، هم‌عصر بوده و او تنها مرجع و مجتهد بزرگ عصر خود بود که از همه نقاط دور و نزدیک جهان اسلام، مسلمانان و نیازمندان به محضر پربرکتش می‌شتافتند.

شهید اول دارای شخصیت علمی و فقهی و سیاسی باهم بود، در برابر حکومت جائز وقت، هم رهبر فکری مردم بود و هم رهبر سیاسی، و با دولتهای نوظهور، علما و انقلابیون شیعه در سراسر جهان روابط آشکار و پنهان داشت. از این رو، شهید را در مقام بررسی تاریخ فقه حکومتی و سیاسی اسلام باید از جمله الگوهای کم‌نظیر به شمار آورد.

حکومت نوظهور و انقلابی «سربداران خراسان» به سرکردگی «علی بن مؤید سربداری» طی یک نامه بسیار جالب و احترام‌آمیز که نشانگر پذیرفتن ولایت و امامت شهید اول برای خودشان است، از او دعوت کردند که از «دمشق» به خراسان عزیمت فرموده و زعامت و مقتدایی مردم آن سامان را برعهده بگیرد.

در آن نامه که با امضای «علی بن مؤید» ارسال شده، از جمله چنین آمده است:

«... از آنجا که در سرزمین ما ارشاد و راهنمایی وجود ندارد، رشدی نیز موجود نیست، و ما می‌ترسیم به همین خاطر خداوند خشم خود را بر این سرزمین نازل کند، لذا آرزومندیم که بر ما منت نهاده، با توکل بر خداوند به سوی ما عزیمت فرمایی و...»^{۵۴}

شهید در آن زمان، تحت نظر و مراقبت حکومت جائز حاکم بر دمشق بوده و نتوانست درخواست خالصانه را اجابت فرماید، لکن در عوض متن کتاب فتوایی و ارزشمند *اللمعة الدمشقیة* را نوشته و از طریق «شیخ محمد آوی» وزیر «علی بن مؤید» آن را به عنوان دستورالعمل شرعی برای مردم مسلمان خراسان فرستاد، که اندکی بعد از آن به شهادت رسید.^{۵۵}

شهید اول با خون مقدس خود امتزاج وظیفه مرجعیت و فقاہت بارهبری و سیاست را

۵۴. *اللمعة الدمشقیة*، ج ۱/۱۳۵، مقدمه محقق، چاپ و تصحیح سید محمد کلانتر.

۵۵. همان مدرک ۱۰۱/.

رقم زد، و در تاریخ فقه اسلام عملاً نقطه اوج و عطفی را به وجود آورد. شهید اول، علیرغم زندگی در جو تقیه و پنهانکاری تحمیلی، از مکتوب کردن مسائل فقه حکومتی اسلام دست برنداشت. لمعه دمشقیه او با تمام فشردگی و اجمال نمونه‌ای از این نوع فقاہت است.

شهید اول در لمعه دمشقیه به جواز اقامه حدود و قضاو حکومت در بین مردم در عصر غیبت توسط فقهای واجد شرایط افتاء، فتوا داده است و بر مردم نیز واجب نموده که در صورت تحقق چنین وضعیتی فقها را مرجع خود قرار بدهند و نه حکام جور را.^{۵۶}

شهید در تکمیل همین فتوا در کتاب القواعد والفوائد نیز «ضابطه» و ملاکی برای تعیین حدود ولایت و اختیارات فقیه حاکم، بیان فرموده است،^{۵۷} که در مجموع و با توجه به مشی سیاسی عملی او، نشانگر اعتقاد عمیق شهید اول به ولایت فقیه و اجرای قوانین و حدود الهی توسط او در جامعه است.

در هر صورت شهید اول به عنوان یک ستاره پر فروغ و درخشان در تاریخ فقه عمومی و فقه حکومتی و سیاسی اسلام می‌درخشد و نقش مؤثر او در این زمینه قابل توجه است. تا آنجا که می‌دانیم شهید اول نخستین فقیهی است که در تقسیم ابواب و مباحث فقه شیعه اصطلاح «سیاست» را به معنای بخش عظیمی از ابواب و فروع فقه اسلامی به کار برده است. او همه فقه را چهار قطب، قسمت می‌کند که یک قطب آن را نیز «سیاسات» نامگذاری کرده است:

«اما اقطاب و اقسام فقه چهار قطب است:

- ۱- عبادات: عبادات فعل و شبه فعلی است که در انجام آن قصد تقرب به خدا شرط باشد، موضوعاتی مانند جهاد و غیره دارای دو حیث و دو غایت هستند. از حیث امتثال امر خدا که در بردارنده ثواب است، عبادت محسوب می‌شود، و از این حیث که صرف دفع ضرر است و قصد قربتی لازم ندارد جزء عبادات نیست، باقی مسائل فقهی نیز چنین هستند و...
- ۲- عقود: و آن معاملاتی است که در عقد و اجرای صیغه به دو نفر و دو طرف احتیاج داشته باشد.

- ۳- ایقاعات: و آن معاملاتی است که از نظر اجرای صیغه عقد به یک طرف نیاز داشته باشد. ایقاع و عقود را در مجموع، معاملات می‌نامند.

۵۶. همان مدرک ج ۱/۲: ۴۱۷.

۵۷. القواعد والفوائد، ج ۱/۸: ۴۰ چاپ جدید.

۴- سیاسات: این قسمت را احکام نیز می‌نامند. به معنای اخص کلمه، سیاسات آن قسمت از احکام فقهی است که غالباً نه به صیغه عقد نیاز دارد و نه به قصد قربت. و...»^{۵۸}

این تقسیم‌بندی را تحول جالبی در تاریخ فقه اسلامی از نظر سیاسی می‌توان به شمار آورد.

۴- فاضل مقداد: نام اصلی این فقیه بزرگ «مقداد بن عبدالله سیوری» است که به فاضل مقداد و فاضل سیوری شهرت یافته است. فاضل مقداد در سال ۷۲۶ هجری درگذشت، او از شاگردان مهم و برجسته شهید اول بود و آثار و تألیفات زیادی در فقه و حدیث و علوم دیگر از خود به یادگار گذاشت.

فاضل مقداد مانند استاد شهید خود نسبت به مسائل اجتماعی حساس بود و سرنوشت مسلمین را جدی می‌گرفت. از این رو، در تاریخ فقه حکومتی اسلام جایگاه شایسته و بلندی دارد. او تفکیک دیانت مقدس اسلام از سیاست را محال و غیرممکن دانست، چون معتقد بود این دو، با همدیگر همزاد و همراه هستند. جملات ذیل، بخشی از عقاید و فتاوی سیاسی این فقیه بزرگوار است:

«دین و حکومت دو همزاد و همراهند که یکی را بدون دیگری فایده‌ای نخواهد بود. مقتضای حکمت آن است که این دو، در یک تن فراهم آیند، و گرنه اگر عالم مجتهد از حضور و آگاهی بر زمان و حاکمیت و ارائه فکر و نظر برای هدایت اجتماع جدا شود، نقض غرض لازم می‌آید.»^{۵۹}

ما، در همین جا بررسی فقه حکومتی در عصر فقهای قدیم را به پایان می‌بریم و به آرای دیگر این فقیه و بسیاری دیگر از فقهای نامدار آن دوره، مانند: ابن فهد حلی، سیدبن طاووس، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن‌نما حلی، محقق حلی و غیره نمی‌پردازیم که این همه، جای مناسب و مجال فراخ‌تر می‌طلبند.

۴- فقهای عصر متأخر

منظور ما از این عصر، دوره بلندی است که از آغاز روی کار آمدن دولت شیعی صفویه

۵۸. ذکر الشیعه فی احکام الشریعه / ۶، محمد بن مکی شهید اول، افست چاپ سنگی قدیم، قم، مکتبه البصیرتی.

۵۹. اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه / ۲۶۴، تألیف فاضل مقداد، تصحیح و تحقیق شهید آیت‌الله قاضی طباطبائی.

تا انقراض این دولت و روی کار آمدن سلسله‌های زندیه و قاجاریه را دربرمی‌گیرد. «عصر فقه‌های متأخر» از دیدگاه رشد و گسترش قضایای مربوط به فقه حکومتی اسلام و فراز و نشیب‌هایی که دیده حایز اهمیت برای بررسی تاریخی است. با این حال در این جا چاره‌ای نداریم جز اینکه با یک سیر گذرا و اجمالی بحث را تمام کنیم و به بررسی دوران بعدی یعنی «عصر فقه‌های معاصر» بپردازیم.

در دورانی که آن را عصر فقه‌های متأخر نامیدیم، چهره‌های درخشانی از برجسته‌ترین فقها و مجتهدین شیعه در صحنه‌های سیاسی وارد شده و حتی برخی از آنان مانند علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحارالانوار تا مقام وزارت سلاطین نیز رشد کردند. در این دوره کسانی مانند محقق ثانی، محقق کرکی، شیخ بهائی، علامه مجلسی، میرداماد و دیگران را می‌بینیم که فعالانه در صحنه سیاسی جامعه خود حضور دارند و بنا به رعایت مصالح هاله و بلند اسلام و مسلمین با سلاطین و حکام شیعی مذهب وقت همکاری و حشر و نشر دارند، به گونه‌ای که علامه مجلسی به مقام وزارت رسیده و محقق ثانی طی بیانیه و حکمی که شاه طهماسب صفوی خطاب به کارگزاران خود صادر می‌کند، ولایت امور شرعی و احوالات شخصیه در داخل حکومت صفوی را می‌پذیرد. و در این موارد عزل و نصب او همچون عزل و نصب شخص شاه طهماسب به حساب می‌آید.^{۶۰} خلاصه اینکه در این دوره، دیدگاه فقه شیعی نسبت به مسئله ولایت و حکومت در ابعاد گوناگونی تحول پیدا کرده، و ریخت و سمتگیری اصولی نوینی در جهت دخالت هر چه بیشتر فقها در امور حکومتی به خود می‌گیرد.

در این عصر است که می‌بینیم مناظره شدید فقها در مسائل و فروع فقه حکومتی بویژه در مسائل و موضوعاتی مانند خراج و مقاسمه و امثال اینها اوج می‌گیرد. و در این قسمت از فقه مالی شیعه، یعنی موضوع خراج، برای نخستین بار چند رساله اجتهادی عمیق توسط فقها انتشار می‌یابد که قبلاً وقوع چنین مباحث با این گستردگی و جدیت سابقه نداشت. به عنوان مثال می‌توان از کتابهای ذیل در این باره نام برد که نوعاً در رد یکدیگر نوشته شده‌اند:

قاطعة اللجاج فی حل الخراج، محقق کرکی، **السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعة اللجاج**، فاضل قطیفی. دو رساله به نامهای **الخراجیه** و **رسالة فی الخراج** از مقدس اردبیلی و بالاخره **رسالة الخراجیه**، ماجدبن فلاح شیبانی که آن را در تقویت آرای محقق کرکی و

۶۰. مستدرک الوسائل، ج ۴۳۲/۳، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، چاپ سنگی.

رد دیدگاه فاضل قطیفی نوشته است.^{۶۱}

از مسائل دیگری که در این دوره، هم در عمل و هم در مقام فتوا و کتابت، توسط فقهاء روی آن تأکید شده ولایت فقیه است. مسلماً فقهای مانند محقق کرکی و علامه مجلسی براساس ولایتی که برای خودشان به عنوان «فقیه آل محمد» قائل بودند در مسائل سیاسی و حکومتی عصر، حتی المقدور دخالت کرده و روابط ویژه خود با سلاطین حاکمه وقت را سامان بخشیدند.

از جمله کسانی که در این عصر در زمینه گسترش و تعمیق فروعات فقه حکومتی تلاش ستایش‌انگیزی به خرج داده‌اند، یکی نیز فقیه گرانقدر زین‌الدین شهید ثانی است. او با تألیفات گسترده و متنوع خود و نیز سیره سیاسی که شخصاً اتخاذ نمود، تحولی در فقه بطور عام و در فقه حکومتی بطور خاص، پدید آورد.

در هر صورت، سیمانگاری عمومی و کلی فقه حکومتی در این دوره را درهمین جا ختم کرده و با ذکر چند نمونه مشخص از آرای فقها در زمینه مسائل فقه حکومتی، بحث مربوط به این عصر را نیز به پایان می‌رسانیم.

۱- شهید ثانی؛ نام او «زین‌الدین بن علی بن جیل عاملی» است که از اهالی جبل عامل لبنان و معاصر دولت عثمانی و «سلطان سلیم» بوده است. آن فقیه بزرگ در سال ۹۹۳ هجری توسط مأموران سلطان سلیم در مکه و حرم خدا دستگیر و در سواحل دریای مدیترانه به قتل رسید. برخی وقوع این حادثه را در سال ۹۹۵ گزارش کرده‌اند.^{۶۲} شهید ثانی یک فقیه سیاس و معتقد به ولایت به عنوان نایب امام زمان (عج) بوده است. او در کتاب **مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام** در مقام توضیح این عبارت محقق حلی که «فقیه می‌تواند به عنوان نیابت از امام (ع) سهم امام را گرفته و به مصارف لازمه آن برساند» چنین می‌گوید:

«مراد از کسی که دارای حق النیابه می‌باشد، فقیه عادل است که شرایط اجتهاد و فتوا دادن را دارا باشد، زیرا که چنین کسی نایب امام علیه‌السلام و منصوب از جانب آن حضرت است و...»^{۶۳}

۶۱. مجموعه این رساله‌های خراجیه ضمن کتابی تحت عنوان کلمات‌المحققین توسط منشورات مکتبه‌المفید قم به چاپ رسیده است.

۶۲. لؤلؤء البحرین ۳/۴۱ چاپ جدید.

۶۳. مسالک، ج ۵۴/۱ (کتاب‌الخمس) چاپ افست از چاپ سنگی قدیم.

شهید ثانی نیز مانند شهید اول به «وجوب تخییری نماز جمعه در عصر غیبت» فتواداده و اقامه آن را که از مناصب حکومتی است، از شوون ولی فقیه شمرده است. او طی بحث مختصر استدلالی و مفیدی که در کتاب شرح لمعه در این باره انجام داده، این فتوای خود را از نظر صحت به کرسی اثبات نشانده است.^{۶۴}

شهید ثانی برای فقیه، دیگر انواع ولایات را نیز بطور پراکنده در آثار خود بیان کرده است. مانند قضاوت و حکومت در بین مردم، اجرای حدود و تعزیرات، وجوب مراجعه مردم به فقها در عصر غیبت برای حل خصومات و رفع اختلافات خود، و مسائل مشابه دیگر.^{۶۵} بطور کلی باید گفت اصل کتاب *اللمعة الدمشقية* را که شهید اول به عنوان دستورالعمل برای حکومت سربداران خراسان نوشته بود، و یک متن فقهی حکومتی مناسب آن زمان بوده، توسط شهید ثانی به بهترین وجه ممکن مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. اصل و شرح این کتاب هر دو در تاریخ اسلام جاودانه خواهند ماند.

۲- *ملا محسن فیض کاشانی*: محمد محسن فیض کاشانی مؤلف کتاب مشهور *معجزة البیضاء فی احياء الاحیاء* دانشمندی زاهد، عارف، حکیم، محدث و فقیه بوده و در سال ۱۰۹۱ هجری وفات کرده است. او هر چند گرایش اخباری گری داشت، لکن در این راه، معتدل تر از دیگران است و به فقه‌های اصولی نزدیکتر بوده و خدمات بسیار ارزنده‌ای بویژه در زمینه‌های اخلاقی، حدیثی و فقهی انجام داده است.

او از جمله فقه‌های بزرگی است که در زمینه فقه حکومتی اسلام دارای برخی از فتاوای شجاعانه و تحول آفرین است.^{۶۶} او کسی است که به «وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت امام زمان (عج)» و ضرورت اقامه آن توسط فقه‌های واجد شرایط، فتواداده و در این زمینه کتاب مستقلی نوشته است. *الشهاب الثاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی* نام کتاب مستقل او در این زمینه است، قطع نظر از ارزشی که نفس این فتوا در تاریخ فقه حکومتی شیعه دارد، شروع فقها به نوشتن این قبیل تک نگاریها در شاخه‌های مختلف فقه حکومتی خود نیز دارای اهمیت فوق‌العاده است. از این رو، عصر فقه‌های متأخر را می‌توان به عنوان «عصر شروع به تألیف تک‌نگاری متنوع در ابواب و فروع فقه حکومتی» از اعصار قبلی مشخص و متمایز نمود. حرکت تک‌نگاری در مباحث حکومتی در این دوره

۶۴. *اللمعة الدمشقية*، ج ۳/۱/۱، ۲۹۹، تصحیح کلانتر.

۶۵. همان مدرک، ج ۴۱۸/۲-۴۱۷.

۶۶. جهت آگاهی از شرح اوبه مقدمه کتاب *مفاتیح الشرایع*، ج ۳/۱/۱-۵ به قلم حجت‌الاسلام رجایی مراجعه شود.

بطور گسترده و چشمگیر آغاز شده، رسائل خراجیه که قبلاً مذکور شد نمونه‌ای از این تک‌نگاریهاست و رساله‌الاوزان والمقادیر علامه مجلسی که در تبیین مفاهیم فقه مالی نگارش یافته، نمونه دیگری است و کتاب الشهاب الثاقب فیض کاشانی در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نیز یک نمونه دیگر.^{۶۷}

از جمله علمای این دوره «سید نعمت‌الله جزائری» نیز در باره ولایت فقها و حجیت فتوای آنان کتابی دارد به اسم منبع الحیة و حجة قول المجتهد که از جمله تک‌نگاریهای این دوره در فقه حکومتی به شمار می‌آید.^{۶۸} و از این قبیل آثار فقهی در این دوره، بیش از اینها نگارش یافته است، ولیکن در اینجا امکان معرفی همه آنها وجود ندارد. فیض کاشانی اصولاً دارای گرایش اصیل سیاسی در آثار فقهی خود است، چنانکه او مانند شهید اول در کتاب ذکر، در کتاب مفاتیح الشرایع «عبادات و سیاسات» را به گونه مخلوط به عنوان یکی از شاخه‌های اصلی فقه اسلامی معرفی کرده است.^{۶۹} او به ولایت فقیه معتقد است و می‌گوید: «انجام قضاوت و حکومت در میان مردم، اقامه حدود و اجرا و اعمال سایر سیاسات اسلامی در زمان غیبت از ضروریات دین است» و به تفصیل در این زمینه‌ها سخن می‌گوید. فیض هر مطلبی را که در کتاب فقهی مفاتیح الشرایع آورده، معتقد است که در زمان غیبت لازم‌الاجراست.

او به جهاد ابتدایی معتقد نیست و آن را از شوون امام معصوم می‌داند و از کتاب خود مبحث جهاد را حذف کرده است. عین کلام فیض در این باره چنین است:

«فی الجملة وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون بر برّ و تقوا، فتوادادن و حکومت بحق در بین مردم، اقامه و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی از ضروریات دین بوده و قطب اعظم دین همینها هستند. اینها مهمترین مقصودی است که خداوند، پیامبران را برای آن مبعوث فرموده است و اگر اینها تعطیل و ترک شوند، در واقع نبوت انبیا، ترک شده و دیانت از هم پاشیده و جهالت و گمراهی شیوع یافته است. در این صورت است که کشورها

۶۷. الشهاب الثاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، تألیف مرحوم فیض کاشانی، چاپ بیروت، منشورات موسسه‌الاعلمی للطبوعات.

۶۸. منبع الحیة و حجة قول المجتهد، مرحوم سید جزائری نیز به ضمیمه کتاب الشهاب الثاقب مرحوم فیض در بیروت به چاپ رسیده است. البته آرای ولایت فقیه به دلیل اخباری بودن به نحو دیگری است. لیکن بحث ما در بعد تاریخی قضیه است.

۶۹. مفاتیح الشرایع، ج ۸/۱-۷، با تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی-قم.

ویران و مردم هلاک می‌شوند، پناه می‌برم به خدا از چنین وضعی. الا اینکه از مجموع اینها جهاد دعوتی و غیردفاعی که برای دعوت دیگران به پذیرش اسلام صورت می‌گیرد، از شوون امام معصوم است و در آن اذن او شرط است، لذا در زمان غیبت او ساقط می‌باشد. برای همین خاطر است که احکام آن را در این کتاب درج نکردم، چنانکه شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه چنین کرده است. ۷۰»

اینها نمونه‌هایی از افکار و اندیشه و فتاوی برخی از فقهای متأخر شیعه در زمینه مسائل فقه حکومتی بود که ملاحظه کردید، از آفات فقهی این دوره حاکمیت تفکر خشک و افراطی و ضدتعقل اخباری‌گری بر حوزه‌های علمیه شیعه بود که ضایعه جبران‌ناپذیری به حساب می‌آید. و لذا برای مدتی جلو اجتهاد بسته شد. و به جز برخی از فقها مانند علامه مجلسی، شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و امثال آنان که از نظر روش اجتهاد بینابین اخباریون و اصولیون بودند، بویژه در اواخر این دوره مجتهد برجسته‌ای ظهور نکرد که منشأ آثاری در زمینه فقه حکومتی باشد، تا اینکه فقیه مجاهد اسلام مرحوم «وحید بهبهانی» ظهور کرده و مکتب اصیل آل محمد (ص) در فقه، یعنی شیوه اجتهاد اصولی را دوباره رایج نمود که در سایه آن فقهای بزرگ دیگری همچون سید مهدی بحر العلوم، سید علی صاحب ریاض، سعید العلماء مازندرانی، شیخ مرتضی انصاری «ره» و دیگران ظهور کرده و حرکت جدیدی به فقه و حوزه‌های علمیه دادند و هر کدام از ایشان نیز دارای آرا و فتاوی مهمی در فقه حکومتی و دارای نقش مؤثر در حفظ و انتقال و گسترش آن هستند که ما به لحاظ رعایت اختصار، به همین مقدار اکتفا کرده و از اطالة کلام پرهیز می‌کنیم.

۵- دوران فقهای معاصر

علامه وحید بهبهانی که برچیننده بساط اخباری‌گری در میان حوزه‌های علمیه شیعی است، در سال ۱۲۰۸ هجری از دنیا رفت. و بعد از او زعامت حوزه‌های علمیه و امامت و مرجعیت شیعه، بر عهده شاگرد نامدارش علامه سید مهدی بحر العلوم گذاشته شد. بحر العلوم که در حوزه علمیه نجف اشرف مقیم بود، پس از استقرار اوضاع، شخصیت‌های برجسته علمی و دینی دیگری را نیز در حوزه مشاهده کرد و تدبیری اندیشید که همه آنان را در زعامت مسلمین شرکت دهد. از این رو، خود مسؤولیت تدوین فقه و اصول و معارف اسلام را

برعهده گرفت و مسؤولیت فتوادادن و مرجعیت را به مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء واگذار کرد. امامت محراب را نیز برعهده شیخ زاهد «مرحوم شیخ حسین آل نجف» گذاشت، تشکیل محکمه قضا و حل و فصل خصومات مردم را نیز برعهده «شیخ شریف‌محمی الدین» واگذار کرد و بدین وسیله تحولی در نظام اداری حوزه‌ها و مرجعیت جهان تشیع پدید آمد.^{۷۱}

ما از این مرحله تا زمان خودمان را آغاز یک عصر جدید و معاصر در تاریخ حوزه‌ها و تاریخ فقه حکومتی اسلام دانسته و آن را به نام «دوران فقه‌های معاصر» می‌نامیم که خود دارای مراحل چند است. فقه حکومتی اسلام در این دوران شکوفایی فوق‌العاده‌ای داشته است، فقه‌های بزرگ، هم در عمل و هم در تئوری و فتوا تحولات عمیقی در مسائل فقه حکومتی و سیاسی به وجود آوردند.

در این دوره از تاریخ فقه، فقه‌ها به قیام و حرکت‌های دفاعی مسلحانه در برابر متجاوزین خارجی مانند روسیه و انگلیس، و اهل بنی داخلی مانند وهابی‌ها و غیره دست زده و کشورهای اسلامی را از خطرات جدی محافظت کردند، چنانکه حرکت‌های سیاسی شکننده‌ای در برابر سلاطین جور داخلی و استعمار خارجی انجام دادند، مانند فتوای تحریم تنباکو توسط مرحوم میرزا حسن شیرازی.

قرن‌های سیزدهم و چهاردهم هجری در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام درخشان‌ترین دوران به حساب می‌آید. برای سیمانکاری و توصیف وضع فقه حکومتی در این دو قرن اخیر لازم است یک کتاب مستقل نگاشته شود. لکن باتوجه به ضرورت مسئله در این جا کلیاتی از ویژگی‌های فقه حکومتی اسلام در این دو قرن را فهرست می‌کنیم و سپس برخی از مؤلفان در فقه حکومتی اسلام را با ذکر نمونه آثارشان، معرفی خواهیم کرد.

این مرحله از تاریخ فقه ما که از مرحومین سیدمهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء شروع و به فقیه مجدّد و مجاهد حضرت امام خمینی و بارزترین نمونه مکتب فقهی او حضرت آیت‌الله العظمی منتظری می‌رسد، در بعد مربوط به فقه حکومتی و سیاسی، دارای ویژگی‌های ذیل است:

- ۱- پیدایش نظم و انتظام مشخص در اداره حوزه‌های علمیه و فزونی یافتن تألیفات و گسترش ابعاد و دامنه آن اعم از فقه حکومتی و غیره.
- ۲- افزایش حجم فقه حکومتی در مجموعه‌های فقهی به گونه چشمگیر، بطوری که

اگر مبحث جهاد کتاب مقننه شیخ مفید را با مبحث جهاد مؤلف جواهر الکلام مقایسه کنیم بیش از سی تا چهل برابر افزایش حجم مشاهده می‌کنیم. چون مبحث کمتر از ده صفحه در مقننه در جواهر الکلام یک مجلد کامل را به خود اختصاص و چهارصد صفحه شده است.^{۷۲} لازم به تذکر نیست که به موازات افزایش کمی مباحث و مسائل فقه حکومتی، رشد کیفی نیز بر آن حاکم بوده است. این رشد کیفی در سبک و شیوه ارائه مطلب، قوت استدلال، تنوع فروعات، زدوده شدن ابهامات در مسئله ولایت فقیه و حکومت اسلامی و تمرکز یافتن مباحث پراکنده ذیل یک عنوان تحت عنوان «ولایت فقیه» است. بطوری که در این دوره، اکثر فقهای نامدار و صاحب‌قلم، در کتابهای خود مبحث ولایت فقیه را یا در ضمن مباحث دیگر مثل کتاب البیع و یا به گونه مستقل بطور مفصل به بحث فقهی نشستند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری آن را در ضمن کتاب البیع مکاسب مفصلاً بحث کرده است.^{۷۳} اما سید محمد بحر العلوم، ملا احمد نراقی، فاضل دربندی، میرفتاح حسینی مراغی و بسیاری دیگر از فقها، آن را بطور مستقل بحث کرده‌اند.^{۷۴}

۳- افزایش شمار تک‌نگاریها در فقه حکومتی اسلام نیز از جمله مشخصات این دوره از تاریخ فقه است. بحث در مسائل ارضی و خراجی، بحث فقهی در اوزان و مقادیر، بحث منفرد و مستقل در مسائل جهاد و غیر اینها، در این دوره افزایش چشمگیری داشته است، به گونه‌ای که فقط تحت عنوان رساله جهادیه بیش از ۱۲ کتاب مستقل راجع به جهاد نگاشته شده است.^{۷۵}

۴- تمرکز نسبی مباحث فقه حکومتی نیز یکی دیگر از ویژگیهای این دوره از تاریخ اسلام است، به گونه‌ای که فقهای برجستهای مانند ملا احمد نراقی، میرفتاح حسینی صاحب عناوین، فاضل دربندی صاحب خزائن الاحکام، سید محمد بحر العلوم صاحب بلغة الفقیه در کتابهای یادشده‌شان مباحث و فصول مستقلی را به بحث درباره ولایت فقیه و حدود اختیارات او اختصاص داده، و باتوجه به دوره تاریخی خاص خودشان حق مطلب را ادا کرده‌اند.

چنانکه بحثهای منسجمی نیز در کتب این دوره راجع به تدوین مسائل مربوط به

۷۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، چاپ جدید، و المقننه چاپ سنگی مبحث جهاد.

۷۳. مکاسب، ج ۳۰۴/۹ به بعد، تصحیح کلانتر.

۷۴. بحر العلوم در بلغة الفقیه، نراقی در عوائد الایام، فاضل دربندی در خزائن و میرفتاح حسینی در عناوین مفصلاً آن را بحث کرده‌اند و مابعداً به اینها اشاره مفصل‌تری خواهیم داشت.

۷۵. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۹۸/۵-۲۹۶، مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی، چاپ بیروت.

خراج و احکام اراضی دیده می‌شود که بسیار جالب است. مانند مرحوم ملا محمد نراقی (پدر مرحوم ملا احمد نراقی) در مشارق الاحکام^{۷۶}، سید محمد بحر العلوم در بلغة الفقیه^{۷۷}، شیخ مرتضی انصاری در مکاسب^{۷۸}، راجع به این موضوع مباحث مستقل و جالبی انجام داده‌اند. بخشهای مشابه دیگر نیز از سایر فقهای این دوره در این زمینه و زمینه‌های سیاسی، مالی و حکومتی دیگر دیده می‌شود که در مجموع بیانگر حصول تمرکز نسبی در مباحث فقه حکومتی در این دوره هستند.

۵- حضور و تأثیر گذاری و رهبری مستقیم فقها در حرکتهای سیاسی و نظامی ضد استعماری و ضد استبدادی جهان اسلام نیز از جمله ویژگیهای این دوره از تاریخ فقه حکومتی اسلام است. مصادیق و نمونه‌ها در این زمینه بسیار فراوان است و ما فقط به برخی از آنها اکتفا می‌کنیم.

در این عصر برای مقابله با هرج و مرج طلبان بومی استعمار در حجاز موسوم به «وهابی‌ها» علما و فقهای عراق به رهبری مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء نخستین نیروهای مسلح بسیجی و مردمی را تأسیس و تشکیل دادند که نقش مؤثر در دفاع از حرم مقدس نجف و کربلا و حفظ امنیت آن مناطق ایفا کردند. همینطور فقهای اسلام به رهبری آیت‌الله مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در ضمن یک حرکت سیاسی و نظامی، انگلیس را در عراق شکست داده و استقلال آن کشور را به دست آوردند. چنانکه مقابله سیاسی آیت‌الله میرزا محمد حسن شیرازی با دیکتاتوری وعنان گسیختگی ناصرالدین شاه و لغو قرارداد رژی از جمله نمونه‌های بارز شکوفایی عملی فقه حکومتی و سیاسی اسلام است.

حرکت مراجع تقلید ایران و عراق امثال آیت‌الله شیخ محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه و غیره و تأسیس نظام حکومتی مشروطه و سرنگون سازی نظام سلطنتی و در پی آن حضور فعال فقهایی همچون آیت‌الله نائینی و آیت‌الله سید حسن مدرس و امثال ایشان در صحنه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی جهان اسلام نمونه دیگری از این حضور و رهبری مستقیم فقهاست.

و در نهایت مبارزات طولانی علما با دستگاه دیکتاتوری رضاخانی و فرزند او و وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی و همراهی

۷۶. مشارق الاحکام ۱۱۱-۹۵، (المشرق السابغ)، ملا مهدی نراقی، چاپ سنگی ۱۲۹۴ هـ.ق.

۷۷. بلغة الفقیه، ج ۳۵۲/۱-۲۰۹، چاپ جدید.

۷۸. مکاسب ۷۸-۷۵، چاپ سنگی به قطع رحلی.

علما و فقهای دیگر، نمونه زنده دیگری از ویژگی و تحول یادشده در تاریخ حکومتی اسلام است که همه اینها عملاً وقوع یافته است.

۶- انجام تحقیقات و مطالعات مقارن و تطبیقی در فقه حکومتی اسلام و حقوق سیاسی و اقتصادی رایج و مرسوم در جهان کنونی نیز از جمله ویژگیهای این دوره از تاریخ فقه حکومتی اسلام است. چنانکه انجام مطالعات و بحوث مقارن و تطبیقی در داخل مذاهب فقهی اسلام راجع به مسئله حکومت و فروع آن نیز از خصوصیت‌های نوین این دوره از تاریخ فقه حکومتی است که در این دو زمینه فقیه بزرگوار آیت‌الله شهید صدر و فقیه عالیقدر و مجاهد حضرت آیت‌الله العظمی منتظری پیشاهنگ بوده‌اند.

اینها که بیان گردید، ویژگیهای عمومی و کلی فقه حکومتی در تاریخ معاصر اسلام است. اکنون برای تکمیل بحثمان از بعد نظری، مطالب و نمونه‌هایی را از آرای برخی از فقهای برجسته این دوران راجع به مسائل حکومتی نقل کرده و به بحثمان در این زمینه پایان می‌دهیم.

چنانکه گفته شد، فقهای صاحب‌نظر و صاحب اثر در فقه حکومتی اسلام در این دوره زیاد بوده‌اند که پرداختن به نقل و بررسی آرای همه آنان در اینجا میسر نیست، لذا به برخی از آنان اکتفا خواهیم کرد:

۱- شیخ جعفر کاشف الغطاء: کاشف الغطاء که معاصر فتحعلی شاه قاجار در دوره حمله روسها به ایران بوده، فقهی زمان شناس و سیاست آشنا بوده است. او علاوه بر عمل سیاسی، دارای آثار و فتاوایی در زمینه فقه حکومتی است. مبحث جهاد او در کتاب کشف الغطاء یکی از بالاترین و بهترین آثار در مسائل فقه حکومتی اسلام است. برخی از آرای برجسته او در فقه حکومتی اسلام، اینها هستند:

۱- اعتقاد به ولایت فقیه و حق دخالت او در امور سیاسی، نظامی و دیگر شؤون زندگی اجتماعی مردم مسلمان به عنوان نایب‌الامام.

۲- اعتقاد و تصریح به این مسئله که پادشاه، امیر و حاکمی که منصوب فقها و مآذون از جانب آنان نباشد، حکومتش مشروعیت ندارد.

۳- خلاصه اعتقاد به لزوم تأسیس حکومت اسلامی توسط فقیه در صورت امکان. اکنون برخی از اقوال او را که نشانگر دیدگاههای فوق است، نقل می‌کنیم:

«حدود و تعزیرات کلاً بر عهده امام معصوم و یا نایب خاص او، یا نایب عام

یعنی فقیه و مجتهد است. بنابراین برای مجتهد جایز است که در زمان غیبت

امام^(ع) آن را اقامه کند و بر همه مکلفین نیز واجب است او را در تحقق این مقصود

یاری کنند و قدرتمندان و زورگویان را از او دفع کنند، در صورت امکان، و نیز واجب است که مجتهد در صورت داشتن تأمین فتوا بدهد و در این امور جایز نیست، جز مراجعه به مجتهد زنده^{۷۹}»

«.... جایز نیست بردن دعوی و مرافعه جز به نزد مجتهد و هر کس در این امور به غیر مجتهد مراجعه کند از راه حق خارج شده است... اگر غیر مجتهد رئیس مسلمین شده باشد بر حکومت جائز نیست که قاضی نصب کند و یا شیخ الاسلام نصب کند، مگر به اذن مجتهد. و...^{۸۰}»

صاحب جواهر الکلام از کاشف الغطاء نقل می کند که فقیه حق نصب سلطان و تأسیس حکومت در زمان غیبت دارد و اگر چنین کاری کرد، سلطنت آن دولت و سلطان طاغوتی محسوب نمی شود:

«... استاد در شرح خود گفته است اگر فقیه منصوب برای نیابت عامه از جانب معصوم (یعنی فقیه در زمان غیبت) سلطان و حاکمی را برای اهل اسلام تعیین و نصب کند، او را نمی توان حکومت غیر مشروع و جائز دانست، چنانکه در میان بنی اسرائیل چنین بود که حاکم شرعی و حاکم عرفی هردو از طرف شرع منصوب می شدند.^{۸۱}»

کاشف الغطاء به هنگام وقوع جنگ ایران و روس به عنوان «ولی فقیه» به فتحعلی شاه قاجار اذن داد که فرماندهی نیروها را به عهده گرفته و مخارج جنگ را نیز هر مقدار که لازم باشد، از اموال شخصی مردم اخذ و تهیه کند. اکنون خلاصه ترجمه آن از کتاب کشف الغطاء آورده می شود:

«در صورتی که امام معصوم غایب باشد، و یا حتی اگر ظاهر باشد، اما دسترسی به او و گرفتن اذن جهاد امکان پذیر نباشد، بر مجتهدان واجب است که به جهاد دفاعی قیام کنند و مجتهد افضل بر دیگران مقدم است که باید یا خودش و یا شخصی به اذن او فرماندهی و رهبری جنگ را بر عهده بگیرد. و... اکنون نیز که روسهای پست و غیر آنان به خاک مسلمین تجاوز کرده اند بر همه اشخاص اهل تدبیر و سیاست و غیره واجب است که بجنگند. و... چون اذن گرفتن از مجتهد برای امرای اهل تدبیر و سیاست نیز موافق احتیاط است و به

۷۹. کشف الغطاء ۴۲۰/، چاپ سنگی، افست اصفهان، انتشارات مهدوی.

۸۰. همان مدرک و همان صفحه.

۸۱. جواهر الکلام، ج ۱۵۶/۲۲، چاپ بیروت.

رضایت خدا نزدیکتر، لذا من چون مجتهد هستم و قابلیت و نیابت از سادات زمان (ائمه معصومین^ع) را دارم، به سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان، ... فتحعلی شاه اذن دادم که آنچه برای هزینه جنگ لازم است، از همه وجوه شرعی و خراج و درآمد زمینهای مفتوح العنوه و اموال مرزنشینان و غیر مرزنشینان در صورت لزوم اخذ و هزینه جنگ را تأمین و بر هر مسلمانی واجب است که در این موارد، امر سلطان را اطاعت کند.^{۸۲}

۲- ملا احمد نراقی؛ ملا احمد فرزند ملا محمد مهدی نراقی صاحب کتاب مشارق الاحکام در کتاب ارزشمند عوائد الایام شاید برای نخستین بار در تاریخ فقه حکومتی اسلام، مباحث ولایت فقیه را گردآوری و به گونه منسجم و منضبط بحث کرده است. مرحوم نراقی مبتکر این شیوه از بحث در باره ولایت فقیه و حکومت اسلامی است، لذا او را باید یکی از تحول آفرینان جدی در تاریخ فقه حکومتی اسلام به شمار بیاوریم. نراقی کتاب عوائد الایام خود را به جای واژه‌هایی از قبیل «باب»، «فصل»، «قسم» و غیره «عائده» نامگذاری کرده و یک «عائده» را به بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی اختصاص داده است.

او معتقد است کلیه اختیارات و حقوق حکومتی پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در زمان غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط منتقل می‌شود، و او حق دارد در کلیه امور مربوط به اصلاح دین و دنیای مردم و نظام اجتماعی آنها که عقلاً و عرفاً لازم‌الاجرا به نظر می‌رسد دخالت و اعمال ولایت نماید.^{۸۳} این قسمت از کتاب او به فارسی ترجمه و به نام حدود ولایت حاکم اسلامی منتشر شده است.^{۸۴}

۳- میرفتاح حسینی مراغی؛ او نیز معاصر فقیه بزرگوار ملا احمد نراقی بوده و در کتاب خود به این معاصرت و فضل تقدم و سابقه فاضل نراقی در بحث کلاسیک و مدون از ولایت فقیه اعتراف کرده است.^{۸۵}

میرفتاح نیز که یکی از فقهای بزرگ شیعه و متوفای ۱۲۵۰ هـ.ق است، یک فصل (یک عنوان) از کتاب گرانقدر خود موسوم به العناوین را به بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه اختصاص داده است. بحث او جمع‌وجورتر و منظم‌تر از فاضل نراقی به نظر می‌رسد و

۸۲. کشف الغطاء/ ۳۹۴ (با تلخیص و تصرف نقل شد).

۸۳. عوائد الایام/ ۲۰۶-۱۸۵، بویژه صفحات ۱۸۷، ۱۸۸.

۸۴. حدود و اختیارات حاکم اسلامی، ترجمه و چاپ وزارت ارشاد اسلامی، اسفندماه ۱۳۶۵ ه.ش.

۸۵. العناوین/ ۳۲۶، چاپ سنگی، تبریز ۱۲۷۴ ه.ق.

نیز نسبت به او دارای دیدگاههای جدیدتری است.

یکی از نکات جدید و جالب در بحث او، این است که بعد از تقسیم «ولایت فقیه» به چند شق و احتمال، می‌گوید: ولایت فقیه یکی از احکام شرع اسلام است، یعنی نه جنبه نیابتی دارد و نه جنبه انتصابی، بلکه یک حکم شرعی مستقل است، نصب شدن فقیه برای ولایت از جانب امام (ع) نیز جنبه کاشفیت دارد.^{۸۶} به این صورت استحکام بیشتری برای ولایت فقیه به وجود می‌آورد و در نتیجه همه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) را برای فقیه جامع‌الشرایط نیز قائل می‌شود. قابل ذکر است که مباحث میرفتاح حسینی در عناوین، ضمن غنی، تازه و پربار بودنش یکی از ناشناخته‌ترین مباحث فقه حکومتی در حوزه‌های علمیه است.

۴- صاحب جواهر: امام‌المحققین، مرحوم شیخ محمدحسن نجفی مؤلف دائرةالمعارف فقهی جواهرالکلام از شاگردان کاشف‌الغطاء و متوفای ۱۲۶۶ هـ. قی است. هرچند که او باب و فصل خاصی از کتاب خود را به ولایت فقیه اختصاص نداده، لکن از مدافعان جدی آن است، و به گونه متفرقه در جواهر، آن را بحث و ثابت کرده است. او به جز ولایت فقیه، مباحث زیادی از فقه حکومتی مانند جهاد، حدود، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت سلطان جائز و غیره را بسیار مفصل بحث کرده است. صاحب جواهر، اعتقاد به ولایت فقیه را از ضروریات فقه اسلام می‌داند و می‌گوید:

«ظاهر عمل و فتوای اصحاب، یعنی فقهای امامیه این است که به عمومیت

ولایت فقیه معتقدند و آن را از مسلمات و بلکه از ضروریات می‌دانند.»^{۸۷}

از جمله مواردی که صاحب جواهر راجع به ولایت فقیه و فقه سیاسی اسلام بحث کرده،

جلد ۲۱ و ۲۲ جواهرالکلام است که بحثهای جالبی دارد.^{۸۸}

۵- فاضل دربندی صاحب خزائن: میرزا آقا دربندی یکی از فقهای بزرگ و به فاضل دربندی مشهور است. او کتابی در فقه و اصول فقه دارد که خزائن‌الاحکام نام دارد و بطور خلاصه «خزائن» نیز می‌گویند. خزائن یکی از گنجینه‌های میراث فقهی آل محمد (ص) و بسیار غنی است.

۸۶. همان مدرک ۳۵۸/۱.

۸۷. جواهرالکلام ج ۱۶/۱۷۸: ظاهر الاصحاب فی سائر الابواب عمومها، بل لعله من المسلمات اوالضروریات عندهم.

۸۸. جواهر. ج ۲۲/۲۰۳-۱۵۵، ج ۱۶/۱۷۷-۱۱۰، ج ۲۱/۴۱۰-۳۹۳، ج ۴۰/۳۷-۷.

او در کتاب ارزشمند خود بحث مستقل و گسترده و عمیقی تحت عنوان «خزینة فی القواعد المتعلقة بالحکام والولايات» دارد که ضمن آن ضرورت تأسیس حکومت اسلام و ولایت فقها در عصر غیبت را ثابت کرده است. او نخست ولایت پیامبر و ائمه را ثابت کرده و سپس در صورت فقدان و یا غیبت آنان ولایت فقها را. آنگاه حدود ولایت فقها را بیان نموده و در پایان بحثی کرده است راجع به «ولایت عدول مؤمنین» که در صورت نبودن فقیه آنان باید امور ضروریة مسلمین را تدبیر و اداره کنند و از هرج و مرج جلوگیری نمایند. و...^{۸۹}

۶- شیخ مرتضیٰ انصاری: فقیه مؤسس و علامه کم نظیر مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه، نیز از جمله فقهای است که موجب تکامل و تعمیق بسیاری از مسائل و فروعات فقه حکومتی اسلام گردیده است. محورهای عمده فقه حکومتی که مورد بحث اجتهادی مرحوم شیخ قرار گرفته اند به قرار ذیل است:

۱- بحث گسترده، عمیق و انتقادی و اجتماعی درباره ولایت فقیه و اختیارات او در زمان غیبت امام (ع).^{۹۰}

۲- بحث گسترده و عمیق در رابطه با جواز و عدم جواز قبول حکومت و ولایت از طرف حکومت جائز، و تبیین جزئیات این مسئله.^{۹۱}

۳- بحث فقهی درباره حکم اراضی و مسائل خراج و مقاسمه.^{۹۲}

۴- بحث فقهی جالب درباره جواز و عدم جواز اخذ جوایز سلطان جائز و کیفیت معامله و مراوده با او و دستگاهش.^{۹۳}

۵- بحث فقهی و استدلالی جامع و جالب درباره «تقیه» و کیفیت زندگی اهل ایمان در شرایط خفقان و زیر سلطه حکام جائز. شیخ به این موضوع یک رساله مستقل را اختصاص داده، و در این بحث گوی سبقت را از همه فقها ربوده است.^{۹۴} شیخ انصاری مباحثی هم درباره فقه مالی (خمس، انفال، زکات) دارد که بسیار جالب است و به ضمیمه کتاب قطور او به اسم «کتاب الطهارة» چاپ شده است. در معرفی جایگاه شیخ انصاری در تاریخ فقه حکومتی اسلام به همین مقدار اکتفا کرده و از ادامه نمونه های دیگری پرهیز

۸۹. خزائن، جزء پایانی کتاب، ص ۱ الی آخرین برگ کتاب.

۹۰. مکاسب ۱۵۷/۱۵۳، چاپ سنگی، به خط طاهر خوشنویس.

۹۱. همان مدرک ۵۹/۵۵.

۹۲. همان مدرک ۷۸/۷۵.

۹۳. همان مدرک ۷۵/۶۷.

۹۴. مکاسب ۳۲۰/ به بعد (رساله فی التقیه).

می‌کنیم، تا موجب تطویل بیش از حد کلام نشود. آن بزرگوار در سال ۱۲۸۱ هـ. ق. درگذشت.

۷- **بحرالعلوم صاحب بلغه‌الفقیه:** نام این فقیه بزرگوار سید محمد آل بحرالعلوم و از اعقاب علامه سید مهدی بحرالعلوم (ره) می‌باشد. او مدتی زعامت و ریاست حوزه علمی نجف را برعهده داشته و از مراجع معظم تقلید در زمان خود بوده و در سال ۱۳۲۶ هـ. ق. درگذشته است.

بحرالعلوم یکی از بزرگترین فقهای مؤلف در زمینه فقه حکومتی است. کتاب **بلغه‌الفقیه** نشانگر عظمت و توان فقهی این فقیه بزرگ است که متشکل از چندین کتاب و رساله و بحث مستقل در فقه می‌باشد. دو رساله بزرگ از این مجموعه سه جلدی ارزشمند به «فقه حکومتی اسلام» تعلق دارد. یکی رسالهای است در حل مشکلات ارضی و مسئله خراج^{۹۵} و دیگری به اسم «رساله ولایات» درباره ولایت فقیه و حکومت اسلامی.^{۹۶} بحرالعلوم در هردو زمینه یادشده پرنویس‌ترین فقیه تا زمان خود است و با تحقیقات خود خدمتی ارزشمند به تحول و گسترش فقه حکومتی اسلام کرده است.

نقد و بررسی و تحلیل و تفسیر آرا و فتاوای این فقیه بزرگ فرصت مناسب دیگری لازم دارد و کاملاً شایسته توجه می‌باشد.

۸. **آیت‌الله نائینی:** فقیه و اصولی برجسته، تلاشگر و متعهد شیعه آیت‌الله مرحوم میرزا محمد حسین نائینی مؤلف کتاب **پراج تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله** در سال ۱۲۷۷ هـ. ق. در نائین متولد شد، و پس از تحصیل مقام عالی‌اجتهاد و مرجعیت و تربیت شاگردان زیاد و انجام مبارزات ضد طاغوتی مفصل در سال ۱۳۵۵ هـ. ق. درگذشت.

در دوره تاریخی که نائینی می‌زیست و نیز پیش از او فقهای بسیار برجسته دیگری نظیر میرزا محمد حسن شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی، میرزا محمد حسن آشتیانی و غیره زندگی می‌کردند که در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام نقش و تأثیر تحول‌آفرین اعجاب‌انگیزی داشته‌اند، اما هیچکدام از آنان کتاب معینی در فقه حکومتی تألیف نکردند، بلکه دیدگاههای سیاسی و حکومتی آنان در زندگی‌شان متبلور بود و در فتاوایی که به مناسبت قضایای روز در این زمینه صادر می‌کردند، منحصر می‌شد. و یا اینکه بحثهای پراکنده و غیر مدونی راجع به این موضوع در

۹۵. **بلغه‌الفقیه**، ج ۲/۱-۳۵۲-۲۰۹ با تحقیقات محمد تقی آل بحرالعلوم.

۹۶. همان مدرک، ج ۳/۲۹۸-۲۱۰.

دروس و آثار فقهی خود بیان می‌کردند، و یا اینکه با نوشتن تأیید و تقریظ به بعضی از کتب مربوط به این موضوع، موضع خود را اعلام می‌داشتند، چنانکه ملا عبدالله مازندرانی و آخوند خراسانی به کتاب تنبیه‌الامه نائینی تقریظ نوشته و آن را از نظر فقهی مورد تأیید قرار دادند. در این میان از جمله فقهای نامدار و برجستهای که هم در میدان عمل و هم در میدان علم و نویسندگی بطور مشترک دارای اثر بوده، مرحوم «نائینی» است، از نظر تاریخ، نائینی را باید یکی از فقهای انقلاب آفرین در تاریخ فقه اسلام به شمار بیاوریم که توانسته است فروع نوینی از فقه حکومتی را براساس اصول القایی ائمه معصومین تفریع و تأسیس نماید.

نائینی کتاب ارزشمند و قدر ناشناخته تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله را در این زمینه نگاشت، او این کتاب را برای موجه جلوه دادن تأسیس نظام مشروطه به جای نظام استبدادی سلطنت مطلقه حکام جور، به عنوان «دفع افسد به فاسد» به رشته نگارش کشید. کتاب تنبیه‌الامه دارای پنج فصل مستقل و یک خاتمه است. در فصل اول آن، ماهیت و مفهوم نظام سیاسی در بینش فقهی بررسی شده است.^{۹۷}

در فصل دوم بر این مطلب استدلال شده که بر فرض اینکه کسی ولایت عامه فقیه را نیز قبول نداشته، چارهای ندارد جز اینکه حکومت فقیه را بر حکومت جائزانه غیر فقیه ترجیح و اولویت بدهد. بنابراین در زمان غیبت، حکومت فقیه نسبت به دیگران دارای اولویت است.

در فصل سوم درباره خصوص نظام مشروطه که مسئله روز عصر نائینی بوده بحث شده و تبیین گردیده که تا چه اندازه این نظام با نظام مورد قبول اسلام که همان نظام ولایت و حکومت فقیه باشد، سازگاری و هماهنگی دارد و در چه مواردی با آن متفاوت است. در فصل چهارم نیز به شبهات و سوالاتی از این قبیل که آیا مفاهیمی مانند تأسیس مجلس شورای اسلامی، حریت و مساوات و غیره «بدعت» نیستند، پاسخ مناسب داده و میزان انعطاف و انطباق مفاهیم اسلامی با شرایط مختلف را نشان می‌دهد.

در فصل پنجم نیز راجع به شرایط مشروعیت مداخله نمایندگان مردم در امور سیاسی و حکومتی سخن گفته است.

نائینی در خاتمه کتابش در باره استبداد و نظام استبدادی، به گونه انتقادی و تحلیلی

۹۷. تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، با مقدمه و حواشی مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی، چاپ شرکت سهامی انتشار.

بحث جالبی را مطرح نموده و پس از استنتاج، کتاب خود را به پایان برده است. این کتاب را از دو بعد، می‌توان مورد بررسی قرارداد، یکی از نظر گرایش به نظام مشروطه، دوم از نظر کلی ولایت فقیه و فقه حکومتی اسلام و سبک استدلال نوینی که در این زمینه به کاربرده شده است. از بعد اول باید گفت نائینی باتوجه به لزوم شرعی دفع افسد به فاسد، لازم می‌دانسته است در آن شرایط تاریخی، نظام سلطنتی مطلقه و استبدادی جای خود را به نظام مشروطه بدهد، و قوانین نیز فقه اسلام باشد. او نظام مشروطه را نظام اصلی سیاسی نمی‌دانسته است.

از نظر دوم باید گفت در زمینه این نوع نگارش در باره فقه حکومتی و نظام ولایت فقیه یک فقیه مبتکر است و نخستین فقیه امامی است که با صراحت تمام فقه حکومتی اسلام را در عمل می‌خواسته و خواستار «تعویض نظام حکومتی» بوده است.

فقه‌های قبلی در کتابهای خویش، مباحث ولایت فقیه را بحث می‌کردند، اما بدون اینکه به مصداق خارجی آن توجهی داشته باشند و خواستار تعویض نظام حکومتی باشند. مرحوم نائینی برای اولین بار از موضع یک فقیه خواستار تعویض نظام حکومتی با استناد به ادله فقهی و شرعی گردید، و مطالب کتاب او توسط بزرگترین فقیه و مرجع تقلید وقت یعنی آخوند خراسانی - صاحب کفایه - و ملا عبدالله مازندرانی مورد تأیید قرار گرفت.^{۹۸}

باتوجه و تأکید به نکته یادشده است که باید گفت نائینی نقش جدی تحول‌آفرین در تاریخ فقه حکومتی اسلام داشته است و کتاب تنبیه‌الامة او بیش از این شایسته توجه و تدقیق است.

مرحوم نائینی به سبک کلاسیک حوزه‌های سابق نیز راجع به ولایت فقیه سخن گفته که جالب است، و خلاصه مطالب او را در این زمینه یکی از شاگردان دوره دروس خارجش «مرحوم آیت‌الله آملی» به صورت «تقریرات» نوشته و چاپ کرده است.^{۹۹}

۹- آیت‌الله شهید مدرس: آیت‌الله سید حسن مدرس قمشای معاصر آیت‌الله نائینی و مانند او یکی از برجسته‌ترین شاگردان آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی صاحب عروه بود. او به خاطر عمق و اصالت مطالب و حسن شیوه‌ای که در تدریس علوم اسلامی در

۹۸. یک نسخه از کتاب تنبیه‌الامة و تنزیه‌العله با تقریظ صاحب کفایه و ملا عبدالله مازندرانی به شماره مسلسل ۴۸۳۷ (۱۳۲۸) در کتابخانه آیت‌الله نجفی مرعشی در قم موجود است.

۹۹. الکاسب والبیع من تقریرات بحث‌العلامة النائینی، ج ۳/۲-۳۳۲ تقریر شیخ محمد تقی آملی، تهران، مکتب‌البوذر جمهوری- مصطفوی- ۱۳۳۳ ه.ش.

حوزه‌های علمیه داشت به عنوان «مدرس» مشهور گردید. مدرس در سال ۱۲۸۷ هـ. ق در روستای زواره از توابع اردستان به دنیا آمده و در قمشه و اصفهان بزرگ شده و در سال ۱۳۱۹ هـ. ق، پس از تحمل ده سال زندان انفرادی در یکی از دورافتاده‌ترین نقاط ایران به نام «خواف» در شهر کاشمر توسط مأمورین رضاخان، به شهادت رسید. مدرس یکی از برجسته‌ترین چهره‌های اصیل در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام است، هر چند که در آثار فقهی و اصولی باقی مانده از معظم‌له، کتاب مستقلی در باره فقه سیاسی و حکومتی اسلام به چشم نمی‌خورد، لکن سیره عملی او به اضافه نطقهای مکتوب وی که از مجلس شورای ملی دوره دوم تا ششم باقی مانده، در مجموع ذخیره ارزشمندی در تاریخ قانونگذاری اسلامی و فقه حکومتی اسلام است.

مدرس در خطابه‌های مفصل و متین خود در دفاع از قوانین و یارده، و یا حک و اصلاح آنها، مجموعه‌ای نمونه از فقه حکومتی و شیوه تقنین در اسلام را ارائه داده است، و گاهی نکات بسیار اساسی را نیز در تبیین فقه و فلسفه سیاسی اسلام بیان داشته است. چنانکه ضمن نطق استیضاحی‌ای که در تاریخ ۲۱ جوزای ۱۳۰۲ خورشیدی جلسه دوشنبه مجلس شورای ملی بیان کرده، نکات جالبی از جمله مطالب ذیل به چشم می‌خورد:

«...منشأ سیاست ما دیانت است، ما با تمام دنیا دوستیم مادامی که متعرض ما نشده‌اند، هر کس متعرض ما بشود، متعرض او خواهیم شد. همین مذاکره را با صدراعظم شهید عثمانی کردم، گفتم اگر کسی بدون اجازه ما وارد سرحد ایران شود و قدرت داشته باشیم، او را با تیر می‌زنیم، خواه کلاهی باشد، خواه عمامه‌ای، خواه شاپو به سر داشته باشد، بعد که گلوله خورد و زمین خورد، دست می‌کنیم ببینیم ختنه کرده است یا نه؟ (خنده حضار) اگر ختنه کرده بود براو نماز می‌خوانیم و اگر ختنه نکرده، او را بدون نماز دفن می‌کنیم. دیانت ما عین سیاست ماست، و سیاست ما عین دیانت ماست...»^{۱۰۰}

مدرس ضمن همین نطقهای پر بار مجلس شورای ملی، اصول کلی را در زمینه سیاست خارجی به دست داده است که تحت عنوان «سیاست موازنه عدمی و وجودی» پایه یک فلسفه سیاسی اسلامی نوین و بی‌سابقه‌ای را پدید آورده است.^{۱۰۱} آیت‌الله شهید مدرس کتاب مستقلی نیز در باب فقه قضایی اسلام به

۱۰۰. مدرس، ج ۵۵/۱، از انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.

۱۰۱. همان مدرک، ج ۱۵۹/۱.

شیوه جدید که از انواع مباحث فقه حکومتی به اسلوب قانونگذاریهای نوین است، دارد و به نام اصول تشکیلات عدلیه به چاپ رسیده است. مدرس این کتاب را با همکاری حاج آقا امام جمعه خوئی و مشیرالدوله وزیر عدلیه وقت - نوشته و از تصویب مجلس شورای ملی نیز گذشته است.^{۱۰۲}

۱۰- آیت الله العظمی بروجردی: حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی یکی از قوی ترین فقها و مراجع تقلید در تاریخ اسلام است که در سال ۱۲۹۲ هـ. ق در شهر بروجرد متولد و در سال ۱۳۴۰ هـ. ش در شهر مقدس قم درگذشت. او یکی از مصلحین جهان اسلام و منادیان وحدت شیعه و سنی و نیز از پیشگامان تبلیغات خارجی اسلام در دنیا بود، لذا نمایندگیهای ارشادی و تبلیغی متعددی در سراسر جهان داشت.

آیت الله بروجردی یکی از فقهای معتقد و مثبت «ولایت فقیه» و استوانه های قابل اعتماد در تاریخ فقه حکومتی اسلام است. خلاصه عقاید و فتاوی او درباره ولایت فقیه را، شاگرد ممتاز آن بزرگوار و مقرر توانمند درسهای فقه و اصول فقهش، فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری در کتابی به نام *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر* تقریر نموده که بسیار جالب و شایسته دقت است.^{۱۰۳}

بعد از آیت الله بروجردی نیز فقهای اسلام همچنان به بحث و بررسی درباره ولایت فقیه و حکومت اسلامی ادامه داده و هر کدام از آنان، اثری در این زمینه از خود به یادگار گذاشته اند که به لحاظ پرهیز از اطاله کلام به جز دو نمونه، از نقل بقیه آنها صرف نظر شد. حضرات آیات عظام گلپایگانی، مرحوم شیخ عبدالکریم زنجانی و مرحوم سید عبدالله شیرازی از جمله فقهای معاصر هستند که در این زمینه سخن گفته و مطلب نوشته و ولایت فقیه را ثابت کرده اند.^{۱۰۴}

۱۰۲. چاپ سوم اصول تشکیلات عدلیه توسط جهاد دانشگاهی و دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۶۵ هـ. ش به چاپ رسیده است.

۱۰۳. *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر* ۵۸/۵۰، چاپ قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.

۱۰۴. از آیت الله گلپایگانی در این باره کتاب *الهدایة فی منهج الولاية* با تقریر آقای صابری منتشر شده، و مرحوم شیخ عبدالکریم زنجانی نیز مطالب مفصلی راجع به فقه سیاسی و حکومتی اسلام را در کتاب *ارزشمند الفقهاء فی شرح العروة الوثقی* جزء اول مرقوم داشته است که تقریباً اکثر محتوای آن کستاب را دربر می گیرد. مرحوم آیت الله شیرازی آن را ضمن کتاب *القضاء*، ج ۵۸/۱، ۲۹، چاپ نجف مورد بحث قرار داده است.

۱۱- حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمته الله العالی: حضرت امام خمینی یکی

از بزرگترین فقهای تاریخ اسلام و دارای آثار و تألیفات متعدد و بسیار عمیقی در زمینه های فقه، اصول فقه، حکمت، عرفان، اخلاق و حدیث هستند، ایشان نخستین فقیه و مجتهد از سلسله فقهای عظام شیعه در طول عصر غیبت امام زمان (عج) هستند که توانسته اند زمینه و امکانات عمل به دستورات اسلام و اجرای مقررات و قوانین فقه اسلام را آماده نمایند. طلوع خورشید امام خمینی در تاریخ فقه و مرجعیت شیعه بزرگترین نعمتی است که نصیب اهل حق و پیروان طریقه مقدس آل محمد (ص) گردیده است.

از فقهای معاصر، مرحوم آیت الله نائینی با استمداد از مفاهیم فقهی، اندیشه تغییر و تعویض نظام حکومتی را مطرح کرد، لکن نه به گونه شایسته و کامل، بلکه از باب لزوم دفع افسد به فاسد، تغییر نظام سلطنت مطلقه و استبدادی به سلطنت مشروطه با اعمال قوانین اسلام از طریق مجلس شورا را مطرح نمود.

اما امام خمینی برای نخستین بار لزوم سرنگونی نظام سلطنتی را در هر شکل و قواره ای که باشد، و جایگزینی آن به «نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی» مطرح فرمودند و آرزوی همه انبیاء، ائمه و فقهای اسلام را در عالم خارج به یاری خداوند محقق نمودند. و با استفاده از فقه اسلام، نخستین حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی موعود (عج) را در عمل پیاده کردند، و این موضوع، عظیم ترین حادثه و تحول در تاریخ فقه حکومتی اسلام است.

سخنان امام خمینی در زمینه ولایت فقیه، حکومت اسلامی و اسلوب آن، یک مورد و دو مورد نیست که بتوان نقل کرد. اعظم محتوای کتاب ماندگار *صحیفه نور* (که تاکنون هجده جلد آن به چاپ رسیده) همین مطالب مربوط به فقه سیاسی و حکومتی اسلام و کیفیت اداره جامعه در نظام اسلامی است. امام بزرگوار امت علاوه بر مجموع این بیانیها و خطابه ها، مسئله ولایت فقیه و حکومت اسلامی را به شیوه حوزوی و رایج آن هم در کتاب ارزشمند خود به نام *کتاب البیع*^{۱۰۵} و نیز در کتاب مستقلی بنام *ولایت فقیه* مطرح فرموده اند. مباحث مربوط به ولایت فقیه از کتاب البیع امام، اخیراً به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است.^{۱۰۶}

در این جابرای تیمن وتبرک ونیز روشن تر شدن هر چه بیشتر دیدگاه حضرت امام امت به

۱۰۵. کتاب البیع، ج ۲/۵۲۰-۴۵۹، قم، موسسه اسماعیلیان.

۱۰۶. این کتاب به نام *شوون و اختیارات ولی فقیه*، توسط وزارت ارشاد اسلامی ترجمه و منتشر شده است.

ولایت عامه فقیه که همه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) را دربرمی گیرد، یکی از آخرین نظرات معظم له که خطاب به جناب حجت الاسلام سیدعلی خامنه‌ای و به عنوان تصحیح یک مطلب منقول از ایشان، بیان فرموده‌اند نقل می‌کنیم. متن سخنان ایشان از این قرار است:

«جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای رئیس محترم جمهور، دامت افاضاته. ... از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده، واهم احکام الهی است، و بر جمیع احکام فرعیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید، و تعبیر به آنچه که اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، بکلی برخلاف گفته‌های اینجانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی‌معنا و بی‌محتوا باشد.

اشاره می‌کنیم به پیامدهای آن که هیچ کسی نمی‌تواند ملتزم به آن باشد. مثلاً خیابان کشیها که مستلزم تصرف درمنزلی است، یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا و منع احتکار در غیر دو، سه مورد، و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گرانفروشی، قیمت گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع از اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، و حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است، و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که دفع ضرر، بدون تخریب نشود خراب کند، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می‌تواند هرامری را چه عبادی یا غیر عبادی باشد که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.

حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده است تاکنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها باین اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم...^{۱۰۷}»

چنانکه ملاحظه فرمودید، این فقیه اعظم عصر، نه تنها تأسیس حکومت و نصب دولت را از شوون و اختیارات مقام ولایت فقیه معرفی می‌کند. بلکه همه اختیارات ولایتی مطلقه و عامه نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را نیز از آن ولی فقیه در عصر غیبت معرفی می‌فرماید، و بدینوسیله هویت اصیل حکومت الهی و اسلامی را به نمایش می‌گذارد. بی‌شک دیدگاهها و فتاوی فقهی حضرت امام نسبت به مسئله ولایت و حکومت در اسلام، عظیم‌ترین و بی‌نظیرترین تحولی است که در تاریخ فقه حکومتی اسلام صورت گرفته است.

۱۲- حضرت آیت‌الله العظمی منتظری: اگر تاریخ فقه حکومتی اسلام را به یک هرم بلند تشبیه کنیم که همچنان در حال رشد و صعود است، مسلماً در رأس این هرم کسی جز امام خمینی و قائم مقام معظم ایشان، قرار ندارند. آیت‌الله العظمی منتظری با کسب دانش از خرمن فضل فقهای اصیل و جامعی همچون آیت‌الله العظمی بروجردی و حضرت امام خمینی و دانشمندان و فضلاء دیگر و نوشتن تقریرات دروس آیت‌الله العظمی مرحوم بروجردی، عملاً نشان داده است که بعد از حضرت امام امت، در رأس این هرم شکوهمند تاریخ فقه قرار دارد.

البته کسانی همچون شهید آیت‌الله صدر نیز در این هرم تاریخی جایگاه شایسته‌ای دارند، بویژه باتوجه به سیره عملی آن شهید در بعد سیاسی و نیز باتوجه به آثار گرانقدری که در فقه حکومتی از قبیل کتاب ارزشمند اقتصادنا^{۱۰۸} و مجموعه مسلسل الاسلام یقود الحیاة^{۱۰۹} از خود به یادگار گذاشته، لکن با همه اینها باید خالصانه اعتراف

۱۰۷. مجله حوزه، سال چهارم، شماره ۳۲/۲۳

۱۰۸. اقتصادنا نام کتاب فقهی و استدلالی شهید محمد باقر صدر قدس سره درباره فقه مالی و اقتصاد اسلامی است که متن عربی بارها در بیروت، عراق و ایران به چاپ رسیده است، از این کتاب دو ترجمه جداگانه به فارسی انجام گرفته که از آن میان می‌توان ترجمه مهدی فولادوند را ترجیح داد.

۱۰۹. عنوان سلسله جزمعایی است از شهید صدر که مفاهیم اجتماعی، سیاسی و حکومتی اسلام را مورد بحث قرار داده و تاکنون پنج جزوه آن توسط دارالتعارف للمطبوعات (بیروت) چاپ شده است.

کرد که جایگاه فقیه عالیقدر آیتالله منتظری هم از نظر سیره سیاسی و سوابق مجاهده و مبارزه با طاغوت و هم از نظر نگارش و تدوین فقه حکومتی اسلام، جایگاهی ویژه و بی نظیر است.

فقیه عالیقدر سی سال پیش که تقریرات درس خارج فقه آیتالله بروجردی را به نام **البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر** نوشته و منتشر ساخته است، راجع به مباحث ولایت فقیه آن کتاب دریاورقی، خودش نیز به عنوان یک مقرر مجتهد، اظهار نظر فرموده است و آن مباحث را می توان نخستین نوشته معظم له در باب فقه حکومتی اسلام به شمار آورد. معظم له بعد از نگارش کتاب یادشده، همت عالی خود را در بررسی تهذیب و تدریس فقه مالی و اقتصادی اسلام به کار برده و کتابهای ارزشمندی همچون **کتاب الخمس والانفال**^{۱۱۰} و **کتاب الزکاة**^{۱۱۱} را تدریس و سپس تدوین و منتشر فرمودند. چنانکه مباحث مفصلی را نیز در زمینه مباحث کیفری و جزائی فقه حکومتی اسلام یعنی حدود و تعزیرات، تدریس و سپس به صورت کتاب مستقلی به نام **کتاب الحدود** منتشر فرمودند^{۱۱۲}. فقیه عالیقدر اسلام علاوه بر کتابهای حوزه ای یادشده، ضمن پیامها، بیانیه ها و خطابه هایی که در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی برای روحانیون، مردم و مسئولین کشور ایراد فرموده اند، بسیاری از خطوط فکری و فقهی مربوط به حکومت اسلامی، ولایت فقیه و کیفیت اداره اسلامی یک جامعه مسلمان را تشریح و تبیین فرموده اند که مجموع آنها بیش از چند صد ساعت نوار است و برخی از اینها نیز تحت عنوان **پیامهای فقیه عالیقدر آیتالله منتظری** به چاپ رسیده است.

معظم له یک سلسله بحثهای عمیقی نیز روی «نهج البلاغه» انجام داده و حدود سیصد ساعت نوار در این زمینه ضبط و برخی از آنها نیز به صورت کتاب منتشر شده است. این سلسله درسهای نهج البلاغه نیز دارای عناصر و مواد فراوانی از فقه سیاسی و حکومتی اسلام هستند. لکن اینها همه آثار علامه بزرگوار و فقیه عالیقدر آیتالله منتظری در زمینه فقه حکومتی اسلام نیست، بلکه عظیم ترین و بی سابقه ترین اثر او در این زمینه کتاب **مفصل و چند جلدی موسوم به دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة** است که آن را در مدت بیش از چهار سال برای روحانیون و فضلاء حوزه علمیه قم به صورت درس خارج

۱۱۰. کتاب **الخمس والانفال** از طرف انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم چاپ شده است.

۱۱۱. کتاب **الزکاة** از طرف مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم چاپ شده است.

۱۱۲. کتاب **الحدود** توسط انتشارات دارالفکر قم به چاپ رسیده است.

تدریس فرموده و هنوز ادامه دارد. و سپس شخصاً مطالب آن را به قلم خود نوشته و تحت عنوان بالا منتشر کرده‌اند.

این کتاب ویژگیهای زیادی دارد که هیچیک از آثار و تالیفات قبلی مجموعه آنها را ندارد برخی از ویژگیهای مهم این کتاب را می‌توان به گونه ذیل برشمرد:

۱- اسلوب و نظم و تبویب شیوا و فوق‌العاده و ادبیات عربی استوار و کم‌نظیری که در این کتاب به کار گرفته شده و در کتب مشابه دیده نمی‌شود.

۲- بحث مستقل و بی‌نظیری با بینش فقهی راجع به فلسفه سیاسی اسلام، در زمینه مربوط به منشاء پیدایش حکومت از نظر اسلام، که زمینه تدوین مفصل و جامع فلسفه سیاسی اسلام را پدید آورده است.

۳- اتخاذ شیوه بی‌سابقه و نوینی از بحث برای اثبات لزوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه. بدین گونه که به جای تمسک و استدلال اولیه به روایات مثبت ولایت فقیه، به این صورت وارد مطلب شده‌اند که آیا اصولاً برای اداره جامعه از نظر اسلام حکومت و دولتی لازم هست یا نه، بعد از اثبات لزوم آن از طرق معتبره اوصاف لازم در حاکم اسلامی را بیان کرده و آن را به فقیه جامع‌الشرايط تطبیق داده‌اند و بدین طریق مطمئن‌ترین و متقن‌ترین راه را برای اثبات حکومت اسلام و ولایت فقیه اتخاذ کرده‌اند که در تاریخ فقه بی‌سابقه است.

۴- یکی دیگر از ویژگیهای این کتاب تطبیقی بودن شیوه فقهی آن است که مانند علامه حلی، شیخ طوسی، شهید ثانی و غیره، آرای فقهای مذاهب دیگر را نیز که در مسائل و فروعات مطرح شده، نقل و نقد و بررسی کرده‌اند.

۵- برجسته‌ترین ویژگی این کتاب ارزشمند این است که به بحث ولایت فقیه و ذکر اجمالی شؤون و اختیارات او اکتفا نکرده، بلکه فقه الدولة الاسلامیه را نیز به گونه تبویب شده بدان افزوده‌اند.

نوشتن یک کتاب جامع که دربردارنده همه مسائل اصولی و مهم فقه حکومتی اسلام از ولایت فقیه گرفته تا کیفیت اداره کشور اخذ مالیات و اجرای حدود و تعزیرات و انجام جنگ و صلح و غیره باشد، در تاریخ فقه امامیه سابقه نداشته است، مباحث مربوط به این موضوعات در ابواب مختلف کتب فقهی پخش و پراکنده بوده است، لکن فقیه عالیقدر نخستین مجتهد و مرجعی هستند که دست به این کار فوق‌العاده زده و کتاب فقهی جامعی در تقریر و تبیین مبانی و فروعات فقه حکومتی اسلام، نوشته‌اند.

از این رو، تألیف و انتشار این کتاب را باید یکی از عظیم‌ترین تحولات در تاریخ نگارش فقه حکومتی اسلام به شمار بیاوریم و مانند آثار فقهی محقق حلی، شهید اول، شیخ

طوسی و سایرین، این کتاب بی نظیر نیز باید محور و متن اصلی پژوهشها و تحقیقات و تعلیقات فقهی و فتوایی فقها و مجتهدین معاصر و آینده اسلام قرار بگیرد. چرا که پدید آوردن چنین کتاب بی نظیر توسط فقیه جامع الشرایطی مانند آیت الله العظمی منتظری، به این سادگی قابل تکرار نمی باشد، چنانکه پدید آوردن متنی همانند جواهر الکلام در فقه عمومی اسلام به این سادگی امکان پذیر نیست.

روش علمی و شخصیت فقهی استاد

۱- از خانه تا مدرسه

تقویم هجری شمسی رقم ۱۳۰۱ را نشان می‌داد که در یکی از خانه‌های گلین و پرلز معنویت شهر نجف‌آباد اصفهان که به یک مؤمن آزاده و زحمتکش بنام «حاج علی منتظری» تعلق داشت، نوزادی پاک‌نهاد از مادری باتقوا، متولد شد. حاج علی نام فرزند گرامی خود را «حسینعلی» نهاد که با گذراندن مقدمات و مراحل مختلف تحصیل در علوم اسلامی به مقام رفیع فقاہت و اجتهاد نائل آمد، و برای مردم آزاده ایران و مردم سراسر جهان به عنوان «آیت‌الله العظمی منتظری» شناخته شد. خداوند جهان چنین مقدر فرموده بود که او صدیق‌ترین یار و نیرومندترین هم‌رزم فقیه اعظم عصر ما حضرت امام خمینی در راه سرنگون‌سازی نظام طاغوت و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران باشد، که چنین شد. او از سن ۷-۶ سالگی آموختن مقدمات عربی و سایر مسائل اسلامی را نزد پدرش آغاز نمود، و هم‌زمان در مدرسه متعلق به مرحوم ملاحسینعلی مسجدی معروف به «مدیر» به آموختن درسهای فارسی پرداخت. تا ۱۲ سالگی همچنان نزد پدر خود به تحصیل ادامه داد. سپس مدت کوتاهی نیز به همراه دو نفر از آقایان نجف‌آباد عازم قم شده و در آنجا اقامت گزید، اما بعد از مدتی همراه آنان به نجف‌آباد بازگشته و پس از آن در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشت، وارد حوزه علمیه اصفهان گردید و محضر اساتید آن حوزه را درک نمود. ایشان با استعداد و جدیت فوق‌العاده‌ای که داشت بزودی در ردیف بهترین شاگردان حوزه علمیه اصفهان قرار گرفت. او کتب رسمی درسی حوزه‌ها را تا شروع مکاسب و رسائل شیخ انصاری در اصفهان ادامه داد. و این در حالی بود که در اثر هوش سرشار و مطالعه آزاد

خود، معلومات و توان علمی زیادی اندوخت، به گونه‌ای که گفته شده می‌توانست برخی از کتب فقهی و فلسفی را بدون استاد مطالعه کند. پس از این مرحله، از اصفهان به قم مهاجرت نموده و مشغول تحصیل گردید. در بدو ورود به قم با طلبه فاضلی به نام «مرتضی مطهری» آشنا شد که اکنون ما آن بزرگوار را نیز به عنوان علامه شهید مطهری می‌شناسیم. آیت‌الله العظمی منتظری وقتی که وارد حوزه علمیه قم گردید، نوزده سال بیشتر نداشت. در بدو ورود در «مدرسه حاج ملاصادق» ساکن شد و سپس به اصرار دوست خود مطهری در «مدرسه فیضیه» سکونت گزید.

۲- اساتید مشهور:

آیت‌الله العظمی منتظری پس از ورود به قم در محضر رجال بسیار مهم و برجسته‌ای درس خوانده است که نامدارترین آنان عبارتند از:

۱- آیت‌الله داماد: سید محمد یزدی معروف به محقق داماد. آیت‌الله منتظری نزد مرحوم داماد، کفایه‌الاصول و درس خارج را تلمذ می‌نمودند. ایشان از جمله مجتهدین بزرگ حوزه علمیه قم در این اواخر بوده است که برای نسل کنونی بی‌نیاز از معرفی است.

۲- آیت‌الله حجت: مرحوم آیت‌الله حجت تبریزی مؤسس و بانی «مدرسه حجتیه» یکی از مراجع تقلید و فقهای نامدار اخیر اسلام است که بعد از فوت مؤسس حوزه علمیه قم آیت‌الله شیخ عبدالکریم یزدی، در میان مراجع ثلاثه آن زمان از بقیه شاخص‌تر بوده است. آیت‌الله العظمی منتظری یکی از شاگردان دوره درس خارج آن بزرگوارند.

۳- آیت‌الله العظمی بروجرودی: یکی دیگر از اساتید اصلی و مؤثر حضرت آیت‌الله منتظری، فقیه و مرجع عالیقدر جهان اسلام قبل از امام خمینی، حاج آقا حسین طباطبایی بروجرودی است. آیت‌الله منتظری هم در دوران اقامت آیت‌الله بروجرودی در شهر بروجرود به حضور آن بزرگوار رسیده و استفاده نموده است، و هم در دوران مرجعیت و اقامت او در حوزه علمیه قم. آیت‌الله منتظری تنها کسی است که هم تقریرات درس خارج اصول فقه و هم درس خارج فقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجرودی را نوشته است. نام تقریرات اصول فقه او کتاب **نهایة‌الاصول** است که در سال ۱۳۷۵ هجری قمری یعنی سی و سه سال پیش نوشته و چاپ شده است.^۱ او بخشی از تقریرات درس فقه را نیز در همان ایام نوشته و به نام **البدر**

۱. کتاب **نهایة‌الاصول** تقریرات درس خارج آیت‌الله العظمی بروجرودی، به قلم آیت‌الله العظمی منتظری در سال ۱۳۷۵ ه. ق در قم، چاپخانه حکمت طبع و نشر یافته و به تازگی نیز توسط انتشارات ایران- قم، افست شده است.

الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر چاپ کرده است. از امتیازات این دو کتاب این است که آقای منتظری در آن زمان انتقادات و نظرات خود را نیز در پاورقی کتاب آورده است. از نظر علما و اهل خبره نوشتن این نوع کتاب و در این سطح، علامت داشتن اجتهاد نویسنده آن است. روی این اصل آیت‌الله‌العظمی منتظری، بیش از سی و سه سال پیش یک مجتهد و فقیه متبحر و کامل بوده است و به همین خاطر است که آیت‌الله شهید صدوقی دربارهٔ ایشان چنین گفته‌است:

«والله در اینکه منتظری یک نفر فقیه جامع‌الشرایط است جای شبهه نیست، نه حالا فقیه شده باشد، بلکه در حدود سی سال است یا بیشتر، آقای منتظری مجتهد جامع‌الشرایط بتمام معناست.»^۲

شخصیت ممتاز علمی، فقهی، اجتماعی و سیاسی آقای منتظری از همان ابتدا برای آیت‌الله بروجردی روشن بوده است، لذا ایشان را در سنین جوانی به عنوان نمایندهٔ خود برای مدتی به نجف‌آباد می‌فرستد. آیت‌الله منتظری آنچنان مورد احترام آیت‌الله بروجردی بودند که حتی بالای منبر تدریس از او تعریف کرده است و آقای منتظری خودشان نیز در یکی از دفاعیه‌های خود در دادگاه نظامی دوران طاغوت - از باب ضرورت - به این نکته اشاره فرموده‌اند. آیت‌الله آذری قمی در این زمینه می‌گوید:

«...آیت‌الله منتظری مورد توجه آقای بروجردی بود و در درس فقه و اصول شرکت می‌کرد، و... از خصوصیات مرحوم آیت‌الله بروجردی این بود که اجازه نمی‌داد کسی درسش را چاپ کند و اجازهٔ اجتهاد نمی‌داد، و خیلی در این جهت احتیاط می‌کرد، ولی در مورد آیت‌الله منتظری، کتاب صلاة جمعه و نماز مسافر را که تقریرات درس آن مرحوم است، اجازه داد چاپ کند و آثارش هم موجود است، و این یک امتیازی بود در حوزهٔ علمیه و...»^۳

خلاصه اینکه آیت‌الله بروجردی با کیاست خاص خود تشخیص داده بود که این شاگرد مبرزش یک مجتهد مسلم است و شایستهٔ ترویج و تأیید.

۴- امام خمینی: یکی از اساتید برجسته و مؤثر آیت‌الله منتظری در قم، حضرت امام مدظله‌العالی هستند. آیت‌الله منتظری ابتدا در درس اخلاق روزهای عصر پنجشنبه و جمعه امام در مدرسه فیضیه و سپس در درسهای فلسفه و حکمت منظومه و مبحث نفس اسفار

۲. مجله حوزه و کتاب فقیه عالیقدر، ج ۳۲۲/۲، مصطفی ایزدی.

۳. فقیه عالیقدر، ج ۳۳۲/۲، انتشارات سروش، چاپ اول.

ملاصدرا، و بعدها در درس خارج فقه و اصول معظمله شرکت می‌کردند. اگر کسی پرونده‌های دوران طاغوت، بیانات، پیامها و مواضع بعد از انقلاب آیت‌الله منتظری را مطالعه و دقت کند به این نکته جالب توجه خواهد رسید که امام خمینی محبوب‌ترین انسان برای آیت‌الله منتظری بوده و هست. او در سخت‌ترین شرایط زندان و بازجویی عوامل ساواک، با احترام و تجلیل از امام خمینی یاد می‌کند، به گونه‌ای که گویا شیفته فضایل و مکارم وجودی آن فقیه بزرگوار است.

آیت‌الله العظمی منتظری با توجه به همین نکته یاد شده است که در دوران تبعید امام از خاک ایران به ترکیه و عراق به عنوان نماینده تام‌الاختیار امام امت در ایران امر سازماندهی و هدایت مبارزه با رژیم طاغوتی را با تمامی دشواریها و مشقتها و گرفتاریهای مختلف آن بردوش می‌کشید. متقابلاً امام امت نیز برای شخصیت بسیار ممتاز علمی، فقهی و سیاسی این یار صدیق خود اهمیت و ارزش قائل بود که لقب شایسته «فقیه عالیقدر» را به ایشان اعطا کردند.

۳- تألیفات و آثار علمی:

حضرت آیت‌الله منتظری از اوایل طلبگی تا کنون، خود را به نوشتن مطالب علمی عادت داده‌اند و چنانکه گفته شد حتی دروس خود را نیز می‌نویسند، به برکت اتخاذ همین شیوه و با توجه به مایه علمی عمیقی که در علوم و فنون مختلف اسلامی و اجتماعی دارند، توانست‌اند کتابهای ارزشمندی تألیف و تصنیف نمایند. ما در این جا آن مقدار از آثار معظمله را که به آن آگاهی یافته‌ایم، فهرست‌وار یادآور می‌شویم:

۱- کتاب **نهاية الاصول**: تقریرات دوره درس خارج اصول فقه استادشان حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره می‌باشد که از اول مباحث الفاظ تا بحث مطلق و مقید را شامل می‌شود. استاد، آن را در سال ۱۳۶۸ هـ.ق و در سنین حدود بیست و پنج سالگی نوشته‌اند، و در مواردی خودشان نیز در پاورقی اظهار نظر نموده‌اند. این کتاب نشان می‌دهد که معظمله در آن زمان به درجه رفیع اجتهاد نائل شده‌اند. چاپ اول آن در سال ۱۳۷۵ هـ.ق توسط چاپخانه حکمت قم منتشر شده و چاپ دوم نیز توسط انتشارات ایران-قم بعد از انقلاب اسلامی افست شده است. همچنین ایشان بسیاری از دیگر مباحث اصول فقه آیت‌الله بروجردی را تقریر کرده‌اند که هنوز به چاپ نرسیده است.

۲- **البدر الزاهر فی صلاحة لجمعه و المسافر**: این کتاب نیز مباحث صلاة آیت‌الله العظمی بروجردی در دوره درس خارج فقه است. و مباحث استدلالی نماز جمعه و

نماز مسافر موضوع آن است. در همین کتاب است که آیت‌الله بروجردی بطور استطرادی دربارهٔ ولایت فقیه نیز بحثهای مفیدی انجام داده‌اند.^۴

۳- کتاب الحدود: کتاب الحدود که پس از انقلاب توسط دارالفکر قم به چاپ رسیده از جمله متون مهم در فقه استدلالی است. فقهای معاصر به این قبیل مباحث حیاتی کمتر می‌پرداختند، اما معظم‌له باتوجه به نیازی که جامعه ما به این قبیل بحثها دارد، بعد از انقلاب آن را برای فضایی حوزه علمی قم تدریس می‌کردند که بعداً به صورت کتابی مستقل به چاپ رسیده است. لازم به ذکر است که کتاب الخمس و کتاب الزکاة نیز قبل از به چاپ رسیدن برای فضایی حوزه علمی قم تدریس شده‌اند.

۴- کتاب الخمس و الانفال: این کتاب یکی از متون ارزشمند و کم‌نظیر در فقه استدلالی بویژه در زمینه مسائل خمس و انفال است. اگر کسی این کتاب را با تخصص فقهی و با دید نقد بخواند، این نکته ظریف و مهم را درک خواهد کرد که از نظر عمق استدلال و وسعت آن حتی شاید با کتاب الخمس جواهر قابل تنظیر نباشد. کتاب الخمس و انفال که حدود چهارصد صفحه حجم دارد، از طرف انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمی قم به چاپ رسیده است.

۵- کتاب الزکاة: این کتاب نیز مانند کتاب خمس ایشان کم‌نظیر است و تا کنون دو مجلد آن توسط انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم به چاپ رسیده است.

۶- دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه: متن عربی این کتاب ارزشمند، بیش از چهارسال، متن درسی دورهٔ درس خارج فقه مباحث ولایت فقیه ایشان برای روحانیون و فضایی حوزه علمی قم است که محتوای آن را یک دورهٔ کامل فقه حکومتی اسلام به صورت عمیق و استدلالی در بر می‌گیرد و مجموع آن به چندین مجلد بالغ می‌شود و می‌توان آن را «ام‌الکتاب» و جامع همهٔ تألیفات ایشان تا کنون به حساب آورد.

۷- مباحث فقهی القصب و الاجارة والوصیه و بسیاری از مباحث درس خارج اصول مرحوم آیت‌الله بروجردی که ایشان تقریر نموده‌اند، اما هنوز به چاپ نرسیده و به صورت مخطوط باقی است.

۸. رساله توضیح المسائل: این کتاب متن فتاویٰ ایشان برای تقلید مردم در احکام شریعت مقدسهٔ اسلام است و در سال ۱۳۶۲ هـ. ش با اصرار ائمه جمعه و جماعات و فضایی

۴. بخشهای دیگر دروس صلوة آیت‌الله بروجردی را آیت‌الله فاضل لنکرانی به نام نهیةالتقریر نوشته و به چاپ رسانده‌اند.

قم، توسط دفتر تبلیغات اسلامی منتشر شده است. رساله توضیح المسائل ایشان یک دوره فشرده فقه اسلامی از بحث «احکام تقلید» و طهارت تا مباحث حدود و دیات و قصاص است و برخی از مسائل مستحدثه نیز به آخر آن ضمیمه شده است.

۹- **درسهای نهج البلاغه:** ایشان از جمله افراد نادری هستند که در سطح مرجعیت بافتخار تمام به تدریس کتاب بی نظیر نهج البلاغه مولی امیرالمؤمنین (ع) پرداخته‌اند. حاصل این تدریس، تاکنون بیش از سیصد نوار ضبط شده است که تعدادی از آنها نیز از نوار پیاده و به صورت کتاب چاپ شده است. اما انتظار آن است که مجموع آنها در آینده به صورت کامل منتشر شود.

۱۰- **مناظره مسلمان و بهائی:** این جزوه پر محتوا و جالب که ۱۸ صفحه بیشتر نیست در سال ۱۳۷۰ هـ.ق در مقابل تبلیغات گمراه کننده فرقه ضاله بهائی که از طرف رژیم سلطنتی تقویت می شد، نوشته شده است. البته در آن زمان برای منحرف کردن جهت مبارزه، فرقه ضاله در صدد پاسخ برآمدند که باز استاد در پاسخ به آنان یک جلد کتاب حدود چهار صد صفحه نگاشتند که در آن زمان آیت الله العظمی بروجردی به مصالحی چاپ آن را صلاح ندانستند. متن خطی آن کتاب پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط استاد در اختیار حجت الاسلام سید حمید زیارتی (روحانی) قرار گرفت که هم اکنون در مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجود است.

۱۱- **دفترهای مطالعات سیاسی:** در یکی از اوراق پرونده ایشان که مأمور ساواک و نماینده دادستان قم و... در رژیم منحوس پهلوی آن را امضا کرده است، از جمله اشیاء ضبط شده‌ای که نام برده‌اند، یکی هم چهار جلد دفتر به خط خود ایشان در زمینه مسائل سیاسی معاصر کشورهای مختلف جهان است که توسط ساواک ضبط شده است. و اکنون خبری از سرنوشت آن دفترها در دست نیست.

۱۲- **تاریخ بیست ساله معاصر ایران:** ایشان کتابی در تاریخ بیست ساله معاصر ایران (دوران سلطه رضا خان سردار سپه) با عنوان فوق و یا عنوان مشابه نوشته بوده که توسط ساواک ضبط، و به آتش بخاری انداخته می شود، و بدین وسیله قبل از آنکه انتشار یابد، به خاکستر تبدیل می گردد.

۱۳- **مجموعه خطابه‌ها، بیانیه‌ها و پیامها:** مجموع سخنرانی‌هایی که آیت الله العظمی منتظری برای مردم و مسئولین انجام داده‌اند و ضبط شده، حدود ۱۵۰۰ سخنرانی است که خود گنجینه‌ای گرانبها به شمار می آید. هر چند گزیده‌ای از این نوع پیامها و خطابه‌ها به چاپ رسیده است، اما انتظار می رود که در آینده، متن کامل همه این گنجینه ارزشمند از

نوار پیاده و به صورت چندین مجلد کتاب مفید در دسترس مردم قرار گیرد.

۴- ارجاعات امام خمینی

شیوه معمول در میان فقهای عظیم الشان اسلام برای استخراج مسائل و استنباط احکام شرعی از منابع اولیه آن بدین صورت است که شخص فقیه، مجموعه ادله شرعی مربوط به یک مسئله را، اعم از قرآن، سنت، اجماع و عقل، مورد مطالعه و مذاقه قرار می دهد و در صورتی که ادله مربوط به یک مسئله را از هر نظر کافی تشخیص داد، بر آن اساس بدون هیچ تردید و «احتیاطی»، «فتوی» می دهد. اما در صورتی که ادله و یا دلالت آن را نسبت به اثبات مقصود و مسئله مورد اجتهاد کافی نبیند، و ادله قانع کننده دیگری را نیز نتواند پیدا کند، دچار تردید شده و از «فتوی» دادن خودداری می کند، و هرگز قاطعانه نمی گوید که مثلاً حکم شرعی در فلان مسئله طهارت است یا نجاست، حرمت است و یا حلیت و... بلکه حکم شرعی آن را با قید «احتیاط» بیان می کند و می گوید «بنا بر احتیاط» چنین است. این دیگر فتوی نیست، پایین تر از فتوی است، و در اصطلاح فقهی این موارد را «احتیاط» می نامند. مقلدین یک مجتهد اعلم می توانند در مسائلی که او احتیاط کرده، به مجتهد دیگری که در آن موارد دارای فتوی است مراجعه نمایند.

اگر یک مجتهد موارد احتیاط خود را به مجتهد دیگری ارجاع دهد، و بگوید در همه مسائل احتیاطی من و یا حتی در فلان مسئله بخصوص به فلان مجتهد رجوع کرده و به فتاوی او عمل کنید، از نظر عرف حوزه های علمیه و از نظر سیره علما و فقها و بطور کلی از نظر فقهی مفهوم آن این است که من آن مجتهد را بعد از خودم از همه مجتهدین و فقهای دیگر برای تقلید شایسته تر می دانم، این مسئله را «ارجاع مجتهد به مجتهد دیگر» و یا بطور خلاصه «ارجاعات» می نامند، و چنانکه گفتیم در عرف فقها، ارجاع مسائل احتیاطی، بسیار مسئله مهمی است و در عمل مسئله «فالا علم» را که کشف آن برای مردم عادی همیشه یک مشکل اساسی بوده، حل و آسان می کند.

معنای اصطلاح «فالا علم» این است که بعد از مجتهد اعلم زنده، از میان مجتهدین و فقهای زنده و موجود، چه کسی نسبت به بقیه در مرتبه اول قرار دارد و «فالا علم» است، یعنی دومین اعلم فقهای عصر است.

نکته مهمی که در رابطه با فقاہت، مقام علمی و مرجعیت حضرت آیت الله العظمی منتظری وجود دارد، این است که حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دامت برکاته، که رهبر انقلاب، فقیه اعظم و مجتهد اعلم زمان ماست، و در اصلحیت و اعلمیت آن بزرگوار

هیچگونه شبهه و تردیدی نیست، در بسیاری از موارد، استفتاء کنندگان را به فتاویٰ حضرت آیت‌الله منتظری «ارجاع» داده‌اند.

ایشان این روش ارجاع را هم در مسائل عبادی و شرعی صرف، مانند بعضی فروع حج عمل فرموده‌اند، و هم در مسائل شرعی که به اداره امور کشور مربوط می‌شود، مانند مسئله مفسد فی الارض و برخی مسائل دیات و غیره. و نیز در برخی از موارد اعمال برخی از شوون ولایت فقیه را به ایشان واگذار فرموده‌اند، مانند مسئله عفو زندانیان، و مسئله تعیین قضات قبل از تشکیل شورای عالی قضایی و موارد مشابه دیگر.

از این رو، مواردی از این نوع ارجاعات حضرت امام به آیت‌الله العظمی منتظری را در این جا به عنوان «نمونه» نقل می‌کنیم:

۱- مسئله احتکار: در تعیین کالاهایی که عنوان «احتکار» بر آنها صدق کند، در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، برخی از فقها در محدوده تنگ‌تر و موارد محدودی مانند گندم و جو و امثال اینها، عنوان احتکار را صادق می‌دانند، برخی دیگر، قلمرو احتکار را از نظر فقهی بسیار گسترده‌تر از آن می‌دانند، حضرت آیت‌الله منتظری از صنف دوم هستند و در مسئله احتکار وسعت نظر دارند.

امام خمینی مسائل شرعی مربوط به احتکار را به فتاویٰ ایشان ارجاع داده‌اند و مجلس شورای اسلامی را مکلف نموده‌اند که در این مورد به فتاویٰ ایشان عمل کنند. عین تعبیر معظمله در این باره به نقل از حجت‌الاسلام حاج سید احمد آقا خمینی چنین است: «مجلس شورای اسلامی می‌تواند در مسئله احتکار به فتوای حضرت آقای منتظری عمل نماید.»

۲- مسئله مفسد فی الارض: این مسئله نیز از جمله موارد ارجاع حضرت امام به فقیه عالیقدر است که ضمن آن دستگاه قضایی کشور را موظف کرده‌اند که در صدور احکام مربوط به این موضوع، فتوای آقای منتظری را ملاک عمل قرار بدهند.

عین استفتاء آیت‌الله موسوی اردبیلی و پاسخ امام از این قرار است:

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دام عزه

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است، به نظر آیت‌الله منتظری جایز است، و این مسئله در محاکم قضایی مورد احتیاج است، اگر اجازه می‌فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود.

ادام‌الله عمر کم الشریف عبدالکریم موسوی

بسمه تعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید. روح‌السله الموسوی الخمینی

۶۶/۵/۹

۳- تعزیرات مالی: در این مسئله که مرتکبین جرایمی را که حد شرعی معین ندارند، می‌شود با ضربه شلاق تعزیر کرد، هیچ اختلافی در بین فقهای شیعه وجود ندارد، لکن فقهای اسلام در این مسئله که آیا مجرمین را جریمه مالی و یا به اصطلاح «تعزیر مالی» نیز می‌شود کرد یا نه، اختلاف نظر دارند.

آیت‌الله منتظری به جواز تعزیر مالی فتوی داده‌اند. طبق اظهارات جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمد مؤمن، امام امت در پاسخ استفتاء شفاهی آقای مؤمن که در معیت مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین ربانی املشی به عمل آورده‌اند دستور فرمودند که در مسئله تعزیرات مالی به نظر آیت‌الله منتظری عمل شود.

۴- دیه قطع پا: در این اواخر نیز نشریات خبری و «گزارشی»، خبر کوتاه ولی بسیار مهم ذیل را در این رابطه منتشر کردند:

«امام مسئله مربوط به «دیه قطع پا» را به آقای منتظری ارجاع دادند، قبلاً نیز مسائلی همچون احتکار، مفسد فی الارض، و امثال اینها را ارجاع داده بودند که به معنای این است که ایشان را شخص فالاعلم بعد از خودشان می‌دانند.»

۵- مسائل حج: آیت‌الله سید جعفر کریمی عضو هیئت استفتائیه امام و هیئت استفتائیه فقیه عالیقدر در این باره چنین فرمودند:

«در جریان حوادث خونین مکه در سال ۱۳۶۶، حج برخی از حجاج ناقص شده بود، و تصحیح آنها طبق فتاوی امام خمینی مشکل بود، به خدمت معظم‌له مراجعه کرده و کسب تکلیف نمودیم. ایشان این مسائل را به آیت‌الله منتظری ارجاع دادند که طبق نظر ایشان عمل کنیم.»

۶- حق الحضانة مادر برای اولاد خود: «نیز هم ایشان (آقای سید جعفر کریمی) در این مورد نقل می‌کنند:

«درباره مسئله حق الحضانة مادر نسبت به فرزندان نیز همان وقت از حضرت امام استفتاء و کسب تکلیف کردیم. که امام این مسئله و همه مسائل مشکله شرعی را به آقای منتظری ارجاع داده و فرمودند: در این مسئله و در کلیه مسائل مشکله شرعی به نظرات آقای منتظری عمل کنید.»

چنانکه ملاحظه فرمودید، اینها موارد و نمونه‌هایی از ارجاعات فقهی حضرت امام به

آیتالله منتظری است، و نشان می‌دهد که امام در مسائل شرعی، ایشان را بعد از خود «فالا علم» می‌دانند و تنها مجتهد ذیصلاحیت برای مرجعیت مسلمین می‌شناسند. و در رابطه با مقام فقاہت و مراتب عالیة علمی ایشان، این نظرات امام، حایز اهمیت فوق‌العاده است، و راجع به فالا علم بودن حضرت آیتالله منتظری جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد.

۵- شخصیت فقهی و روش تدریس:

استاد بزرگوار و فقیه عالیقدر آیتالله منتظری در مطالعه و تدوین و نیز تدریس فقه و اصول و استنباط احکام شرعی دارای شخصیت و روش ویژه‌ای هستند که با روش استنباط و مشی فقهی اعظم فقهای امامیه مانند شیخ طوسی، علامه حلی، شهید ثانی، آیتالله العظمی بروجردی و دیگران همگون و همسو می‌باشد. این روش و مشی فقهی معظم‌له دارای خصایص و ویژگیهای مثبت فراوانی است که بررسی تفصیلی همه آنها در ابعاد مختلف، مستلزم نوشتن یک کتاب مستقل است. از این رو، در این جا به گونه بسیار فشرده در دو محور به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف- شخصیت فقهی: اصولاً هر عالم صاحب‌نظر و هر فقیه مجتهد، دارای شخصیت علمی، فقهی ویژه‌ای است که مجموعاً شخصیت فقهی وی را از دیگران متمایز می‌کند. شخصیت فقهی استاد دارای ویژگیهای برجسته‌ای است که با توجه به مطالب گذشته، اهم آن را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- درک محافل و مجالس درس و بحث فحول فقه و فلسفه و تفسیر اساتید برجسته‌ای همچون حضرات آیات عظام: بروجردی، امام خمینی، علامه طباطبایی و سایر مراجع عظام و کسب اندوخته‌های بسیار از آنان که پیش از این بحث آن، از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

۲- سابقه ممتد و طولانی در ممارست بر ریزه‌کاریهای فقه و اصول و تدریس مکرر متون متعلق به فقه و اصول و منطق و حکمت، چنانچه خود ایشان ضمن یکی از دفاعیات خود در بیدادگاههای شاه، از باب ضرورت و برای دفاع از آرمانهای انقلاب و حوزه علمیه چنین می‌فرمایند:

«... جای تعجب است که ایشان (جانشین سازمان امنیت قم) دایه مهربانتر از مادر شده‌اند! منی که از مدرسین عالیة حوزه علمیه قم هستم و بیش از نیمی از فضلاء قم تا چه رسد به طلاب، سالهای متوالی در درس من حاضر می‌شدند، به فکر تحصیل طلاب و کسب معارف اسلامی آنان نیستم، ولی آقای جا نشین

ریاست سازمان قم، دلسوز طلاب علوم دینیه شده‌اند!!»^۵

۳- اطلاعات وسیع و گسترده از قرآن و نهج‌البلاغه و احادیث و مبانی فرهنگی اسلام.
۴- آگاهی گسترده نسبت به رجال حدیث، طبقات روایت، و آگاهی به حوادث و وقایع تاریخ اسلام.

۵- ذهن جوّال و عمیق در بررسی و درک جوانب مختلف مسئله مورد بحث.
۶- ذوق سلیم و حسن سلیقه در انتخاب بهترین معنی و مفهوم از متون نقلی و قواعد عقلی.
۷- زمان آگاهی، و بصیرت نسبت به حوادث واقعه.

۸- اصالت فکر و استقلال رأی.
۹- تسلط کامل بر منطق و فلسفه و ایجاد ارتباط متعادل بین علوم معقول و منقول.
۱۰- شجاعت علمی در ابراز نظر و اظهار عقیده.

۱۱- انسجام فکری و انضباط در جمع‌بندی مسائل و در دست داشتن اصول و مبانی محوری و پایه.

۱۲- آشنایی بسیار زیاد با فرهنگ توده مردم و عرفیات جامعه.
و ویژگیهای دیگری از این قبیل که در این جا فقط به ذکر عناوین و سرفصلهای آن اکتفا گردید.

ب: روش تدریس؛ معظم‌له در حوزه تدریس خود نیز دارای برجستگیهای خاصی هستند که اجمالاً تا اندازه‌ای که در چشم‌انداز این مجموعه می‌تواند مفید باشد یادآور می‌شویم:

۱- روانی و سادگی بیان؛ ایشان در مقام تدریس و تألیف هردو، یک روش ساده مقرون به ذهن عرف و عامه مردم را برمی‌گزینند و حتی‌الامکان از به کار بردن اصطلاحات مشکل و نامفهوم برای مخاطب پرهیز می‌کنند. این شیوه از معظم‌له معروف و مشهور بوده و هست. ایشان مطالب عمیق و نکات لطیف را آنچنان به دور از اصطلاحات پیچیده بیان می‌دارند که مخاطب و دانش‌پژوه در مرحله اول احساس می‌کند گویا ذهنش با این مطالب، قبلاً آشنا بوده که به این سادگی آن را فهمیده است. این شیوه استاد درست برعکس آن کسانی است که به غلط باور دارند، آسان گفتن مطالب علمی اهانت به علم است و پیوسته سخن را در کلماتی مشکل و مطمئن نهان می‌دارند. لذا ایشان با تکرار چندبار رؤس

۵. قسمتی از دفاعیه جالب و شجاعانه آیت‌الله العظمی منتظری در برابر بیدادگاه رژیم ستمشاهی، در سال ۱۳۵۲ ه.ش.

مطالب مهم، به بهتر فهماندن مطلب اصرار می‌ورزند.

۲- تنظیم درس با نگارش قبلی: از شیوه‌های نیکوی ایشان در مطالعه، تدوین و تدریس، انسجام مطالب و دسته‌بندی مکتوب آن است که به هنگام تدریس نیز از آن سود می‌برند. ایشان هر درسی را، علیرغم مشغله‌های فراوان، با صرف وقت و دقت لازم، پیش از تدریس می‌نویسند و تدریس خود را نیز بر آن اساس قرار می‌دهند که این کار دارای محسّنات و برکات فراوانی است. و این شیوه را از همان اوان طلبگی تا این دوره که عصر فقاہت و مرجعیت‌شان است ادامه داده‌اند. چنانکه در مقدمه همین کتاب (مبانی فقهی حکومت اسلامی) در این باره می‌فرمایند:

«مطالب این کتاب اساساً برای تدریس در جلسات درس آماده گردیده، اما از آن جهت که من از همان اوایل طلبگی رسم و عادت‌م بر این بوده که درس‌هایم را یادداشت کرده و می‌نوشته‌ام، لذا درس و نوشته - گفتار و نوشتار - با اینکه در تبیین و توضیح و تقدیم و تأخیر مطالب، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد، اما هر دو بر یک اساس بنا شده است.»

۳- بررسی همه‌جانبه مطلب: روش دیگر ایشان در بحث همانگونه که شیوه هر تلاشگر مجتهدی است، بر این است که قبل از هر پیشداوری، مسئله را مطرح می‌کنند، سپس آیات و روایات مربوط به آن را به صورت کامل می‌آورند و به بحث و بررسی و جرح و تعدیل آن از جهت سند، لغت، مفهوم و منطوق می‌پردازند، آنگاه اگر آیه و روایت یا اصل و قاعده‌ای معارض آن باشد، مطرح می‌کنند و به رد و ایراد آن می‌پردازند. بعد از آن، مؤیدات را مطرح ساخته و سپس فتاوی فقها و نظر علما و حتی دیدگاه‌های مذاهب مختلف را در مورد مسئله مطرح می‌نمایند و هر کجا احتمال دهند مطلب جدیدی هست، توجه می‌کنند و از مجموع آن نظرات، صائب‌ترین و دقیق‌ترین را برمی‌گزینند. گاهی برای رسیدن به یک مسئله، چند مقدمه اساسی را به صورت مفصل به بحث می‌گذارند تا نهایتاً به گونه‌ای طبیعی و منطقی، نتیجه مطلوب به دست آید. چنانکه در مجموعه مباحث این کتاب برای اثبات ولایت فقیه این راه را پیموده‌اند.

۴- طرح مسائل به گونه تطبیقی: استاد به پیروی از شیوه مرحوم علامه در تذکره الفقهاء، شهید در مسالک، شیخ طوسی در خلاف و استاد بزرگوار خویش مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در تمام مباحث فقهی خود در هر بحث معمولاً نقطه نظر‌ها و فتاوی رؤسای مذاهب و علمای برجسته اهل سنت را به صورت تطبیقی نقل نموده و به بحث و مذاکره در اطراف مبانی و طرق استدلال آن می‌پردازند و در همین رابطه به کتب

فقهی مرحوم شیخ طوسی و مرحوم علامه حلی که به صورت فقه تطبیقی تألیف شده، اهتمام خاصی ابراز می‌دارند.

۵- توجه به رجال احادیث: معظم‌له با توجه به اینکه مهارت فوق‌العاده‌ای در طبقات رجال حدیث، بویژه رجال حدیث شیعه دارند، در مقام استنباط احکام از اخبار و روایات، به طبقات رجال توجه دقیق و ویژه‌ای مبذول داشته و از این طریق به صحت و یا ضعف متن حدیث مأمور می‌رسند.

در بسیاری از مواقع در جلسات درس دیده شده که معظم‌له با پژوهش در باره یک راوی بخصوص و پیگیری این مطلب که وی به کدام طبقه رجال تعلق دارد، انتساب و یا عدم انتساب آن را به یکی از ائمه علیهم‌السلام، مورد تأیید و یا تردید قرار می‌دهند که این تسلط گسترده به طبقات رجال حدیث، در استنباط اصولی و درست احکام شرعی از منابع اولیه آن بسیار مؤثر است.

۶- توجه به شرایط صدور روایات: حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در مقام بررسی روایات و احادیث، معمولاً کوشش می‌کنند زمان دقیق و شرایط اجتماعی-سیاسی حاکم بر زمان صدور روایت را نیز به دست آورند، و از این طریق، مسائل بسیاری را مانند اینکه آیا روایت در شرایط تقیه بیان شده یا در شرایط عادی؟ ناظر به فتاوی مخالف و یا درباری آن زمان بوده یا نه؟ نیز مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار دهند. به عنوان مثال ایشان در درس خارج فقه‌شان^۶، در باره اینکه آیا «فیئ» نیز مانند غنیمت و غیره «خمس» دارد یا نه، روایتی را از وسائل‌الشیعه به نقل از تفسیر عیاشی نقل کردند، که ظاهر روایت عیاشی این بود که در فیئ نیز مانند غنیمت، خمس وجود دارد. اما این حدیث عیاشی تعارض داشت با احادیث دیگری که می‌گویند در فیئ خمس نیست.

ایشان در مقام حل تعارض این روایات و کشف منشأ آن، هم از مطالعه تطبیقی و مقارن فقه مذاهب اسلامی استمداد گرفتند، و هم از شیوه «لزوم توجه به شرایط صدور روایت» و با تحقیقات و بحث‌های مفصلی که انجام دادند نتیجه گرفتند که روایت مرسله تفسیر عیاشی، گذشته از ضعف سند در مقام محاجه بوده و نمی‌توان به آن استناد کرد.

۷- توجه به سیر تاریخی فتاوی فقهی: بیشتر فتاوی فقهی مورد اختلاف، دارای تاریخچه‌ای بخصوص بوده و سیر تاریخی ویژه‌ای را در طول زمان پشت سر گذاشته است. توجه به این سیر تاریخی و پیگیری علمی دقیق و تطبیقی آن در طول زمان، روشنگر

بسیاری از حقایق است و می‌تواند در استنباط صحیح احکام، بسیار مؤثر واقع شود، حضرت استاد این شیوه را در تحقیقات فقهی خود معمول می‌دارند. از باب نمونه، ایشان در رابطه با حکم «جهاد ابتدایی» در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) و اینکه فتوی به حرمت آن از چه زمانی در کتب فقهی شیعه راه یافته، تحقیقاتی را مطرح نموده و در این زمینه نتایج قابل توجهی گرفته‌اند. و ویژگیهای دیگری از این قبیل که باید به صورت مستقل، به تفصیل مورد بررسی قرار داده شود.^۷

در پایان

در پایان از تصدیع بیش از اندازه اوقات شریف خوانندگان عزیز پوزش طلبیده و جهت بهره‌گیری هر چه بیشتر از دریای پرفیض و خروشان کلام و کتاب حضرت استاد دام‌ظله، شما را تنها می‌گذاریم.

والسلام علی عبادالله الصالحین و الحمد لله رب العالمین.

۷. برای آشنایی بیشتر با مشی فقهی حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به کتاب ارزشمند قدو قال الفقهاء نوشته فاضل ارجمند حجت‌الاسلام علی کورانی مراجعه فرمایید.

این هدیه ناقابل را
به پیشگاه با عظمت ولی امر،
امام عصر سرور اولیا و پایان بخش اوصیا،
حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
که جهان در انتظار
اقامه قسط و عدل اوست
اهداء می کنم که «ان الهدایا علی مقدار مهدیها»
و از ساحت مقدسش انتظار دارم
با دیده قبول بدان نگریسته و گوشه چشمی
به این بنده نیازمند به لطف و نظر شریفش بیفکند.

توجه:

از خوانندگان بزرگواری که علاقمند به مطالعه این کتاب هستند تقاضا می‌نماید
در ابتدا مقدمه، بویژه از محور نهم تا آخر را از نظر گذرانده، آنگاه به مطالعه سایر
قسمتهای کتاب بپردازند.

والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین

مبانی فقهی حکومت اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين،
اولى الامر الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و امرنا رسول الله (ص)
بالتمسك بهم قريناً للكتاب العزيز الذي لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
و قال: «انهم الن يتفرقا حتى يردا على الحوض»^۱
اللهم فوقنا للتمسك بالكتاب العزيز، وبالعترة الذين لم يالوا جهداً في تبیین
معارفه واحكامه و فی نصح الامة و ارشادها.

۱. قسمتی از حدیث متواتر ثقلین که ذیل آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین...» در بخش دوم همین کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

مقدمه

در مقدمه به صورت اجمال، ضرورت حکومت و انواع مختلف آن، و حکومت اسلامی، و آنچه انگیزه و سبب تألیف این کتاب گردید، و فهرست اجمالی بخشها و فصلهای گوناگون کتاب، مورد بحث قرار گرفته است که مجموعه آن در محورهای ذیل خلاصه می‌گردد:

۱- **ضرورت وجود دولت و حکومت:** یکی از بنیادی‌ترین امور ضروری بشر، وجود یک «نظام اجتماعی» و «حکومت عادلانه» ای است که پاسدار حقوق جامعه باشد، و جوامع بشری در طول تاریخ، حتی در «عصر حجر» که انسانها در غارها و بیشه‌زارها زندگی می‌کردند به هیچوجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت و حکومت نبودند. زیرا انسان ذاتاً موجودی اجتماعی و مدنی است و سرشت او با مدنیت در آمیخته است و نیازهای او جز در سایه تعاون و همیاری و زندگی اجتماعی برطرف نمی‌شود و در جریان همین زندگی جمعی چه بسا قضایایی رخ می‌دهد که منافع و خواستهای فرد با منافع و مصالح دیگران تصادم و برخورد پیدامی‌کند و جز با به کار بردن قدرت اجرایی متمرکزی که گویای یک رأی و نظر مشخص باشد، حل و فصل آن امکان‌پذیر نیست.

به عبارت دیگر، در سرشت و طینت انسان خواستها و کششهای مختلفی از قبیل خودخواهی، مال‌دوستی، ریاست‌طلبی و... وجود دارد که ارضای آنها افسارگسیختگی

مطلق را می‌طلبد و در نتیجه با امیال و حقوق دیگران درگیری و برخورد به وجود می‌آید که برای جلوگیری از آن قوه و قدرت و قوانین و مقرراتی لازم است، و مراد ما از حکومت چیزی به جز همین قوه و قدرت متمرکز نیست.

حتی در زندگی پاره‌ای از حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل که دارای زندگی جمعی هستند هنگامی که دقت نماییم بروشنی مشاهده می‌شود که آنها نیز در نظام اجتماعی و زندگی جمعی خود دارای نظام و تشکیلات و امیر و ملکه‌ای هستند که بطور غریزی به زندگی آنها سروسامان بخشیده و طبق برنامه‌ای دقیق و حساب شده، زندگی اجتماعی آنان را اداره می‌کند. و حتی اگر تصور کنیم، تصور قریب به محال که روزی انسانها به مرحله‌ای از تکامل اجتماعی و رشد اخلاقی برسند که ایثار و عدالت بر همه مردم سایه گستر شود و افراد به حقوق یکدیگر تجاوز و تعدی ننمایند، باز برای رسیدگی به مصالح عمومی مردم و سروسامان دادن به امور اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی، ارتباطات و...، نیاز به حکومت و تشکیلات دارند و اینگونه امور از مواردی نیست که منحصر به عصر و زمان خاص و یا شهر و کشور بخصوصی باشد.

پس آنچه از اصم^۲ نقل شده که «اگر مردم در جامعه به انصاف رفتار نمایند و به یکدیگر ظلم روا ندارند نیازی به حکومت نیست»^۳ و یا آنچه مارکس مدعی آن است که «با از بین رفتن اختلاف طبقاتی و ایجاد جامعه پیشرفته (کمون) نیازی به حکومت نیست»، ادعایی بیش نیست و فسادش روشن و آشکار است. و اما آنچه در کشورهای اسلامی عموماً مشاهده می‌شود که مردم از حکومت و دولت پرهیز داشته و حتی از نام آن هم احساس نفرت می‌کنند بدان جهت است که در طول قرنهای متمادی عموماً مردم گرفتار حکومت‌های مستبد و ستمگر و یا نالایق بی‌بصیرت و کفایت، و عمال دست‌نشانده آنان بوده‌اند که عملاً در نتیجه کردار ناشایست آنان سیمای نفرت‌انگیزی از سیاست و حکومت در ذهنها ترسیم شده است، و گر نه حکومت صالح لایق که حافظ حقوق امت، یار و یاور مردم و مدافع منافع و مصالح جامعه باشد از اموری است که هر طبع سالم آن را پذیرفته و هر عقل سلیم بر ضرورت آن گواهی می‌دهد. ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه تاجایی است که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائر با همه پلیدیها و زشتیهای که دارد از بی‌حکومتی و

۲. ابوبکر اصم یکی از علما و متکلمین سنت است که در یک جامعه مترقی وجود دولت و حکومت را لغو می‌پندارد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ذیل خطبه ۴۰، جلد ۲، ص ۳۰۸.

فتنه و هرج و مرج بهتر است، چنانچه امیرالمؤمنین (ع) در همین باره می‌فرمایند:

«ولی ستمگر کینه‌توز، از فتنه و هرج و مرج مداوم، بهتر است.»^۴

و نیز در ردّ کلام خوارج که مدعی نفی حکومت بودند می‌فرماید: «اینان (خوارج) می‌گویند که امارت فقط برای خداست. و حال آنکه مردم مجبورند که امیر و خلیفه‌ای داشته باشند، نیکوکار باشد یا بدکار، که در دوران حکومت او شخص مؤمن اعمال خود را انجام دهد و کافر هم به بهره‌های دنیایی خود برسد.»^۵

در این کلمات، امام (ع) نمی‌خواهد بر خلافت و حکومت خلفای جور صحنه بگذارد و به آنها مشروعیت ببخشد، بلکه در صدد است از نظر عقلا، تقدم حکومت جائر بر هرج و مرج را بیان دارد.

۲- حکومت و دولت و چگونگی پیدایش آن: اما در باره اینکه دولت و حکومت در قبایل و ملتها چگونه ایجاد شده و یا اصولاً حکومت چرا و چگونه ایجاد می‌شود از دیدگاههای مختلف نظریه‌های متفاوتی ابراز شده که به پارهای از آنها اشاره می‌کنیم:

برخی گفته‌اند: دولتها نظامهایی اجتماعی هستند که افراد قوی و یا فرقه و دسته‌های پیروز، برای به نظام کشیدن افراد ضعیف و مستضعف و افراد متوسط جامعه، ایجاد نموده‌اند تا از این رهگذر یا آنان را به بردگی گشانده و استثمار کنند و یا به آنان مهربانی کرده و از وضعیت رقت‌باری که دارند به صلاح و بهروزی درآورند، که چگونگی و کیفیت آن به اهداف و نیت‌های حاکمان هر دولت بازگشت می‌کند.

برخی دیگر معتقدند: ضرورت زندگی جمعی و تشکیل خانواده برای انسانها از اموری است که همواره با ساختار و سرشت بشر سازگار است، همیشه کانون خانواده بوده که به عنوان سنگ‌بنا و اولین خشت هر جامعه محسوب می‌شده و با قرار گرفتن واحدهایی از آن در کنار یکدیگر عشیره، و از عشیره‌ها قبیله، و از قبیله‌ها شهرها و مدنیت‌ها به وجود آمده است. آنگاه با ارتباط شهرها و مدنیت‌ها با یکدیگر و پیروی از یک مرکز حکمرانی و پادشاه و حاکم واحد، دولتها و مدنیت‌های واحد به وجود آمده‌اند. براساس این دیدگاه، دولت و حکومت را می‌توان ثمره و نتیجه حرکت تدریجی تاریخی برپایه نیاز طبیعی افراد به

۴. وال ظلوم غشوم، خیر من فتنه تدوم (حکومت راندن شخص ستمگر - زهرج و مرج و فتنه هست بهتر) غرر و دروآمدی ۲۳۶/۶ کلام شماره ۱۰۱۰۹.

۵. قال (ع) فی ردّ کلام الخوارج: «هولاء یقولون: لا امة الا لله و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یتمتع فیها الکافر.» نهج البلاغه، خطبة ۴۰، فیض ۱۲۵/۱، لحد ۸۲.

زندگی جمعی به حساب آورد.

عده‌ای دیگر نیز می‌گویند: انسانها از همان ابتدا براساس فطرت و غرائز خود زندگی کرده و با آزادی کامل به بهره‌برداری از امکانات زندگی و اشباع غرائز خود می‌پرداختند، اما بتدریج در اثر برخورد مصالح و منافع با یکدیگر و محدود شدن آزادی‌ها با آزادی افسار گسیخته دیگران درگیرها و بهم ریختگی‌هایی به وجود آمد که اساس زندگی جمعی را روز به روز هرچه بیشتر تهدید می‌نمود، بدین جهت بزرگان هر قوم و عقلای هر جامعه برای بهبود زندگی اجتماعی، قوانین و مقرراتی را وضع کرده و برای اجرای آن و حفظ حقوق مردم، از بین خود افرادی را به عنوان قاضی و حاکم و ارکان دولت انتخاب نمودند، و بدین گونه بود که دولتها و حکومتها برپا گردید.

طبق این نظریه، در واقع پدیده حکومت، یک نوع قرارداد و تعهد اجتماعی است که بین مردم و حاکمان آنها براساس رضایت و اختیار طرفین برقرار شده است و نظریه‌های دیگری در این باره که فعلاً ما در صدد نقل و نقد و بررسی و مقایسه آنها با یکدیگر - پس از آنکه اصل ضرورت وجود دولت و حکومت مشخص گردید - نیستیم. و در آینده نیز روشن خواهیم نمود که حکومت در بافت نظام اسلام تنیده شده است و پیامبر اکرم (ص) طبق فرمان خداوند تبارک و تعالی در مدینه، اساس حکومت اسلامی را پی‌ریزی نمود و مسلمانان صدر اسلام با وی براساس ایمان به خداوند و قبول پیامبری و ریاست وی بر خویش، و پیروی از هر چه از جانب خداوند آورده که از آن جمله مقررات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بود، بیعت کردند و پیوند یاری و اطاعت با وی بستند که اجمالاً این مطالب بر کسی که پژوهش مختصری در فقه اسلامی داشته باشد پوشیده نیست.

به اعتقاد ما، خداوند تبارک و تعالی از ابتدای خلقت انسان، جامعه راهیچگاه بدون پیامبر و هدایتگر نگذاشته و طبق اعتقادات ما، اولین انسان یعنی حضرت آدم، اولین پیامبر نیز بود. براین اساس شاید بتوان گفت حکومت و مقررات و برنامه‌های آن از همان زمانهای کهن، در عین بساطت و سادگی، جزو برنامه‌های پیامبران بوده که از گفتار پیامبران الهی الهام گرفته و از ناحیه وحی، متناسب با نیازهای طبیعی و ذاتی انسانها به جامعه القا شده است.

پس براین اساس منشأ دولت و حکومت در ابتدای امر براساس دستور و وحی خداوند بوده، گرچه در زمانهای بعد، با حاکمیت‌های غاصبانه و تسلط‌یافتگان و ستمگران، از مسیر اصلی خود منحرف شده و قوه و قدرت حکومت بر ضد مصالح و منافع واقعی مردم به کار

گرفته شده است. روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «حکومت بنی اسرائیل را همواره پیامبران به عهده داشتند. هر پیامبری که از دنیا می‌رفت پیامبر دیگری جای او را می‌گرفت، اما پس از من پیامبری نخواهد آمد، پس از من، خلفاء هستند و تعدادشان زیاد خواهد بود.^۶»

۳- انواع حکومت‌های رایج در جهان: در پاسخ به نیازمندی انسان به تشکیل حکومت، در طول تاریخ، انواع حکومت‌ها باروشهای گوناگون ایجاد شده است. در اینجا اجمالاً به نمونه‌هایی از آن که رواج بیشتری داشته، اشاره می‌کنیم:

الف- حکومت مطلقه شاهنشاهی: در این نوع حکومت، شخصی با قهر و غلبه و قدرت اسلحه بر مردم مسلط می‌شود، مخالفین را بشدت سرکوب نموده و به هیچ قانون و ضابطه‌ای مقید نیست. مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود می‌پندارد و با مردم هرگونه که بخواهد رفتار کرده و گمان می‌کند که سلطنت نسل به نسل، ملک او و خانواده‌ اوست. سلطان در چنین حکومتی با استکبار، خود راسایه و مظهر قدرت و سلطنت خدا در زمین قلمداد نموده و گاهی همانند فرعون، ادعای خدایی می‌کند و مردم را وامی‌دارد که به او سجده کنند.

این نوع حکومت در پیشگاه عقل و وجدان از پست‌ترین و بدترین حکومت‌هاست و بهترین تعبیر برای بیان ماهیت آن، گفتار خداوند سبحان در قرآن کریم است که از قول ملکه سبا می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَالِكَ يَفْعَلُونَ».^۷ همانا پادشاهان هنگامی که به آبادی و اجتماعی وارد می‌شوند آنجا را به فساد کشانده و عزیزانشان را خوار می‌گردانند و روش آنان این چنین است.

ب- حکومت مشروطه سلطنتی: این نوع حکومت در قرون اخیر رواج یافته که در آن، سلطنت حق ثابت پادشاه است و به فرزندانش به ارث می‌رسد. در این حکومت، اختیارات پادشاه محدود است و کارها به سه قوه «مقننه»، «مجریه» و «قضائیه» واگذار می‌شود. بدون اینکه پادشاه حق دخالت در آنها را داشته و یا مسؤولیتی در قبال اداره کشور به عهده بگیرد. نظیر حکومت انگلستان در شرایط فعلی [و یا حکومت شاهنشاهی ایران پس از انقلاب مشروطیت. البته در ایران اهداف انقلاب مشروطه پایمال گردید و شاه عملاً

۶. عن النبی (ص) قال: کانت بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء کلما هلک نبی خلفه نبی، و انه لانی بعدی، و ستکون خلفاء فتکثر. (صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۱، حدیث ۱۸۴۲، کتاب الاماره، باب ۱۰).

۷. سوره نمل ۳۴/۱.

همه کاره کشور بود و قوای سه گانه توجیه گر کارها و جنایات او بودند. [در این نوع حکومت، پادشاه عضو زاید محترمی است که پولها و امکانات زیادی از بیت المال و حقوق محرومین و بیچارگان صرف رفاه، تجملات، عیاشیها و فسق و فجور او می شود، بدون اینکه کوچکترین مسؤولیتی نسبت به مسائل اساسی کشور بردوش او باشد. واضح است که این نوع حکومت نیز فاسد و مخالف عقل سلیم و فطرت است زیرا هیچگونه وجه صحیحی برای حق ناروا و وراثت مستمر بدون اینکه از جانب خداوند متعال به این مقام منصوب، یا از جانب مردم برای این مسؤولیت انتخاب شده باشد، وجود ندارد.

علاوه بر اینکه طبق رسم و عادت پادشاهان برای عیش و نوش خود، مخارج سنگینی را به بار می آورد، بدون اینکه مسؤولیت مستقیمی در جهت مصالح جامعه به عهده گرفته باشد. ج- حکومت اشرافی (اریستوکراسی): حکومتی است که در آن یک شخص یا جمعیت به خاطر برتری نژادی یا مالی بر دیگران حکومت کند، همانند آنچه در عشایر و قبایل، مخصوصاً قبایل و عشایر بدوی و بادیه نشین رواج دارد. واضح است که اختلافات و برتری نژادی و اقتصادی از نظر عقل و فطرت ملاک حاکمیت نیست.

د- حکومت انتخابی نخبگان: اساس این نوع حکومت بر انتخاب است، ولی نه انتخاب همه مردم، بلکه انتخاب دسته خاصی به عنوان اهل «حل و عقد» یا «نخبگان» که بر اساس اعتقادات خویش، دور از چشم مردم، شخص خاصی را برای حکومت انتخاب می کنند، نظیر رهبر مذهبی در کلیسای روم که «اسقفها» رهبر مذهبی خویش «پاپ» را انتخاب می کنند.

ه- حکومت حزبی: در این حکومت، گروهی که معتقد به تفکر و ایدئولوژی خاصی هستند، فردی را که سمبل و مظهر آن ایدئولوژی و تفکر است از میان خود بر می گزینند تا جامعه را بر اساس اعتقادات حزب و گروه اداره نماید. حکومت سوسیالیستی شوروی و اقمارش را می توان از این قبیل حکومتها شمرد که در آن حزب کمونیست، شخصی را برای اجرای سیاستها و تفکرات مارکسیستی بویژه در زمینه مسائل اقتصادی به عنوان رهبر انتخاب می کند.

و- حکومت دموکراسی: حکومتی است که در آن حاکم در یک انتخابات آزاد بر اساس رأی مردم انتخاب می شود. و اصطلاحاً به چنین حکومتی حکومت مردم بر مردم اطلاق می شود. در این حکومت منشاء اصلی تصمیم گیری مردم هستند که با انتخاب خود، حاکم را مشخص می کنند و حاکم منتخب، نیازمندی های مردم را- هر چه باشد- بر طرف و مشکلات آنان را حل و فصل می نماید. این نوع حکومت را بعضی از اندیشمندان به خاطر

اینکه از مردم شروع شده و نتیجه آن به مردم بازگشت می‌کند به صلاح و مصلحت جامعه نزدیکتر دانسته و منطبق با فطرت انسان یافته‌اند و گفته‌اند: «بهترین نوع حکومت است». اما هیچگاه نباید از نظر دور داشت که مردم همواره رشد یافته و آگاه نیستند و معمولاً تحت تأثیر عوامل گمراه کننده و جوسازیها و تبلیغات کاذب و وعده و وعیدهای رایج قرار می‌گیرند. حتی در ملت‌های پیشرفته همانند کشورهای غربی که مدعی این نوع حکومت هستند رسانه‌های گروهی وابسته و شرکت‌های بزرگ اقتصادی و سرمایه‌داران، معمولاً رهبری انتخابات را به دست گرفته و به اسم مردم کسانی را که مصالح و منافع آنان را تأمین کنند به حاکمیت می‌رسانند و به اسم حکومت مردم بر مردم، حکومت طبقاتی ایجاد می‌نمایند.^۸

۸. آنچه در بیان استاد آمد نگاهی بود گذرا به برخی از مصادیق حکومت، اینک در جهت تکمیل آن به تقسیم‌بندیها و نظریه‌های زیرمی‌توان توجه نمود:

الف- نظریه منتسکیو: حکومت بر سه نوع است:

- حکومت جمهوری که ملاک آن آرای مردم است.
- حکومت مشروطه سلطنتی که حاکمیت به دست پادشاه است.
- حکومت استبدادی.

روح‌القوانین، ص ۱۰۱ تا ۱۲۹

ب- نظریه‌ای که ملاک تقسیم‌بندی را بر اختلاط قوا، تفکیک قوا، و رژیم پارلمانی نهاده است. بدین ترتیب که: در رژیم‌های اختلاط قوا همه تصمیمات پایه‌ای توسط اندام واحدی از دولت گرفته می‌شود. در رژیم پارلمانی تمایز میان رئیس دولت و رئیس حکومت مشخص می‌شود. رئیس دولت فقط نقش افتخاری (بدون قدرت واقعی) را دارد و رئیس حکومت به تنهایی در میان هیئت وزاری که در برابر پارلمان مسئولیت مشترک دارند، هدایت قوه مجریه را برعهده دارد. در رژیم تفکیک قوا، همان تقسیم‌بندیهای جزئی ولی عمومی میان نظام‌های پادشاهی و نظام‌های جمهوری یافت می‌شود.

(جامعه‌شناسی سیاسی، موريس دوورژه، ص ۱۰۳ و ۱۰۴)

ج- نظریه ارسطو: ارسطو مانند افلاطون، حکومتها را به شش نوع تقسیم کرده است:

- حکومت مانرشی، نوعی حکومت سلطنتی است که پادشاه آن عادل باشد.
- حکومت تیرانی، نوعی حکومت سلطنتی است که پادشاه آن مستبد است.
- حکومت اریستوکراسی، همان حاکمیت اشراف است، اشراف نجیب.
- حکومت الیگارشی، همان نوع فاسد حکومت اریستوکراسی است، یعنی اشراف فاسد.
- حکومت پلیتی که مرادف حکومت دموکراسی است و در آن طبقه متوسط شریف و عادل، حکومت می‌کند.
- حکومت دموکراسی. ارسطو این نوع حکومت را حاکمیت طبقه متوسط پست و فقیر می‌داند.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۱، ص ۱۳۴)

د- نظریه هالیفاکس: او حکومت را به سه دسته تقسیم کرده است:

- سلطنت مطلقه.
- حکومت کامنولت (این حکومت طرفدار آزادیهای نامحدود است).

۴- حکومت اسلامی: در مباحث پیشین، ضرورت حکومت و لزوم حفظ نظام اجتماعی برای جامعه را، دریافتیم و روشن گردید که هرج و مرج اجتماعی از اموری است که زیان و زشتی آن را هر خردمندی به وضوح درمی یابد. از سوی دیگر شریعت مقدس اسلام به عنوان دین فطرت و تکمیل کننده ادیان الهی و پاسخگوی تمامی نیازهای بشر نیز تشکیل حکومت را یکی از اهداف اساسی خود قرار داده و این مطلبی است که با اندکی تأمل در احکام و دستورات اسلام، و مراجعه به کتاب و سنت و بررسی کتابهای مذاهب اسلامی از سنی و شیعه ضرورت آن بخوبی روشن و آشکار می گردد.

احکام اسلام منحصر به امور عبادی و وظایف فردی نیست، بلکه آنچه بشر در زندگی به آن نیازمند است و آنچه مربوط به امور دنیا و آخرت او می شود احکام آن در اسلام بیان شده است. اسلام همانگونه که از معارف و اخلاق و عبادت سخن می گوید از معاملات و سیاست و اقتصاد و روابط داخلی و خارجی مسلمین سخن به میان آورده و خود به تنهایی یک نظام کاملی است که همه ابعاد را در بر گرفته [و رهبانیت مسلمین را در جهاد قرار داده است].

پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام، هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، از همان اولین لحظات، زمینه های تشکیل دولت اسلامی را فراهم و با بیعت گرفتن از قبایل و انعقاد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار، پایه های دولت اسلامی را پی ریزی نمود. سپس مسجد را به عنوان پایگاه و مرکز تجمع مسلمانان برپا داشته و از مسلمانان لشکر، بسیج نموده با مشرکین به ستیز و مبارزه بر می خیزد، برای دعوت به اسلام به قبایل و شهرهای اطراف، مبلغ می فرستد و با یهود مدینه قرارداد عدم تعرض امضا می کند، حدود اسلام را به مرحله اجرا می گذارد و برای جمع آوری زکاة و مالیات و اداره امور مسلمین

● سلطنت مرکب. سلطنت مرکب ترکیبی است از سلطنت مطلقه و کامنولت.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲، ص ۶۵۱)

۵- نظریه ژان ژاک روسو: او چهار نوع حکومت قایل است:

- حکومت مانرشی یا حکومت سلطنتی. به عقیده روسو، اگر حکومت به دست یک زمامدار داده شود و سایر مأمورین قدرت را از آن او بدانند، رژیم مزبور مانرشی است.
- حکومت اریستوکراسی. یعنی اینکه اراده عمومی (قدرت مطلقه) قوه مجریه را به دست عدة قلیلی بسپارد.
- حکومت دموکراسی. اراده عمومی (قدرت حاکمه) حاکمیت را به همه بسپارد.
- حکومت مرکب. روسو، هیچ حکومتی را خالص نمی داند، بلکه بسیاری از آنها را ترکیبی از عناوین سه گانه فوق می داند.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲، ص ۷۷۳).

فرماندار و والی به شهرها و قبایل اعزام می‌دارد و...

پیامبر (ص) در مدت نسبتاً کوتاه حیات خود در مدینه، چنان الگو و نمونه‌ای از حکومت به وجود آورد که نمونه آن را در ساده زیستی، گسترش عدالت، آزادگی، مساوات و فداکاری و ایثار، هنوز تاریخ به خود ندیده است. این مطلبی است که حتی مورخین غیر مسلمان به آن اعتراف نموده‌اند، این سیره پیامبر اکرم (ص) در زمان حیاتش بود.

پس از وفات آن حضرت (ص) نیز هیچیک از مسلمانان در ضرورت و وجوب تشکیل حکومت اسلامی و نیاز جامعه به امامت و رهبری شک نکرده و تردیدی به خود راه ندادند، تنها اختلاف نظربین فرقه‌های مختلف اسلامی در این بوده است که آیا پیامبر اکرم (ص) پس از خود امیرالمؤمنین (ع) را به عنوان والی و حاکم مسلمین تعیین نموده، یا اینکه تعیین خلیفه را به مسلمانان واگذار نموده است. طبق نظر برادران اهل سنت، تعیین خلیفه به شورا و گزینش اهل حل و عقد واگذار گردیده، اما به عقیده ما- شیعیان امامیه پیامبر اکرم (ص) که خود دارای مقام ولایت و مصداق «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» بود، امیرالمؤمنین (ع) را در عید غدیر خم و مواردی دیگر برای این مقام تعیین و منصوب فرمود و پس از آن حضرت نیز امامت و خلافت، حق اهل بیت پیغمبر یعنی یازده نفر ائمه معصومین علیهم السلام است.

در زمان غیبت نیز این مسوولیت به صالح‌ترین فرد جامعه یعنی فقیه جامع‌الشرایط واگذار شده که تفصیل آن در بحثهای آینده خواهد آمد. از سوی دیگر حکومت اسلامی از جهات مختلف از سایر حکومتها بویژه حکومت دموکراسی رایج غربی جدا و متمایز می‌گردد که از باب نمونه به دو جهت بارز و آشکار آن اشاره می‌کنیم:

۱- در حکومت اسلامی واجب است حاکم و زمامدار از داناترین، عادل‌ترین و پارساترین مردم بوده و نسبت به اداره امور جامعه از بصیرت و هوشیاری و توانایی لازم برخوردار باشد که به اعتقاد ما مصداق چنین شخصی در زمان پیامبر اکرم (ص) بر طبق آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»^۱ شخص آن حضرت و پس از وی حق ائمه معصومین علیهم السلام است و در زمان غیبت، این مقام حق ولی فقیه عادل است که به مسائل و مشکلات و نیازهای زمان خویش آگاه و به اداره امور و مسائل مستحدثه بصیر و نسبت به مردم مهربان و حافظ حقوق آنان حتی اقلیتهای غیر مسلمان باشد و مسلمانان مجاز نیستند شخص دیگری را که فاقد چنین ویژگیهایی است به امامت و رهبری خود

برگزینند.

۲- ویژگی دیگر اینکه حکومت اسلامی با تمام تشکیلات قوای مقننه، قضائیه و مجریه خود باید منطبق بر موازین و معیارهای اسلام و قوانین عادلانه‌ای که از جانب خداوند- که از هر جهت به مصالح خلق آگاه است- باشد و تخلف از این اصل کلی در حکومت اسلامی جایز نیست. پس در حکومت اسلامی در حقیقت حاکم خداوند است و امام جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می‌کند. از این حکومت، حکومت «تئوکراسی»- حکومت قانون الهی بر مردم- نیز نام برده شده است. اما در نظام دموکراسی، آنگونه که در جهان متداول است ملاک جلب نظر انتخاب کنندگان است و نهایت مطلوب آن تحقق هواها و خواسته‌های آنان هر چه که باشد- است. در این صورت نه انتخاب کننده و نه انتخاب شونده مقید به مقررات دینی و مصالح عقلی و فضایل اخلاقی نیستند. بحث تفصیلی این مباحث در بخش پنجم کتاب خواهد آمد.

۵- اوصاف و شرایط حاکم منتخب از نظر عقلاً: عقلای جامعه هنگامی که در نظر دارند کار و مسؤولیتی را به کسی واگذار کنند، برای وی شرایطی را در نظر می‌گیرند که اجمالاً به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- عقل: کسی که بناست مسؤولیتی به او واگذار شود لازم است متناسب با آن از عقل کافی برخوردار باشد.

۲- علم: فرد مورد نظر باید نسبت به مسؤولیت مربوطه اطلاعات و تخصص لازم را داشته باشد.

۳- توانایی: آن فرد باید توان اداره و تدبیر لازم برای پیشرفت کار را دارا باشد.

۴- عدالت: شخص مسؤول باید امانتدار و با تقوی و عادل باشد تا کار را به نحو احسن انجام داده و در آن خیانت نکند. به همین جهت اگر کسی بخواهد مثلاً بنایی احداث کند، بی‌تردید در انتخاب «بنا» این شرایط و صفات را در نظر می‌گیرد، پس در رابطه با سپردن مسؤولیت اداره شؤون مختلف جامعه که از مهم‌ترین و مشکل‌ترین و دقیق‌ترین مسائل است، ضروری است شرایط فوق، بطریق اولی رعایت گردد. و نیز هنگامی که جامعه‌ای به مکتب و ایدئولوژی مشخصی پایبند بود لازم است برای اداره و سرپرستی خود کسی را انتخاب کند که معتقد به آن مکتب بوده و به مقررات آن کاملاً آگاه باشد. مثلاً کشورهایی که معتقد به نظام مارکسیستی هستند برای اداره کشور کسانی را برمی‌گزینند که گذشته از دارا بودن صفات رهبری از مسائل مارکسیستی مطلع و درسوسپالیزم و نظرات سیاسی و اقتصادی مارکسیسم متبحر [و به اصطلاح ایدئولوگ] باشند. این یک امر فطری و طبیعی است.

۶- ولایت فقیه: باتوجه به آنچه تاکنون گفته شده، یعنی ۱- ضرورت دولت و حکومت در زندگی انسانها و منحصر نبودن آن به زمان و مکانی خاص ۲- پیدایش انواع حکومتها در طول تاریخ (براساس نیازانسان به حکومت) ۳- جامعیت شریعت اسلام و اینکه حکومت درباقت و نظام اسلام تنیده شده است. چنانچه بحث آن به تفصیل خواهد آمد. ۴- اعتبار نمودن عقلا طبق فطرت خویش شرایط ویژه‌ای را برای حاکم جامعه- شریاطی نظیر عقل، امانتداری، آگاهی به رموزسیاست و علم به تدبیر امور جامعه، قدرتمند بودن به تنفیذ واجرای قوانین و ۵- لزوم اعتقاد حاکم به مبدأ و ایدئولوژی خاص و آگاهی عمیق نسبت به قوانین و دستورات آن، در صورتی که جامعه به مبدأ و ایدئولوژی خاصی که حاوی تمام مسائل زندگی در طول حیات انسانهاست پایبند باشد، برای تحقق بخشیدن به قوانین و مقررات آن ایدئولوژی خاص درجامعه، و...

باتوجه به همه اینها امت اسلامی همواره انتظار دارد به خاطر اینکه به اسلام معتقداست و به قوانین و مقررات جامع و عادلانه آن پایبند می‌باشد حاکم و سرپرست جامعه و اداره کننده امور وی، فردی باشد عاقل، عادل، آگاه به رموزسیاست، قادر برتنفیذ واجرای قوانین، معتقد به اسلام و عالم به ضوابط و مقررات آن و بلکه اعلم و آگاه‌تر از دیگران. ومنظور ما از ولایت فقیه، چیزی غیر از این نیست.

براین اساس مصداق بارز حاکم اسلامی [طبق آیه شریفه «النبی ولی بالمؤمنین من انفسهم»] پیامبر اکرم (ص) و پس از آن حضرت از نظر ما، ائمه معصومین علیهم‌السلام که عترت پیامبر و فقیه‌ترین مردم و ابواب علم آن حضرت هستند می‌باشند، و این عنوان در زمان غیبت برفقهایی که احاطه به کتاب و سنت دارند و شریاطی که پیش ازاین ذکر شد را دارا هستند، منطبق است.

بنابراین ولایت فقیه جامع‌الشرایط با خصوصیاتى که ذکر گردید چیزی است که هر کس به اسلام و جامعیت و شمول آن معتقد باشد برحسب عقل و فطرت خود، آن را آرزو نموده و برای تحقق آن تلاش خواهد نمود و آن را به صلاح جامعه و ضامن اجرای قوانین عادلانه اسلام می‌داند و این کلامی است قابل عرضه برهرانسان عاقل و منصف ازهر دین و مذهب و ملتی که باشد و درچنین نظامی، حقوق همه مردم حتی اقلیتهای غیرمسلمان به نحو شایسته حفظ خواهد شد، چرا که اسلام، حقوق آنان را کاملاً رعایت نموده است.

معنای ولایت فقیه این نیست که ولی فقیه خود به تنهایی همه امور جامعه را انجام دهد، بلکه ولی فقیه مرکز و محور امورات، هر کاری را به اهلش و هر مسئله‌ای را به ارگان و

تشکیلات و مؤسسه مربوط به خودش با رعایت تسوان و تخصص و امانتداری آنان واگذار می‌نماید و خود وی نیز توسط نیروهای دقیق و مطمئن بر کار آنها نظارت می‌کند تا مبادا سهل‌انگاری نموده و در انجام وظایف خود کوتاهی ورزند، چرا که مسؤولیت واقعی حکومت اسلامی به عهده اوست. ولی فقیه در تصمیم‌گیری راجع به کارهای مهم با افراد خبره و آگاه آن کار مشورت می‌کند تا مبادا تصمیمی برخلاف مصالح جامعه اتخاذ کند و در این رابطه ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر امت اسلامی وارد آید. ضرورت مشورت بدان جهت است که مسئله مربوط به شخص و یا فرد خاصی نیست تا اینکه اشتباهات او قابل گذشت باشد، بلکه مسئله مربوط به شؤون عمومی اسلام و مسلمین است و باید در مسائل، نظر آنان مدنظر قرار داده شود. در جایی که خداوند سبحان به پیامبر اکرم (ص) که عقل کل و خاتم پیامبران است دستور مشورت می‌دهد و می‌فرماید: «و مشاور هم فی الامر»^{۱۰} و مردم را در رابطه با امور اجتماعی و حکومتی توصیه به مشورت می‌کند و می‌فرماید: «وامرهم شوری بینهم»^{۱۱} تکلیف دیگران هر چند بسیار خوش فکر و نابغه باشند مشخص است. [در طول مباحث کتاب بویژه در بخش وظایف و اختیارات ولی فقیه، اینگونه مباحث به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.]

۷- لزوم دخالت علما و فقها در مسائل سیاسی- بی‌اطلاعی فقها از مسائل سیاسی- اجتماعی جامعه و دخالت نکردن در اصلاح امور مردم و به عهده نگرفتن مسؤولیتهای مختلف حکومت اسلامی از طرف آنان به هیچوجه در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و باعث تبرئه آنان نمی‌گردد، بلکه بر آنان واجب است که معلومات سیاسی اجتماعی لازم را کسب نموده و خود را آماده کنند تا به اندازه توان خود، گوشه‌ای از مسؤولیتهای حکومت اسلامی را به عهده بگیرند. زیرا ولایت و اداره شؤون مسلمین از مهمترین واجبات و تنها وسیله اجرای عدالت و برقراری سایر فرایض اسلامی است. کناره‌گیری از این امر و رها کردن مقدرات مسلمانان و شهرها و کشورهای اسلامی به دست ستمگران و طاغوتها و دست نشاندگان آنان ظلمی بزرگ به اسلام و مسلمین محسوب می‌شود. بر مردم نیز لازم است به طرف علما رفته، آنان را انتخاب کنند و از آنان بخواهند و آنان را یاری دهند تا به وظایف خود عمل نمایند.

در روایتی سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) نقل نموده که آن حضرت فرمود:

«آنچه از حکم خداوند بر مسلمانان واجب می‌باشد، آن است که پس از مرگ یا کشته شدن امام و رهبرشان- چه آن امام بر هدایت بوده و یا در ضلالت، ظالم بوده یا مظلوم، بحق کشته شده یا بناحق- درنگ نکنند و هیچ عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند تا برای خود امامی پاکدامن، پارسا، عالم به سنت و آگاه به مسائل حکومت برگزینند تا به امورشان سروسامان داده و بین آنان حکومت نماید و حقوق مظلومین را از ظالمین گرفته و مرزها را محفوظ نگهدارد.»^{۱۲}

و نیز در صحیحۀ زراره از امام محمد باقر روایت شده که آن حضرت فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است. بر نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت» زراره می‌گوید: عرض کردم کدامیک از اینها افضل است؟ حضرت فرمود: ولایت افضل است به خاطر اینکه ولایت کلید آنها، و والی راهنما و زمینه‌ساز انجام آنهاست.»^{۱۳}

براساس این روایات ضروری‌ترین همه واجبات، تشکیل حکومت اسلامی و تعیین حاکم است، زیرا رهبری کلید همه واجبات بوده و سایر امور به دست رهبر اجرا می‌شود.

جای بسی شگفتی است که فقهای ما، در کتب فقهی خود مواردی همچون سرپرستی اطفال یتیم و دیوانگان و حفظ اموال کسانی که غایب هستند و یا از دسترسی به اموال خود بازداشته شده‌اند را از «امور حسبه» می‌شمارند و می‌گویند ولی فقیه لازم است این گونه موارد را به عهده بگیرد، اما نسبت به اصل حکومت اسلامی کم‌توجهی می‌نمایند.

ما می‌پرسیم چگونه می‌توان گفت شارع حکیم به بی‌سرپرست ماندن اموال جزئی صغیر و مجنون رضایت نداده، اما به مهمل ماندن امور مسلمین و سپردن سرنوشت امت اسلامی به دست کفار صهیونیست و مزدوران شرق و غرب رضایت داده است!

۸- عوامل انزجار مسلمانان از سیاست و حکومت: راز و رمز این کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و ابراز انزجار مسلمانان بویژه فقها و علمای آنان، از اسم سیاست و حکومت را شاید بتوان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱۲. والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد مایموت امامهم اویقتل، ضالاکان اومهتدیا، مظلوماً کان اوظالما، حلال الدم اوحرام الدم، ان لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا، حدثاً ولا یقدموا یداً ولا رجلاً ولا یبدؤوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً و رعا عارفاً بالقضاء والسنة، یجمع امرهم و یحکم و یاخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ اطرافهم. (کتاب اسرار آل محمد، منسوب به سلیم بن قیس/ ۱۸۲).

۱۳. عن ابی جعفر (ع) قال: بنی الاسلام علی خمسة اشياء: علی الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية. قال زراره: فقلت: و ای شیء من ذالک افضل؟ فقال: الولاية افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن. (اصول کافی، جلد ۲، ص ۱۸. کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵).

۱- مشاهده اعمال و رفتار حکام و خلفای ستمگر و طاغی که در طول سالهای متمادی بر کشورهای اسلامی حاکمیت داشته‌اند. مشاهده برخورد قهرآمیز آنان با اهل حق و ظلم و فسادها و اسرافها و حیف و میلها و تزویر و مکرها و فریبهای شیطانی و قلب حقایق و کتمان فضایل و... که همه را به اسم حکومت و سیاست انجام می‌دادند، جنایاتی که چهره حکومت و حتی نام آن را برای مردم کریه و سیاه گردانیده است.

۲- مشاهده کردار ناشایست و خیانت‌آمیز علمای سوء و طالبان دنیا (و عاظ السلاطین) که برای کسب مال و مقام دنیا، دین خود را فروخته و به دستگاه ظلمه و سلاطین جور نزدیک می‌شدند و با دگرگونه نمودن حقایق به تطهیر حکام ستمگر پرداخته و جنایات آنان را تأویل و توجیه می‌کردند.

۳- وسوسه‌ها و تلقینات عوامل و ایادی استعمار و دستهای مرموزی که پی‌درپی در میان مسلمانان نغمه جدایی دین از سیاست را سر داده و دین اسلام را با تمام گستردگی و شمولش در برخی عبادتها و مراسم و آداب فردی و مسائل شخصی خلاصه می‌نمودند. اینها همواره عوامل عمده‌ای بود که سبب می‌شد فقهای بزرگوار و علمای ما خود را در کنج مدارس و خانه‌های خویش محبوس کرده و گمان کنند که احتیاط در کناره‌گیری از همه چیز و گوشه‌گیری است، این جو و روحیه تا جایی گسترش یافت که حتی تدریس مباحث ولایت و حکومت اسلامی و گفتگو پیرامون فروع آن، مباحثی زائد و بی‌فایده که ثمره‌ای بر آن مترتب نیست تلقی می‌شد و برخی بطور کامل، آن را کنار گذاشته و برخی به صورت بسیار محدود و حاشیه‌ای و ضمنی به طرح آن می‌پرداختند.

از میان فقهای شیعه در این سده‌های اخیر کسانی که به طرح این مباحث پرداخته‌اند، یکی مرحوم محقق نراقی است که در کتاب عوائد خویش یک عائده (فصل) از آن را به این مبحث اختصاص داده است. البته همین یک فصل هم با تمام اختصار و اجمالش بسیار لطیف و وزین نگارش یافته است. و دیگری مرحوم شیخ اعظم، انصاری طاب‌تراه است که در کتاب بیع مکاسب به دنبال طرح مباحث خرید و فروش اموال یتیم از باب امور حسبیه، مطالبی در زمینه ولایت فقیه مطرح فرموده‌اند، و دیگری مرحوم محقق نائینی قدس سره است که در رساله نسبتاً کوتاه تنزیه الملة و تنبیہ الامه مطالب پرارزش و گرانسنگی را در این زمینه رقم زده‌اند.

و نیز استاد بزرگوار ما مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در اثنای بحث مربوط به نماز جمعه که تقریرات آن در کتابی به اسم البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر در سنه ۱۳۷۸ هـ. ق توسط اینجانب نگاشته شده و به چاپ رسیده، به صورت اجمال مطالبی

در این زمینه متعرض شده‌اند.^{۱۴}

اما همانگونه که ملاحظه فرمودید همه این نوشته‌ها پیرامون این موضوع به اجمال و اختصار بر گزار شده بود، تا اینکه استاد بزرگوار، رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی با تفصیل و گستردگی بیشتری به صورتی بدیع و بی‌سابقه در تبعیدگاه خود- نجف اشرف- به بحث و بررسی آن پرداختند و سپس با انتشار یافتن آن به زبان عربی و فارسی افکار و اذهان مسلمانان بویژه مسلمانان ایران به این بخش از مسائل حیاتی اسلام متوجه گردید و همین توجه و عنایت بود که رشد اجتماعی و آگاهی سیاسی مردم را به حدی افزایش داد که مردم ایران یکپارچه در مقابل طاغوت زمان و نظام ننگین شاهنشاهی قیام نموده و با یاری خداوند متعال، علیرغم کمبود وسایل و مشکلات زیاد، انقلاب شکوهمند اسلامی را به پیروزی رساندند.

و شما خواننده عزیز باید توجه داشته باشید که اگر امروز پارامای نواقص در اداره حکومت اسلامی مشاهده می‌شود تا اندازه‌ای از لوازم انقلاب و نیز از بقایای آثار حاکمیت طاغوت در دوایر و ادارات و مؤسسات و فرهنگ جامعه است که ریشه‌کن شدن اثرات آن از اعماق جامعه مدت‌ها طول خواهد کشید.

طبیعی است اداره و بازسازی کشوری همانند ایران در این عصر متلاطم، که دشمنان انقلاب از هر گوشه‌ای به ما هجوم آورده‌اند و ابر جنایتکاران و عمال آنها از جوانب مختلف، حمله‌ها را آغاز نموده و جنگ نسبتاً طولانی را به ما تحمیل نموده‌اند، کار آسانی نیست و نیاز به فراغت بیشتر و کمک و همکاری همه اقشار ملت دارد. از این رو، بر علما و فضلای متعهد و اساتید و جوانان آگاه است که مشکلات زمان را بشناسند و برای رفع آنها چاره‌ای بیندیشند، بر آنان است تا مسائل سیاسی و علم اداره کشور، احکام قضا و فنون اقتصاد و احکام آن و سایر مسائل لازم را بیاموزند و خود را برای برداشتن باری از بارها و پر کردن شکافی از خلاهای جامعه آماده نمایند و برای خدمت به مردم دامن همت به کمر زنند تا خداوند سبحان توسط آنان نواقص را برطرف نموده و دین خود را به وسیله آنان سرافرازی و اعتلا بخشد.

باید این معنی را همواره در نظر داشت هنگامی که حفظ حکومت و موازین اسلامی

۱۴. البته حضرت استاد دام‌ظله، این موارد را از باب نمونه ذکر فرموده‌اند و مگر نه موارد آن بویژه در بین فقهای متأخر و معاصر فراوان است که سخنان تعدادی از آنها در دیباچه همین کتاب تحت عنوان «تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام» بیان گردید. (مقرر).

لازم و واجب باشد، مقدمات آن نیز که کسب آمادگی و صلاحیت است واجب و لازم می‌گردد، که در صورت سستی و کوتاهی هیچگونه عذری در پیشگاه خداوند سبحانه نخواهیم داشت، و باید به این نکته نیز همیشه توجه داشت که غرض برطرف کردن مشکلات زمان است براساس دستورات اسلام، نه تطبیق دستورات اسلام بر مشکلات زمان. خداوند ما را در کوشش برای کسب رضای خود موفق بدار و به مرض تسبلی و واگذاردن مسؤولیتها به عهده دیگران مبتلا مگردان. آمین رب العالمین.

۹- سبب تألیف و اشاره به بخشها و فصلهای کتاب: چون در سلسله درسهای خارج فقه، مباحث مربوط به زکات، سخن به «سهم عاملین علیها»- حقوق مأموران گردآوری و نگهداری زکات- رسید و مسئله حکومت و ولایت فقیه عادل و آگاه به امور در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) مطرح گردید، با توجه به مطرح بودن این بحث در محافل و مجالس و نیز احتیاج ضروری به بررسی اینگونه مسائل بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از طرف برخی از فضلا و طلاب شرکت کننده در جلسات درس پیشنهاد شد که سخن در همین زمینه به صورت گسترده‌تر ادامه یابد، اما گرفتاریها و مشغله‌های زیاد روزانه، و نیز گستردگی دامنه بحث مرا از پذیرفتن این پیشنهاد باز می‌داشت. تا اینکه بالاخره با یاری خداوند متعال و از باب «مالا یدرک کله لایترک کله» و «المیسور لایترک بالمعسور» تصمیم براین شد که در حدّ توان در حدود اقتضای فرصت بدان پرداخته شود. به همین جهت در این کتاب صرفاً به تبیین مبانی فقهی حکومت اسلامی و به درج مباحث کلی و جمع‌آوری آیات و روایات و نقل نقطه‌نظرهای برخی از فقها و علما پرداخته شده، اما جزئیات و ریز مباحث هر بخش از حکومت اسلامی و نقطه‌نظرهای دانشمندان مختلف شرق و غرب و بسط و تفصیل مطالب به عهده فضلا و اندیشمندان محترمی که از وقت و فراغت بیشتری برخوردار هستند واگذار شده است.

مطالب این کتاب، اساساً برای تدریس در جلسات درس آماده شده، اما از آن جهت که من طبق رسم و عادت دیرین خود، درسها را یادداشت نموده و می‌نوشته‌ام، لذا درس و نوشته گرچه در تبیین و توضیح و تقدیم و تأخیر مطالب اندک تفاوتی با یکدیگر دارد، اما هر دو بر یک اساس بنا شده که مجموعه آن در یک مقدمه و هشت بخش و یک خاتمه به شرح زیر، خدمت شما تقدیم می‌شود.

مقدمه: مقدمه کتاب مشتمل است بر مطالبی پیرامون وجود دولت و حکومت برای جوامع، آشنایی اجمالی با انواع حکومت‌های رایج در جهان، حکومت اسلامی و ضرورت تشکیل آن در همه اعصار و ازمه، استمرار حکومت انبیا و ائمه معصومین (ع) در ولایت فقیه،

لزوم دخالت علما در مسائل سیاسی اجتماعی مسلمانان و مسائل دیگری از این قبیل. **بخش اول:** در این بخش پیرامون مقتضای اصل عملی فقهی در مسئله حکومت و ولایت، با قطع نظر از سایر ادله مربوطه سخن گفته شده است. این بخش با توجه به محدود بودن مطالب آن، کوتاه‌ترین بخش کتاب محسوب می‌گردد.

بخش دوم: در بیان اثبات اجمالی ولایت رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) از دیدگاه ماست که ضمن آن، فواید و تنبیهات مفیدی را نیز آورده‌ایم. بدیهی است پرداختن به این مبحث در این کتاب، با اینکه این یک بحث اعتقادی، کلامی است. بدین جهت است که اعتقاد به ولایت پیامبر (ص) و امامان (ع) طبق اعتقاد ما اساس حکومت اسلامی است و بدون اثبات ولایت آنان سایر مباحث حکومت اسلامی بی‌اساس و بی‌ریشه خواهد بود. با این حال، بحث در اینجا کاملاً جنبه فقهی دارد و با توجه به مسلم بودن آن در باب اعتقادات به صورت گذرا به آن پرداخته و از آن عبور نموده‌ایم.

بخش سوم: در رابطه با لزوم حکومت و ضرورت ایجاد آن در همه زمانها، از نظر اسلام است که طی چهارفصل به بررسی آن پرداخته‌ایم، فصل اول در نقل فتاوا و نظریه‌های برخی از بزرگان و علمای اسلام است که ادعای اجماع در مسئله نموده‌اند، فصل دوم: مروری اجمالی بر ابواب مختلف فقه از نظر روایات و فتاوی فقهاست، ابوابی که در آن مسائل حکومتی اسلام و واژه‌هایی نظیر والی، سلطان، حاکم، بیت‌المال، زندان، شمشیر و... که حاکی از قدرت و حکومت هستند، گفتگو شده است.

در این فصل ثابت شده که تشریع احکام اسلام بطور کلی براساس دولت و حکومت عادل پایمیزی شده و مسائل حکومتی در تار و پود فقه اسلامی تنیده شده است، این فصل به نوبه خود به چهارده قسمت دیگر تقسیم شده است. فصل سوم به اقامه دلیل بر ضرورت حکومت اسلامی در همه اعصار و زمانها و وجوب تلاش برای بر پا ساختن آن پرداخته و ده دلیل در این رابطه اقامه شده که امید می‌رود موجب قانع شدن هر شخص منصفی گردد. فصل چهارم به درج احادیث و روایاتی که اهل سکوت برای توجیه بی‌تحرکی خود در عصر غیبت، بدان تمسک نموده‌اند پرداخته و ضمن آن مقصود واقعی روایات را مشخص نموده‌ایم.

بخش چهارم: در رابطه با شرایط و ویژگیهای حاکم اسلامی است که ضمن آن از طریق عقل و قرآن و سنت شرایط حاکم اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار داده، آنگاه شرایطی را که دانشمندان در آن اتفاق نظر ندارند یادآور شده‌ایم. این بخش مشتمل بر

دوازده فصل است.

بخش پنجم: در این بخش چگونگی انعقاد امامت، کیفیت حاکمیت یافتن فقیه و اینکه آیا تعیین رهبری با نصب کلی از جانب امامان معصوم علیهم السلام صورت گرفته و یا اینکه با انتخاب عمومی مردم مسلمان فقهای واجد شرایط برگزیده می‌شوند، بحث شده است.

این بخش مشتمل بر شش فصل است که فصل ششم آن بسیار طولانی است و در ضمن آن، شانزده مسئله بسیار مهم مورد بحث قرار گرفته است. آخرین مسئله آن، این است که اگر امام مسلمانان فاقد شرایط لازم بود، آیا می‌توان علیه وی مبارزه مسلحانه نمود یا نه؟

بخش ششم: پیرامون حدود ولایت فقیه، شرح وظایف ولی فقیه، نقش قوای سه گانه - قوای مقننه، مجریه و قضائیه - وظایف رهبر در مقام اسلام و مردم و وظایف مردم در مقابل رهبر است. این بخش بر پانزده فصل مشتمل است که طولانی‌ترین و مهمترین آن فصل چهارم است که از وظایف قوای سه گانه بحث می‌کند.

بخش هفتم: پیرامون اخلاق حکومتی اسلام، سیره و اخلاق عملی حاکم و سایر کارگزاران حکومت اسلامی از زندگی شخصی، خوراک و پوشاک و ارتباطات اجتماعی آنان است. در این بخش در سه فصل، آیات و روایاتی گردآوری شده بسیار زیبا و لطیف و جالب توجه که برای عموم مسئولین حکومت اسلامی بویژه رهبران و صاحب منصبان قابل تأمل و بررسی است.

بخش هشتم: در باره منابع مالی حکومت اسلامی است که در آن منابع اقتصادی و مالی حکومت اسلامی طی چند فصل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

خاتمه: در خاتمه کتاب، عهده‌نامه معروف حضرت امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر که مشتمل بر مطالب بسیار مهم و اساسی در رابطه با اداره حکومت اسلامی است به عنوان حسن ختام، درج شده تا پایان کتاب با عطر کلام آن حضرت عطرآگین گردد.

۱۰ - شیوه و طریقه ما ، در بحث: شیوه و طریقه‌ای که در طرح این مباحث

مورد نظر بوده، بدین گونه بوده است.

الف: طرح بحث به شیوه فلاسفه. شیوه و طریقه ما، در طرح مباحث این کتاب با آنچه بزرگان و علما تاکنون در مباحث ولایت فقیه پیموده‌اند متفاوت است. زیرا آن دسته از فقهای ما که متعرض این موضوع شده‌اند در ابتدا و از همان گام اول، ولایت فقیه جامع الشرایط را مسلم فرض نموده، آنگاه برای اثبات آن به دلایلی نظیر «مقبوله عمر بن حنظله» استناد نموده‌اند و از این طریق برای اثبات مدعی، خود را به زحمت و مشقت افکنده‌اند،

که طبق این شیوه اگر ایراد و مناقشه ای به دلایل مذکور وارد گردد، طبق استدلال آنان بنیان ولایت فقیه فرو خواهد ریخت. و اما مادر این مباحث، ابتدا از ضرورت حکومت و دولت برای جامعه و ضرورت وجود آن در همه اعصار صحبت نموده، سپس به تفکیک ناپذیر بودن دستورات و قوانین اسلام از حکومت و اینکه دولت و حکومت جزو بافت نظام اسلام و عضو جدایی ناپذیر شریعت اسلامی است سخن رانده و براساس آیات و روایات و فقه فریقین (شیعه و سنی) این مسئله را ثابت نموده‌ایم.

آنگاه شرایط و ویژگیهای حاکم اسلامی را براساس آیات و روایات و عقل برشمرده و در نهایت از مجموع آن به این نتیجه رسیدهایم که این شرایط و ویژگیها در عصر غیبت به کسی جز ولی فقیه واجد شرایط منطبق نیست و بدین طریق، اجمالاً ولایت فقیه را ثابت نموده‌ایم. پس از این نتیجه‌گیری، در زمینه شیوه انعقاد ولایت و راههای آن سخن گفته و مسائلی را در این باره مطرح کرده‌ایم، که آیا انعقاد ولایت و رهبری فقط با نصب و تعیین است، یا اینکه رهبری با انتخاب مردم در صورت عدم وجود نص هم صورت می‌پذیرد. در اینجا است که اگر ثابت شد دلیلی بر منصوب بودن فقیه برای امامت و ولایت وجود دارد، مقصود حاصل است، در غیر این صورت بر امت واجب است که وی را به رهبری انتخاب کنند، که اگر غیر او را انتخاب کنند جایز نیست و امامت در او منعقد نمی‌گردد چون فاقد شرایط لازم است. تفاوت این دو شیوه در واقع همانند تفاوت دو شیوه متکلمین و فلاسفه در مسائل عقلی در مورد اثبات صانع و آفریدگار است، زیرا متکلم در ابتدا حدوث عالم را مثلاً مسلم فرض نموده و سپس برای اثبات صانع به آن استدلال می‌کند، اما فیلسوف در گام اول اصل وجود را مورد بحث قرار داده و در مراتب بعد، عوارض آن یعنی وجوب و امکان و قدم و حدوث و .. را مورد بحث قرار می‌دهد، که بالاخره به حدوث عالم منتهی می‌شود. پس در این کتاب ما به سبک فلاسفه در مسائل عقلی سیر نموده‌ایم نه به سبک متکلمین.

ب- تکیه بر گردآوری مجموع مطالب: و نیز در این مباحث بیشترین سعی ما بر این بوده که در رابطه با هر موضوع، آیات و روایات مربوط به آن از طرق فریقین (شیعه و سنی) گردآوری شود و به مناسبت هر مبحث، برخی از کلمات فقها و علمای صاحب نظر در آن زمینه نقل گردد. در نقل روایات، به بحث و بررسی و جرح و تعدیل سند احادیث نپرداخته‌ام، مگر در برخی موارد لازم، زیرا یکی از اهداف عمده ما در این کتاب جمع‌آوری روایات پراکنده این مباحث بوده است تا تحقیق و بررسی برای علاقمندان آسان‌تر گردد.

که «ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه»^{۱۵}.

ج- بررسی مسائل به شیوه تطبیقی یا فقه مقارن: با توجه به اینکه موضوع حکومت اسلامی چیزی نیست که در میان مسلمانان به فقه شیعه امامیه اختصاص داشته باشد، بلکه این مسئله از دیدگاه همه مسلمانان یک امر ضروری است. از این رو، بایسته است بحث در آن به شیوه‌ای باشد که آرای همه مذاهب فقهی اسلام را در بر گیرد. شیوه بسیاری از فقهای ما شیعه امامیه در کتب فقهی‌شان بر همین مبنی بوده است. مانند سید مرتضی در ناصریات و انتصار، شیخ طوسی در خلاف، محقق در معتبر، علامه در تذکرو منتهی. آنان در کتابهای فقهی و اصولی‌شان روایات و فتاوی سنت را نیز متعرض و یادآور می‌شده‌اند.

شیوه استاد بزرگوار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی اعلی‌الله مقامه نیز بر همین مبنی استوار بود. از سوی دیگر چه بسا روایاتی از ائمه ما «علیهم السلام» در مسائل گوناگون نقل شده که ناظر بر روایات و فتاوی مشهور فقهای سنت در زمان آنان است و در روایات و فتاوی آنان قرینه‌هایی وجود دارد که معنی و مقصود روایات ائمه ما را روشن می‌گرداند. و نیز در بسیاری از مسائل این بحث، شماره اخبار و روایات به اندازه‌ای زیاد است که در مجموع علم اجمالی پیدامی‌کنیم به اینکه برخی از آنها از معصوم صادر شده و ما از این موضوع به عنوان «تواتر اجمالی» یاد می‌کنیم، این مقدار در اثبات اصل موضوع مورد بحث و مورد استدلال کفایت می‌کند، هر چند نتوان به مضمون جداگانه تک تک این روایات استناد نمود. از کلام شیخ الطایفه (شیخ طوسی ره) چنین برمی‌آید، به روایاتی که از طریق سنت از امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین^(ع) نقل شده، عمل کردن روایی باشد، مشروط بر اینکه از طریق شیعه، روایات و اجماعی که مخالف آن باشد وجود نداشته باشد، ظاهراً این است که در روایاتی که راویان سنت، از پیامبر اکرم^(ص) نقل کرده‌اند نیز این ملاک وجود دارد. ایشان (شیخ طوسی) در کتاب عده می‌فرمایند:

«...اما اگر راوی حدیثی در اعتقاد، با مذهب شیعه مخالف باشد، ولی معذالک حدیثی از ائمه ما «علیهم السلام» روایت کند، باید در مضمون آن نگریست، اگر از طرق افراد مورد اطمینان روایتی که از نظر مضمون مخالف آن باشد وجود دارد واجب است که آن را به دور انداخت و به آن توجه نکرد. اما اگر از طرق شیعه روایتی نرسیده و از فقهای شیعه نیز سخنی در آن باب شنیده نشده

واجب است به آن روایت عمل نمود، چرا که از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «اگر حادثهای برای شما پیش آمد که حکم آن را در روایات ما نمی‌یابید، به روایاتی که دیگران از علی (ع) نقل نموده‌اند مراجعه کرده و به آن عمل کنید»^{۱۶} و به همین خاطر است که فقهای ما به روایات منقول از «حفص بن غیاث، غیاث بن کلوب، نوح بن دراج، سکونی» و دیگر رجال عامه که از ائمه ما روایت نموده‌اند، در صورتی که روایت معارض و نظر خلافی در مقابل آن ارائه نشده باشد، اعتنا نموده و طبق آن عمل می‌کنند.^{۱۷}

در رعایت ترتیب در نقل آیات و روایات: شیوه دیگر ما، در طرح هر مبحث و مسئله این است که در ابتدا آیات شریفهای که بر موضوع دلالت دارد نقل نموده، آنگاه به ذکر روایتهایی که از پیامبر اکرم (ص) چه از طریق شیعه و یا سنت نقل شده می‌پردازیم. آنگاه روایتهای منقول از امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم‌السلام را به ترتیب درج می‌کنیم. البته بندرت از این قاعده عدول شده، که آن هم به خاطر رعایت نکات ویزهای بوده که با اندک تأملی سر آن بر خواننده آشکار خواهد شد.

در طول کتاب به تفسیر آیات و شرح روایات نپرداخته‌ایم، مگر در برخی موارد لازم، و این به خاطر پرهیز از طولانی شدن کتاب بوده است. و در مواردی که روایتی در مقام بیان و تفسیر آیه‌ای بوده نقل آن روایت را مقدم داشته‌ایم.

اما در هر صورت هیچگونه ادعایی در بی‌عیب و نقص بودن ترتیب کتاب، چگونگی بیان مطالب و یا به دور از اشتباه و خطابودن برداشتها، نیست. چرا که انسان همواره در معرض خطاکاری و فراموشی است.

۱۱- اهمیت فقه حکومتی و مسائل اجتماعی در اسلام: در رابطه با فقه و فقهات در اعصار اخیر، بین مسلمانان اعم از شیعه یا سنی، دو نقصان آشکار عارض گردیده، یکی نقصان در کمیت و دیگری در کیفیت و نوع مباحث. نقصان کمیت، کاهش یافتن حوزه‌های علمیه و مدارس عالی علوم اسلامی در جهان اسلام است که در اثر آن با تلاشهای استعمار و همکاری عمال و دست‌نشاندهان آنها تعداد فقهای خبره و متبحر در مسائل اسلامی به حداقل کاهش یافته است. و اما نقصان در کیفیت، بدین گونه که بیشترین تلاشهای فقهی در مسائل عبادی و شخصی فقه، متمرکز گردیده و به جهت حاکم نبودن دستورات

۱۶. اذا انزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا الی مارووه عن علی (ع) فاعملوا به.

۱۷. العدة، ج ۳۷۹/۱.

اجتماعی اسلام در طول سالهای دراز بر جامعه، کمتر به مسائل عمومی و اجتماعی مسلمین پرداخته شده است.

از این رو، از جوانان مسلمانی که دارای استعداد و آمادگی تحصیلی هستند در سطح کشورهای اسلامی انتظار می‌رود که با کاستن از توجه خود به دنیا و زیور و زینتهای آن با نیت صادقانه و پاک، و همت عالی به دانشگاههای اسلامی و حوزه‌های علمیه روی بیاورند. و از طلاب و فضلا نیز امید می‌رود که به فراگیری مسائل فردی اکتفا نکرده بلکه به تفقه در مسائل عمومی و قضایای اجتماعی اسلام بپردازند، مسائلی مانند مسائل مربوط به برپایی دولت از نظر اسلام، جهاد و دفاع در برابر بیگانگان، روابط بین الملل جوامع اسلامی با یکدیگر و یا کشورهای بیگانه و غیرمسلمان یا چگونگی ارتباط مسلمانان با اقلیتهای غیرمسلمان، مسائل فقهی مربوط به انفال، زمین و ثروت، ابواب مختلف قضاوت در اسلام و احکام حدود و تعزیرات و قضا و شهادات و دهها مسئله دیگر از این قبیل. چرا که بسیار مشاهده می‌شود در رابطه با یک مسئله مهم اجتماعی با اینکه مبانی آن در کتاب و سنت موجود است و در کتابهای فقهی گذشته نیز ذکری از آن به میان آمده، اما به صورت اساسی بحث و بررسی پیرامون آن صورت نگرفته و مشکلات آن حلاجی نشده و مبانی آن متقن و مدلل نگردیده است و این برای حوزه‌های علمیه عیب و نقصی است واضح و آشکار. در کتاب اصول کافی روایتی که سند آن هم بدنیست از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند به بنده‌ای نظر نیک داشته باشد، وی را در دین خود

فقیه می‌گرداند».^{۱۸}

و نیز با سند صحیح از «ابان بن تغلب» از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«بسیار دوست دارم که با تازیانه بر سر یارانم زده شود تا در دین تفقه کنند».^{۱۹}

و از ابی حمزه از امام زین‌العابدین (ع) روایت شده که فرمود:

«اگر مردم به ارزشی که در طلب علم نهفته است پی می‌بردند بشدت دنبال

آن می‌رفتند، هرچند به قیمت ریخته شدن خونها و گرفتار شدن در گردابها

۱۸. عن ابی عبدالله (ع) قال: اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه فی الدین (اصول کافی ۳۲/۱، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء، حدیث ۳).

۱۹. عن ابی عبدالله (ع) قال: لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسياط حتی یتفقوها، (اصول کافی ۳۱/۱، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و وجوب طلبه، حدیث ۸).

باشد. ۲۰

البته این معنی آشکار است که پس از خداشناسی برترین دانشها علم فقه است، چرا که توسط آن، احکام خداوند تبارک و تعالی در تمام شؤون شناخته می‌شود. اللهم فوقنا للتفقه فی دینک والعمل بما یرضیک.

۱۲- عدم تنافی طرح مباحث علمی با وحدت اسلامی: نکته مهم دیگری که لازم است بدان توجه داده شود این است که بحث فقهی و علمی اصیل در مباحث مورد اختلاف مذاهب اسلامی، علیرغم آنچه برخی پنداشته‌اند، نه تنها منافاتی با اصل ضرورت حفظ وحدت مسلمین ندارد و ضربه‌ای به یکپارچگی مسلمانان وارد نمی‌کند بلکه به وحدت مسلمین، نیز کمک می‌کند. زیرا بر هر اندیشمند مسلمان آزاده‌ای لازم است فقه سایر مذاهب را نیز بداند و با نکات آن آشنایی داشته باشد و این نیز صحیح به نظر نمی‌رسد که فقهای هر مذهب آنچه را به نظر خود صحیح و حق می‌دانند جرات ابراز آن را نداشته باشند و یا به خاطر مصالحی ابراز نکنند. از باب مثال از یک عالم فقیه شیعی انتظار نمی‌رود که در یک مبحث علمی و فقهی نظر خود را کتمان نموده و آنچه را حق می‌داند ابراز نکند. و به این نکته باید همواره توجه داشت که معنای وحدت اسلامی هرگز به معنی کتمان حقایق و علوم نیست. بلکه معنی وحدت، بروز و ظهور بخشیدن به مشترکات فیما بین فرقه‌های مختلف اسلامی و ایجاد ارتباطات و مبادلات علمی فرهنگی، محکم کردن پیوندهای سیاسی-اقتصادی و حفظ ادب و احترام اسلامی است.

وحدت اسلامی عبارت است از همدست شدن مسلمانان در حل مشکلات عمومی، و جهاد مشترک با کفر جهانی که بر تمام شؤون مسلمانان چنگ افکنده است. دین ما یکی، پیامبر ما یکی، کتاب ما یکی، قبله ما و عبادتگاههای ما یکی است و ما مسلمانان در اصول و در بیشتر فروع با یکدیگر مشترک هستیم، پس واجب است مراقب باشیم دشمن بین ما اختلاف نیفکند و ایجاد کینه و دشمنی نکند، که این عمده‌ترین وسیله تسلط دشمنان بر ماست، چنانچه از یکی از رؤسای دولت بریتانیا نقل شده که گفته است: «تفرقه بینداز و حکومت کن».

روش استاد بزرگوار ما مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی طاب‌ثراه همواره در بحثهای فقهی‌شان بر این مبنی استوار بود که مباحث را در تطبیق با نقطه نظرهای سایر مذاهب

۲۰. عن علی بن الحسین (ع) قال: لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو بسفک المہج و خوض اللجج. (اصول کافی، ۳/۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۵).

اسلامی طرح می کردند و ما نیز با اقتدا به ایشان در این کتاب همین راه را پیموده ایم و در مباحث مختلف، فتاوی علمای سنت و روایاتشان را متذکر شده ایم و متقابلاً از برادران سنی مذهب نیز انتظار داریم به فقه شیعه که همان فقه عترت طاهره پیامبر اکرم (ص) است بذل توجه نموده و به القائات دشمنان و جنجال نادانان و افراد کج اندیش و بدخواه توجه نمایند.

من در یک کلام و به صورت خلاصه به افراد صاحب فضل و اهل بحث و نظر از هر دو فرقه شیعه و سنی سفارش می کنم که با وسعت نظر و با رعایت و حفظ ادب در کلام و قلم با مسائل علمی برخورد نموده و همواره مواظب باشند که در نوشتار و گفتار به دامهای شیطانهای جنی و انسی، و نفسی که آدمی را به انجام زشتیها فرمان می دهد گرفتار نشوند.

۱۳- تذکر و عذرخواهی: در خاتمه این مقال لازم می دانم این مطلب را متذکر شوم آنچه برای ما تاکنون براساس تجربه ثابت گردیده، این است که هرزمان سخنی از مسائل اساسی جامعه که موجب بیداری و رشد مسلمانان بوده مطرح می شده و یا کتاب و نوشته ای از این قبیل انتشار می یافته، به دنبال آن نوکران استعمار و ایادی نادان و ساده و یا جیره خوار و پلید آنان سعی در شایعه پراکنی و مسموم کردن جو در کشورهای اسلامی و محافل دینی و علمی نموده و می کوشیده اند با ایجاد جو، جامعه را علیه نوشته و نویسنده برانگیزند.

اما من به برادران محترم، فضیای بزرگوار و سروران معظم توصیه می کنم که این نوع سروصداها و جنجالها آنان را از عمل به وظایف دینی و تحقیقات اسلامی باز ندارد و اینکه شتابزده به هیچگونه اعتراض و یا مناقشه در مطلب و یا جمله ای از این کتاب زبان نکشیند مگر بعد از احاطه به تمام ابواب و فصلهای آن، چرا که مباحث و مطالب این کتاب سخت بایکدیگر در ارتباط و بهم تنیده است و چه بسا یک نظر در جایی ابراز شده و دلیل آن در فصل و یا باب دیگری اقامه گردیده و چه بسا مطالبی صرفاً برای بحث و رد و ایراد، و یا به صورت احتمال طرح شده، نه به صورت جزم و اعتقاد و در یک بحث علمی طبیعی است که مطالب جز با رد و قبول و سؤال و جواب، پخته و مبرهن نخواهد شد.

اما با تمام مسائل باید گفت که انسان هیچگاه از خطا و نسیان مصون و محفوظ نیست و به قول معروف: «فضیلت مرد را این بس که بشمارند بدیهایش» و من از فضیای محترم درخواست می کنم که وقت و استعداد خود را در تنقیح و تنظیم این مسائل به کار گیرند. چرا که اینگونه مسائل، مورد نیاز جامعه است. و من الله تعالی استمد و علیه التکلان. العبد المحتاج الی رب الهادی، حسینعلی المنتظری النجف آبادی.

غفر الله له ولوالديه، وجعل مستقبل امره خيراً من ماضيه. بجاه محمد و آلـه الطاهرين

۱۵ جمادی الاول ۱۴۰۸ هـ - ق.

بخش اول اصل اولی حکم عقل در سلب ولایت

الف: نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی.
ب: حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش ولایت خداوند و...
ج: خلاصه کلام و نتیجه.

نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی

خداوند سبحان همه انسانها را آزاد آفریده است و همانگونه که برخی از بزرگان فرموده‌اند طبق اصل اولی «لا ولایة لاحد علی احد» هیچکس را بر دیگری حاکمیت و سرپرستی نبوده و حکم و دستور هیچ فرد بر دیگری ساری و نافذ نیست. تمام انسانها به حسب طبع و فطرت ذاتی خویش آزاد و مستقل آفریده شده‌اند و براساس آن بر جان خویش و بر اموالی که به وسیله اندیشه و تلاش خود به دست آورده‌اند مسلط می‌باشند. پس هرگونه تصرف در شوئون زندگی و اموال مردم و تحمیل چیزی بر آنان ظلم و تجاوز نسبت به آنان محسوب می‌شود.

البته این معنی مسلم است که مردم به حسب استعداد و توانایی در عقل و علم و فضایل و توان و اموال و... با یکدیگر متفاوتند، اما هیچیک از اینها موجب نمی‌شود که برخی افراد صرفاً به خاطر دارا بودن این امکانات و ویژگیها بر برخی دیگر تسلط و حاکمیت داشته و یا افراد ضعیف‌تر، بدین جهت ملزم به تسلیم شدن در مقابل افراد قوی‌تر باشند.

۱. اصل اولی یا به تعبیر دیگر «سنگ بنای نخستین» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است که هنگام بحث از هر مسئله که حکم روشنی برای آن هنوز در دست نیست به عنوان پایه و مبنی قرار می‌گیرد، در مسئله ولایت و حاکمیت، مرحوم شیخ انصاری در مکاسب ص ۱۵۳ اصل «لا ولایة لاحد علی احد» را مبنی و اصل قرار داده، آنگاه ولایت خداوند سبحان، پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین (ع) و ولایت فقیه را از آن استثنا نموده‌اند. (مقرر)

امیرالمؤمنین(ع) در نامه‌ای که به فرزند خویش امام حسن(ع) می‌نویسند می‌فرمایند:
 «فرزندم، بنده دیگران مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است.»^۲
 و نیز در کلامی دیگر می‌فرمایند:

«ای مردم همانا حضرت آدم(ع) برده و کنیز به دنیا نیاورد، مردم همه آزاد آفریده شده‌اند، ولكن بسا، خداوند برخی از شما را در اختیار برخی دیگر قرار داده است.»^۳

در توضیح این روایت باید گفت حکومت و ولایت بر مردم برای سروسامان بخشیدن به کارها و جبران کمبودهای آنان است و این چیزی غیر از استعباد و به بردگی کشیدن افراد جامعه است و این نکته‌ای است شایان تأمل.

حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت: آنچه گفته شد در مقام تأسیس اصل اولی در مسئله ولایت و حکومت بود، اما در قبال این اصل، عقل و فطرت همواره انسان را به پذیرش برخی حاکمیتها ملزم می‌کند که در این جا به اجمال آنها را متذکر شده و تفصیل بیشتر را به جاهای دیگر موکول می‌نماییم.

البته شاید باتوجه به این امور در مجموع به این نتیجه برسیم که اصل پذیرش حاکمیت و ولایت بر اصل اولی فوق‌الذکر یک نوع حکومت^۴ و تقدیمی داشته باشد:

۱- حاکمیت مطلقه خداوند بر نظام هستی: بدون تردید خداوند متعال، آفریننده ما و آفریننده همه موجودات است چه از نظر ماده و صورت و چه از نظر جوهر و عرض. ایجاد و رشد و تربیت و هدایت همه موجودات به دست اوست و وی می‌تواند در تمام شؤون مخلوقات خویش تصرف کند. او به مصالح دین و دنیا و حال و آینده مردم واقف و در خلقت و تشریع، حکیم و آگاه است و جز به آنچه به صلاح مردم و نظام وجود است، حکم نمی‌کند، و انسانها به هر مقیاس هم که به علم و معرفت دست یابند باز از پی بردن به کنه نظام وجود، و به عمق طبیعت اشیاء و به مجموع مصالح دنیا و آخرت خویش ناتوان و عاجزند. خلق و امر

۲. ولاتکن عبدغیرک و قد جعلک الله حراً (نهج البلاغه، نامه ۳۱، فیض ۹۲۹، ج ۱/ ۴۰۱).

۳. ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً ولا امة و ان الناس کلهم احرار، ولكن الله خول بعضکم بعضاً (روضة کفافی ۸/ ۶۹-۷۰، حدیث ۲۶).

۴. حکومت در اینجا یک اصطلاح اصولی است و معنی آن مقدم بودن یک دلیل بر دلیل دیگر است، به گونه‌ای که دلیل حاکم شرح‌دهنده و تفسیرکننده دلیل دیگر باشد که در این صورت با وجود چنین دلیلی نوبت استناد به دلیل دیگر نمی‌رسد. (مقرر)

همه از آن خداوند است و اوست که می‌تواند مردم را به آنچه صلاح واقعی آنان است امر، و از آنچه به زیان و ضرر آنان است باز دارد و در این حاکمیت هیچیک از مخلوقات، شریک خداوند نخواهند بود.

و بر انسان است که در مقابل این خالق بی‌نیاز و شریعت آسمانی و دستورات عادلانه و حکیمانه‌ی وی، در تمام مراحل زندگی سر تسلیم فرود آورد و این چیزی است که بر صحت آن عقل فطری انسان همواره حکم می‌کند. خداوند تبارک و تعالی در کتاب خویش، خود این حاکمیت علی‌الطلاق را در چند مورد اینگونه بیان فرموده است:

﴿ان الحكم الا لله يقص الحق و هو خير الفاصلين﴾^۵

«فرمان تنها از آن خداوند است، به حق فرمان می‌راند و او بهترین حکم فرمایان است.»

﴿ثم ردوا الى الله مولاهم الحق، الا له الحكم و هو اسرع الحاسبين﴾^۶

«سپس به سوی خداوند که بحق مولای بندگان است باز گردانده می‌شوند، همانا حکم فقط از آن خداوند است و او سریع‌ترین حساب‌رسان است.»

﴿ما لهم من دونه من ولي ولا يشرك في حكمه احدا﴾^۷

«هیچکس به جز خداوند، ولی مردم نیست و هرگز کسی را در حکم به شریکی خویش نگزیند.»

﴿ام اتخذوا من دونه اولياء فאלله هو الولي و هو يحيي الموتى و هو على كل شيء قدير. و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله، ذا الهم لله ربی، علیه توکلت و الیه انیب.﴾^۸

«آیا مشرکان، غیر خدا را سرپرست خود گرفتند با آنکه تنها خداوند سرپرست بندگان است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و او به هر چیز تواناست. و آنچه در آن اختلاف کردید حکم آن به خدا بازگشت می‌نماید. این است همان خدا پروردگار من، به او توکل کرده و بازگشتم به سوی اوست.»

﴿فالحکم لله العلی الکبیر﴾^۹

۵. انعام ۵۷/

۶. انعام ۶۲/

۷. کهف ۲۶/

۸. الشوری ۹-۱۰.

۹. مؤمن ۱۲/

«پس حکم تنها از آن خداوند برتر بلندمرتبه است.»

✽ «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون- و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون- و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون.»^{۱۰}

«و کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند کافران و

کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند ستمگران و

کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند بدکاران.»

و آیات شریفه دیگری در این زمینه که نظیر همین مضامین را داراست.

البته این نکته را همین جا باید متذکر شد که چون احکام خداوند سبحان توسط وحی

و به وسیله پیامبرانش برای ما فرستاده شده، وجوب اطاعت از پیامبران الهی و کتب آسمانی

در این زمینه بدین جهت است که آنان ناقل احکام و دستورات خداوند هستند و به همین

جهت درواقع اوامر آنان در این زمینه اوامر مولوی نیست بلکه اوامر ارشادی است، نظیر

اوامری که از فقها درمقام بیان احکام خداوند صادر می شود که در این صورت گرچه بیان به

صورت انشاء است ولی درواقع یک نوع اخبار از حکم خداوند است.

۲- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیر خواه؛ پیروی از راهنمای خیر خواه

و مرشد مصلح که انسان را به راه سعادت و فلاح دعوت می کند، پس از اطمینان به صلاحیت

و صداقت وی، چیزی است که عقل سلیم بر ضرورت آن گواهی می دهد و عقلای هر جامعه

انسان را برای ترک مصالح اساسی و مهمی که دیگران وی را به انجام آن دعوت نموده اند

گرچه از جانب یک انسان دیگری که همانند خود اوست باشد مورد مذمت قرار می دهند.

۳- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت؛ بزرگداشت کسی که به انسان

نعمتی بخشیده و شکرگزاری از احسان کننده چیزی است که عقل به خوبی آن گواهی

می دهد و نیز عقل، ترک تشکر از ولی نعمت را قبیح و زشت می شمارد و حتی اگر

درموردی ترک اطاعت از ولی نعمت سبب آزار او، و عاق شدن از محضر وی گردد، عقلا

انسان را به جهت ترک اطاعت مورد مذمت قرار می دهند. مگر اینکه کار مهمتری آن را

موجب شده باشد و همین حکم عقلی یکی از ملاکهایی است که انسان را به وجوب اطاعت

از خداوند تبارک و تعالی ملزم می کند.

شاید وجوب اطاعت از پدر و مادر نیز به همین اصل عقلی بازگشت کند، زیرا آنان

ولی نعمت فرزندانند که باشیره جان، وی را پرورش داده اند، و شاید همین اصل عقلی ملاک

حکم شرعی در وجوب اطاعت از آنان باشد. پس هنگامی که در پدر و مادر جسمانی، ما این اصل عقلی را پذیرفتیم، در اولیای روحانی و ولی نعمتهای معنوی که انسانیت انسان به آنها بستگی دارد به طریق اولی باید این اصل را پذیرفت و به همین دلیل باید گفت اطاعت از پیامبران و پیشوایان عادل از نظر عقل، پسندیده و بلکه لازم و واجب است.

۴- **ضرورت دولت و حکومت برای جامعه:** پیش از این در مقدمه کتاب اجمالاً گذشت و در آینده نیز به تفصیل بحث خواهد شد که انسان به مقتضای طبیعت خویش موجودی است اجتماعی و تداوم زندگی برای وی جز در سایه تعاون و اجتماع میسر نیست و همواره لازمه تعاون و اجتماع و زندگی جمعی، برخورد افکار و مصالح افراد بایکدیگر است، پس الزاماً به قوانین و نظامی نیاز است که آزادیهای افسار گسیخته را مهار و مصالح جامعه را مدنظر قرار دهد و به رهبر و حاکمی نیاز است که آن قوانین را اجرا و امور جامعه را تدبیر و مظلالم را برطرف کند، و واضح است که اینها همه مثمر ثمر نیست مگر در سایه اطاعت مردم از حاکم جامعه.

پس بطور طبیعی پذیرش ولایت و حکومت صرف نظر از نوع آن، برای جامعه از نظر عقل الزامی و ضروری است بویژه اگر مردم خود در تعیین حاکم خویش نقش داشته و بر تداوم حکومت وی متعهد باشند که در این صورت فطرت انسان بر لزوم وفای به عهد نیز گواهی می دهد.

خلاصه کلام و نتیجه: حال باتوجه به مطالبی که تاکنون گفته شد می توان در این بخش، کلام را این چنین خلاصه نمود: در مسئله ولایت و حکومت می توان مبنا را بر اصل اولی «لا ولاية لاحد على احد» قرارداد، اما در مقابل آن آیات متعدد قرآن و چهار اصل عقلی وجود دارد که بر اساس آن ثابت می شود ولایت خداوند و کسانی که از جانب وی به حکومت منصوب شده اند بر اصل اولی مقدم است. و هر یک از این چهار اصل عقلی بر اصل اولی حکومت دارند. البته آنانکه از حقیقت بهره ای برده و قطره ای از شریینی معرفت را چشیده اند اثبات ولایت خداوند را به طریق دیگری که به واقع و حقیقت نزدیکتر است می توانند بیان کنند، بدین گونه که:

تمام موجودات عالم و از آن جمله انسان باتمام هستی و هویت و ظواهر و اعماق و جواهر و اعراض، سایه هایی از وجود حق و پرتوی از ذات اویند. او مالک و ولی موجودات است در ذات و در تکوین، پس جمیع موجودات، در مقابل او هیچگونه هویت و استقلال از خویش ندارند و مقتضای این ولایت ذاتی و ملکیت تکوینی، لزوم تسلیم اختیاری انسان در مقابل جمیع اوامر و نواهی خداوند است.

و بر همین اساس است که تمام حاکمیتها و ولایتهایی که خداوند سبحان معین و مشخص نموده با حفظ حدود و مراتب خود، واجب و لازم می‌گردد، ولایتهایی نظیر ولایت پیامبران و امامان معصومین علیهم‌السلام، ولایت حاکمان عادل بر جامعه تحت فرمان خویش، ولایت پدر و مادر بر فرزندان، ولایت ولی نعمت و معلم و مرشد و... که اینگونه ولایتها همه به گونه‌ای بازگشتشان به ولایت خداوند است و اطاعت از آنان اطاعت از اوست.

بخش دوم

ثبوت ولایت برای سُلْحُ خدا و ائمه معصومین در طول ولایت خداوند

الف: ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمه معصومین^(ع).

ب: دلالت آیات قرآن بر ولایت برخی از انبیا و ائمه معصومین^(ع).

ج: اثبات ولایت امیرالمؤمنین علی^(ع).

د: روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام.

ه: سخنی با علمای سنت.

و: توضیحی بر معنی ولایت و امامت در لغت و در فرهنگ اسلام.

ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمه معصومین (ع)

بی تردید ولایت پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام از مصادیق بارز ولایت و حکومتی است که در هر عصر و زمان از ضروریات جامعه است، و ما پیش از این در مقدمه کتاب به آن اشاره کردیم و ان شاء الله در بخش سوم و چهارم این کتاب نیز به تفصیل در رابطه با ادله و شرایط آن بحث خواهیم کرد.

گرچه شاید براساس سیر طبیعی بحث، مناسبتر این بود که این مبحث را پس از طرح بخش سوم و چهارم مطرح می کردیم، اما به آن جهت که پیامبر اکرم (ص) مؤسس حکومت اسلامی است و به اعتقاد ما، خلافت و ولایت از جانب خداوند متعال به آن حضرت و پس از آن حضرت به ائمه معصومین علیهم السلام واگذار شده و فقهای جامع الشرایط نیز در عصر غیبت، نواب و جانشینان آنان هستند، و نیز به خاطر حرمت و شرافت آنان، بررسی این مبحث را مقدم داشتیم.

البته باید توجه داشت که سخن در اینجا به اجمال برگزار شده و باید بررسی تفصیلی اینگونه مسائل را در کتابهای علم کلام (اصول عقاید) و کتابهای احتجاج (مناظره های اعتقادی) جستجو نمود.

ما پیش از این گفتیم که ولایت چه در تکوین و چه در تشریع منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و هیچکس در این حاکمیت شریک و انباز وی نیست، و گفتیم که خرد همواره انسان را به وجوب اطاعت و حرمت مخالفت از دستورات وی ملزم می کند، و این ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همواره منحصر به ذات یکتای اوست، مگر اینکه در مقام

تشریع، مرتبه‌ای از ولایت خود را به دیگران واگذار نموده باشد. براساس کتاب و سنت، ذات باری تعالی مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از پیامبران گذشته و پیامبر اکرم (ص) و طبق اعتقاد ما، به ائمه معصومین (ع) واگذار نموده است. و به همین جهت اطاعت از دستورات حکومتی آنان که در مقام اعمال ولایت و حکومت بیان می‌دارند، همانند اطاعت از دستورات خداوند تبارک و تعالی واجب و لازم است. البته این اطاعت علاوه بر وجوب اطاعت از اوامر آنان در مقام بیان احکام الهی است، چرا که آن اوامر [به اصطلاح] «اوامر ارشادی» است که صرفاً حکم خدا را به گوش مردم می‌رسانند و اطاعت در این موارد چیزی به جز اطاعت از خداوند متعال نیست، اما در دستورات حکومتی، اوامر در مقام اعمال سلطه و ولایت صادر شده که [به اصطلاح فقهی]، «اوامر مولوی» است.^۱

دلالت آیات قرآن کریم بر ولایت برخی از انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام:

در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود. خداوند سبحان، ولایت به مفهوم حکومت را برای پیامبر اکرم (ص) و تعدادی از پیامبران پیش از وی و نیز ائمه معصومین (ع) اعتبار نموده است که همراه با توضیح و شرحی مختصر به درج آنها می‌پردازیم:

- ۱- دلالت آیه وَاِذَا بَتَلٰی اِبْرٰهٖمَ... وَاِذَا بَتَلٰی اِبْرٰهٖمَ ربه بکلمات فَاتْمَهَن، قال انی جاعلک للناس اماما، قال و من ذریتی، قال لا ینال عهدی الظالمین.^۲
- «و هنگامی که خداوند، ابراهیم را به اموری چند آزمود و او همه را به پایان

۱. البته تصرف و ولایت تکوینی پیامبران در عالم وجود، نظیر زنده نمودن مردگان و شفای مرضهایی نظیر کوری و پیری توسط حضرت عیسی (ع) و یا اژدها شدن عصا و ارائه ید بیضا به واسطه حضرت موسی (ع) و یا معجزات حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و... در این مقام مورد بحث ما نیست، زیرا «ولایت تکوینی» مباحثی جداگانه دارد که در علم کلام مورد بحث قرار می‌گیرد. آنچه در اینجا مورد بحث ماست ولایت به مفهوم حکومت است. سخن در این است که خداوند سبحان، منصبی را به عنوان ولایت و امامت و رهبری جامعه برای برخی از پیامبران و ائمه علیهم السلام جعل نموده که این مقام گرچه به اعتبار و جعل است، اما از مقام رسالت هم بالاتر است. رسول فقط پیام می‌آورد و دستورات الهی را ابلاغ می‌کند، اما مقام ولایت، مقام حاکمیت داشتن، ملزم نمودن و اطاعت خواستن است، مقامی که حضرت ابراهیم (ع) پس از پشت سر گذاشتن آزمایشهای بسیار طبق آیه شریفه «انی جاعلک للناس اماما» و حضرت داود (ع) مدتها پس از پیامبری، با جمله «انا جعلناک خلیفه فی الارض» بدان دست یافته، مقامی که پیامبر اکرم (ص) در جریان غدیر خم از جانب خداوند متعال با گفتن جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» برای امیرالمؤمنین (ع) قرار داد. (از بیانات استاد حفظه الله در درس).

برد گفت: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم، گفت: و از فرزندانم؟ گفت عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.^۳

در کتاب اصول کافی از حضرت امام صادق (ع) روایتی نقل شده که آن حضرت فرمود: «همانا خداوند، حضرت ابراهیم را به عنوان بنده خود برگزید پیش از آنکه به عنوان نبی برگزیند، و به عنوان نبی برگزید پیش از آنکه به عنوان رسول برگزیند، و به عنوان رسول برگزید پیش از آنکه به عنوان خلیل برگزیند، و به عنوان خلیل برگزید پیش از آنکه به عنوان امام برگزیند و هنگامی که تمام این مراتب برای وی گرد آمد فرمود: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم (انی جاعلک للناس اماما)، آنگاه حضرت فرمود: از بزرگی و ارزش این مقام در نزد حضرت ابراهیم بود که فرمود: و من ذریتی؟ (و از فرزندان من هم؟).^۴ از این روایت و از آیه فوق که خداوند سبحان از امامت و رهبری به عهد تعبیر نموده، آنگاه آن را به خود منسوب نموده و فرموده «عهد من» (عهدی). و نیز فرموده من تو را به این مقام منصوب می کنم. «انی جاعلک» به خوبی اهمیت مقام امامت و رهبری و اینکه آن عهدی است بین خدا و هر کس از جانب وی به این مقام برگزیده شده، مشخص می گردد. و نیز چون خداوند، ابراهیم را بدین مقام منصوب نموده است وی به حسب فطرت و وجدان واجب الاطاعه گردیده و مخالفت با او مخالفت با خداوند متعال محسوب می شود.^۴

۳. وان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذہ نبیاً و ان الله اتخذہ نبیاً قبل ان یتخذہ رسلاً وان الله اتخذہ رسلاً قبل ان یتخذہ خلیلاً و ان الله اتخذہ خلیلاً قبل ان یجعلہ اماما، فلما جمع له الاشیاء قال: انی جاعلک للناس اماما قال: فمن عظمها فی عین ابراهیم قال: و من ذریتی». کافی، جلد ۱/ ۱۷۵ کتاب الحجۃ، باب طبقات الانبیاء و الرسل و الائمة (ع)، حدیث ۲.

۴. از آیه و روایت فوق نکات دیگری نیز به شرح زیر استفاده می گردد:

الف: خداوند سبحان، حضرت ابراهیم را برای اعطای منصب امامت مورد ابتلا و آزمایشهای متعدد قرارداد و چون از همه آنها سر بلند بیرون آمد مقام امامت را برای او جعل نمود، در حقیقت خداوند حکیم اعطای مسؤولیت امامت را در انتهای مراحل تکاملی حضرت ابراهیم (ع) قرارداد.

ب: حضرت ابراهیم از خداوند می خواهد که این مقام برای فرزندان و ذریه او هم باشد، اما از جواب خداوند متعال استفاده می شود که این مقام موروثی نیست بلکه بر اساس صلاحیتها و لیاقتهاست و به ذریه حضرت ابراهیم چنانچه ظالم باشند، نخواهد رسید.

ج: از امامت به عنوان عهد الهی یاد شده و عهد یک امر تکوینی نیست، بلکه امری اعتباری است که به جعل و قرارداد الهی بر عهده امام قرار داده می شود و به همین جهت است که وی واجب الاطاعه می شود.

د: این مقام و منصب از جانب خداوند هرگز به ستمکاران نخواهد رسید و افراد ظالم و ستمگر به هیچوجه حق حکومت بر بندگان خدا را نخواهند داشت و در صورت تسلط، حکومت آنان غاصبانه و غیر شرعی است. (از افاضات استاد در درس).

۲- دلالت آیه: یا داود انا جعلناک خلیفه...: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»^۵. «ای داود، ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما».

آنچه از آیه فوق استفاده می شود این است که حضرت داود باینکه از پیش، پیامبر بود و مقام نبوت را داشت، اما اگر خداوند مقام خلافت خود را به وی اعطا نفرموده بود، احکام مولوی و حکومتی برای وی مسلم نمی گشت، و اطاعت از وی بر مردم واجب نمی شد، لکن پس از آنکه خداوند وی را به عنوان جانشینی خود در زمین برگزید مشروعیت ولایت و پیشوایی یافت و حکومت و داوری بین مردم حق وی گردید و به همین جهت در آیه شریفه، این معنی با «فاء» تفریع «فاحکم، پس حکم کن» مشخص شده است.

البته این نکته را همین جا باید یادآور شد که حضرت داود، پیش از منصوب شدن به این مقام نیز در رابطه با آنچه از جانب خداوند می آورد و واجباً اطاعه بود، اما فقط در رابطه با آنچه از جانب خداوند به مردم ابلاغ می نمود و این اطاعت چیزی به جز اطاعت از خداوند نبود [نه فرمانروایی در امور مربوط به حکومت و امامت]

۳- دلالت آیه: النبی اولی بالمؤمنین...: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین»^۶.

«پیامبر اولی به مؤمنان است از خود آنان، و همسران وی به حکم مادران مؤمنان هستند، و برخی از اقوام و خویشان اولی هستند به برخی در کتاب خداوند از مؤمنین و مهاجرین» (در ارث).

آیه فوق، وجود مبارک پیامبر (ص) را اولی به تصرف در امور مؤمنان دانسته و بطور قطع این اولویت در تصرف چیزی علاوه بر مقام نبوت آن حضرت است. و در قرآن کریم آیاتی که دلالت بر ولایت آن حضرت از جانب خداوند تبارک و تعالی داشته باشد بسیار است که این آیه یکی از آنها محسوب می شود.

اما در مورد اینکه محدوده این ولایت تا کجاست و معنی این آیه چیست، چند احتمال وجود دارد:

الف- اولویت در تمام مسائل، چه شخصی و چه اجتماعی: براساس این احتمال پیامبر اکرم (ص) در تمام مسائل از انسان نسبت به خودش اولی و مقدم است، یعنی هر آنچه را

۵. سوره ص/ ۲۶

۶. احزاب/ ۶

شخص مؤمن و مسلمان برای خویش می‌پسندد و بدان تمایل دارد، اعم از حفظ جان، علاقه به ذات خویش، حفظ آبرو، اعمال نظر و اراده در کارهای مختلف زندگی و... پیامبر اکرم نسبت به همه آنها اولی باشد و باید وی را بر خویش در تمام مراحل و مسائل زندگی مقدم داشت. پس اگر مخاطره‌ای متوجه جان آن حضرت بود بر مؤمن واجب است که با جان از وی حراست و محافظت کند، و اگر وی را به کاری دعوت نمود و نفس وی به چیزی مخالف آن متمایل بود باید هوای نفس خویش را رها کرده و دعوت آن حضرت را لبیک گوید. پیامبر (ص) اولی به مردم است چه در امور شخصی و چه در امور اجتماعی، چه در امور دنیوی و چه اخروی، چه تکوینی و چه اعتباری، حتی در مسائلی نظیر فروش اموال و طلاق همسر.

ب- اولویت در تشخیص مصالح: مطابق این احتمال اولویت و تقدم آن حضرت در مواردی است که وی چیزی را برای مؤمنین مصلحت تشخیص می‌دهد. پیامبر نسبت به مصالح مؤمنان داناتر و به تدبیر امور آنان از دیگران سزاوارتر است، پس فرمان و اراده وی بر آنان از خواست و اراده آنان نافذتر می‌باشد، و بر مسلمانان واجب است که در همه کارها چه فردی و چه اجتماعی از او تبعیت نمایند.

به عبارت دیگر هر چیزی را که انسان نسبت به آن سلطه و ولایت دارد و به مصلحت خود تشخیص می‌دهد، چه در مسائل مربوط به جان و یا مال، ولایت پیامبر اکرم (ص) نسبت به آن شدیدتر و قوی‌تر است.

پس همانگونه که پدر به خاطر برخورداری از عقل و رشد بیشتر، ولی و سرپرست طفل قرار داده شده، پیامبر اکرم نیز به خاطر دارا بودن این ویژگیها ولی مؤمنان محسوب می‌شود. آن حضرت برای مؤمنان به منزله پدر مهربان است، پدری که به تمام مصالح فرزندان خویش آگاه و داناست، و بر آنان است که در مقابل وی سر تسلیم فرود آورده و حکم و نظر او را به خواسته‌های خود همواره مقدم شمارند.

بلکه با تعمق بیشتر می‌توان گفت نسبت امت به پیامبر اکرم (ص) همانند نسبت بنده به مولای خویش است، زیرا تصرف در جان و مال آنان در حقیقت تصرف در اموال و دارایی خویش است. این نکته نیز پوشیده نماند، در صورتی که ما این احتمال را بپذیریم، اولویت در تصرف، فقط منحصر به مواردی است که شخص مؤمن مجاز به تصرف در آنها بوده و می‌توانسته به انجام آن مبادرت ورزد، پس به هیچوجه تصرفاتی که در شریعت اسلام مجاز شمرده نشده، یعنی مواردی همانند قتل نفس، اسراف و تبذیر در اموال، اجرای عقود و قراردادهای باطل و نظایر اینها را شامل نمی‌گردد، و آنچه از آیه به ذهن سبقت می‌گیرد

نیز همین معناست که اولویت آن حضرت در اموری است که تصدی آن از طرف اشخاص مؤمن، در نفوس و اموال خویش صحت دارد و آیه شریفه نیز از همان ابتدا محرمات شرعیه را شامل نمی‌شود تا گفته شود این آیه [به اصطلاح فقها] مخصص ادله تصرفات حرام و عقدهای فاسد است.^۷

ج- اولویت در امور عمومی و اجتماعی: بر اساس این احتمال، آن حضرت فقط در امور عمومی-اجتماعی، اولویت دارد، به این معنی که وی نسبت به امور عمومی جامعه از همه اولی است. اموری که شارع مقدس نسبت به آنها توجه و عنایت داشته و مربوط به شخص و فرد خاصی نیست، اموری که مصلحت اجتماعی در آن نهفته است و هر قوم و قبیله‌ای برای اقامه و حل و فصل آن به رئیس قبیله خود مراجعه می‌کند و جامعه بطور طبیعی آنها را از وظایف رهبری جامعه قلمداد می‌کند، مسائلی نظیر اقامه حدود، تصرف در اموال اشخاص غایب و ناتوان، حفظ و حراست از نظام اجتماعی جامعه، گردآوری مالیاتها و مصرف آن در مصالح عمومی مردم، بستن قراردادهای بین‌المللی با سایر دول و ملل و... که در اینگونه امور، دست وی باز، صاحب اختیار و آزاد است، و بر امت واجب است که از وی در این گونه مسائل اطاعت داشته باشند، در این صورت بر هیچ کس روا نیست از دستورات او تخلف کرده یا مزاحمت نموده و موانعی برای وی ایجاد کند و یا اینکه موضعی مخالف نظر او اتخاذ نماید.

حکمت این ولایت و اطاعت در این است که نظام جامعه بدون اطاعت کامل از رهبری در مسائلی که مربوط به اوست و آزاد بودن وی در اجرای تصمیمات خود، انسجام و استحکام نمی‌یابد، اما در امور فردی و شخصی نظیر خرید و فروش اموال، طلاق همسر، ازدواج دختر و مسائل دیگری از این قبیل، مورد نظر آیه شریفه نیست. مگر اینکه در موارد خاصی مصالح اجتماعی متوقف بر اینگونه امور باشد، که در این صورت آن مسئله خاص نیز، خود از مسائل اجتماعی محسوب می‌شود.

مجمع البحرین در تفسیر همین آیه (النبی اولی) روایتی را نقل نموده که مؤید همین احتمال و یا احتمال چهارم (که پس از این نقل می‌کنیم) است. و آن روایت این است:

«از امام محمد باقر (ع) روایت شده که آن حضرت در تفسیر آیه «النبی اولی

۷. «تخصیص»، یک قاعده اصولی است و معنی آن محدود نمودن مصادیق یک دلیل عام توسط دلیل دیگری که خاص است می‌باشد و از نظر اعتبار و حجیت شرعی، دلیل خاص بر عام مقدم است. (مقرر)

بالمؤمنین...» فرمود: این آیه در رابطه با امارت و حکومت نازل شده است.^۸
 د- اولویت نسبت به سایر والیه‌ها و اولیاء: مطابق این احتمال، پیامبر اکرم (ص) اولی است نسبت به سایر ولایتمدارانی که در جامعه وجود دارند که در این صورت معنی آیه اینگونه می‌شود که ولایت آن حضرت از سایر ولایتها قوی‌تر و محکم‌تر، و حکم وی از سایر حکمهای صادره از دیگران نافذتر است.

در تفسیر مجمع‌البیان ذیل همین آیه، مطلبی نقل شده که مؤید همین احتمال است و آن مطلب اینگونه است:

«روایت شده هنگامی که پیامبر اکرم (ص) می‌خواستند به جنگ تبوک عزیمت کنند به مردم دستور فرمودند برای شرکت در جنگ از شهر خارج شوند، برخی افراد گفتند باید از پدر و مادرهایمان کسب اجازه کنیم، در این هنگام این آیه نازل شد: «النبی اولی بالمؤمنین...»^۹.

و اما در مورد جمله «من انفسهم» از خود آنان» که در آیه آمده، بنابر این احتمال باید گفت این تعبیر همانند تعبیر دیگری که در آیه «فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم»^{۱۰} هنگامی که در خانه‌ها وارد شدید به خودتان سلام کنید. می‌باشد و منظور این است که برخی از شما به برخی دیگر سلام کنید، و نیز همانند این آیه است که خداوند سبحان به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «فاقتلوا انفسکم» خودتان را بکشید^{۱۱} که منظور این است که برخی از شما، برخی دیگر را بکشید.

در این آیه نیز منظور بیان اولویت پیامبر بر سایر کسانی است که در جامعه ولایت دارند گواه این احتمال نیز کلمه «اولی» است که افع‌ل التفضیل از ولایت است و مفهوم آن این است که ولایت وی از سایر ولایتها بیشتر و گسترده‌تر است. و حداقل اولویت در رابطه با اموری است که دیگران می‌توانند نسبت به آن ولایت و حکومت داشته باشند.

این چهار احتمال درباره «مفهوم اولویت» در آیه بود، و آشکار است که احتمال اول عام‌تر و گسترده‌تر از احتمال دوم است، و احتمال دوم گسترده‌تر از احتمال سوم. برخی از بزرگان گفته‌اند اطلاق آیه اقتضا دارد که احتمال اول را اختیار کنیم، اما آنچه به نظر ما می‌رسد این است که نمی‌توان به اطلاق لفظ تمسک کرد، زیرا التزام به

۸. روی عن الباقر (ع) انها نزلت فی الامرة، یعنی الامارة (مجمع‌البحرین / ۹۲، ماده ولاء).

۹. مجمع‌البیان، ۳۳۸/۴ (جزء ۸).

۱۰. نور / ۶۱.

۱۱. بقره / ۵۴.

اولویت در مسائلی نظیر روابط و حقوق شخصی زن و شوهر بلکه تصرف در اموال شخصی و ازدواج و طلاق دیگران و مسائل دیگری از این قبیل امکان پذیر نیست مگر در مواردی که مصالح جامعه به دخالت و تصرف در آنها بستگی داشته باشد [که آن نقطه نظر دیگری است].

و اما آنچه احتمال دوم را تأیید می کند این است که این آیه پس از دو آیه ای واقع شده که ضمن آن، پسر دانستن پسر خوانده [که در زمان جاهلیت مرسوم بوده] نفی شده است، ظاهر آیه و سیاق آیات قبل بیانگر این است که آن در رابطه با زید بن حارثه پسر خوانده پیامبر اکرم (ص) است و در صدد است این معنی را بفهماند که نسبت زید بن حارثه با پیامبر اکرم (ص) ارتباطی ویژه و پدر فرزندی نیست بلکه نسبت پیامبر با همه مردم به صورت مساوی است و نسبت به همه مؤمنان به صورت یکسان اولویت دارد، زیرا وی به منزله پدر برای همه آنان است؛ همانگونه که همسران وی، مادران آنان محسوب می شود.^{۱۲}

۱۲. تعدادی از مفسرین باتوجه به آیات قبلی این آیه چنین نتیجه گرفته اند که آیه مربوط به جریان زید بن حارثه است و در واقع یک جریان خصوصی و شخصی است و نمی توان از آن به عنوان یک قانون کلی و عمومی استفاده کرد. ما برای روشن تر شدن مطلب، خلاصه جریان زید و برداشتی را که از این آیه باتوجه به آیات قبلی آن می توانیم داشته باشیم متذکر می شویم.

داستان زید بن حارثه:
قبل از آنکه پیامبر اکرم (ص) به پیامبری مبعوث گردد خدیجه، غلامی داشت به اسم «زید» که او را در همان زمان به پیامبر اکرم (ص) بخشید. حضرت رسول اکرم (ص) زید را همانند فرزند خود تربیت می کرد و پس از مبعوث شدن به رسالت، اسلام را براو عرضه داشت و زید هم با اشتیاق اسلام را پذیرفت. پیامبر اکرم (ص) پس از مدتی زید را آزاد کرد، اما زید به خاطر شدت علاقه ای که به آن حضرت داشت از وی جدا نمی شد و همواره ملازم آن حضرت بود تا جایی که مردم او را «زید بن محمد» صدا می زدند. پیامبر اکرم (ص) میان زید و حضرت حمزه سیدالشهدا عقد مواخات و برادری برقرار نمود و دختر عمه خود، زینب بنت جحش را به نکاح او درآورد. زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر اکرم برای اینکه سنتهای جاهلیت (که پسر خوانده را پسر خود می دانستند و نیز باهمسر مطلقه برده ای که آزادش کرده بودند، ازدواج نمی کردند) شکسته شود، شخصاً بازینب ازدواج نمود و برای روشن شدن مسئله این آیات، نازل گردید: «... و ما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواھکم...» خداوند «پسر خوانده های» شما را «پسران» شما قرار نداده است و این گفتاری است که صرفاً بازبانها و دهانهایتان می گویند. و به دنبال آن، این آیه نازل گردید که: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم» پیامبر به مؤمنین از نفسهای خودشان اولی است و زنهای آن حضرت مادران شان محسوب می شوند و....».

دقت در آیات در صورتی که مربوط به هم باشند، مشخص می کند که خداوند سیحان به طور ضمنی می فرماید پیامبر (ص) تنها پدر زید نیست بلکه پدر و سرپرست تمام مؤمنین است و زنهای پیامبر مادران آنان محسوب می شوند. طبعاً هنگامی که پیامبر اکرم (ص) پدر همه مؤمنین باشد یک نوع ولایتی بر مؤمنین دارد و مصالح و مفاسد آنان را بهتر از خودشان تشخیص می دهد و به آنان از خودشان اولی است. لذا در چند آیه بعد در همین

در تفسیر مجمع البیان از ابی و ابن مسعود و ابن عباس روایت شده که آنان آیه را اینگونه قرائت می کردند:

«النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم» و در مصحف ابی نیز همین گونه نگارش یافته است. و در روایتی منقول از امام جعفر صادق و امام محمد باقر (ع) نیز همین مضمون وارد شده است.^{۱۳}

اما آنچه باید گفت این است که جمله «و هو اب لهم - او - پیامبر - پدر ایشان است» بطور قطع جزو آیه شریفه نیست، زیرا در قرآن هیچگونه کم و کاستی وجود ندارد و باید به گونه ای کلام مجمع البیان را بر فرض صحت، حمل به این معنی کرد که این جمله، شرح و تفسیر و بیان مراد اولویت پیامبر بوده که برخی آن را از پیامبر اکرم (ص) شنیده و به هنگام کتابت آن را ثبت کرده اند، نه اینکه جزو آیه بوده، آنگاه حذف شده باشد.

البته این نکته را باید اضافه نمود که بر اساس شأن نزول آیه ممکن است به اطلاق اولویت خدشه وارد شود چنانچه زنهای پیامبر نیز از تمام جهات، مادران مؤمنان محسوب نمی گردند، مگر اینکه گفته شود مفهوم آیه همواره به اطلاق خود باقی است مگر اینکه در مواردی خلاف آن ثابت شود.

برخی از موارد استناد [پیامبر اکرم (ص)] به آیه فوق:

[پیامبر اکرم (ص)] بر اساس آنچه از طرق سنی و شیعه نقل شده، در موارد متعدد به آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین» برای بیان و اعمال ولایت حکومتی خویش استناد و تمسک نموده است که از باب نمونه فقط چند مورد را در اینجا متذکر می شویم:

۱- امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده که آن حضرت می فرمود: من به

سوره می فرماید: «و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یكون لهم الخیرة من امرهم و من یعصی الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» (احزاب/۳۶) و برای هیچ زن و مرد مؤمنی در کارشان، هنگامی که خدا و رسولش، در رابطه با امری نظر داشته باشند، اختیاری نیست، و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند گمراه شده است گمراهی آشکار.

کاملاً مشخص است که اینگونه مسائل، مسائل شخصی مردم نیست، بلکه مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه است. مسئله زید بن حارثه، مسئله خانوادگی و شخصی زید و زینب نیست، بلکه مطلب عمده شکسته شدن رسوم و اعتقادات غلط جاهلیت است، که با مطرح شدن این مسئله در قرآن به عنوان یک نمونه باید اساسش بهم ریخته شود. زینب قرشی (که یکی از طوایف شریف و آبرومند مکه است)، دختر عمه رسول خدا، باید به نکاح بنده آزاد شده ای دربیاید و سپس رسول خدا با مطلقه بنده آزاد شده و پسر خوانده خود ازدواج کند تا در این رابطه اعتقاد به اینکه پسر خوانده حکم پسر را دارد عملاً شکسته شود (از افاضات معظّمه در درس).

هر شخص مؤمنی اولی هستم از نفس خودش، و کسی که از دنیا برود و مالی را به ارث بگذارد، برای وارث اوست، و کسی که بدهکار و یا عائله‌مند باشد مسئولیتش با من و پرداخت دیون او به عهده من است.^{۱۴}

۲- در کتاب مسند حنبل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود:
«من اولی هستم به هر شخص مؤمنی از نفس خودش. پس کسی که بدهکاری و یا عائله‌ای از او بجای مانده باشد به عهده من است و آنکه مالی از خود بجای گذاشته، برای وارث اوست.»^{۱۵}

مضمون این دو روایت در کتب سنت بسیار نقل شده و بین آنان متواتر است و کلمه «ضیاع» که در متن عربی دو روایت آمده، چنانچه صاحب نه‌ایه فرموده، به معنی عیال و عائله است.

۳- زید بن ارقم در داستان غدیر خم از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز را به جای می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو، کتاب خداوند و اهل بیت، عترتم هستند. آنگاه فرمود: آیا می‌دانید که من به مؤمنین از خودشان اولی هستم؟-سه بار این جمله را تکرار فرمود- همه گفتند بله یا رسول الله. آنگاه پیامبر اکرم فرمود: «هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.»^{۱۶}

کتاب مستدرک حاکم که این روایت در آن نقل شده، پس از نقل روایت اضافه می‌کند: «وانه صحیح علی شرط الشیخین- این روایت صحیح است بر حسب نظر بخاری و مسلم.»

مضمون این روایت نیز از طرق ما و طرق سنت به صورت متواتر روایت شده که می‌توان در جایگاه آن بدان مراجعه نمود.^{۱۷}

۱۴. عن ابی عبد الله (ع): کان رسول الله (ص) یقول: انا اولی بکل مؤمن من نفسه و من ترک ما لا فلولارث و من ترک دیناً اوضیاعاً، فالی و علی. (وسائل الشیعه، ج ۵۵۱/۱۷، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامة، حدیث ۱۴).

۱۵. فی مسند حنبل عنه (ص): انا اولی بکل مؤمن من نفسه فمن ترک دیناً اوضیاعاً فالی، و من ترک ما لا فلولارث. (مسند احمد، جلد ۴/۶۶۴).

۱۶. زید بن ارقم عنه (ص) فی قصه الغدیر: ایها الناس انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما، و هما کتاب الله و اهل بیتی، عترتی، ثم قال: اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ ثلاث مرات- قالوا: نعم، فقال رسول الله (ص): من کنت مولاه فعلی مولاه (مستدرک حاکم، ج ۱۱۰/۳).

۱۷. مراجعه شود به الغدیر، تألیف علامه امینی، و بحار الانوار، ۱۰۸/۳۷، تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب ۵۲.

۴- ابن ابی شیبہ و احمد و نسائی از بریده روایت می کنند که گفت: من در غزوۀ یمن همراه علی^(ع) در جنگ شرکت کرده بودم در آن اثنا از علی خوشنودی را مشاهده کردم، هنگامی که خدمت رسول خدا باز گشتم ماجر را به آن حضرت گفته و از علی عیبجویی کردم، ناگاه دیدم چهره پیامبر خدا^(ص) دگرگون شد و فرمود: ای بریده آیا من نسبت به مؤمنان از نفسهای خودشان اولی نیستم؟ عرض کردم بله یا رسول الله، حضرت فرمود: «هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.»^{۱۸}

این روایت را حاکم نیشابوری در مستدرک خویش آورده و باز اضافه نموده است که «این روایت صحیح است بر حسب نظر بخاری و مسلم.»^{۱۹} از این روایت استفاده می شود که پیامبر اکرم^(ص) جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را فقط در جریان غدیر خم ذکر نکرده اند بلکه در موارد دیگر نیز برای تثبیت ولایت حضرت علی^(ع) آن را تکرار فرموده، چنانچه حدیث ثقلین نیز در موارد متعدد از آن حضرت روایت شده است.

این بدان جهت است که امت از قرآن و عترت پیروی نموده و هرگز آن دو را به فراموشی نسپارد. و نیز از اینکه پیامبر اکرم در ابتدا به آیه شریفه «النبي أولى بالمؤمنين» اشاره نموده و اولویت خود را بیان می دارد، استفاده می شود که مراد از اولی و مولی یکی است و آن حضرت در صدد است همان ولایت و اولویتی را که خداوند سبحان برای وی قرار داده است برای حضرت علی^(ع) نیز تثبیت بفرماید، و گرنه لزومی نداشت که حضرت به این آیه استناد کند و آن یک عمل بیهوده و لغوی محسوب می شد- و ان شاء الله در آینده معنای لغوی ولی و مولی از دیدگاه اهل لغت مورد بحث قرار خواهد گرفت و نیز در جمله پیامبر اکرم که فرمود: «من کنت مولاه فعلى مولاه- هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» در ابتدای نظر، دو احتمال وجود دارد، یکی اخبار، یعنی خبر دادن و دیگری انشاء، اخبار بدان جهت که پیامبر اکرم^(ص) در صدد است خبر دهد که خداوند سبحان، علی را ولی و اولی به تصرف در امور مؤمنین قرار داده است، و انشاء از آن رو که شخص آن حضرت، علی^(ع) را با بیان این جمله به خلافت و ولایت منصوب می فرماید، گرچه آنچه با

۱۸. و اخرج ابن ابی شیبة و احمد و النسائی عن بریده، قال: غزوت مع علی الیمن، فرأیت منه جفوة فلما قدمت علی رسول الله^(ص) ذكرت علیا فتنقصته، فرأیت وجه رسول الله^(ص) تغیر و قال: یا بریده أأنت أولى بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله، قال: من کنت مولاه فعلى مولاه. (الدر المنثور، ۱۸۲/۵)

۱۹. المستدرک، ۱۱۰/۳.

مذهب ما شیعه امامیه موافق تر است و از ظاهر آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) که در این رابطه نازل شده است نیز استفاده می گردد، همان احتمال اول است، چنانچه این معنا پوشیده نیست.

ابلاغ خلافت امیرالمؤمنین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص): در ادامه بحث از این آیه بجاست همین جا مطالبی [درباره خلافت و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع)] متذکر شویم.

برادران سنی مذهب ما می گویند که پیامبر اکرم (ص) در طول حیات خویش وصیت نکرد و کسی را به عنوان خلیفه و جانشین برای خود مشخص ننمود، به همین جهت مردم پس از وفات آن حضرت در سقیفه اجتماع نموده و بعد از مناظره و کشمکش که بین مهاجرین و انصار بر سر مسئله خلافت به وقوع پیوست، بالاخره با پیشقدمی پنج نفر یعنی عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولای ابی حذیفه، «ابوبکر» را انتخاب و افراد در سقیفه به عنوان خلافت با وی بیعت کردند. آنگاه سایر مردم از آنان متابعت نموده و بدینگونه امامت و خلافت برای ابوبکر مسلم گشت.

آنان از این جریان گاهی به شوری تعبیر نموده و می گویند پس از وفات پیامبر اکرم (ص) تعیین خلیفه به وسیله شورایی از مهاجرین و انصار انجام پذیرفت.

کتاب صحیح مسلم از فرزند عمر (عبدالله) به نقل از پدر خویش (خلیفه دوم) جملهای نقل می کند که عین آن این چنین است:

«انی لئن لا استخلف، فان رسول الله (ص) لم يستخلف، وان استخلف فان ابابکر قد استخلف»^{۲۰}

اگر من جانشینی برای خویش مشخص نسازم، همانا پیامبر خدا نیز برای خود جانشینی مشخص ننمود، و اگر جانشینی معین کنم، همانا ابوبکر این چنین کرد.

و اما ما شیعه امامیه معتقدیم که پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات خویش، از زمان بعثت تا هنگام وفات، نه یک مرتبه بلکه چندین بار، علی (ع) را به عنوان خلیفه و جانشین خویش معرفی فرمود.

در روایتهای متعدد به این واقعیت تصریح شده که در اینجا ما نمونه هایی از آن را متذکر شده و بحث مفصل آن را به کتابهای علم کلام که به بررسی اینگونه مسائل اعتقادی اختصاص دارد واگذار می کنیم:

۱- طبری در تاریخ خویش به سند خود از عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب (ع) روایت می‌کند که هنگامی که آیه «وانذر عشیرتک الاقربین»^{۲۱} به پیامبر اکرم (ص) نازل گردید آن حضرت مرا خواست و فرمود:

ای علی همانا خداوند مرا مأمور نموده که خویشاوندان نزدیک خود را ارشاد و انذار نمایم... پس صاعی از طعام تهیه کن و کتفی از گوسفند بر آن بیفزا، همراه با کوزه بزرگی از شیر، آنگاه فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با آنان سخن گویم و آنچه را بدان مأمور هستم به آنان ابلاغ نمایم. من آنچه را پیامبر (ص) دستور فرموده بود انجام دادم، آنگاه آنان را که تعدادشان به چهل نفر یا کمی کمتر می‌رسید دعوت کردم، در میان آنان عموهای آن حضرت، ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز حضور داشتند. هنگامی که پیامبر اکرم (ص) خواست با آنان سخن گوید، ابولهب در کلام آن حضرت دوید و گفت پیش از این نیز شما را سحر کرده است، آنگاه کسانی که در جلسه اجتماع کرده بودند پیش از آنکه پیامبر (ص) با آنان سخنی بگوید از جای بلند شده و متفرق شدند.

فردای آن روز باز پیامبر اکرم (ص) فرمود: این مرد، کلام را از من ربود و پیش از اینکه من با خویشان سخن گویم آنان متفرق شدند، امروز نیز طعامی همانند روز قبل تهیه نما و آنان را دعوت کن، پس من چنین کرده و آنان را گرد آوردم... آنگاه پیامبر اکرم (ص) آغاز به سخن نمود و فرمود:

ای بنی عبدالمطلب، به خدا سوگند من جوانی از عرب را نمی‌شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام برای قومش آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، خداوند مرا مأمور نموده که شما را به پرستش او دعوت کنم، کدامیک از شما مرا در این کار مهم یاری خواهید کرد تا اینکه برادر و وصی و جانشین من در میان دیگران باشد؟ همه از جواب گفتن امتناع نمودند. اما من با اینکه از همه آنها کم‌سن‌تر، چشم فرو افتاده‌تر، شکم برآمده‌تر و ساق پا نازک‌تر بودم گفتم: ای رسول خدا من در این امر مهم، وزیر و یاور تو خواهم بود، در آن هنگام حضرت، کتف مرا گرفت و فرمود: بی گمان این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، از او شنوایی داشته باشید و پیرویش کنید - آنگاه همه خویشان در حالی که (از روی استهزاء) می‌خندیدند از جای خویش بلند شده و به ابوطالب می‌گفتند: محمد تو را مأمور کرد که از فرزندان شنوایی و اطاعت داشته باشی!^{۲۲}

۲۱. الشراء/ ۲۱.

۲۲. عن عبدالله بن عباس، عن علی بن ابی طالب، قال لما نزلت هذه الآية علی رسول الله (ص): «وانذر عشیرتک

[این روایت در بین محدثین و روات، به نام حدیث «بدء الدعوة» مشهور و معروف است و بسیاری از مورخین و محدثین شیعه و سنی، آن را صحیح دانسته‌اند.]

این روایت را ابن اثیر در کامل (جلد ۲ صفحه ۶۲)، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد ۱۳ صفحه ۲۱۰ و ۲۴۴) بحار الانوار (جلد ۱۸ صفحه ۱۷۸) به نقل از علل، و مرحوم علامه امینی با سندهای بسیار زیاد از طرق راویان سنی مذهب در الغدير (جلد ۲ صفحه ۲۷۸) آورده‌اند که می‌توان به آنها مراجعه نمود.

ابن ابی‌الحدید پس از نقل جریان فوق می‌نویسد: «این داستان دلالت بر این دارد که علی^(ع) وزیر رسول خداست بر اساس نص کتاب و سنت، زیرا خداوند تبارک و تعالی به نقل از حضرت موسی می‌فرماید: «واجعل لی وزیراً من اهلی، هارون اخی، اشدد به ارزی، و اشر که فی امری^{۲۳}» و قرار ده برای من وزیری از میان اهل من، هارون برادرم را، پشتم را به او محکم کن، و وی را در ماموریت شریک گردان»، و پیامبر اکرم^(ص) در روایتی که نقل آن بین همه فرقه‌های مسلمانان اجماعی است خطاب به حضرت علی^(ع) می‌فرماید: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود» پس با توجه به این حدیث، تمام آن مراتبی که برای هارون از جانب موسی وجود داشت برای علی^(ع) وجود دارد، علی^(ع) وزیر و پشتیبان رسول خداست و اگر آن حضرت، خاتم پیامبران نبود

الاقربین» دعانی رسول الله^(ص) فقال یا علی ان الله امرنی ان انذر عشیرتی الاقربین... فاصنع لنا صاعاً من طعام واجعل علیه رجل شاة واملاً لنا عسا من لبن ثم اجمع لی بنی عبدالمطلب حتی اکلمهم و ابلغهم ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم له و هم یومئذ اربعون رجلاً یزیدون رجلاً اوینقصونه، فیهم اعمامه ابوطالب و حمزه و العباس و ابوطالب... فلما اراد رسول الله^(ص) ان یکلمهم، بدیه ابولهب الی الکلام فقال: لقدما سحرکم صاحبکم، فتفرق القوم ولم یکلمهم رسول الله^(ص)، فقال الغد یا علی ان هذا الرجل سیقنی الی ما قد سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم، فعدلنا من الطعام بمثل ما صنعت ثم اجمعهم الی، قال: ففعلت ثم جمعتهم... ثم تسکلم رسول الله^(ص) فقال: یا بنی عبدالمطلب انی والله ما اعلم شاباً فی العرب جاء قومہ بافضل مما قد جئتکم به، انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة و قد امرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یتکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؟ قال: فاحجم القوم عنها جمیعاً و قلت - و انی لا حدیثهم سناً و ارمصهم عیناً و اعظمهم بطناً و احمشهم ساقاً ان یا نبی الله اکون وزیرک علیه، فاخذ برقبتی ثم قال: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا، قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لا بی طالب: قد امرک ان تسمع لا ینک و تطیع. (تاریخ طبری، چاپ لیدن، جلد ۱۱/۳)

در نبوت نیز شریک آن حضرت محسوب می‌شد.^{۲۴}

اینک ای برادر مسلمان در این کلمات تأمل کن، اینها اعترافات یک عالم سنی متبع است که در مشهورترین کتاب خود به یادگار گذاشته است.

۲- عمران بن حصین از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده است که آن حضرت فرمود:

«از علی چه می‌خواهید، از علی چه می‌خواهید، از علی چه می‌خواهید؟»

علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمن است پس از من^{۲۵}.

ما، در آینده بحث خواهیم کرد که ولی به معنی اولی به تصرف و سرپرست و حاکم است و در این روایت با جمله «پس از من» هر گونه احتمال اینکه ولی به معنی محبت و دوستی باشد نفی گردیده و متعین است که منظور از آن خلافت و ولایت است، یعنی همانگونه که در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) آن حضرت صاحب اختیار مسلمانان بود پس از وفات آن حضرت، علی (ع) ولی و اولی به تصرف در امور مسلمین است.

۳- پیش از این در خیر بریده و خیر زید بن ارقم خواندیم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست و گفتیم با توجه به جمله قبلی آن که فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان از خود آنان اولی نیستم» می‌خواهد آنچه را خداوند از اولویت و ولایت برای وی ثابت نموده برای علی (ع) نیز ثابت کند و گر نه ذکر این جمله لغو و بی مورد خواهد بود. نظیر این نیز در خبر عمار یاسر درباره بخشش انگشتر در نماز و نزول آیه ولایت خواهد آمد.

۴- صحیح بخاری به سند خویش از ابراهیم بن سعد از پدرش روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: «آیا تو خوشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی؟^{۲۶}»

از این روایت استفاده می‌شود همان گونه که هیچکس به حضرت موسی از برادرش هارون نزدیکتر نبود و به همین جهت وی را در قوم بنی اسرائیل جانشین خود قرار داد، هیچکس به پیامبر اکرم (ص) و به اهداف آن حضرت از برادر و وزیرش امیرالمؤمنین (ع) نزدیکتر نبود و به همین جهت تداوم خلافت را به عهده آن حضرت گذاشت.

۲۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ۲۱۱/۱۳.

۲۵. ماتریدون من علی؟ ماتریدون من علی؟ ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی. (سنن ترمذی، ۲۹۶/۵، باب مناقب علی بن ابی‌طالب، حدیث ۳۷۹۶).

۲۶. اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی؟ (صحیح بخاری، ۳۰۰/۲، باب مناقب علی بن ابی‌طالب).

۵- امیرالمؤمنین علی (ع) خود ضمن خطبه قاصعه، کلامی دارد که در آن مقام و موقعیت خویش نزد رسول خدا (ص) را مشخص فرموده، فrazهایی از آن کلام اینگونه است. «شما بخوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا (ص) می دانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد، من کودک بودم، او مرا (همچون فرزندش) در آغوش خویش می فشرد و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می داد، بدنش را بر بدنم می چسبانید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نکرد. از همان ابتدا که رسول خدا را از شیر باز گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد، و من همچون کودک تازه از شیر گرفته شده به دنبال آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

وی مدتی از سال، مجاور کوه حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا (ص) خانهای که در آن اسلام راه یافته باشد وجود نداشت، تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها، اسلام را پذیرفته بودیم، من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم، من به هنگام نزول وحی به محمد، صدای ناله شیطان را شنیدم! از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست: فرمود این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گشته است، تو آنچه را که من می شنوم می شنوی و آنچه را که من می بینم می بینی! تنها فرق میان من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من هستی و بر طریق و جاده خیر قرار داری. ۲۷»

۲۷. و قد علمتم موضعی من رسول الله (ص) بالقرابة القريبة والمنزلة الخصیصة، وضعنی فی حجره و اناولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسده و یشمنی عرفة و کان یمضغ الشی ثم یلقمنیه، و ما وجد لی کذبة فی قول ولا خطلة فی فعل، ولقد قرن الله به (ص) من لدن ان کان طفیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره، ولقد کنت أتبعه اتباع الفصیل اثرامه، یرفع فی کل یوم من اخلاقه علماً و یأمرنی بالافتداه به. ولقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فأراه و لا یراه غیری، ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجة و انا ثالثهما، اری نور الوحی و الرسالة و اشم ریح النبوة، ولقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه (ص) فقلت یا رسول الله ماهذه الرنة؟ فقال هذا الشیطان ایس من عبادته انک تسمع ما سمع و تری ما یری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر، و انک لعلی خیر (نهج البلاغه، فیض ۸۱۱، خطبة ۲۳۴).

آیا پیامبر اکرم (ص) بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟

در ادامه و توضیح روایتهای گذشته باید به یک سؤال مهم و اساسی پاسخ گفت و آن اینکه: آیا پیامبر اکرم (ص) در طول حیات خویش بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟ آیا می‌توان تصور کرد، پیامبری که برای عموم مردم به رسالت مبعوث شده و خداوند وی را رحمة للعالمین و خاتم النبیین قرار داده و طبق آیات شریفه قرآن وی را به هدایت و براساس دین حق مبعوث فرموده تا علیرغم خواست مشرکان بر همه ادیان پیروز شود.^{۲۸} آیا پیامبری که تمام عمر شریف خویش و تمام توان خود و خانواده و اصحابش را در ترویج و گسترش اسلام مصروف نموده تا جایی که در اثر آن همه تلاش بر جان وی بیم می‌رود و خداوند او را از حرص ورزیدن بیش از حد در هدایت مردم، منع می‌کند.^{۲۹}

آیا کسی که در راه اسلام صدها شهید از بهترین مسلمانان را تقدیم نموده، و در مقام تبلیغ و ارشاد از بیان فرعی‌ترین و جزئی‌ترین مسائل اسلام هم چشم‌پوشی نکرده است، آیا کسی که علیرغم دعوت جهانی، بخوبی می‌داند که اسلام هنوز بر سرتاسر حجاز نیز گسترش نیافته تا چه رسد به سایر نقاط جهان و می‌داند که هنوز سلاطین کافر ایران و روم مقابل دعوت وی ایستادماند و دفع آنها جز با نیرو و قدرت و رهبری قاطع متمرکز امکان‌پذیر نیست، آیا کسی که به اخلاق عرب و تعصبات قومی و قبیله‌ای آنان آشناست و هنوز برخی رسوم جاهلیت را در اذهان و افکار آنان می‌داند و به وجود منافقین فرصت‌طلب در داخل صفوف مسلمانان بدرستی آگاه است.

کسی که می‌داند حب دنیا و مقام و ریاست رأس تمام گناهان است و می‌داند خطر بازگشت به اعقاب در میان نومسلمانان حجاز همچنان وجود دارد و خداوند این خطر را از قبل گوشزد فرموده که «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم»^{۳۰}

لج ۳۰۰، خطبه (۱۹۲).

۲۸. هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون (صف/۹) هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی دین کله و کفی بالله شهیداً (فتح/۲۸).

۲۹. لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم (توبه/۱۲۸) لعلک باخع نفسک الایکونوا مؤمنین (الشعراء/۳).

۳۰. محمد نیست مگر پیامبری که پیش از وی نیز پیامبران بودند اگر درگذرد به مرگ یا شهادت شما به دین جاهلیت خود دوباره بازخواهید گشت؟! (آل عمران/۱۴۴).

آیا پیامبری که خود، آنگونه که در صحیح بخاری و جاهای دیگر درج شده فرموده است:

«روز قیامت مردانی از امت من را می آورند که فرشتگان دوزخ آنان را به طرف آتش می کشند، من می گویم خداوند! اینان اصحاب من هستند، در جواب گفته می شود، تو نمی دانی اینان پس از تو، بدعتها پدید آوردند و من همان سخن عبد صالح (عیسی) (ع) را می گویم که گفت: تا من در میان آنان بودم خود گواه بر اعمالشان بودم اما از آن هنگام که مرا به نزد خود فراخواندی خود مراقب و نگهبان آنان بودی، آنگاه در جواب من گفته می شود از آن زمان که تو از آنان مفارقت کردی اینان از دین تو مرتد شده و به اعقاب خویش بازگشت نمودند.»^{۳۱}

حال آیا چنین پیامبری که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، با آنهمه عقل و درایت و فراست، و آنهمه اهمتامی که به انتشار و گسترش اسلام داشت می توان گفت و آیا عقل مجاز می شمارد که گفته شود چنین پیامبری امر دین و امت را مهمل گذاشته و امر رهبری امت پس از خود را مشخص ننموده و تکلیف مسلمانان را در این امر مهم معین نکرده باشد؟! چگونه است که اگر رئیس یک اداره و یا کدخدای یک روستای کوچک بخواهد به مسافرتی کوتاه برود کسی را به عنوان جانشین برای خویش مشخص می کند و مردم را برای حل و فصل امور به وی ارجاع می دهد، و یا شخص پیامبر اکرم (ص) هنگامی که به یک غزوه و یا مسافرتی تشریف می بردند در شهر کوچک مدینه برای خویش جانشینی مشخص می فرمودند و مردم را در امور خصوصی و عمومی به آنها ارجاع می دادند که اسامی آنها در کتابهای تاریخ ثبت و ضبط است، پس چگونه می توان به چنین پیامبری نسبت داد که مسئله جانشینی پس از خود را مسکوت گذاشته است! آیا پیامبر اکرم (ص) مسئله مهم جانشینی را پس از خود مبهم گذاشت؟ آیا این ابهام و اهمال از روی عمد بوده و یا از روی غفلت و فراموشی؟!

آیا امکان دارد گفته شود چون ابوبکر برای جانشینی خویش، خلیفه معین نمود، به مصالح مسلمانان بصیرتر، نسبت به مسلمانان مهربان تر، و بر اجتماع و وحدت آنان حریص تر از پیامبر اکرم (ص) بود، با اینکه خداوند سبحان درباره آن حضرت فرمود: «حریص

۳۱. یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال، فاقول: یارب اصحابی، فیقال: انک لاتدری ما احدثوا بعدک، فاقول کما قال العبد الصالح: و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم، فیقال: ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم. (بخاری، ۱۲۷/۳ در تفسیر سوره مائده و ترمذی، ۴/۵ در تفسیر سوره انبیاء).

علیکم بالمؤمنین روؤف رحیم» ۳۲.

یک داستان قابل توجه: از یک عالم شیعی داستانی در این باره نقل شده که بسیار قابل توجه است:

عالمی شیعی به هنگام سفر، بر جماعتی از تسنن وارد شد، شب هنگام فرارسید، میزبانان اصرار کردند که شب را نزد آنان بماند، عالم شیعی گفت به شرط اینکه از مسائل اختلافی مذهب سخنی به میان نیاید، آنان پذیرفتند. اما پس از صرف شام یکی از علمای سنت گفت نظر شما درباره ابوبکر چیست؟ عالم شیعی گفت: وی مردی مسلمان و با فضیلت بود، نماز می خواند، روزه می گرفت، حج بجای می آورد، تصدق می بخشید و رفیق و یار غار پیامبر اکرم (ص) بود. عالم سنی گفت صحیح است ادامه بده. عالم شیعی اضافه کرد، بله او از پیامبر خدا هم در حد بسیار بالایی عاقل تر و با فضیلت تر بود، همه حاضران از این سخن تعجب کردند و گفتند تو چگونه چنین سخنی را می گویی؟

گفت: بدان جهت که رسول خدا (ص) مدت بیست و سه سال رهبری مسلمانان را به عهده داشت، اما با این حال به فکرش نرسید که رهبری امت پس از خود را مشخص کند و شخصی را برای جانشینی خود معین نماید. اما ابوبکر با اینکه کمتر از سه سال خلافت مسلمانان را برعهده داشت چنین ضرورتی را احساس کرد و این معنی را متوجه شد که برای پس از خویش جانشینی مشخص کند، به همین خاطر او عاقل تر از پیامبر اکرم (ص) بود.

و درست در این هنگام بود که افراد حاضر در جلسه به عمق کلام وی پی بردند. نظر خلیفه دوم در تعیین خلیفه: و نیز روزی فرزند خلیفه دوم به پدرش گفت: سخنی را از مردم شنیده ام که دوست دارم برایت باز گویم:

مردم می پندارند که تو جانشینی برای خود مشخص نخواهی کرد با اینکه اگر تو یک شتربان و یا چوپان گوسفندان داشته باشی و او گله را بی سرپرست رها کند و به نزد شما بیاید، او را سرزنش می کنی که گله را ضایع کرده است، با اینکه سرپرستی و حراست مردم بمراتب مهم تر است. عمر گفت: بله نظر من هم همین است. ۳۳.

پس چگونه می توان گفت پیامبر اکرم (ص) نسبت به چنین نکته روشن و واضحی که فرزند عمر به آن توجه داشته و پدرش هم با نظر وی موافق بوده، بی توجه بوده است؟

۳۲. توبه / ۱۲۸.

۳۳. حینما طعن الخلیفة الثانی قال له ابنه: سمعت الناس يقولون مقالة فآلایت ان اقولهالک زعموا انک غیرمستخلف و انه لو کان لک راعی ابل اوراعی غنم ثم جاءک و ترکها رأیت ان قدضیع، فرعاية الناس اشد، قال: فوافقه قولی (صحیح مسلم ۱/۴۵۵، کتاب الامارة).

در جای دیگر عایشه به عبدالله عمر می گوید:

«فرزندم سلام مرا به پدرت عمر برسان و به او بگو مبادا امت محمد را بدون سرپرست بگذاری، برای خویش جانشین معین کن و مردم را بعد از خود سردرگم مگذار که من بر مردم از فتنه می ترسم.»^{۳۴}

آیا می توان گفت عایشه ضرر و خطر فتنه را درک کرده، اما پیامبر خدا (ص) درک ننموده است؟ در جای دیگر، «افرادی عمر را قبل از مرگ عیادت کردند و به او گفتند وصیت کن و برای خود جانشینی تعیین نما.»^{۳۵}

آیا می توان گفت آنان مصلحت وصیت و تعیین خلیفه را دانسته، اما پیامبر اکرم (ص) از آن آگاهی نداشته است؟

وصیت در مسائل شخصی مهمتر است یا تعیین سرنوشت امت اسلام؟ آیا می توان گفت حفظ و گسترش و اجرای دستورات اسلام و حفظ نظام مسلمین در نظر پیامبر اکرم (ص) به اندازه وصیتهای شخصی درباره اموال جزئی اهمیت نداشته است؟ با اینکه از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«هر کس بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است»^{۳۶}.

و نیز فرموده:

«هیچ مرد مسلمانی سزاوار نیست دو شب بخسبد و مطلبی که باید نسبت به آن وصیت کند داشته باشد. مگر اینکه وصیتش رانوشته و نزد وی موجود باشد»^{۳۷}.

دلیل دیگری بر نصب حضرت علی (ع) به خلافت: در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم (ص) آیه زیر بر ایشان نازل گردید:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی، واللہ

یعصمک من الناس»^{۳۸} ای پیامبر آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل گردیده

ابلاغ نما و اگر ابلاغ نکنی رسالت الهی را به انجام نرسانده ای و خداوند تو را از

۳۴. قالت عائشة لعبدالله بن عمر: یا بنی ابلغ عمر سلامی و قل له: لاتدع امة محمد بلاراع، استخلف علیهم ولاتدعهم بعدک هملأ فانی اخشی علیهم الفتنة (الامامة والسیاسة، ۲۸/۱).

۳۵. وقال له رجال عاده قبل موته: اوص یا امیر المومنین و استخلف (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۸۹/۱۲ و بخاری ج ۲/۲۹۹).

۳۶. من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية (وسائل الشیعه، ۳۵۲/۱۳ باب اول از ابواب وصایا حدیث ۸).

۳۷. ما حق امری مسلم ان یبیت لیتین و له شی یوصی فیہ الا وصیته مکتوبة عنده. (سنن ابن ماجه ۹۰۱/۲ کتاب الوصایا، حدیث ۳۶۹۹).

۳۸. مائده ۶۷/.

شر مردم محفوظ نگاه می‌دارد.

مفهوم این آیه اعلام می‌دارد که مربوط به یک مسئله مهم و اساسی است که دعوت پیامبر (ص) با آن تمامیت یافته و تداوم رسالت با آن تضمین می‌گردد، به گونه‌ای که اگر ابلاغ نشود رسالت در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

از ظاهر آن نیز استفاده می‌شود که مردم با این ابلاغ مخالفند و در صورت اعلام با آن معارضه خواهند کرد و به همین جهت خداوند سبحان به پیامبر خود اطمینان می‌دهد که وی را از گزند مردم محفوظ نگاه خواهد داشت. از طرق متعدد شیعه و سنی روایت شده که این آیه در رابطه با جریان غدیر خم و نصب حضرت علی (ع) به خلافت و ولایت نازل شده، از باب نمونه، سیوطی (یکی از علمای سنت) در الدر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابنی سعید نقل می‌کند که آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» روز غدیر خم در رابطه با علی بن ابی طالب بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است.^{۳۹}

اجمالی از جریان غدیر خم:

جریان غدیر خم اجمالاً از این قرار است: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از حقایق الوداع (آخرین سفری که به حج مشرف شدند) باز می‌گشتند، دربین راه در جحفه به سرزمین غدیر خم که محل جدا شدن راه حجاج مدینه از سایر شهرها بود رسیدند. در این هنگام آیه، «یا ایها الرسول...» نازل گردید. پیامبر اکرم (ص) توقف نموده و دستور دادند آنها که جلو رفته بودند برگردند، و صبر کردند تا آنها که پشت سر بودند رسیدند و بر مکان بلندی که از جهاز شتر درست شده بود بالا رفتند و در ضمن خطبه‌ای فرمودند: آیا می‌دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان اولی هستم؟ این کلام را سه مرتبه تکرار فرمودند، همه جواب دادند بله یا رسول الله. حضرت فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. در این سفر، پیامبر اکرم (ص) رانود هزار و به روایتی صد و بیست هزار نفر همراهی می‌کردند. آنچه گفته شد به صورت متواتر از اکثر صحابه پیامبر اکرم (ص) نقل شده، گرچه در نقل برخی عبارات، اختلاف جزئی وجود دارد.

علامه متنبی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالحسین امینی طباطبائی در اوایل جلد اول کتاب الغدیر یکصد و ده تن از بزرگان صحابه را با ذکر موارد و مآخذ از کتابهای اهل سنت

شمارش می‌کند که جریان غدیر خم را روایت نموده‌اند که در صورت نیاز به بررسی بیشتر می‌توان به آن جا مراجعه کرد.

البته این نکته را همین جا باید متذکر شوم که گرچه امامت و رهبری به وسیله بیعت و انتخاب مردم نیز منعقد می‌گردد و این نظر، مورد قبول است و درمباحث آینده نیز با دلایل کافی و وافی به یاری خداوند آن را اثبات خواهیم کرد، اما این انتخاب و بیعت بطور قطع در طول نص^{۴۰} و دلیل نقلی است، زیرا با وجود نص از جانب پیامبر اکرم (ص) که هیچگاه از روی هوی سخن نمی‌گوید و نسبت به صالح‌ترین و لایق‌ترین فرد جامعه شناخت و آگاهی لازم را دارد، دیگر جایی برای شوری و یا انتخاب مردم باقی نمی‌ماند، و در این صورت اگر بیعتی هم وجود داشته باشد چیزی جز تأکید بر نص نخواهد بود، چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«و ما آتیکم الرسول فخذوه»^{۴۱} آنچه را پیامبر برای شما آورده است بگیرید.»
 علی (ع) و غصب خلافت: امیرالمومنین (ع) [خود درباره استبعاد حرکتی که پس از وفات رسول خدا انجام گرفت] می‌فرماید: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از دنیا رحلت فرمود مسلمانان درباره خلافت و حکومت با یکدیگر به نزاع برخاستند، به خدا سوگند هرگز در قلبم خطور نمی‌کرد و بر ذهنم نمی‌گذشت که عرب پس از وی (پیامبر) این امر را از اهل بیت او برپاید و اینکه پس از وفات او، خلافت را از من دریغ دارند.^{۴۲}

و باز در کلامی دیگر می‌فرماید:

«به خدا سوگند از هنگام وفات رسول خدا تاکنون همواره از حق خویش محروم مانده‌ام و دیگر آن را بر من مقدم داشته‌اند.»^{۴۳}

در خاتمه این بحث بجاست گفتگویی که بین هشام بن حکم (یکی از اصحاب و شاگردان امام صادق (ع)) و عمرو بن عبید معتزلی بصری به وقوع پیوسته است متذکر شویم،

۴۰. این اصطلاح درمباحث آینده نیز به کار می‌رود و مقصود از آن این است که اعتبار و حجیت بیعت و انتخاب مردم هنگامی است که دلیل قطعی مبنی بر تعیین شخص خاصی یا صنف معینی مثلاً فقهای جامع‌الشرایط در شرع اقدس وجود نداشته باشد، و گرنه دیگر جای انتخاب نیست. (مقرر)

۴۱. حشر ۷۱

۴۲. فلما مضى تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما كان يلقى فى روعى ولا يخطر ببالى ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بيته ولا انهم منحوه عنى من بعده (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض ۱۰۴۸، ل ۴۵۱/).

۴۳. فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقى مستائراً على منذ قبض الله نبيه (ص) حتى يوم الناس هذا (نهج البلاغه، خطبه ۶، فیض ۵۹، ل ۵۳).

و آن گفتگو این چنین است:

«هشام بن حکم گوید: روز جمعه‌ای بود، به شهر بصره وارد شدم، به مسجد شهر رفتم، در آن میان حلقه بزرگی از مردم را مشاهده کردم که اطراف عمرو بن عبید - با پوشش ردای سیاه رنگی که با نخهای پشمی زینت شده و ردای دیگری بر آن افکنده بود - گرد آمده بودند و از وی در باره مسائل مختلف سؤال می کردند، من نیز در جمع آنان داخل شده و از مردم خواستم جایی نیز برای من باز کنند، آنان در آخر جمعیت به من جای دادند، من بر روی دو زانوی خود نشسته و گفتم ای عالم، من مردی غریب هستم، اجازه یک سؤال به من می دهی؟ او به من گفت بفرمایید، گفتم آیا تو چشم داری؟ او در جواب گفت: فرزندم این چگونه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از وجود آن پرسش می کنی؟ گفتم پرسشهای من اینگونه است. گفت: فرزندم، گر چه پرسشهای تو احماقانه است، ولی بپرس. گفتم پس پاسخ مرا بده، گفت بپرس، گفتم آیا تو چشم داری؟ گفت بله، گفتم با آن چه عملی انجام می دهی؟ گفت با آن رنگها و اشخاص را مشاهده می کنم. گفتم آیا بینی داری؟ گفت بله. گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن بوها را استشمام می کنم. گفتم دهان داری؟ گفت بله، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن طعم غذاها را می چشم. گفتم گوش داری؟ گفت بله، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن صداها را می شنوم. گفتم قلب داری؟ گفت بله. گفتم با آن چه می کنی؟ گفت دریافتهای اعضا و حواسم را با آن تشخیص و تمیز می دهم. گفتم آیا این اعضا و جوارح، تو را از قلب بی نیاز نمی کنند؟ گفت نه. گفتم این چگونه است با اینکه همه اینها صحیح و سالم هستند؟ گفت فرزندم اعضا و جوارح هنگامی که در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده باشند شک و تردید کنند به قلب مراجعه می کنند و قلب شکها را باطل و یقین را تثبیت می کند.

هشام گفت: من در این هنگام به وی گفتم پس خداوند بدین سبب که حواس و اعضای بدن دچار شک و خطا می شوند قلب را قرار داده است؟ گفت بله، گفتم پس اگر قلب نباشد آنها به یقین نمی رسند؟ گفت چنین است، گفتم ای ابا مروان، پس خداوند تبارک و تعالی اعضا و جوارح را بدون مرجع و راهنما قرار نداده، پس چگونه تمام این مخلوقات را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف فرو گذاشته؟ آیا خداوند برای عموم مردم رهبر و امامی که به هنگام شک و سرگردانی به آن مراجعه کنند قرار نداده؟ اما برای اعضا و جوارح تو مرجع و امامی که به هنگام تردید و شک بدو باز گردند قرار داد؟

هشام گفت در این هنگام وی ساکت شد و در جواب من فرو ماند، آنگاه رو به من کرد

و گفت:

به من بگو آیا تو هشام بن حکم نیستی؟ گفتم نه، گفت آیا از همنشینان و دوستان او هستی؟ گفتم نه، گفت تو اهل کدام شهری؟ گفتم اهل کوفه، گفت پس تو هشام هستی، آنگاه مرا در جای خود نشاند و تا هنگامی که من در جلسه حضور داشتم دیگر سخن نگفت»^{۴۴}.

این آن چیزی بود که به صورت خلاصه در بارهٔ نصب حضرت علی (ع) به خلافت از طرف رسول اکرم (ص) می‌توان در اینجا مطرح کرد. البته تفصیل آن را باید در کتابهای کلام و اعتقادات جستجو نمود.

لزوم اظهار نظر در مباحث علمی: و من گمان نمی‌کنم که هیچیک از مسلمانان از برادر مسلمان خود انتظار و توقع داشته باشد که آنچه را بین خود و خدای خود حق می‌داند کتمان کرده و در یک بحث علمی آن را اظهار ننماید.

آنچه به نظر من از هر فرد مسلمان انتظار می‌رود این است که در هر حال، ادب را رعایت نموده و زبان و قلم خود را کنترل کند، از نزاع و تشاجر دوری جسته و برادری و وحدت مسلمانان را در مقابل دشمنان و بیگانگان محفوظ نگاهدارد.

و بر هر عالم منصفی لازم است همواره به دنبال حق بوده و پس از دستیابی به آن، آن را بپذیرد و در صدد نباشد هر آنچه واقع شده است را پاک و بی‌عیب جلوه داده و آن را توجیه کند. اللهم فاهدنا لما اختلف فيه من الحق.

و نیز به برادران مسلمان خویش چه شیعه و چه سنی سفارش می‌کنم که در مسئله امامت و خلافت به کتاب المراجعات که مشتمل است بر مکاتبات آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی از علمای بزرگ شیعه و علامه استاد شیخ سلیم البشیری پیشوای دانشگاه الازهر که از علمای بزرگ سنی مذهب است مراجعه کنند و از آن بهره جویند، چرا که این کتاب با همهٔ کوچکی، مشتمل بر مطالبی است که درد مندان را شفا و تشنگان را سیراب می‌کند. خداوند مؤلف بزرگوار و گرانقدرش را جزای خیر دهد^{۴۵}.

۴۴. اصول کافی، ۱/۱۶۹، کتاب الحجّة، باب الاضرار الى الحجّة، حدیث ۳.

۴۵. المراجعات یکی از آثار ارزندهٔ آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین است که در آن ۱۱۲ نامه که بین ایشان و شیخ الاسلام سلیم بشیری مفتی و رئیس سابق جامعهٔ الازهر مبادله شده گردآوری شده است. این دو عالم اسلامی، در این نامه‌ها، حقایق بسیاری را مورد بحث و نظر قرار دادند، بیان این نامه‌ها، ادبی، زیبا و محکم است و مطالب مطرح شده در آنها غنی و سرشار. به گفتهٔ سلیم بشیری: شرف‌الدین در نامه‌های پرمغز و خوش سبک و محکمش به سان سیلی است که از قله‌های کوه خیزد، یا ابری که از آن زاله ریزد. از نامه‌های شیخ سلیم بشیری نیز پیدا است که دانشمندی عمیق و حق‌جو بوده است. وی در نوشته‌هایش حقایق مهمی از مسائل

معنای ولایت و مشتقات آن در لغت و در فرهنگ اسلامی: آنچه از تفسیر آیه شریفه باقی ماند و لازم است به آن پرداخته شود تفسیر ولایت و مشتقات آن است که به آن می‌پردازیم:

معنای لغوی ولایت؛ راغب (اصفهانی) در کتاب مفردات خویش واژه ولایت را اینگونه معنی می‌کند: ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه‌ای کنار هم قرار گیرند که هیچ چیز غیر خودشان بین آنان حایل نباشد، گاهی ولاء و توالی برای قرب مکانی، نسبی، دینی، دوستی، همیاری و همفکری در اعتقاد استعاره آورده می‌شوند.^{۴۶}

ولایت (به کسر واو) به معنی نصرت و یاری رساندن است و ولایت (به فتح واو) به معنی به عهده گرفتن امور است. برخی گفت‌اند ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) مثل دلالت (به کسر دال) و دلالت (به فتح دال) است که تفاوتی از جهت معنی بایکدیگر ندارند و حقیقت آن به عهده گرفتن است.

کلمه «ولی» و «مولی» نیز به همین معنی به کار گرفته می‌شوند و هر دو هم به معنی «فاعل» یعنی سرپرست و حاکم «مولی» و هم به معنی «مفعول» یعنی فرد تحت کفالت و سرپرستی (موالی) به کار برده شده است.^{۴۷}

نهایه ابن‌اثیر می‌نویسد در بین اسماء خداوند تبارک و تعالی «ولی» دیده می‌شود، یعنی «یاور» و برخی گفت‌اند یعنی کسی که اداره امور عالم و همه خلائقی که به وی قیام و قوام دارند به عهده اوست، و یکی از نامهای خداوند عزوجل «والی» است و این بدان جهت است که وی مالک همه اشیاء است و به هر گونه که اراده کند در آنها قدرت تصرف دارد، و

اعتقادی شیعه و غیر آن را تصدیق کرده است که از جمله، اهمیت اساسی فقه شیعه و مجزی بودن عمل به آن در رفع تکلیف است. دوست و معاصر شرفالدین عالم سترگ، شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره شخصیت او می‌نویسد: شرفالدین یکی از افتخارات این روزگار و یکی از آیات بزرگ خداست که در عصر حاضر (قرن چهاردهم هجری) طلوع کرده است... کسی که بخواهد شرفالدین را توصیف کند چه بگوید؟ بگوید او مجتهدی است دانا؟ متکلمی است بی‌همتا؟ فیلسوفی است نیرومند؟ اصول دانی است متبحر؟ مفسری است بزرگ؟ محدثی است صادق؟ مورخی است حجت؟ خطیبی است زبان‌آور؟ پژوهشگری است نقدگرا؟ ادیبی است سترگ؟ آری شرفالدین اینهمه است و علاوه بر اینها مجاهدی است نستوه در راه دین و مبارزی است پیوسته درسنگر... (نقباء البشر، ج ۳/ ۱۰۸۴). برای شناخت بیشتر عالم مجاهد، شرفالدین به آثار وی و نیز کتاب شرفالدین تألیف فاضل از جمند محمدرضا حکیمی مراجعه شود. (مقرر).

۴۶. استعاره، اصطلاحی است در علم معانی بیان و از عاریه گرفته شده و مراد از آن استعمال لفظی است در معنی یا مناهایی که به معنی حقیقی آن نزدیک باشند (مقرر).

۴۷. مفردات راغب / ۵۷۰.

گویا واژه ولایت همواره به تدبیر و قدرت و توان تأثیر گذاری درسایر پدیده‌ها اشعار دارد، و در صورتی که این مفاهیم در کسی مجتمع نباشد اسم والی به وی اطلاق نمی‌شود. در احادیث، کلمه مولی بسیار تکرار شده و این بدان جهت است که این لفظ بر مصادیق و موارد بسیار زیادی منطبق می‌شود که از آن جمله است: رب، مالک، آقا و سرور، ولی نعمت، آزاد کننده بنده، یاور، دستیار، پیرو، همسایه، پسر عمو، هم‌سو گند، هم‌پیمان، داماد، برده آزاد شده، کسی که نعمتی به وی بخشیده شده... و هر کسی که کاری را به عهده گرفته و یا کاری به او بستگی دارد وی مولی و ولی آن کار محسوب می‌شود.

و از همین مورد است حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» که کلمه مولی در این روایت به اکثر معانی فوق‌الذکر حمل شده است.

شافعی می‌گوید: مراد از مولی در این روایت، ولایت اسلامی آن حضرت است، همانند گفتار خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «ذلک بان الله مولى الذین آمنوا وان الکافرین لا مولى لهم». و سخن عمر که به علی (ع) گفت «اصبحت مولى کل مؤمن» معنای آن این است که تو امروز، ولی و سرپرست هر مؤمن شدی. برخی گفته‌اند علت این فرمایش پیامبر اکرم (ص) این است که اسامه به علی (ع) گفت تو مولای من نیستی مولای من فقط رسول خداست. آنگاه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة- هر که من مولای او هستم علی مولای اوست».

و از همین مورد است حدیث «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل- هر زنی بدون اجازه مولایش ازدواج کند، ازدواجش باطل است» که منظور از مولای او کسی است که متولی کارهای اوست، و مسؤولیت وی را عهده‌دار است، و در روایتی به جای کلمه مولاها «ولیهها» آمده است^{۴۸}.

و در کتاب صحاح اینگونه آمده است:

ولی: به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیک شدن است. گفته می‌شود «تباعدا بعد ولی» یعنی پس از مصاحبت و نزدیک بودن به هم، از هم دور شدیم. «و کل ممایلیک» یعنی از آنچه نزدیک و در کنار تو است بخور. «... و اولیته الشئ فولیة» یعنی او را متصدی امری کردم، او هم متصدی آن شد. و همچنین «ولی الوالی البلد» و «ولی الرجل البیع» یعنی والی متصدی امور شهر شد و فروشنده متصدی امر فروش شد. و کلمه مولی به

بنده آزاد شده، و کسی که بنده‌ای را آزاد نموده و پسرعمو، یاور و همسایه گفته می‌شود و کلمه ولی به معنی داماد است و هر کس کار کسی را به عهده بگیرد «ولی» وی محسوب می‌شود.^{۴۹}

و در معجم مقاییس اللغة آمده است:

و-ل- ی: اساساً به معنی قرب و نزدیکی است. ولی (به فتح واو و سکون لام و یاء) به معنی قرب است، گفته می‌شود «تباعده بعد ولی» یعنی پس از قرابت دور شد. «وجلس ممایلینی» یعنی کنار من نشست. ولی: به بارانی که بعد از اولین باران شبیه شبنم می‌بارد گفته می‌شود. و از همین باب است کلمه «مولی» که به معنی: بنده آزاد شده، آزاد کننده بنده، همراه، همپیمان، پسرعمو، یاور، همسایه و... است که همه اینها از (ولی به فتح واو و سکون لام و یاء) به معنی قرب است و هر کس سرپرستی کسی را به عهده بگیرد ولی او محسوب می‌شود. و همه مشتقات این باب به قرب بازگشت می‌نماید.^{۵۰}

و لسان العرب، در این باره می‌نویسد:

ولی: ولی یتیم، کسی است که در کنار یتیم قرار گرفته و سرپرستی وی را به عهده دارد و ولی زن، کسی است که اجازه ازدواج زن به وی وابسته است، و بدون اجازه او ازدواجش امکان پذیر نیست.

در حدیث وارد شده، هر زن بدون اجازه مولای خویش ازدواج کند، ازدواجش باطل است.

فراء می‌گوید: «موالی، ورثه شخص و پسرعموهای وی هستند» و نیز گفته: «ولی و مولی در کلام عرب یکی است».

ابومنصور می‌گوید: از همین مورد (سرپرستی) است گفتار پیامبر اکرم که می‌فرماید: هر زنی بدون اجازه مولای خویش... و در روایتی به جای کلمه مولی، ولی آمده و این بدان جهت است که این دو کلمه (ولی و مولی) هردو به یک معنی است.^{۵۱}

در اقرب الموارد اینگونه آمده است:

«ولی الشيء و علیه ولاية و ولاية: ملک امره و قام به.» - در کنار چیزی قرار گرفت و ولایت یا ولایت چیزی به عهده اوست، یعنی مالک کار او شد و مسؤولیت

۴۹. صحاح جوهری، ۲۵۲۸/۶

۵۰. معجم مقاییس اللغة، ۱/۶۱۴

۵۱. لسان العرب، ۴۰۷/۱۵

آن را به عهده گرفت^{۵۲}.

و سخنان دیگری نظیر این سخنان که اهل لغت در معنی کلمه ولایت و مشتقات و موارد استعمال آن گفته‌اند که می‌توان برای آگاهی بیشتر به آنها مراجعه کرد.

مفهوم ولایت و مولی در فرهنگ اسلامی: حال با توجه به مطالبی که در معنی لغوی ولایت گفته شد، یعنی با توجه به اینکه: ولی یتیم کسی است که سرپرستی وی را به عهده دازد، و ولی زن کسی است که اجازه ازدواج به عهده اوست و طبق فرموده پیامبر اکرم (ص) «هر زنی بدون اجازه ولی خویش ازدواج کند ازدواجش باطل است»^{۵۳}

و با توجه به اینکه به سلطان، ولی امر گفته می‌شود و به کسی که مسؤولیت تجهیز و تکفین میت را به عهده می‌گیرد، ولی میت گفته می‌شود. و با توجه به آنچه از میز در باره صفات باری تعالی نقل شده که: ولی همان احق و اولی به تصرف است، و همچنین مولی که از کلام او استفاده می‌شود، ولی و مولی و اولی به یک معناست.

و آنچه از فراء نقل شد که «ولی و مولی در کلام عرب یکی است». و آنچه از مفردات نقل شد که: «حقیقت ولایت به عهده گرفتن کارها و سرپرستی امور است و ولی و مولی نیز به همین معناست» و آنچه از ابن اثیر نقل شد که «در مفهوم ولایت تدبیر و قدرت و فعل [قدرت تأثیر گذاری] نهفته است»، با توجه به همه اینها آشکار می‌گردد که مفهوم تصرف و عمل در کلمه ولایت مندرج شده است و آنچه در کلمات برخی آمده که معنی و مفهوم ولایت تنها محبت و دوستی است صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر صرف محبت و دوستی که یک امر قلبی است را [در فرهنگ عرب] بخواهند بیان کنند در آن صورت لفظ «حب»، و یا «ودّ» [محبت یا مودت] که کلمات مقابل آن «بغض و کراهت» است را به کار می‌برند.

اما «ولایت» به معنی تصدی و به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران است که در مقابل آن «عداوت» است که به معنی تجاوز و تعدی به دیگران است. پس به مصلحت دیگران در کار آنها تصرف نمودن، ولایت است و تصرف به ضرر دیگران عداوت، و این هر دو از مقوله فعل [انجام کار و تأثیر گذاردن در امور دیگران] است. [نه صرفاً یک امر قلبی و احساسی چنانچه در مودت و محبت اینگونه است]. البته گاهی واژه ولایت در تصرف در شؤون دیگران به صورت مطلق چه به نفع و چه به ضرر به کار برده می‌شود.

۵۲. اقرب الموارد، ۱/۲۸۷.

۵۳. عن النبی (ص) ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل. سنن ترمذی، ۲/۲۸۰ باب ۱۴ از ابواب نکاح، حدیث ۱۱۰۸.

اینک در گفتار خداوند تبارک و تعالی بیندیش که می‌فرماید: «والمؤمنين والمؤمنات بعضهم اولياء بعض يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر»^{۵۴} - مردان و زنان مؤمن برخی از آنها اولیای برخی دیگر هستند، یکدیگر را به کارهای نیک امر نموده و از کارهای زشت باز می‌دارند. و نیز این آیه شریفه که می‌فرماید: «الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات»^{۵۵} - خدا ولی و سرپرست مؤمنان است، آنان را از تاریکیها به نور می‌راند و آنان که کافرند اولیایشان طاغوت است، آنان را از نور به ظلمتها می‌راند.

ملاحظه می‌فرمایید در دو آیه فوق که لفظ ولایت آمده به دنبال آن به گونه‌ای چگونگی کارهای ناشی از ولایت و امر و نهی و عمل متناسب با آن ذکر شده و همه اینها دلیل بر این است که مفهوم تصرف همواره در مفهوم ولایت مندرج شده است.

وحدت و قرب، لازمه اعمال ولایت: حال با توجه به ریشه کلمه ولایت که طبق گفته اهل لغت به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیکی است، [الولی - القرب] باید گفت کسی که می‌خواهد در امور دیگری تصرف کند لازمه آن نزدیک شدن و همراه شدن با اوست و گرنه اعمال ولایت و تصرف امکان پذیر نیست، انسان خود به تنهایی قادر به رفع نیازمندیهای خود نیست و به همین جهت نیاز به کسی دارد که در کنار و نزدیک وی قرار گرفته و در نیازمندیها به او کمک کند، و درست با قرار گرفتن افراد در کنار اوست که از تنهایی خارج شده و صاحب «ولی» می‌گردد و با این نزدیکی و کنار او قرار گرفتن می‌تواند توسط آن، نقصهایش را جبران و کمبودهایش را برطرف کند، و کلمه «ولی» و «مولی» نیز بدان جهت هم بر والی و هم بر کسی که تحت سرپرستی اوست اطلاق می‌شود، که اینها هر دو نیازمند به هم هستند و هر یک قسمتی از کارهای دیگری را انجام می‌دهد.

کلمه «تلو» (کنار) و «ولی» نیز گویا از یک ریشه گرفته شده باشد که واو آن قلب به (تاء) شده است و نظیر آن در کلام عرب بسیار یافت می‌شود. از باب مثال هنگامی که زید تنها نیست و فرد دیگری «مثلاً عمرو» در شوون او دخالت و تصرف می‌نمایند می‌توان گفت هر کدام در کنار دیگری است و به همین اعتبار و عنایت است که لفظ مولی هم به مالک و هم به مملوک اطلاق می‌شود، و باز به همین اعتبار و عنایت است که گفته می‌شود «الله ولی الذين آمنوا» - خدا ولی مؤمنان است و از طرف دیگر گفته می‌شود «المؤمن ولی الله» -

مؤمن ولی خداست».

پس از مجموع این مطالب آشکار می‌شود که این معانی متعدد که برای مولی ذکر شد بازگشت آن به یک معنی است و همه مصداق یک مفهوم هستند و آن مفهوم قرار گرفتن یک شخص در کنار شخص دیگر برای به عهده گرفتن برخی کارها و برطرف کردن برخی نواقص و کمبودهای اوست.

کلمه مولی در حدیث متواتر «من کنت مولاه...» به چه معنی است؟

حال با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می‌شود که گفتار پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر «من کنت مولاه» - چه با لفظ مولی باشد و یا با لفظ ولی - مفهوم آن این است که آنچه را خداوند سبحان برای وی از اولویت در تصرف و ولایت و حکومت مندرج در آیه شریفه «النبی ولی بالمؤمنین» ثابت نموده، برای حضرت علی (ع) نیز تثبیت می‌فرماید و به همین جهت در ابتدای کلام، جمله «آیا می‌دانید من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم» را سه مرتبه تکرار فرمودند، و ظاهر کلام این است که دو کلمه: «مولی» در کلام آن حضرت هر دو به یک معناست و آن همان اولویتی است که در آیه شریفه بیان شده است. و اگر پیامبر اکرم (ص) در صدد بیان محبت داشتن مردم نسبت به حضرت علی (ع) بود دیگر احتیاجی نبود که آن حضرت اولویت خویش را برای مردم متذکر شوند و طبعاً یادآوری آن لغو محسوب می‌شد. به طور قطع بیان یک محبت صرفاً قلبی آنقدر مسئله مهمی نبود که پیامبر اکرم (ص) برای اعلان آن صدو بیست هزار حاجی را به هنگام بازگشت از حج در وسط روز و در آن گرمای شدید و طاقت فرسا در سرزمین غدیر خم برای بیان و اعلام آن متوقف نماید.

و باز شاهد همین معناست، گفتار آن حضرت در خبر عمران بن حصین که فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است پس از من»^{۵۶}. چرا که کلمه «پس از من - من بعدی» بخوبی احتمال اینکه ولایت به معنی محبت قلبی باشد را نفی می‌کند و مشخص و معین می‌سازد که منظور از مولی، اولویت و امامت است. چنانچه این معنی پوشیده نیست.

اینها نکاتی بود که اجمالاً به آن اشاره شد و تفصیل آن را باید در کتابهای کلامی که برای بحث از اینگونه مسائل تدوین شده جستجو کرد.

۵۶. عن رسول الله فی خبر عمران بن حصین: ماتریدون من علی؟ ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۲۹۶/۵، حدیث ۳۷۹۶).

روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام: و اما ضرورت تمسک به اهل بیت پیامبر اکرم(ص) و حجیت گفتار آنان در اصول و فروع دین امر دیگری است که علاوه بر مسئله امامت و خلافت باید به آن توجه ویژه مبذول نمود، چرا که مسئله خلافت مسئله‌ای است اعتقادی که به «علم کلام» مربوط می‌شود. اما مسئله حجیت اقوال و افعال عترت طاهرین(ع) یک مسئله اصولی است، گرچه هر دو مسئله در نزد ما از یکدیگر تفکیک ناپذیر و متلازم یکدیگرند.

ادله شرعی و روایات بر ضرورت اخذ به مذهب عترت طاهرین(ع) و در رأس آن باب علم پیامبر(ص) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) بسیار است که به درج برخی از آنها می‌پردازیم:

حدیث متواتر ثقلین: حدیث ثقلین از احادیث متواتر بین فریقین است که براساس مضمون آن پیامبر(ص) عترت را در کنار و عدل قرآن کریم قرار داده است.

این حدیث را صاحبان صحاح و سنن و مسانید^{۵۲} و بسیاری دیگر از پیامبر اکرم(ص) روایت نموده‌اند و از احادیث بسیار معروف و مشهور است که به ذکر آن می‌پردازیم:

زیدبن ارقم ضمن نقل حدیث غدیر روایت نموده که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«ای مردم همانا من یک بشر هستم و نزدیک است که فرستاده خدا (ملک الموت) مرا ملاقات کند و من دعوت او را اجابت نمایم، اما من دو چیز گرانها را در میان شما به یادگار می‌گذارم، اولین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را گرفته و بدان چنگ آویزید.

آنگاه آن حضرت در ترغیب و تشویق مردم نسبت به کتاب خداوند سخنانی

۵۱. صحاح: به کتابهایی گفته می‌شود که روایات گردآوری شده در آنها از جهت سند در نظر مؤلفین آنها صحیح و درست باشد. در میان کتابهای سنت شش کتاب به عنوان صحاح مشهور و معروف است: ۱- صحیح بخاری، تألیف محمدبن اسماعیل جعفی بخاری متوفای ۲۵۶، ۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری متوفای ۲۶۱، ۳- صحیح ابن ماجه تألیف محمدبن یزیدبن ماجه قزوینی متوفای ۲۷۳، ۴- صحیح ابوداود، تألیف ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای ۲۷۵، ۵- صحیح ترمذی تألیف ابو عیسی محمدبن عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹، ۶- صحیح نسائی تألیف احمدبن شعیب نسائی متوفای ۳۰۳. البته گاهی موطاء مالک تألیف مالک بن انس رهبر شاخه مذهبی فقه مالکی را نیز جزو صحاح به شمار آورده‌اند.

سنن: به غیر از صحیح مسلم و صحیح بخاری به سایر کتب صحاح، سنن نیز گفته می‌شود، نظیر سنن ترمذی، و سنن ابی‌داود.

مسانید: کتابهایی هستند که در آنها مجموعه احادیث اشخاص با ذکر سند گردآوری شده، اما مؤلفین آن مدعی صحت همه حدیثهای گردآوری شده نیستند، نظیر مسند احمد حنبل. (مقرر)

بیان داشت و سپس فرمود: و [دومین آنها] اهل بیتم است. خدا را به یاد شما می‌آورم در باره اهل بیتم. ۵۸»

و نیز ترمذی به سند خویش از زید بن ارقم روایت نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود: «من در میان شما چیزی را به یادگار گذاشتم، اگر بدان تمسک جوید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن دو عظیم تر و بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا، رشتهای که از آسمان به زمین امتداد یافته و عترتم، اهل بیتم که هرگز تا آن زمان که بر حوض بر من وارد شوند از یکدیگر جدا نخواهند شد. پس اینک بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد. ۵۹»

روشن است که تمسک به کتاب، توجه به دستورات خدا و عمل به مضامین قرآن است و تمسک به عترت، توجه و عمل به گفتار و سنت ائمه معصومین علیهم السلام است. پس گفتار و سنتهای آنان دارای حجیت شرعی و الهی است.

و پیش از این دانستی که این حدیث (ثقلین) بین فریقین متواتر است و دو روایت فوق صرفاً به عنوان نمونه ذکر گردید. مضمون این روایت را پیامبر اکرم (ص) در موارد متعدد بیان فرموده‌اند: یکی در روز عرفه آخرین سفر پیامبر اکرم (ص) به حج (حجة الوداع)، دیگری در سر (مین غدير خم، سومی بر فراز منبر خویش در مسجد مدینه، چهارمی در حجره مبارک خویش به هنگام بیماری، که همه این تأکیدها برای تثبیت کتاب و عترت به عنوان دو رکن اساسی دین مبین اسلام بوده است که می‌توان در کتب حدیث به موارد نقل آن دست یافت. و بر همین اساس است که هر عاقل دانایی حدس می‌زند که مسئله امامت عترت پیامبر (ص) و لزوم تمسک به آنان همان نکته مهمی بوده که پیامبر اکرم (ص) به هنگام بیماری خویش به وسیله کتابت قصد تثبیت آن را داشت، اما افرادی از نگارش آن مانع شدند که روایت ذیل، بیانگر همین واقعیت است.

صحیح بخاری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده که گفت: «هنگامی که رسول خدا (ص) را حالت احتضار فرا گرفت و مردانی در حجره

۵۸. ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم ثقلین: اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتب الله واستمسکوا به فحسب علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال: و اهل بیتی، اذ کرّم الله فی اهل بیتی، اذ کرّم الله فی اهل بیتی، اذ کرّم الله فی اهل بیتی. (صحیح مسلم، فضائل الصحابه ۱۲۲/۷. چاپ دیگر ۱۸۷۳/۴ حدیث ۲۴۰۸).

۵۹. انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی، احدثهما اعظم من الاخر: کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظر واکیف تخلفونی فیهما (سنن ترمذی، حدیث ۳۲۸/۵، ۳۸۷۶).

مبارک، اطراف آن حضرت گرد آمده بودند، فرمود: پیش آید تا برای شما چیزی را بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید، در آن هنگام برخی از افراد که آنجا حضور داشتند گفتند: درد و مرض بر وی غلبه کرده، قرآن در نزد شماست و تنها کتاب خدا ما را بس است. پس بین اهل منزل اختلاف و نزاع در گرفت، برخی گفتند بیاورید تا پیامبر برایتان بنویسد تا پس از آن گمراه نشوید، و برخی دیگر سخنان دیگری گفتند. چون سخنان بیهوده و نزاع بالا گرفت پیامبر اکرم(ص) فرمود: برخیزید [بروید].^{۶۰}

عبدالله نقل می‌کند که ابن عباس پیوسته می‌گفت: بزرگترین مصیبت و بلکه همه مصیبت‌ها در این است که با ایجاد اختلاف و ابراز سخنها بیهوده مانع شدند که پیامبر خدا برای آنان این نامه را بنویسد. حال باید در جمله‌ای که در این روایت آمده- جمله «پس از آن گمراه نشوید- لن تضلوا بعدی» و شباهت زیاد آن با تعبیر پیامبر در روایت ترمذی اندیشید و به دست آورد که پیامبر اکرم(ص) در آن لحظات حساس چه مطلبی را می‌خواسته‌اند مکتوب فرمایند.

علامه بحاث و یگانه زمانه خویش مرحوم آیت الله سیدحامد حسین هندی قدس سره، دو جلد قطور از یک دوره کتاب گرانقدر خویش را که به **عبارات الانوار** نامگذاری نموده است به نقل حدیث ثقلین و طرق نقل آن از کتابهای سنت اختصاص داده که بجاست برای تحقیق بیشتر در رابطه با این حدیث به آن مراجعه شود.^{۶۱}

۶۰. عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله (ص) وفي البيت رجال فقال النبي (ص) هلموا اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله (ص) قد غلبه الوجد وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت واختصموا، منهم من يقول: قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ومنهم من يقول غير ذلك. فلما اكثروا السلفو والاختلاف قال رسول الله (ص): قوموا (صحیح بخاری، ۹۱/۳، کتاب المغازی، باب مرض النبی (ص) ووفاته).

۶۱. کتاب **عبارات الانوار فی مناقب الاثمه الاطهار (ع)** یک دوره کامل در اثبات امامت ائمه علیهم السلام است که توسط عالم بزرگوار سید میرحامد حسین بن محمدقلی خان نیشابوری کنتوری (متوفای ۱۳۰۶) در رد باب هفتم کتاب **التحفة الاثنی عشریه** نگارش یافته است. این کتاب در دو بخش عمده تنظیم شده است. بخش اول آن به اثبات دلال‌ت آیاتی از قرآن کریم که به آنها برای اثبات امامت ائمه (ع) استناد شده پرداخته شده که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است و در کتابخانه مصنف در لکنهو هند، نسخه خطی آن موجود است. بخش دوم آن در اثبات دلال‌ت دوازده حدیث مربوط به امامت ائمه معصومین علیهم السلام است که در دوازده جزء هر حدیث در یک جزء- تألیف یافته که جزء دوازدهم آن در رابطه با حدیث ثقلین و طرق نقل آن است که در دو جزء ضخیم گردآوری شده و همان دو جلد به سال ۱۳۸۱ در ایران در شش مجلد به چاپ رسیده است. (نقل به تلخیص از الذریعة آغا بزرگ تهرانی، ۲۱۴/۱۵) مقرر.

دیگر روایات ضرورت تمسک به عترت طاهرین علیهم السلام : پس بر اساس فرموده پیامبر اکرم (ص) بر امت مسلمان لازم است که به عترت پاک پیامبر اکرم (ص) تمسک جسته و گفتار و کردار آنان را پیشوای خود قرار دهند و من هرگز گمان نمی‌کنم هیچیک از علما، ائمه مذاهب اربعه را مقدم داشته و آنان را بر عترت پاک پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین علیهم السلام که کشتیهای نجات و درهای نزول رحمت الهی و پرچمهای هدایت وی هستند ترجیح دهند. با اینکه در شأن آنان علاوه بر حدیث ثقلین، احادیث و روایات دیگری نظیر روایات ذیل به دست ما رسیده است:

الدر المنثور در شأن قرآن و عترت از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«هرگز از آن دو (قرآن و عترت) پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند»^{۶۲}

مستدرک حاکم نیشابوری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده است که پیامبر خدا فرمود:

«ستارگان، مردم زمین را [هنگام مسافرت در دریا] از غرق شدن ایمنی می‌بخشند و اهل بیت من عامل ایمنی امت من از اختلاف و تفرقه‌اند و در صورتی که قبیله‌ای از عرب با آنان به مخالفت برخیزد، دچار تفرقه می‌شود، آنگاه از حزب ابلیس می‌شود»^{۶۳}

باز در همان کتاب به سند خویش از ابوذر روایت می‌کند که گفت، از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود:

«همانا مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح در میان قومش است، آن کس که بر آن سوار گشت نجات یافت و آنکه از آن تخلف ورزید غرق شد»^{۶۴}.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سمت که آنان گام برمی‌دارند منحرف نشوید و قدم به جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی

۶۲. فلا تقدموهما لتهلكوا ولا تعلموهما فانهما علم منكم (الدر المنثور، ۶۰/۲). شاید مقصود از جملة ولا تعلموهما، بر حذر داشتن از پیشداوریهای معمولی و تفسیر به رأی در فهم آیات و روایات باشد (مقرر).

۶۳. عن ابن عباس، قال قال: رسول الله (ص) النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لامتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس (مستدرک حاکم، ۱۴۹/۳).

۶۴. عن ابي ذر قال: سمعت النبي (ص) يقول: الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من قومه، من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق (مستدرک حاکم نیشابوری، ۱۵۱/۳).

و هلاکت باز نمی گردانند، اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که هلاک می گردید^{۶۵}». باز آن حضرت در کلامی دیگر می فرماید:

«آنان (اهل بیت پیامبر^(ص)) موضع اسرار خداوندند و ملجأ فرمانش، ظرف علم او هستند، و مرجع حکمتهايش، مخزن کتابهای او هستند و کوههای استوار دینش، به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست نمود و لرزش های آنان را از بین برد... احدی از این امت را با آل محمد مقایسه نتوان کرد و آنان که ریزه خوار خوان نعمت آنانند با آنان برابر نخواهند بود، آنان اساس دین و ارکان یقینند، غلوه کننده باید به سوی آنان باز گردد، و عقب مانده باید به آنان ملحق شود، ویژگیهای ولایت و حکومت از آنهاست و وصیت پیامبر^(ص) و وراثت او در میان آنان است و اکنون زمانی است که حق به اهلش و جایگاه واقعی خود رسیده است^{۶۶}». و روایتهای دیگری نظیر این روایات که از طریق فریقین نقل شده و تعداد آنها بسیار زیاد است، که باید در جای خود به صورت مستقل مورد بحث قرار گیرد. من در عین حال از علمای متعهد و آگاه سنت درخواست می کنم از سر انصاف و با دیده علم به دور از جوهای سیاسی و تحریفهای استعماری، عقاید ما را درباره خلافت و ولایت و تمسک به راه و مرام عترت طاهرين اهل بیت پیامبر علیهم السلام مطالعه نمایند و در زندگی افرادی که به عنوان الگو، فرارویمان قرار داده ایم بیندیشند، و من تصور نمی کنم هیچیک از آنان، ائمه مذاهب اربعه را با توجه به روایاتی که در کتب خود آنان نیز وارد شده است بر پیشوایان و امامان خاندان عصمت و طهارت، ترجیح دهند.

تشیع و پیروی کردن از علی^(ع) و پیشوایان خاندان پاک پیامبر^(ص) با آنهمه احادیث متواتری که از پیامبر اکرم^(ص) درباره آنان وارد شده چیزی نیست که جدیدالظهور و بدعت در دین باشد، بویژه پس از آنکه اسم شیعه و تشیع در کلمات پیامبر اکرم^(ص) نیز آمده است: کتاب الدر المنثور در تفسیر سورة بینه می نویسد:

۶۵. انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی، فان لبدوا فالبدوا، و ان نهضوا فانهضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلکوا (نهج البلاغه فیض/ ۲۸۶، خطبة ۹۶، لح ۱۴۳، خطبة ۹۷).

۶۶. هم موضع سره و لجأ امره و عیبة علمه و موئل حکمه و کھوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد قرائصه... لا یقاس بال محمد^(ص) من هذه الامه احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداً، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفی الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة والوراثه، الان اذ رجع الحق اهل و نقل الی منتقله (نهج البلاغه، خطبة ۲، فیض/ ۴۴-۴۵، لح/ ۴۷).

«ابن عساکر از جابر بن عبدالله روایت نموده که گفت ما نزد پیامبر اکرم بودیم که علی^(ع) به آن حضرت وارد شد، پیامبر فرمود:

سوگند به آن کس که جانم به دست اوست این شخص و شیعیان او در روز قیامت رستگار اند، آنگاه این آیه نازل گردید: «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»^{۶۷} - آنانکه ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده اند، همانان شایسته ترین بندگان روی زمینند».

و باز ابن عدی از ابن عباس روایت نموده که گفت هنگامیکه آیه «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» نازل شد، پیامبر خدا^(ص) به علی^(ع) فرمود: مصداق این آیه، تو و شیعیانت هستید. در روز قیامت شما از خداوند راضی می باشید و خدا از شما راضی است.

و باز ابن مردویه از علی^(ع) روایت نموده که گفت: پیامبر خدا^(ص) به من فرمود: آیا نشنیده ای گفتار خداوند سبحان را که می فرماید: «ان الذین...» آنان تو و شیعیانت هستید، وعده گاه من و شما در کنار حوض (کوثر) است، در آن هنگام که امت ها برای حساب آورده می شوند پیشاپیش آنان فراخوانده می شوید در حالیکه پیشانی های آنان از نور می درخشد.^{۶۸} کلام در این زمینه [استناد به آیه النبی اولی بالمؤمنین] به درازا کشید، از خوانندگان محترم عذرخواهی نموده و سخن پیرامون این موضوع را به همین جا خاتمه می دهیم.

ع- دلالت آیه: و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله...

و ما کان لمومن ولا مومنة اذا قضی الله ورسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم^{۶۹} هیچ زن و مرد مومنی را نمی رسد هنگامیکه خدا و رسول وی امری را اراده نمایند اختیاری در کار خویش داشته باشند.

طبق آنچه مفسرین نوشته اند این آیه درباره جریان ازدواج زید بن حارث با زینب - که پیش از این در توضیح آیه قبل به آن اشاره شد - نازل گردیده است.

۶۷. البینه ۷/.

۶۸. اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله قال: کنا عند النبی^(ص) فاقبل علی^(ع) فقال النبی: والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتهم لهم الفائزون یوم القيامة و نزلت: ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه، قال رسول الله^(ص): لعلی هو انت و شیعتک یوم القيامة راضین و مرضیین. و اخرج ابن مردویه عن علی^(ع) قال: قال رسول الله^(ص): الم تسمع قول الله: ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه، انت و شیعتک و موعدی و موعدهم الحوض، اذا جئت الایم للحساب تدعون غراً محجلین. (الدر المنثور، ۳۷۹/۶).

۶۹. احزاب ۳۶/.

پیامبر اکرم (ص) تصمیم گرفت دختر عمه خود، زینب بنت جحش را به ازدواج پسر خوانده خویش، زید بن حارثه درآورد، اما زینب و برادرش عبدالله از این پیوند، ناخرسند بودند، آیه فوق در این باره نازل گردید، لکن پس از نزول آیه، زینب و برادرش به پیامبر خدا (ص) گفتند ما به آنچه خدا و رسولش صلاح بدانند و راضی باشند، راضی هستیم.

آنچه مسلم است این قضیه، تنها یک قضیه شخصی نیست، بلکه مسئله‌ای اجتماعی است. بویژه باتوجه به اینکه زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر اکرم (ص) با وی ازدواج نمود، و همه بیانگر این است که تمام این ماجرا برای از بین بردن دو عادت خرافی و بی اساس جاهلیت از میان جامعه اسلامی بوده است، یکی عادت زشت دانستن و بیزار بودن مردم از ازدواج یک خانم قریشی با برده آزاد شده، و دیگری پسر خوانده را در حکم پسر قرار دادن و همسران آنها را در حکم همسران فرزندان خویش دانستن، که پیامبر اکرم (ص) با ازدواج خویش با زینب عملاً این تصور بی اساس را باطل اعلام فرمود.

بر اساس این آیه در مسائل حکومتی، اجتماعی در مقابل نظر خدا و پیامبر (ص)، از مردم نفی اختیار شده است. اما به این نکته نیز باید توجه داشت که در این مورد خاص، طبق آنچه وارد شده پس از نزول آیه، زینب به هنگام عقد نسبت به ازدواج کاملاً رضایت داشت و سلب اختیاری در کار نبوده، مگر اینکه گفته شود به اصطلاح علما «مورد، مخصص نیست»^{۷۰} و حکم کلی «حاکمیت داشتن نظر خدا و رسول بر مردم»، همواره به کلیت خود باقی است و این نکته‌ای است درخور توجه.

۵- دلالۃ آیه انما ولیکم الله ورسوله... انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة وهم را کعون^{۷۱} - ولی امر شما تنها خدا و رسول او، و مؤمنانی هستند که نماز بپا داشته و فقیران را در حال رکوع، زکات می‌دهند.

روایات زیادی از شیعه و سنی به صورت متواتر نقل شده که این آیه در شأن حضرت علی امیر المؤمنین (ع) هنگامی که در نماز انگشت و یا چیز دیگری را به سائل بخشید نازل شده که دو نمونه از آن را در اینجا می‌آوریم:

۱- طبرانی در اوسط، و ابن مردویه از عمار بن یاسر نقل می‌کند که: «امیر المؤمنین علی (ع) در رکوع نماز مستحبی بود، سائلی وارد شد و چیزی طلب نمود. حضرت انگشت

۷۰. بیان یک حکم در مورد خاص دلیل بر این نیست که حکم فقط منحصر به همین یک مورد است، بلکه حکم کلی است و مورد خاص فقط به عنوان یک نمونه از آن حکم کلی به شمار می‌آید (مقرر).

خود را بیرون آورده و به سائل داد. سائل به خدمت رسول خدا (ص)، رسید و جریان را باز گفت، در این هنگام آیه «انما ولیکم الله و رسوله» نازل گردید، پیامبر (ص) آیه را برای اصحاب قرائت کرد و فرمود «من کنت مولاہ فعلی مولاہ، اللهم وال من والاه و عادمن عاداه» هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. خدایا دوست دار دوستان او را، و دشمن دار دشمنان او را»^{۷۲}

قابل ذکر است که این سومین موردی است که پیامبر اکرم (ص) به این جمله (من کنت مولاہ...) استناد نموده‌اند، مورد اول در قصه غدیر و دوم در داستان بریدم که پیش از این گذشت و ولایت چنانچه گفته شد از سنخ تدبیر و اعمال قدرت و انجام کار است. (نه صرف یک محبت قلبی).

۲- از امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه «انما ولیکم الله و رسوله...» نقل شده است که فرمود: جمله «انما ولیکم الله و رسوله و...» یعنی اولی به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارها و جانها و مالهای شما، تنها خدا و رسول او و مؤمنان هستند. و مراد از مؤمنان (والذین آمنوا) علی و اولاد او، ائمه علیهم السلام، تا روز قیامت هستند.^{۷۳}

البته در ادامه همین روایت در رابطه با آنچه امیرالمؤمنین (ع) به سائل بخشید، به جای انگشت «حوله گرانقیمت» آمده، شاید این جریان در دو واقعه جدا از هم واقع شده باشد.

۶- دلالت آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم... یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعت فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تأویلا:^{۷۴}

ای اهل ایمان، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او، و فرمانداران از خودتان را. پس اگر در چیزی با هم به نزاع برخاستید، امر آن را به خدا و رسول باز گردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، که این کار بهترین کارها و نیکوترین بازگرداندن است.

۷۲. اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر قال: وقف بعلی سائل و هو را کف فی صلاة تطوع فنزع خاتمه فاعطاه السائل فاتی رسول الله (ص) فاعلمه ذلک فنزلت علی النبی هذه الاية: «انما ولیکم الله و رسوله...» فقرأها رسول الله (ص) علی اصحابه ثم قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. (الدر المنثور، ۲/۲۹۳).

۷۳. عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله عزوجل «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» قال: «انما یعنی اولی بکم، ای احق بکم و بامورکم و انفسکم و اموالکم، الله و رسوله و الذین آمنوا، یعنی علیا و اولاده الائمة (ع) الی یوم القیامة: (اصول کافی، ۱/۲۸۸، کتاب الحجّة، باب مانص الله و رسوله علی الائمة، حدیث (۳/).

۷۴. النساء/۵۹.

از تکرار کلمه «اطیعوا» چه می‌فهمیم؟ در آیه فوق، کلمه «اطیعوا» اطاعت کنید» بر سر کلمه رسول تکرار شده، به نظر می‌رسد «اطاعت کنید» دوم چیزی غیر از «اطاعت کنید» اول را از مردم درخواست می‌کند. نظر مفسرین در این رابطه متفاوت است. برخی گفتن «اطاعت کنید» دوم برای تأکید و مبالغه است و برای این تکرار شده که توهّم این معنی که هر چه در قرآن نیامده، نباید پیروی نمود را از ذهنها بزدايد. برخی دیگر گفته‌اند «اطاعت کنید» اول دستور به اطاعت از خداوند در واجبات است و «اطاعت کنید» دوم دستور به اطاعت از پیامبر اکرم (ص) در سنن و مستحبات. اما آنچه به نظر می‌رسد این است که با توجه به عطف اولی الامر به رسول و اینکه کلمه «اطاعت کنید» بر سر اولی الامر تکرار نشده، ظاهراً دستور به اطاعت از رسول و اولی الامر از یک سنخ است، اطاعتی علاوه بر آنچه مردم موظفند از خداوند تبارک و تعالی داشته باشند.

دستور به اطاعت از خداوند «اطیعوا الله» مربوط به احکامی است که از سوی خداوند تشریع شده و این یک امر ارشادی است، زیرا اگر غیر این (یعنی امر مولوی) باشد تسلسل اوامر و ثواب و عقوبات نامتناهی به وجود می‌آید که بطلان آن در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. ۷۵

۷۵. در علم اصول فقه، امر، به تقسیمهای مختلفی از جمله به مولوی و ارشادی تقسیم شده است، امر مولوی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر بوده و به انجام و ترک آن مستقلاً ثواب و یا عقاب مترتب است. بیشتر اوامری که در کتاب و سنت وارد شده، از اینگونه اوامر است، همانند امر به نماز، روزه، زکات... امر ارشادی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر نیست بلکه شنونده را به انجام سایر تکالیف ارشاد و راهنمایی می‌کند و بر انجام و یا ترک آن ثواب و عقاب جداگانهای مترتب نیست. در حقیقت اوامر ارشادی، راهنمایی و اشاره است به اوامر و تکالیف اصلی و مولوی و خود مستقلاً بدون آنها منظور شارع مقدس نیستند و تشریمی جداگانه نخواهد بود و قهراً ثواب و عقاب و وجوب و اطاعت مستقلاً ندارند. بسیاری از اوامر صادره از خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید و اوامر و فرامین حکومتی صادره از پیامبر اکرم (ص) در مقام ولایت و حکومت، همه اوامر مولوی است. اما اوامر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و فقیه بر اجرا و انجام دستورات خداوند، اوامر ارشادی است.

بطلان تسلسل، یک اصل قطعی فلسفی است و معنی آن وجود سلسله علل و معلولهای نامتناهی است که در فلسفه، بطلان و محال بودن آن ثابت شده و در این جا مقصود این است که اگر حکم وجوب اطاعت که از «اطیعوا الله» استفاده می‌شود همچون حکم وجوب نماز، روزه و... یک وجوب مستقل و مولوی باشد قهراً وجوب اطاعت دیگری دارد و همین وضع در آن وجوب اطاعت دوم نیز پیش می‌آید و قهراً باید گفت هر وجوب اطاعتی یک وجوب اطاعتی دارد و تا بی‌نهایت باید وجوب اطاعتهایی در هر تکلیفی باشد و این محال است، ولی اگر گفتیم ادله وجوب اطاعت در آیه فوق ارشادی و اشاره به همان تکالیف مولوی، همچون نماز، روزه و غیره است و تکالیف مستقلی نیستند تا وجوب اطاعتهای مستقلی بخواهند دیگر اشکال عقلی تسلسل از بین می‌رود (مقرر).

و اما دستور به اطاعت از پیامبر اکرم (ص) و اولی الامر، دستور به اطاعت از اوامر مولوی است. اوامری که از جانب آنان به عنوان اینکه در امور اجتماعی، سیاسی و قضایی، حاکم و صاحب اختیار مسلمین هستند صادر می‌شود. در «اطاعت کنید» دوم، دستور به اطاعت از فرامین پیامبر و اولی الامر در بیان احکام خداوند، مراد و منظور نیست. چرا که آن امر دیگری به جز اطاعت از خداوند نیست و فرامین پیامبر و اولی الامر در آن رابطه، فرامین ارشادی محض است، چنانچه فرامین فقیه نیز در مقام بیان احکام اینگونه است (که پیش از این نیز به آن اشاره شد).

پس بدین سبب لفظ «اطیعوا» در آیه شریفه تکرار شده و اطاعت پیامبر اکرم و اولی الامر - علاوه بر اطاعت خداوند - یکجا آورده شده است. البته این نکته را نیز باید توجه داشت که همه ولایتها از جانب خداوند است و اطاعت از آنان نیز به گونه‌ای، اطاعت از خداوند محسوب می‌شود.^{۷۶}

معنی و مفهوم «امر» در آیه شریفه: مراد و منظور از کلمه «امر» در آیه شریفه ظاهراً همان امارت و حکومت و اداره شؤون امت اسلامی است.^{۷۷} به امارت و حکومت بدین جهت، امر گفته شده که قوام و اساس آن بر «امر» است، فرمان راندن از سوی [حاکم] و

۷۶. پیامبر اکرم (ص) به عنوان اینکه صاحب اختیار مردم و ولی امر آنان است، در حیطه حکومت خود مسائلی را لازم‌الاجرا تشخیص می‌دهند و برای اجرای آن دستور صادر می‌فرمایند، که مسلمانان بر اساس این آیه موظف به اجرای اینگونه دستورات شده‌اند. پیامبر اکرم (ص) برای جنگ دستور حرکت می‌دهند، و یا می‌فرمایند که فلان مال در جنتی مصرف شود، و یا با قبیلای قرارداد صلح امضا شود... اینگونه امور از دستورات حکومتی است و مردم موظفند به عنوان دستورات رهبری از آنها اطاعت کنند. همین مسئولیت پس از پیامبر اکرم (ص) به اولی الامر می‌رسد و مردم به همین دلیل موظف به اطاعت از اولی الامر می‌شوند که بر اساس شرایط مشخص شده می‌باشند. پس در آیه دو گونه اطاعت از مردم خواسته شده است:

الف: اطاعت خدا و عمل به احکام او که توسط پیامبر (ص) برای همیشه به مردم ابلاغ شده است «در مقام رسالت».

ب: اطاعت از خلیفه خدا در زمین و ولی امر جامع‌الشرایط مسلمین، که به منظور حسن اجرای دستورات الهی و تدبیر امور مسلمین و حفظ نظام اسلامی، صادر شده است، «در مقام ولایت». (از افاضات معظمله در درس)

۷۷. کلمه «امر» در آیه مذکور ممکن است به سه معنی به کار رفته باشد که هر سه معنی با مفهوم حکومتی اولی الامر تناسب دارد: ۱- «**امر**» به معنی «فرمان و دستور» که در این صورت اولی الامر کسی است که فرمان می‌دهد و دیگران از وی اطاعت می‌کنند. ۲- «**امر**» به معنی «کار و عمل» طبق این معنی اولی الامر کسی است که کار مسلمانان به دست اوست و به همین مناسبت به امر اعمال گفته می‌شود. ۳- «**امر**» به معنی «امارت و حکومت» با این معنی اولی الامر یعنی حاکم و امیر. (از افاضات معظمله در درس).

فرمانبرداری از سوی دیگر [مردم].

در فرهنگ اسلامی نیز هر جا کلمه «امر» به کار رفته مفهوم امارت و حکومت از آن استفاده شده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود: هیچ امتی امر (حکومت) خویش را به دست شخصی که در میان آن امت از او آگاه‌تر وجود دارد نمی‌سپارد، مگر اینکه کار آنان به مذلّت و پستی کشیده خواهد شد تا آنکه به آنچه واگذاشته‌اند باز گردند.^{۷۸}

۲- و نیز فرمود: رستگار و پیروز نخواهد شد جمعیتی که امر (حکومت) آنان را زنی به عهده بگیرد.^{۷۹}

۳- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: هنگامی که برای امر (حکومت) قیام کردم، یک طایفه پیمان شکستند و...^{۸۰}

۴- و نیز می‌فرماید: شاید من شنواترین و مطیع‌ترین شما باشم نسبت به کسی که امر (حکومت) خود را به او بسپارید.^{۸۱}

۵- و نیز می‌فرماید: همانا سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) کسی است که قوی‌ترین آنها در اجرا و داناترین آنها به حکم خداوند در این امر باشد.^{۸۲}

۶- [و نیز می‌فرماید: ولكن من متأسفم از اینکه امر (حکومت) این امت را افراد گناهکار و سفیه به عهده بگیرند].^{۸۳}

۷- امام حسن (ع) در یکی از نامه‌هایی که به معاویه می‌نویسد می‌فرماید: هنگامی که پدرم علی از دار دنیا رفت مسلمانان این امر (حکومت) را به من واگذار کردند و تو بی‌تردید نیک می‌دانستی که من نسبت به این امر (حکومت) از تو سزاوارترم.^{۸۴}

۷۸. ما ولت امة قط امرها رجلا و فهم اعلم منه لالم يزل امرهم يذهب سفلا حتى يرجعوا الى متركوا.

(کتاب سلیمین قیس / ۱۱۸).

۷۹. لن يفلح قوم ولوا امرهم امراة. صحيح بخاری، ۹۱/۳. کتاب المغازی، باب‌نامه پیامبر (ص) به کسری و قیصر.

۸۰. فلما نهضت بالامر نکث طائفة... (نهج البلاغه، خطبة ۳، فیض ۵۱/، ل ۴۹/).

۸۱. ولعلی اسمعکم واطوعمکم لمن ولیتموه امرکم (نهج البلاغه فیض ۲۷۱/، خطبة ۹۱، ل ۱۳۶/، خطبة ۹۲/).

۸۲. ان احق الناس بهذا امر اقوام علیه واعلمهم بامر الله فيه (نهج البلاغه، فیض ۵۵۸/، خطبة ۱۷۲، ل ۲۴۷/ خطبة ۱۷۳/).

۸۳. ولکننی آسی ان یلی امر هذا لامة سفهاؤها و فجارها (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض ۱۰۵۰/، ل ۴۵۲/).

۸۴. ان علیا لما مضی لسبيله... ولانی المسلمون الامر بعده... فانک تعلم انی احق بهذا الامر منك (مقاتل الطالبیین / ۳۵).

۸- امام حسین (ع) به اصحاب حرّ می‌فرماید: ما اهل بیت محمدیم و اولی هستیم به ولایت امر (حکومت) بر شما^{۸۵}.

و موارد دیگری از این قبیل که در آن لفظ امر به مفهوم حکومت و امارت به کار برده شده است و آیاتی مثل «وشاورهم فی الامر»^{۸۶} و «امرهم شوری بینهم»^{۸۷} را نیز از همین موارد می‌توان به شمار آورد. زیرا از کلمه «امر» در این دو آیه شریفه همین مفهوم امور حکومتی و اجتماعی به ذهن متبادر است.

اولی الامر چه کسانی هستند؟ با توجه به آنچه در معنی و کاربرد واژه «امر» گفته شد، «اولی الامر» کسانی هستند که امر حکومت و اداره شوئون عمومی جامعه را در شعب و قسمتهای مختلف آن به عهده دارند که در رأس آنان رهبر و امام امت اسلامی قرار دارد. درباره معنی «اولی الامر» مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب می‌فرماید:

آنچه از ظاهر این عنوان در عرف به دست می‌آید این است که «اولی الامر» کسانی هستند که در امور عامه مسلمانان که شرع مقدس، فرد خاصی را برای انجام آن مشخص نکرده الزاماً به آنان مراجعه می‌شود.^{۸۸}

صاحب کتاب الدر المنثور به نقل از ابوهریره روایت نموده که گفت: «اولی الامر همان امرا و فرماندهان شما هستند».

در تعبیر دیگری درباره معنی اولی الامر وارد شده که «هم امراء السرایا» آنان فرماندهان سربها هستند (کسانی که به جای پیامبر اکرم (ص) فرماندهی جنگ را به عهده داشتند).

باز در همان کتاب الدر المنثور از بخاری و مسلم و افرادی دیگر از ابن عباس روایت نموده که گفت:

«این آیه (اطیعوا الله واطیعوا الرسول و...) در شأن عبدالله بن حذافه بن قیس در آن هنگام که از سوی پیامبر اکرم (ص) برای سربهای اعزام می‌شد، نازل گشت^{۸۹}». اما از طرق

۸۵. و نحن اهل بیت محمد و اولی بولاية هذا الامر علیکم. (ارشاد مفید ۲۰۷/ = چاپ دیگر ۲۲۵/).

۸۶. آل عمران ۱۵۹.

۸۷. شوری ۳۸.

۸۸. مکاسب ۱۵۳.

۸۹. عن ابی هریره فی معنی اولی الامر: «هم الامراء منکم» و فی لفظ «هم امراء السرایا» و عن البخاری و مسلم و غیرهما عن ابن عباس قال: «نزلت فی عبدالله بن حذافه بن قیس اذ بعثه النبی (ص) فی سربة» الدر المنثور، ۱۷۶/۲.

اصحاب ماشیعة امامیه روایات «مستفیضة»^{۹۰} ای نقل شده که بیان می‌دارد، مراد از «اولی الامر» در آیه شریفه فقط دوازده امام معصوم^(ع) از اهل بیت پیامبر^(ص) است.

از جمله آن روایات این روایت است:

کافی به سند خویش از برید عجلای از امام محمدباقر^(ع) روایت نموده که آن حضرت در تفسیر اولی الامر فرمود: آیه شریفه تنها ما را مورد نظر داشته است، خداوند سبحان همه مؤمنان تا روز قیامت را مأمور نموده که تنها از ما پیروی و اطاعت داشته باشند.^{۹۱}

ولی در توضیح این روایت باید گفت بدون شک، از نظر ما، ائمه معصومین علیهم السلام پس از پیامبر اکرم^(ص) بر اساس تصریح آن حضرت و به آن جهت که از سایر مردم افضل و برتر بودند، مستحق امامت و رهبری بوده و مصادیق بارز آیه شریفه فوق و قدر متیقن اولی الامر هستند، و بیعت و اطاعت آنان بر امت واجب و لازم است، اما آنچه در اخبار و روایات از قول ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که «تنها ما مصادیق اولی الامر هستیم» شاید مراد از آن «حصر اضافی» است در مقایسه با حاکمان جور و ستم که در آن زمان به ناروا مقام خلافت را به عهده گرفته بودند، نه «حصر حقیقی»^{۹۲}.

ائمه علیهم السلام خواسته‌اند بفهمانند که امارت و ولایت حق آنان است و آنان که به ناروا متصدی خلافت و حکومت هستند اهلیت چنین مسؤولیتی را ندارند، و گر نه اگر کسی بر اساس حق شرعی، ولایت و حکومتی را به عهده گرفته باشد بدین گونه که ائمه علیهم السلام ولایت را برای شخص و یا عنوانی، جعل نموده باشند، و یا مسلمانان شخصی که شرایط معتبر رهبری را داراست برای رهبری برگزینند- البته اگر قایل به صحت آن

۹۰. در علم درایه و حدیث برای شناخت روایات از جهات مختلف تقسیم‌بندیهای متفاوتی وجود دارد که از آن جمله از جهت کیفیت متن و اعتبار سند به انواع زیر تقسیم شده است: ۱- متواتر، ۲- مستفیض، ۳- عزیز، ۴- منکر، ۵- شاذ، ۶- مشهور، ۷- مقلوب، ۸- معلق، ۹- مضطرب، ۱۰- مدرج، ۱۱- منفرد، واحد.
حدیث مستفیض حدیثی است که راویهای آن در هر طبقه بیش از سه نفر باشند، ولی به سرحد تواتر نرسیده باشد، گاهی به اینگونه حدیث، مشهور نیز می‌گویند. (مقرر).

۹۱. الکافی بسنده عن برید العجلی عن ابی جعفر^(ع) قال: ایانا عنی خاصة، امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا، اصول کافی، ۲۷۶/۱ کتاب الحجة، باب ان الامام^(ع) يعرف الامام الذی من بعده، حدیث ۱/۱۰.

۹۲. حصر در علم «معانی بیان و علم اصول» به دو گونه تقسیم شده است، حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر حقیقی: تخصیص موصوفی است به صفتی و یا صفتی به موصوفی، به گونه‌ای که شامل دیگران نشود. حصر اضافی: تخصیص موصوف است به صفت و یا صفت به موصوف نه به طور حقیقی، بلکه در مقایسه و نسبت به چیزهای دیگر، در مورد فوق انحصار اولی الامر به ائمه معصومین علیهم السلام به صورت حصر حقیقی و برای همه زمانها نیست که دیگران اولی الامر نباشند بلکه اولی الامر نسبت به سایر حکام جور، فقط به آنان منحصر است. (مقرر).

شویم که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت- در این صورت بدون تردید باید قایل به وجوب اطاعت از وی نیز بشویم، چرا که بدون اطاعت، رهبری تحقق پذیر نمی‌شود و امور جامعه به هرج و مرج کشیده خواهد شد.

به عبارت دیگر می‌توان گفت وجوب اطاعت از اولی الامر، به اصطلاح علمای علم اصول از قبیل «تعلیق حکم وجوب اطاعت به وصف» اولی الامر است که علت از آن استنتاج می‌شود و در واقع حکم به تحقق علت وابسته است، پس علت وجوب اطاعت بدان جهت است که اولی الامر شرعاً صاحب امر و فرمان است و به همین جهت در صورتی که به معصیت خداوند فرمان دهد، دیگر اولی الامر شامل وی نمی‌شود.

زیرا به وی حق فرمان دادن در معصیت داده نشده است و اصولاً فقط کسی صاحب فرمان است که به حق فرمان براند و در حقیقت وجوب اطاعت از اولی الامر در محدوده ولایت شرعی آنان است و صاحب امر تنها به کسی گفته می‌شود که شرعاً حق امر و حکومت برای او ثابت شده باشد، همانند «صاحب خانه» که در واقع تنها به کسی گفته می‌شود که واقعاً صاحب و مالک خانه باشد نه شخص یا اشخاصی که به ناروا و از روی غصب خانهای را به تصرف خویش درآورده باشند.

از سوی دیگر، حصر همواره منحصر به حصر حقیقی نیست بلکه در کلمات ائمه معصومین علیهم السلام، حصر اضافی نیز بسیار شایع و رایج است، چنانچه مضامین قرآن کریم نیز مقید به موارد نزول و مصداقهای خاص آن نیست و تطبیق مضامین قرآنی در برخی از روایتها به موارد معین مانع از تمسک به اطلاق و عموم آیات قرآنی نمی‌شود. از طرف دیگر چگونه ممکن است به ولایت شخص یا اشخاصی شرعاً ملتزم شویم- چه با نصب از ناحیه ائمه معصومین (ع) و یا انتخاب امت بر فرض صحت آن در شرایط و موارد خاص- اما اطاعت از آنان را واجب و لازم ندانیم؟ که مسلم است در این صورت جعل ولایت کامل و صحیح نیست و هدف از ولایت جز به تسلیم بودن و اطاعت کردن حاصل نمی‌شود.

در همین باره این نکته نیز قابل توجه است که ضرورت اطاعت منحصر به اطاعت از امامت کبری و رهبر عامه مسلمانان نیست بلکه کارگزاران حاکم نیز در مورد و محدوده‌ای که به آنان مسئولیت واگذار شده واجب الاطاعه‌اند. در کتاب صحیح مسلم از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هر که مرا اطاعت کند بی‌گمان خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر کس فرمانده مرا اطاعت کند، مرا اطاعت

کرده و هر که فرمانده مرا نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است»^{۹۳} و باز صحیح مسلم از آن حضرت روایت نموده که در بیانات خویش در حجة السوداع فرمود: «اگر برده‌ای را به فرماندهی شما گماشتند که شما را بر اساس دستورات خداوند رهبری کند، از وی اطاعت و شنوایی داشته باشید»^{۹۴}.

باز در همان کتاب از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «بر شخص مسلمان لازم است که در آنچه خوشایند و ناخوشایند دارد (از امام جامعه اسلامی) اطاعت و شنوایی داشته باشد مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود، که اگر به ارتکاب معصیت فرمان داده شد دیگر شنوایی و اطاعتی نیست»^{۹۵}.

از سوی دیگر به هیچ وجه امکان ندارد ما ملتزم شویم که رهبر مفترض الطاعة، به صورت مطلق باید معصوم باشد، زیرا کار درمورد کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا امیرالمؤمنین (ع) مسؤولیت‌هایی را به عهده داشتند و قطعاً معصوم نبوده‌اند مشکل خواهد شد، اشخاصی همانند مالک‌اشتر و محمدبن ابی بکر به طور قطع اشکالی در وجوب اطاعت از آنان در محدوده حکومتیشان نیست.

البته می‌توان سخن را بدین گونه تقریر نمود و گفت: کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا ائمه معصومین علیهم السلام به مسؤولیتی منصوب شده و یا با اذن و اجازه آنان و یا براساس ملاکها و موازینی که از سوی آنان معین و مشخص شده به خلافت و ولایت منصوب شده‌اند، درواقع اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است، که دراین صورت، مفهوم آیه گسترش پیدا کرده و منحصر به ائمه معصومین نخواهد شد. خلاصه کلام در باره اولی الامر: با توجه به آنچه تاکنون گفته شد سخن را می‌توان اینگونه خلاصه کرد:

درباره اولی الامر مندرج در آیه شریفه سه احتمال وجود دارد:

۱- اولی الامر عام است و همه کسانی که به گونه‌ای امور مردم به دست آنهاست را شامل می‌شود، ولو اینکه جائز و ستمگر باشند. چنانچه از ظاهر کلام ابوهریره این معنی

۹۳. عن رسول الله (ص) انه قال: من اطاعني فقد اطاع الله و من عصاني فقد عصي الله و من اطاع اميري فقد اطاعني و من عصي اميري فقد عصاني. (صحیح مسلم، ۱/۴۶۶، چاپ دیگر ۱۳/۶).

۹۴. لو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و اطيعوا (صحیح مسلم، ۱/۴۶۸، چاپ دیگر ۱۵/۶).

۹۵. علی المرء المسلم السمع والطاعة فيما احب و كره الا ان يؤمر بمعصية فان امر بمعصية فلا سمع ولا طاعة (صحیح مسلم، ۱/۴۶۹، چاپ دیگر ۱۵/۶، کتاب الامارة، باب ۸، حدیث ۱۸۳۹).

استفاده می‌شد.

۲- اولی الامر، مخصوص به دوازده امام معصوم علیهم السلام است، چنانچه برخی از روایات منقول از ائمه معصومین^(ع) بر این معنی دلالت داشت و همین معنی را به ذهن نزدیک می‌کند این استدلال که: دستور دادن به طور مطلق و بدون قید و شرط از کسی جایز نیست، مگر اینکه وی به طور کلی از خطا و گناه معصوم و محفوظ باشد، و برخداوند متعال قبیح است که دستور اطاعت از کسی را بدون قید و شرط بدهد، در صورتی که در او احتمال خطا و یا فرمان به معصیت راندن وجود داشته باشد.

۳- اولی الامر با توجه به تناسب حکم و موضوع کسی است که حق امر کردن و فرمان راندن را شرعاً دارا باشد، پس کسی که چنین حقی برای وی ثابت و مسلم است، اطاعت از وی نیز در همین جهت و محدوده، واجب و لازم است و گرنه جعل این حق برای وی لغو و بی‌اثر خواهد بود. از طرف دیگر در شرع مقدس اسلام حق فرمانروایی منحصر به معصوم نیست بلکه هر کسی که حاکمیت وی مشروع باشد دارای چنین حقی است، چه حاکمیت او به نصب مستقیم از جانب معصوم باشد و یا اینکه به وسیله مردم برای انجام این مسئولیت انتخاب شده و حاکمیت وی مورد امضای شارع باشد که در محدوده مسئولیت خویش دارای حق حاکمیت است. از باب مثال، کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا امیرالمؤمنین^(ع) به مسئولیتهای حکومتی گماشته شده‌اند در همان محدوده و در مسائلی که مربوط به آنان است حق فرمانروایی دارند و بی‌تردید بر کسانی که در قلمرو حکومت آنان هستند واجب است در مسائل حکومتی از آنان اطاعت و پیروی داشته باشند.

اینها همه در مواردی است که آنان طبق ضوابط شرعی و به حق و عدل فرمان برانند و گرنه اگر در مواردی به معصیت خداوند فرمان دهند به طور قطع اطاعت از آنان در آن مورد جایز نیست، چون که برای آنان حق چنین دستوری قرار داده نشده و بلکه حتی در امور مباحی که در ارتباط با شؤون و مسائل حکومتی نیست برای آنان حق فرمانروایی بر دیگران و ضرورت اطاعت نمودن از آنان نیست.

از ابن عباس منقول است که در تفسیر آیه می‌گفت: «اولی الامر یعنی اهل دین و فقاقت و اهل اطاعت خداوند، کسانی که به مردم آموزش دین می‌دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند». و از جابر نقل شده که در تفسیر «اولی الامر منکم» می‌گفت: «اولی الامر، همان افراد فقیه در دین و خیراندیشانند. و از مجاهد نیز نقل شده

که در تفسیر آیه می‌گفت: «اولی الامر، همان فقها و علمای زمان هستند»^{۹۶}. بنابراین آیه شریفه به هیچوجه والیهای ستم و عمال آنان را شامل نمی‌شود زیرا ولایت آنان در پیشگاه خدا و رسول و حتی در پیشگاه عقل، باطل و بی‌اساس است و با توجه به شرایط هشتگانه‌ای^{۹۷} که ما پس از این (در بخش چهارم کتاب) برای حاکم اسلامی خواهیم گفت، آنان هیچ حق حاکمیتی بر مردم مسلمان نخواهند داشت.

و اگر ما انتخاب مردم را نیز در تعیین حاکم قبول نماییم باز مقید به همین شرطهای هشتگانه است و برای آن کسانی که فاقد آن باشند امامت و ولایت از اساس منعقد نمی‌شود.

از امیرالمؤمنین (ع) نیز روایت شده که فرمود:

خدا رابه وسیله خدا بشناسید و پیامبر را با پیام و رسالتش، و اولی الامر را با انجام کارهای نیک، و با اجرای عدالت، و با خوش رفتاری با مردم.^{۹۸}
درباره آیه شریفه در همین جا، ما سخن را به پایان می‌بریم، و ان شاء الله در آینده به هنگام بحث و بررسی روایت عمر بن حنظله و استدلال به آن برای اثبات ولایت فقیه، باز به صورت همه جانبه به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۷- دلال‌ت آیه: فلاوریک لایؤمنون حتی یحکموک... «فلاوریک لایؤمنون حتی

یحکموک فیما شجر بینهم، ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً»^{۹۹} نه چنین است، سوگند به پروردگار تو که اینان اهل ایمان نمی‌شوند مگر اینکه در خصومت

۹۶. عن ابن عباس فی قوله: واولی الامر منکم «یعنی اهل الفقه والدين و اهل طاعته الذین یعلمون الناس معانی دینهم و یأمرونهم بالمعروف و ینهونهم عن المنکر». و عن جابر فی قوله: واولی الامر منکم قال: «اولی الفقه و اولی الخیر». و عن مجاهد قال: «هم الفقهاء و العلماء. الدر المنثور، ۱/۲۷۶».

۹۷. استاد بزرگوار در بخش چهارم همین کتاب که به بررسی شرایط حاکم اسلامی اختصاص دارد به ذکر هشت شرط مورد اتفاق علمای اسلام و شش شرط مورد اختلاف در رابطه با حاکم اسلامی می‌پردازد که مجموعه آن از این قرار است: شرایط مورد اتفاق: ۱- عقل ۲- اسلام و ایمان ۳- عدالت ۴- علم و فقه ۵- قدرت ۶- پاک بودن از خصلتهای ناپسند ۷- ذکوریت (مرد بودن) ۸- پاکزادی (حلال زاده بودن). شرایط مورد اختلاف: ۱- بلوغ ۲- حریت ۳- قرشیت (سید بودن) ۴- سلامتی حواس و اعضای بدن ۵- عصمت (معصوم بودن از گناه) ۶- منصوبیت (تعیین وی به ولایت از جانب خدا و پیامبر اکرم (ع)). (مقرر).

۹۸. عن امیرالمؤمنین (ع) اعر فوالله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان. (کافی، ۸۵/۱)، کتاب التوحید، باب انه لا یعرف الا به، حدیث اول. و نیز توحید صدوق/ ۲۸۵، باب انه عزوجل لا یعرف الا به، حدیث ۰۳.

و نزاعشان تنها تو را حکم قرار دهند، آنگاه به هر چه حکم کنی هیچگونه اعتراضی نداشته و کاملاً از دل جان تسلیم فرمان تو باشند».

طرف سخن در آیه شریفه، پیامبر اکرم (ص) است و بر اساس آن، مردم موظف می‌شوند که در مسائل مورد اختلاف، مقابل او امر پیامبر اکرم (ص) سر تسلیم فرود آورده و حکمیت وی را مورد قبول قرار دهند.

اما ممکن است اطلاق آیه شریفه را بدین صورت مورد خدشه قرار داد، که آیه فقط در مورد قضاوت که یکی از شعبه‌های ولایت است ظهور دارد و نمی‌توان به آن برای اثبات ولایت مطلقه آن حضرت استناد نمود، شأن نزول آیه نیز همین نظر را تأیید می‌کند. در تفسیر مجمع‌البیان آمده که این آیه درباره نزاعی که بین زبیر و یکی از انصار واقع شد نازل گردیده است^{۱۰۰}.

از طرف دیگر می‌توان گفت از عموم موصول در جمله «ما شجر بینهم» - آنچه درباره آن به نزاع برخاسته‌اند - استفاده می‌شود که آیه، منحصر به مورد قضاوت نیست، بلکه تمام درگیریها و اختلافات افراد و اقوام مختلف با یکدیگر و حتی جنگها را نیز شامل می‌شود و در واقع این آیه نظیر آیه شریفه «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما»^{۱۰۱} - اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر به نزاع برخاستند بین آنان اصلاح برقرار کنید - است.

در این صورت آیه شریفه به صراحت ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) در تمام اختلافات داخلی امت اسلامی، اعم از شخصی و اجتماعی را شامل می‌شود، و مراد از حکومت و ولایت چیزی غیر از این نیست، و شأن نزول آیه هم اگر درباره قضاوت باشد باز به اصطلاح «مورد مخصص نیست»^{۱۰۲} و کلیت آیه را به مورد نزول آن نمی‌توان محصور کرد.

۸- دلالت آیه: انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس...: «انا انزلنا الیک

۱۰۰. مشاجره و مخاصمه‌های بین حاطب بن ابی بلتعنه یا دیگری با زبیر درباره آبدادن درختان خرمایشان که توسط نهري کوچک آبیاری می‌شد در گرفت، آنان این نزاع را برای حل و فصل نزد پیامبر اکرم (ص) آوردند، آن حضرت به نفع زبیر، حکم نموده و به وی فرمود: «اسق ثم ارسلی جارک»، اول تو نخله‌ایت را آب بده، آنگاه آب را برای همسایه‌ات بفرست. شخص انصاری از این قضاوت غضبناک شد و گفت یا رسول الله، چون پسر عمه‌ات بود اینگونه حکم کردی؟ در این هنگام صورت آن حضرت متغیر شد و به زبیر فرمود: «ای زبیر، آب را به روی زمین خود ببند و آنقدر صبر کن تا بیخ درخته‌ایت را پر کنند - نخلستان کاملاً سیراب شود - حق خود را به تمامی بگیری، آنگاه آب را برای زمین همسایه‌ات بفرست». مجمع‌البیان، ۶۹/۲، جزء سوم.

۱۰۱. حجرات ۹/.

۱۰۲. درباره این اصطلاح پیش از این توضیح داده شد. مراجعه شود.

الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما ارک الله ولا تکن للخائفین خصیماً^{۱۰۳}» ما به سوی توفیر آن را به حق فرستادیم تا به آنچه خداوند بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی و هرگز به نفع خیانتکاران (با مؤمنان) ستیزه گر مباش.

از اطلاق این آیه نیز استفاده می شود که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال مأموریت می یابد درباره تمام شئون و کارهای جامعه بین عموم مردم اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان حکم نماید، عمومیت از ظاهر آیه آشکار است. مگر اینکه باز ادعا شود که کلمه «حکم» فقط ظهور در قضاوت دارد که ان شاء الله در بخش پنجم کتاب به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد.

۹- دلالۃ آیه: انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله...: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنوک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله فاذا استأذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم الله. ان الله غفور رحیم. لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لو اذاً فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یتصیبهم عذاب الیم همانا مؤمنان حقیقی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و هنگامی که برای انجام کاری با او (حضرت رسول (ص)) اجتماع نموده اند، هرگز بدون اجازه از محضرش بیرون نمی روند. ای رسول ما، آن کسانی که از تو اجازه می طلبند همانان هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند پس هنگامی که از تو برای برخی کارهایشان اجازه می طلبند به هر که خواستی اجازه بده و برای آنان از خداوند طلب مغفرت و آمرزش نما که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. [ای مؤمنان] دعوت و ندای پیامبر (ص) را همانند دعوت و ندای برخی شما برخی دیگر را تلقی نکنید، همانا خداوند به حال کسانی که برای سرپیچی از حکمش به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می دارند، آگاه است، پس کسانی که امر خدا را مخالفت می کنند بترسند که مبادا به فتنه ای بزرگ و یا عذابی دردناک گرفتار شوند»^{۱۰۴}.

آیه اول از دو آیه فوق دلالۃ دارد بر اینکه علاوه بر مقام رسالت برای پیامبر اکرم (ص) مقام و منصب ولایت و امامت در امور سیاسی، اجتماعی مسلمین نیز هست و بر مردم لازم است در اینگونه مسائل از آن حضرت شنوایی و اطاعت داشته باشند.

۱۰۳. النساء ۵۸.

۱۰۴. النور ۶۲-۶۳.

آیه دوم نیز دلالت بر حرمت مخالفت از فرمانها و دستورات آن حضرت دارد، که از ظاهر آن استفاده می‌شود مراد فرمانهای مولوی [حکومتی] آن حضرت است نه فرمانها و اوامر ارشادی که در مقام بیان احکام الله بیان می‌فرمایند، چرا که در واقع آنگونه اوامر، اوامر خداوند است نه اوامر آن حضرت.

دعوت پیامبر اکرم (ص) چگونه دعوتی است؟ نکته دیگری که در ابتدای آیه دوم درباره دعاء (فرا خواندن) پیامبر اکرم (ص) وجود دارد این است که آیا این دعوت و فراخوانی از چه موضع و چگونه دعوتی است؟

برخی از بزرگان [صاحب تفسیر مجمع‌البیان] در پاسخ به سؤال فوق، سه احتمال را متذکر شده‌اند:

۱- مراد از «دعاء» همین ندا و صدا زدنهای معمولی است و آیه می‌خواهد بفرماید صدازدنهای پیامبر اکرم (ص) را آنگونه که خودتان یکدیگر را صدا می‌زنید سبک مپندارید، و در برخوردها مثلاً صدا نزنید «یا محمد» بلکه بگویید «یا رسول الله» و جملاتی محترمانه نظیر آن.

۲- مراد از دعا التماس و درخواست از درگاه خداوند است و مراد آیه این است که دعا‌های پیامبر (ص) را همانند دعا‌های خودتان قلمداد نکنید. آیه شریفه به مسلمانان هشدار می‌دهد، مبادا کاری کنند که غضب آن حضرت را علیه خود برانگیزند و آن حضرت به آنان نفرین کند که دعا و نفرینهای آن حضرت بدون شک مستجاب خواهد شد.

۳- مراد از «دعا» دعوت پیامبر اکرم (ص) برای شرکت در مسائل سیاسی- اجتماعی مسلمانان است و آیه در صدد است وجوب اطاعت از دعوت آن حضرت را در مسائلی نظیر جهاد و سایر امور اجتماعی بیان دارد و بفرماید دعوت آن حضرت همانند دعوت برخی از شما برخی دیگر را نیست، زیرا سرپیچی از دستور وی سرپیچی از دستور خداوند تبارک و تعالی است و اوست که اطاعت پیامبر (ص) را بر ما واجب و لازم نموده است.

آنچه به نظر ما با توجه به سیاق^{۱۰۵} آیات صحیح‌تر می‌رسد همین احتمال سوم است، و مؤید همین معناست. این قسمت آیه که می‌فرماید «همانا خداوند به حال کسانی که (برای سرپیچی) به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می‌دارند آگاه است».

پس آیه شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه در امور سیاسی، اجتماعی جامعه که

۱۰۵. سیاق از ماده سوق به معنی سیر طبیعی و اسلوب ظاهری یک کلام است که معمولاً در فارسی از آن به روند تعبیر می‌شود. (مقرر)

نیاز به تعاون و اجتماع و همیاری است، رخ پنهان نمودن و ترک کردن صحنه بدون اذن و اجازه از رهبر جایز نیست^{۱۰۶}.

خلاصه کلام: تا اینجا، نه آیه خواند شد که از مجموع آنها ولایت (به مفهوم حکومت) برای پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین، و برخی از پیامبران گذشته استفاده می‌شد، با توجه به این آیات و روایتهای متواتری که در این زمینه هست این نوع ولایت برای پیامبر اکرم (ص) و سایر ائمه معصومین (ع) ثابت و حتمی است و ذات پاک رسول خدا (ص) همانگونه که پیام‌آور از جانب خداوند و خاتم پیامبران بود فرمانروا و حاکم و اولی به تصرف در امور مسلمین نیز بود و همانگونه که مردم موظف به اطاعت از وی در اوامر ارشادی که از جانب خداوند سبحان بیان می‌فرمود بودند، موظف به اطاعت از وی در اوامر مولوی و دستورات حکومتی وی نیز بودند، چنانچه بیان آن به تفصیل گذشت.

و اما اخبار و روایات در اینکه ائمه معصومین علیهم‌السلام مفترض الطاعة بوده و مخالفت با آنان همانند مخالفت با خداوند تبارک و تعالی است، بسیار زیاد است که در این زمینه است روایات معروف: مقبولة عمر بن حنظله، خبر ابی‌خدیجه، و توقیع مبارک حضرت حجت (ع) که در آن ائمه معصومین (ع) ولایت فقیه و وجوب مراجعه به وی را با جملاتی نظیر «من او را حاکم شما قرار دادم» یا «من او را قاضی کردم» و یا اینکه «آنان حجت من بر شما هستند» را تعلیل و تبیین فرموده‌اند. که البته این جا، جای بسی بحث و گفتگوست. [در بخش پنجم کتاب این روایات به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت].

بیان چند نکته در رابطه با مفاهیم ولایت و امامت: درخاتمه این بخش

[با توجه به کاربرد وسیع مفاهیم ولایت و امامت در فرهنگ اسلامی و نیز استفاده گسترده از آن در طول مباحث کتاب] بجاست طی چند محور مروری اجمالی بر مفاهیم این دو واژه و نیز تقسیم‌بندیهای مختلف آن داشته باشیم، البته بحث تفصیلی این مباحث را باید در جاهای دیگر جستجو کرد.

۱- معنای امام از نظر اهل لغت: ما پیش از این به تفصیل نظر اهل لغت را درباره

۱۰۶. از آیات فوق این معنی نیز بخوبی استفاده می‌شود که در امور اجتماعی، یعنی اموری که مردم باید با پیامبر (ص) مجتمع باشند ضروری است که نظم و فرماندهی در کار باشد، و مؤمنان موظفند در صورتی که نمی‌توانند در آن کار حضور به هم رسانند، از آن حضرت اجازه بگیرند، از طرف دیگر موظف شدن مؤمنان به اجازه گرفتن از پیامبر اکرم (ص) دلیل بر ولایت حکومتی آن حضرت است و گر نه صرف پیامبری و ابلاغ رسالت، اجازه گرفتن نمی‌خواهد، و باز نتیجه مخالفت با همین دستورات حکومتی است که خداوند سبحان در آخر آیه به آنان، در صورت مخالفت، گرفتار شده، در فتنه، عذاب، دناک، آفات، مردهد. (ا: افاضات معظله، د، س، ه).

کلمه ولایت و معنی و مفهوم آن بیان کردیم و گفتیم که حقیقت معنای ولایت به سرپرستی و تصرف و تدبیر امور بازگشت می‌نماید و گفتیم که لفظ «والی» که به معنی حاکم و امیر است، نیز از همین ریشه مشتق شده است و اکنون در ادامه آن به بررسی کلمه امام از نظر اهل لغت می‌پردازیم:

مفردات راغب درباره کلمه امام می‌نویسد: امام کسی یا چیزی است که مورد پیروی واقع شود، انسان باشد که به گفتار و کردار وی اقتدا شود و یا کتاب و یا چیزی دیگر، به حق باشد یا بر باطل. جمع امام، ائمه است.^{۱۰۷}

در کتاب صحاح آمده است: امام کسی است که سرمشق و مورد اقتدا واقع شود و جمع وی ائمه است.^{۱۰۸}

لسان العرب می‌نویسد: (در عرف مردم) گفته می‌شود امام القوم که منظور از آن کسی است که پیشوا و پیشاهنگ قوم باشد. امام همان رئیس هر جمعیتی است، چنانکه می‌گویی: امام المسلمین - یعنی رئیس مسلمانان.^{۱۰۹}

المنجد در معنی امام می‌نویسد: قوم را امامت کرد و یا بر قوم امامت کرد، یعنی پیشاپیش آنان قرار گرفت و آنان را رهبری نمود. ائمه به معنی به وی اقتدا نمود. کلمه امام، هم برای پیشوایی زن، و هم برای پیشوایی مرد، مورد استفاده واقع می‌شود و جمع آن، ائمه و ایمه است.^{۱۱۰}

البته آنچه به نظر می‌رسد و می‌توان در ریشه لغوی امام گفت این است که امام ممکن است با فعل آن از امام (به فتح همزه) که به معنی «جلو» است مشتق باشد (که در این صورت امام به کسر همزه به معنی جلودار است) و احتمال دارد از «ام» مشتق شده باشد و ام، ریشه و اصل هر چیز را گویند که طبق این معنی گویا «امام قوم» ریشه و اساس قوم است و دیگران شاخه و فروع وی محسوب می‌شوند. امکان دارد امام از «ام» (به فتح همزه) که به معنی قصد است مشتق شده باشد و این بدین معنی است که امام همیشه مقصد و هدف تلاش و حرکت دیگران قرار می‌گیرد. در هر صورت به پیشوا و رهبر هر قوم، والی، امام، سلطان، حاکم، امیر و القابی همانند آن از دیدگاههای مختلف اطلاق می‌شود. والی

۱۰۷. مفردات راغب ۲۰/۱

۱۰۸. صحاح اللغة، ۱۸۶۵/۵

۱۰۹. لسان العرب ۲۶/۱۲

گفته می‌شود به خاطر حق تصرفش، امام گفته می‌شود به خاطر جلوداربودنش، سلطان گفته می‌شود به خاطر سلطه و اعمال قدرتش، حاکم گفته می‌شود به خاطر حکمرانیش، و امیر گفته می‌شود به خاطر تدبیر امور و فرماندهیش و این نکته‌ای شایان توجه و اندیشه.

۲- سخنی درباره ولایت تشریعی و تکوینی: ولایتی که به مفهوم تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگران است یا تکوینی است و یا تشریعی^{۱۱۱} و بدون تردید هر دو قسم ولایت در عالی‌ترین و کامل‌ترین مراتب خود برای خداوند تبارک و تعالی ثابت و مسلم است و اما برای پیامبر اکرم (ص) و تمام و یا اکثر پیامبران و نیز ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و حتی برای برخی از اولیاءالله نیز مرتبه‌ای از ولایت تکوینی وجود دارد. این ولایت متناسب است با ارتقای مراتب وجودی و تکاملی آنان در علم و قدرت نفسانی و اراده و خواستها و ارتباط با خداوند و عنایت خداوند تبارک و تعالی به آنان، زیرا تمام معجزه‌های پیامبران و ائمه معصومین (ع) و کرامات اولیاءالله همه، یک نوع تصرفی از جانب آنان در نظام تکوین است. اگر چه مشیت و خواست آنان در طول مشیت خداوند، و تصرف آنان با اجازه و اذن اوست. (در طول مشیت الهی بودن به معنی معلول بودن اراده و مشیت آنان نسبت به اراده و مشیت حق تعالی است).

خداوند تبارک و تعالی در آیه‌ای خطاب به حضرت ابراهیم خلیل می‌فرماید:
وخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن یتأتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم^{۱۱۲}.

... پس بگیر چهار پرنده را و گوشت آنها را در نزد خود به هم درآمیز، آنگاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار، پس آن پرندگان را به نام بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور عالم داناست.
و نیز به هنگام نقل داستان حضرت موسی (ع) می‌فرماید:

فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین، و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین^{۱۱۳}.
پس موسی عصای خویش بیفکند، به ناگاه از آن عصا اژدهایی پدیدار شد. و دست از جیب خود بیرون آورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود.
و به هنگام نقل گفتار حضرت عیسی مسیح (ع) می‌فرماید:

۱۱۱. ولایت تکوینی قدرت تصرف در عالم کون و نظام طبیعت است که اعمال آن معجزه نامیده می‌شود و ولایت تشریعی قدرت قانونگذاری، صدور فرمان، و تشریع احکام است. (مقرر).

۱۱۲. البقره / ۲۶۰.

۱۱۳. الاعراف / ۱۰۷ و ۱۰۸.

انی قد جئتکم بآية من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً باذن الله و ابرئى الاکمه و الابرص و احيى الموتى باذن الله^{۱۱۴}.

من از طرف خدا معجزه‌ای آورده‌ام و آن معجزه این است که از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد، و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا بخشم و مرده را به امر خدا زنده کنم.

و در جریان نقل داستان آصف و تخت بلقیس می‌فرماید:
قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی^{۱۱۵}.

و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت من پیش از اینکه چشم به هم‌زنی تخت را به اینجا آورم، پس چون سلیمان آن تخت (تخت بلقیس) را نزد خود مشاهده کرد، گفت این توانایی از فضل خدای من است.

و امیرالمؤمنین^(ع) در آخر خطبه قاصعه، کلامی دارد که مضمون آن این چنین است:
پیامبر خدا^(ص) به درخت امر فرمود که از ریشه‌ها زمین بیرون آید و به نزد پیامبر اکرم^(ص) آمده، پیش روی آن حضرت بایستد، پس درخت با ریشه‌هایش از زمین گسسته شد پیش آمد و بشدت ناله می‌کرد، و صدایی همانند به هم خوردن بال پرندگان از خود آشکار نمود^{۱۱۶} و معجزه‌ها و عادت شکنیهای دیگر [که در آیات و روایات و توارخ نقل شده است].

علاوه بر همه اینها پیامبر اکرم^(ص) و ائمه طاهرين عليهم السلام چکیده عالم و ثمره نظام وجود در قوس صعود^{۱۱۷} و علت غائی^{۱۱۸} آفرینش جهان هستند و علت غائی همواره

۱۱۴. آل عمران / ۴۹.

۱۱۵. النمل / ۴۰.

۱۱۶. مراجعه کنید به نهج البلاغه، فیض/ ۸۱۵ خطبه ۲۳۴، ل/ ۳۰۱، خطبه ۱۹۲.

۱۱۷. قوس صعود اصطلاحی است فلسفی و توضیح آن این است که در نظام وجود فلاسفه چهار عالم را به شکل طولی برای نظام وجود بیان نموده‌اند که سیر نزولی آن از بالا به پایین را «قوس نزول» و سیر صعودی آن از پایین به بالا را «قوس صعود» می‌نامند. این عوالم عوالمی واقعی، تکوینی، مستقل از ذهن و اعتبارند و عالم بالاتر منظوم عوالم پایین‌تر است، عالم اول از این عوالم «عالم لاهوت» یا عالم ذات بی‌مثال واجب‌الوجود خداوند تبارک و تعالی است، عالم دوم «عالم جبروت» یا عالم عقول مجرده است که نور پاک پیامبر اکرم^(ص) را هم به عنوان «اول ما خلق الله» در همین مرتبه می‌دانند. عالم سوم: «عالم ملکوت» یا عالم امر و فرشتگان است. عالم چهارم: «عالم ناسوت» است. عالم ناسوت، عالم ماده و عالم تضاد و اختلاف است و انسان از نظر وجودی در این عالم قرار دارد، اما در اثر عبودیت و رشد عقلی از این عالم به طرف عوالم بالا، سیر صعودی و تکاملی را

یکی از علت‌های جهان خلقت است.

پس مثل عالم طبیعت با تمام مراحل آن همانند درختان باروری است که باغبان، آنها را کاشته و پرورش داده و آبیاری کرده تا میوه‌های شیرین و رسیده از آن به دست آورد. پس میوه عالی رسیده، نتیجه غائی و نهایی وجود درخت و از علل اساسی کاشت و پرورش آن است.

بر اساس این بیان، پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام ثمره عالم در قوس صعود و نتیجه نهایی آن هستند، گرچه غایه الغایات همان ذات بی‌همتای باری تعالی است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

در حدیث قدسی وارد شده که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اکرم (ص) فرمود: «لولاک ما خلقت الافلاک»^{۱۱۹} اگر به خاطر تو نبود هرگز افلاک را نمی‌آفریدم.

و در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه معصومین علیهم السلام آمده است: به وسیله شما خداوند هر چیز را افتتاح و هر چه را به پایان می‌برد، به وسیله شما باران فرو می‌بارد و آسمان بر زمین نگاه داشته می‌شود. که جز با اجازه و اذن خداوند بر فراز نماند. و به وسیله شما اندوهها از میان رفته و زیانها برطرف می‌شود^{۱۲۰}.

و اما آنچه به ناروا به ما نسبت داده شده که شیعه معتقد است عالم را ائمه (ع) آفریده‌اند نه خداوند، این یک دروغ بزرگ و یک اتهام محض است. و آنچه در نهج البلاغه آمده که «ما (ائمه) ساخته شده پروردگاران هستیم و مردم مصنوع و ساخته شده ما هستند»^{۱۲۱} مراد و منظور از ساخته شدن در آن، آفرینش و خلقت نیست بلکه ساخته شدن به معنی هدایت و تربیت است (یعنی هدایت و تربیت آنان به عهده و دست ماست) و به همین جهت در روایت، فقط مردم (الناس) آمده، نه جمیع مخلوقات.

و از همین مورد است این کلام حکیمانه: «المرأة صنیعة الرجل»: زن ساخته شده مرد

طی می‌کند: ذات پاک پیامبر اکرم (ص) در این سیر صعودی عالی‌ترین مقام و مرتبه را داراست تا جایی که به مقام «سدره المنتهی» و «قاب قوسین او ادنی» دست می‌یابد. (مقرر).

۱۱۸. برای به وجود آمدن هر چیز چهار علت ذکر نمودند: ۱- علت فاعلی: عامل انجام‌دهنده کار، ۲- علت مادی: جوهر اصلی و ماده هر شی، ۳- علت صوری: چگونگی و شکل ظاهری هر چیز. ۴- علت غائی: نتیجه و غرض نهایی هر چیز. فلاسفه علت غایی را قوی‌ترین علت در سلسله علل به شمار آورده‌اند. (مقرر).

۱۱۹. بهار الانوار، ۲۸/۱۵، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب بدء خلقه، حدیث ۴۸.

۱۲۰. بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الفیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر. (الفقیه، ۶۱۵/۲، کتاب حج، زیارت جامعه، عیون اخبار الرضا، ۲۷۶/۲).

۱۲۱. فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا. (نهج البلاغه، نامه ۲۸، فیض/ ۸۹۴، ل/ ۳۸۶).

است، یعنی مرد است که زن را تربیت نموده و می‌سازد.

در هر صورت اصل ولایت تکوینی برای انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام مسلم و قطعی است، گرچه ما به چگونگی، حدود و مقدار گستره آن به شکل دقیق آگاهی نداریم. و اما آنچه در این مباحث مورد بحث و گفتگوی ماست ولایت تشریعی است، نه ولایت تکوینی. یعنی همان ولایتی که علاوه بر بیان دستورات خداوند در مقام ارشاد، وجوب اطاعت را در اوامر مولوی [حکومتی- اجتماعی] به دنبال دارد، که مباحث آن پیش از این به تفصیل گذشت.

در رابطه با ولایت تکوینی و چگونگی آن و صدور معجزات و کرامات از پیامبران و ائمه معصومین (ع) و اولیاء الله باید به کتابهای علم کلام (اعتقادات) که به بیان اینگونه مسائل اختصاص دارد مراجعه نمود.

۳- ولایت و مراتب مختلف آن: نکته دیگری را که باید به آن اشاره نمود بیان این مطلب است که ولایت تشریعی به معنی حاکمیت و حق تصرف حقیقت واحدی است دارای مراتب و درجات مختلف که اجمالاً متذکر می‌شویم:

مرتبه کامله ولایت تشریعی منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و مراتب نازل تر آن برای برخی پیامبران، پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام و در زمان غیبت برای فقیه عادل آگاه به حوادث و بصیر نسبت به مشکلات زمان و قدرتمند برحل و فصل آن است. چنانچه ادله اثبات آن، پس از این خواهد آمد. و از کسی که این مرتبه از ولایت را داراست بالفاظی نظیر امام، والی، امیر، سلطان و الفاظ دیگری نظایر آن تعبیر شده است. مرتبه دیگر این ولایت برای پدر و جدّ نسبت به فرزند صغیر، یا مجنون و دختر باکره و نیز برای افراد مؤمن عادل نسبت به اشخاص دیگر در برخی موارد است. و شاید بتوان گفت این مرتبه از ولایت برای هر پدر و مادری به صورت مطلق وجود دارد به گونه‌ای که عقل و شرع اطاعت آن دورا نیکو، و بلکه در مواردی که با امر مهم‌تری تزامن پیدا نکند لازم می‌شمارد، چرا که آن دو، ولینعمت انسان محسوب می‌شوند.

مرتبه دیگر این ولایت برای هر مرد و زن مؤمن است، چنانچه خداوند سبحان برای امر تصریح نموده و می‌فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر،^{۱۲۲} برخی از مردان و زنان مؤمن، اولیای برخی دیگرند. یکدیگر را به کارهای نیک امر و از کارهای ناپسند باز می‌دارند». از ظاهر این آیه شریفه استفاده می‌شود

که خداوند سبحان برای هر یک از مردان و زنان مؤمن نسبت به سایر مؤمنان مرتبه‌ای از ولایت را قرار داده، که براساس آن چنین حقی را می‌یابند که دیگران را به کارهای نیک امر و از کارهای زشت باز دارند، منتهای امر، دایره این ولایت محدود است.

حدیث [معروفی] از پیامبر خدا وارد شده که می‌فرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة^{۱۲۳}، همه شما نگهبان و همه شما در مقابل رعیت خود مسؤول هستید.»

۴- مراتب ولایت به حسب تحقق خارجی: ولایتی که به مفهوم امامت و حکومت است (علاوه بردارای بودن مراتب در مفهوم) به حسب تحقق خارجی نیز دارای مراتب و درجاتی است که در ذیل یادآور می‌شویم:

الف: ولایت در مرتبه استعداد و صلاحیت: مراد از مرتبه استعداد و صلاحیت در این مورد این است که شخص به گونه‌ای دارای ویژگیها و صفات ذاتی و اکتسابی است که عقلا براساس آن وی را برای به عهده گرفتن ولایت و حکومت صالح دانسته و بدون آن چنین مقام و منصبی را برای وی گزاف و بی اساس قلمداد کنند.

همین صلاحیت و لیاقت برای کسی که بخواهد منصب نبوت و رسالت را حایز شود نیز صادق است، زیرا خداوند حکیم هیچگاه برای ارشاد و هدایت مردم کسی را نمی‌فرستد و برای به عهده گرفتن امامت جامعه و اداره شؤون آنان و تصرف در اموری که متعلق به آنان است کسی را نمی‌گمارد مگر اینکه دارای لیاقت ذاتی بوده، و اهلیت این منصب را دارا باشد.

این مرتبه از ولایت، کمالی است ذاتی و حقیقتی است خارجی، اما آن ولایت و امامت اصطلاحی نیست بلکه در واقع این مرتبه ولایت از مقدمات و شرایط آن ولایت مصطلح، محسوب می‌شود.

ب: ولایت در مرتبه جعل و اعتبار: مرتبه دوم ولایت، مرتبه‌ای است که منصب و مقام ولایت از جانب کسی که ولایت برای وی مسلم است برای کسی که شرایط امامت را داراست اعتبار گردد، ولو اینکه آثار مورد انتظار ولایت بر آن مترتب نشود؛ نظیر ولایتی که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال برای حضرت علی (ع) در غدیر خم قرار داد، اگر چه مردم در آن زمان آثار ولایت را بر آن مترتب ننموده و از پیروی آن حضرت سرپیچی نمودند. نظیر همین مرتبه از ولایت است ثبوت ولایت شرعی برای پدر نسبت به اموال صغیر، و لو اینکه افرادی وی را از اعمال چنین ولایتی باز دارند.

۱۲۳. صحیح بخاری، ۱/۱۶۰، کتاب الجمعة، باب الجمعة فی القرى والمدن.

ج- ولایت در مرتبه سلطه و فعلیت: این مرتبه از ولایت به وسیله بیعت مردم و واگذارن قدرت و امکانات به صورت بالفعل به شخص حاصل می‌گردد، نظیر همان ولایتی که برای حضرت علی^(ع) پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با وی حاصل شد. روشن است که مرتبه اول ولایت چنانچه دانستیم کمالی است ذاتی برای والی، چه مقام ولایت برای وی جعل شده باشد یا نه، و چه قدرت و حاکمیت بالفعل در اختیار او باشد یا نه.

و اما مرتبه دوم ولایت امری است اعتباری و قراردادی، و بلکه تمام مقام و منصبها اموری اعتباری و قراردادی هستند که در مقابل آن چیزی در خارج وجود ندارد، چه این مقام و منصبها از جانب خداوند متعال برای کسی جعل شود و یا اینکه مردم مسئولیتی را به کسی واگذار نمایند، منتهای امر این است که، اعتبار منصب خاص برای شخص خاص مشروط بر این است که وی لیاقت چنان مسئولیتی را دارا بوده و واجد فضایل درونی (نفسانی) و برونی لازم باشد، وگرنه اعتبار و تعیین چنین مسئولیتی برای وی گزاف و بی‌محتوی خواهد بود.

و اما شرطهای احراز مقام ولایت و امامت امور و صفاتی خارجی و تکوینی هستند که شخص باید عملاً و در خارج متخلق و متصف به آن ویژگیها و صفات باشد. [از باب مثال پیامبر اکرم (ص) خود دارای خصایل ذاتی نفسانی و فضایل اکتسابی بود و در مقام قرب به مقامی دست یافت که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل بدان دست نیافته بود، لکن همه این فضایل چیزی غیر از مأموریت یافتن آن حضرت به تبلیغ احکام الهی و اولویت یافتن وی نسبت به امور مؤمنین است و این نکته‌ای است شایان توجه.

و اما مرتبه سوم ولایت همان مرتبه خارجی و عینی ولایت است به لحاظ تحقق آثار آن در خارج. در این مرتبه والی به قوای حکومتی خویش مسلط است و امت از وی اطاعت و شنوایی دارند و براساس اوامر و نواهی وی از روی میل و یا به اجبار، حرکت و یا توقف می‌کنند. این مرتبه از ولایت از دو دیدگاه ممکن است به آن نگریسته شود: یکی از دیدگاه پست و مقام دنیوی که افراد برای نیل به آن تلاش می‌کنند و حرص می‌ورزند و دیگری از دیدگاه امانت و مسؤولیت بدین گونه که آن از جانب خدا و مردم به عهده افراد گذاشته شده و چیزی جز زحمت و مسؤولیت‌دربی نخواهد داشت.

همواره اولیای خداوند به ولایت و حکومت از دیدگاه دوم نگریسته‌اند، چنانچه در نامه امیرالمؤمنین^(ع) به اشعث بن قیس استاندار آن حضرت در آذربایجان آمده است:

بی گمان استانداری تو برای تو طعمه نیست، ولكن امانتی است به گردنت. ۱۲۴. و نیز هم او(ع) ضمن اشاره به کفش خویش می‌فرماید: به خدا سوگند این(کفش) نزد من از حکومت شما محبوب تر است مگر اینکه توسط آن بتوانم حق را بپاداشته و یا باطلی را از بین ببرم. ۱۲۵.

در این کلام مراد آن حضرت همین ولایت در مرتبه فعلیت است. آن حضرت نمی‌خواهد بفرماید این کفش نزد من از علوم و فضایل و کرامت‌هایی که براساس آن بردیگران برتری یافته ولایت خلافت و ولایت شدم محبوبتر است، و نیز نمی‌خواهد بفرماید این کفش را از مقام ولایتی که در غدیر خم برایم قرار داده شد بیشتر دوست دارم، بلکه مراد آن حضرت در اینجا همان فعلیت امارت و حکومت است، همان امارت و سلطه‌ای که چیزی جز زحمت و مسؤولیت را به دنبال ندارد، اگرچه مردم به عنوان پست و مقام همواره برای دست یافتن به آن حرص می‌ورزند.

در نزد آن حضرت آن کفشی که نیاز وی را برطرف نماید و مسؤولیتی را به همراه نداشته باشد به مراتب از مقام و ریاستی که مسؤولیتها و مشقتها را به دنبال داشته باشد بهتر و محبوب تر است مگر اینکه به وسیله آن حق را بپا داشته و باطلی را مرتفع کند و در این رابطه پاداش و تقریبی را در پیشگاه خداوند متعال تحصیل نماید.

روایات دیگری در رابطه با ولایت در مرتبه فعلیت: و باز ناظر بر همین ولایت در مرتبه فعلیت است کلام امیرالمؤمنین(ع) در خطبه شششقیه که می‌فرماید: ... ریسمان شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکنند و آخرش را با کاسه اولش آب می‌نوشانند و شما دنیای خویش را در نزد من از آب بینی بزی کم ارزش تر می‌یافتید. ۱۲۶.

و از همین مورد است سخن آن حضرت که می‌فرماید: به خدا سوگند من هرگز در خلافت رغبتی و به حکومت و ولایت علاقه‌ای نداشتم، و لکن این شما بودید که مرا به این کار دعوت کردید و به پذیرفتن آن وادار نمودید. ۱۲۷.

۱۲۴. ان عملک لیس لك بطعمه ولكنك في عنقك امانة. (نهج البلاغه، نامه ۵، فیض/ ۸۳۹، لحن ۳۶۶).
۱۲۵. والله لاهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقاً او ادفع باطلاً (نهج البلاغه، خطبه ۳۳، فیض/ ۱۱۱، لحن ۷۶).
۱۲۶. ... لالقیث حبلی علی غاربها واسقیث آخرها بکأس اولها ولا لقیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عنز (نهج البلاغه خطبه ۳، فیض/ ۵۲، لحن ۵۰).
۱۲۷. والله ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولاية اربة ولكنکم دعوتموننی الیه و حملتمونی علیها (نهج البلاغه فیض/ ۶۵۶ خطبه ۱۹۶، لحن ۳۲۲ خطبه ۲۰۵).

که در این کلام چیزی غیر از این مرتبه ولایت اراده نشده است.
و نیز از همین مورد است گفتار آن حضرت که می‌فرماید:

«اینان حکومت پسر مادرم را از من دریغ نمودند». ۱۲۸

زیرا این مرتبه از ولایت است که می‌توان آن را غصب نموده و آن را از دسترسی صاحب اصلیش به دور نگاهداشت. در این کلام مراد از «پسر مادرم» شخص آن حضرت است. برخی نیز گفتار مراد آن حضرت، پیامبر اکرم (ص) است، چون پدر آن دو بزرگوار عبدالله و ابوطالب هر دو فرزند یک مادر یعنی «فاطمه بنت عمرو» بودند.

و نیز ناظر بر همین مرتبه است گفتار امام سجاده (ع) که می‌فرماید:
«بارخدا یا این مقام برای جانشینان تو و برگزیدگان درگاه تو و جایگاه اشخاص امین نزد تو است، آنان که با درجاتی بلند، گرامی‌شان داشتی، اما این جایگاه و منصب را به غصب از آنان ربودند». ۱۲۹

در این کلام نیز مراد همین مرتبه فعلیت ولایت است و گر نه فضایل و علوم و کمالات نفسانی ائمه علیهم‌السلام که در عالم تکوین برای آنان ثابت شده و بر اساس آن سزاوار امامت شده‌اند چیزی نیست که دست غاصبین به آن رسیده و یا ستمگران آن را به زور برابند و این مطلبی است واضح که پوششی بر آن نیست.

۵- گستردگی مفهوم امام در فرهنگ اسلامی: با توجه به اینکه ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام در نزد ما شیعه امامیه بر اساس نص و به خاطر دارا بودن شرایط امامت حقه، همواره به عنوان امام شناخته می‌شده‌اند، این معنی سبب گردید که بویژه در فرهنگ ما [شیعه امامیه] لفظ امام فقط به آن بزرگواران منصرف شود به گونه‌ای که گویا لفظ امام فقط برای آنان وضع شده و به دیگران اطلاق نمی‌شود.

اما لازم است چنانچه پیش از این در محور اول به هنگام بحث از واژه امام گفتیم تأکید شود که لفظ امام برای هر جلوداری که مورد پیروی دیگران واقع شود وضع گردیده است، چه امامت و جلوداری وی در نماز باشد، چه در جهاد و چه در اعمال حج و چه در هر کار از کارهای سیاسی، اجتماعی، و امامت وی چه بر حق باشد و یا بر باطل.

در کتاب کافی روایتی از امام جعفر صادق (ع) آمده است، بدین مضمون:

۱۲۸. سلبوتی، سلطان ابن امی (نهج البلاغه، نامه ۳۶، فیض ۹۴۷/، لحن ۴۰۹).

۱۲۹. اللهم ان هذا المقام لخلفائك واصفيائك ومواضع امناك في الدرجة الرفيعة التي اختصاصتهم بها قد ابتزوها. (صحيحة سجادية، دعای ۴۸).

«ائمه در کتاب خداوند عزوجل، دودسته‌اند، یک دسته آنان که خداوند تبارک و تعالی در رابطه با آنان می‌فرماید: «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا»^{۱۳۰} - و آنان را قرار دادیم امامانی که مردم را بر اساس امر ما هدایت می‌کنند - نه به امر مردم، اینان امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می‌شمارند. و درباره‌ی دسته دیگری می‌فرماید: «و جعلناهم ائمة یدعون الی النار»^{۱۳۱} - آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند - اینان امر خویش را بر امر خدا و حکم خویش را بر حکم خدا مقدم می‌دانند. و برخلاف آنچه در کتاب خداوند عزوجل آمده، هواهای نفسانی خود را ملاک عمل قرار می‌دهند»^{۱۳۲}.

باز قرآن کریم درباره‌ی پیشوایان کفر، لفظ امام را به کار برده است، چنانچه می‌فرماید: «فقاتلوا ائمة الکفر»^{۱۳۳} - با پیشوایان کفر پیکار کنید»، در این آیه لفظ ائمه که جمع لفظ «امام» است برای پیشوایان کفر به کار برده شده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه لفظ «امام» منحصر به سلطان و رهبر کل و یا حاکم عموم مردم جامعه نیست، بلکه به هر پیشوایی که قسمتی از امور جامعه را نیز به دست داشته باشد امام گفته می‌شود.

امام صادق (ع)^۴ به هنگام بازگشت از صحرای عرفات از استر خویش به زمین افتاد، در آن هنگام اسماعیل بن علی که در آن سال از طرف خلیفه وقت امیرالحاج بوده (برای احترام به آن حضرت) در کنار وی توقف نمود، حضرت به او فرمود: «سر، فان الامام لا یقف حرکت کن» «امام» نباید توقف کند»^{۱۳۴}.

در رساله الحقوق علی بن الحسین امام زین العابدین (ع)^۵ آمده است: حقوق پیشوایان تو، سه چیز است. واجب‌ترین آن به تو، حق کسی است که با حکومت خویش تو را سرپرستی کند، آنگاه حق کسی است که با علم، تو را سرپرستی کند، آنگاه حق کسی که با ملک و

۱۳۰. انبیاء/ ۷۳

۱۳۱. قصص/ ۴۱.

۱۳۲. عن ابی عبدالله (ع) قال: ان الائمة فی کتاب الله عزوجل امامان: قال الله تبارک و تعالی: «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» لا بامر الناس یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم. قال: «و جعلناهم ائمة یدعون الی النار» یقدمون امرهم قبل امر الله و حکمهم قبل حکم الله و یأخذون باهوائهم خلاف ما فی کتاب الله عزوجل (اصول کافی/ ۲۱۶، کتاب الحجّة، باب ان الائمة فی کتاب الله امامان، حدیث ۲).

۱۳۳. توبه/ ۱۲۲.

۱۳۴. وسائل الشیعه، ۲۹۰/۸، کتاب الحج، باب ۲۶، از آداب السفر.

دارایی، تو را سرپرستی کند و هر اداره کننده و سرپرستی امام است^{۱۳۵}. خلاصه کلام اینکه: مانوس بودن ذهن به امامت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و والا بودن مقام امامت آنان و اینکه آنان به امامت از سایرین سزاوارترند نباید موجب غفلت و انحراف ذهن از درک صحیح مفهوم کلمه امام گردد. زیرا کلمه امام، در مفهوم عام خویش در کتاب و سنت و کلمات اصحاب بسیار گسترده به کار برده شده است که شخص متتبع پس از بررسی به آن دست خواهد یافت. پس این مطلب را همواره در ذهن خویش داشته باش، نکته ای است شایان توجه که در درک مباحث آینده بسیار مفید واقع خواهد شد.

۱۳۵. فی رسالة الحقوق لعلي بن الحسين عليهما السلام. فحقوق ائمتك ثلاثة اوجبها عليك. حق سائسك بالسلطان، ثم حق سائسك بالعلم، ثم حق سائسك بالملك، و كل سائس امام.
(خصال/ ۵۶۵، ابواب الخمسين، حديث اول، و تحف العقول/ ۲۵۵).

بخش سوم

ضرورت حکومت و لزوم آن در همه زمانها

از نظر اسلام

الف: نظریه تعدادی از علما و بزرگان که بر ضرورت حکومت ادعای اجماع نموده‌اند.

ب: مروری اجمالی بر فقه حکومتی اسلام، براساس روایات و فتاوی فقها.

د: بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت بر عدم جواز قیام و تحرک سیاسی در عصر غیبت.

فصل اول

سخنان تعدادی از علما که بر ضرورت حکومت اسلامی ادعای اجماع کرده‌اند.

بخش سوم کتاب در باره لزوم و ضرورت دولت و حکومت در همه زمانها ولو در عصر غیبت حضرت حجت (عجل الله فرجه الشریف) است. در این بخش ثابت شده که دولت و حکومت از ضروریات اسلام و از اموری است که خداوند متعال تاسیس و مراقبت و محافظت از آن را بر عموم مسلمانان در حد توان و امکانات، لازم و واجب نموده است که مطالب آن به طور عمده در چهار فصل خلاصه شده که در فصل اول به ذکر نظریه برخی از بزرگان که بر ضرورت حکومت ادعای اجماع نموده‌اند به شرح ذیل پرداخته شده است.

۱- مرحوم صاحب جواهر، در کتاب جواهر به نقل از رساله‌ای که مرحوم محقق کرکی در باره نماز جمعه تألیف نموده‌اند، می‌نویسد:

تمام اصحاب ما شیعه امامیه وحدت نظر دارند بر اینکه فقیه عادل امین که جمیع شرایط صدور فتوا را داراست - و اصطلاحاً به وی مجتهد در احکام شرعی گفته می‌شود. در زمان غیبت، نایب و جانشین ائمه طاهرين عليهم السلام می‌باشد، نیابت وی در کلیه مواردی است که نیابت از ائمه معصومین (ع) در آنها دخالت دارد. البته برخی اصحاب، قتل و اجرای حدود را از آن استثنا نموده‌اند^۱.

۱. جواهر الکلام، ۳۹۶/۲۱.

۲- مرحوم علامه در اوایل کتاب **الالفین** می‌فرماید:

از نظر ما- امامیه- حق این است که وجوب نصب امام، عام و گسترده است در هر وقت و زمان.^۲

البته ظاهراً مراد ایشان (ره) امام معصوم است.

۳- مرحوم محقق نراقی طاب‌نراه در کتاب **عوائد** خویش می‌فرماید:

تمام آنچه سرپرستی آن به عهده فقیه عادل است و وی در آن ولایت دارد به دو دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول: کارهایی است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به عنوان اینکه حکمرانان مردم و دژهای اسلامند بر آن ولایت داشته و حق سرپرستی آن را دارند، که همه آن برای فقیه نیز هست، مگر اینکه به وسیله اجماع یا نص و یا دلیلی دیگر مواردی از آن استثنا شده باشد.

دسته دوم: تمام اموری که متعلق به مردم در دین و یا دنیای آنان است اموری که براساس حکم عقل و یا طبق عادت گریزی از آن نیست و الزاماً باید انجام گیرد و کارهای دنیایی یا آخرتی یک فرد یا جماعتی از مسلمانان بدان بستگی دارد، یا اموری که شرعاً باید انجام شود. از این جهت که امر یا اجماع یا قاعده و ادله نفی ضرر و اضرار و یا عسر و حرج و یا نفی مفیده در کار مسلمان و یا دلیل دیگری متوجه آن گردیده است. یا اموری که شارع مقدس اسلام بر انجام آن اجازه صادر فرموده، اما انجامش را به شخص و یا جماعت معین و یا فرد معینی محول نفرموده- یعنی اموری که لازم است انجام گیرد، یا اجازه انجامش داده شده، اما شخص معینی که باید این کار را انجام بدهد و یا اجازه انجامش را دارد، مشخص نشده است- همه این موارد به عهده فقیه است و حق اوست که در این امور تصرف نموده و انجام آن را به عهده بگیرد.

اما در ارتباط با دسته اول، به غیر از دلیل اجماع که بسیاری از اصحاب بر وجود آن تصریح نموده‌اند و از کلمات آنان ظاهر می‌شود که یکی از مسلمات است، دلایل دیگری از اخبار و روایات است که پیش از این گذشت.... و درارتباط با دسته دوم علاوه بر دلیل اجماع، دو دلیل دیگر دلالت دارد.^۳

۲. الففین / ۱۸.

۳. عوائد الايام / ۱۸۷-۱۸۸.

ظاهراً مراد مرحوم نراقی از دسته دوم از وظایف و اختیارات فقیه، همان امور مهمه‌ای است که در کلمات فقها از آن به امور حسبیه تعبیر شده، یعنی اموری که شارع مقدس، معطل و متوقف مآئدن آن را در هیچ شرایطی جایز نشموده است.

۴- استاد بزرگوار ما مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی طاب ثراه (در تقریرات مباحثشان که به قلم اینجانب نگارش یافته است)^۴ می‌فرماید:

خاصه و عامه (فرقه‌های مختلف مسلمانان، اعم از شیعه و سنی) براین مسئله اتفاق دارند که برای جامعه اسلامی یک سیاستمدار و رهبری که امور آنان را اداره نماید لازم و واجب است، بلکه این از ضروریات می‌باشد، گرچه در شرایط و خصوصیات آن و اینکه آیا تعیین وی از جانب پیامبر اکرم (ص) است و یا به وسیله انتخاب عمومی مردم، اختلافهایی وجود دارد.^۵

۵- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیة^۶ می‌نویسد:

امامت برای جانشینی پیامبر اکرم (ص) در پاسداری از دین و تدبیر امور دنیایی امت وضع شده، و به اجماع علما، تثبیت آن برای یکی از افراد امت- که انجام این امور را به عهده بگیرد- واجب و لازم است، گرچه تعداد اندکی مانند «ابوبکر اصم» این ضرورت را نفی کرده‌اند.^۷

۶- ابو محمد، ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل [الفصل فی الملل والاهواء والنحل]

می‌نویسد:

۴. اینجانب هنگامی که تقریرات درسهای استاد آیت‌الله العظمی بروجردی را می‌نوشتم، عنایت داشتیم که عین کلمات ایشان را بنویسم و چیزی از خودم اضافه نکنم، قاعده نوشتن تقریرات هم این است که شاگرد عین مطالب استاد را بنویسد و اگر اشکال یا مطلبی به نظر وی می‌رسد به طور جداگانه در پاورقی ذکر نماید (از افاضات معظم له در درس).

۵. البدر الزاهر، فی صلاة الجمعة و المسافر/ ۵۲.

۶. کتاب الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، تألیف ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب، بصری بغدادی، ماوردی از علمای شافعیة متوفای ۴۵۰ هجری است که در آن احکام مربوط به خلافت و حکومت از دیدگاه اهل سنت به نگارش درآمده است. این کتاب و کتاب الاحکام السلطانیة ابی یعلی در یک مجلد در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی، توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به توصیه برخی از فضلا از روی نسخه استاد بزرگوار افست و تجدید چاپ شد، که به خاطر جامعیت آنها در زمینه مباحث حکومت اسلامی از دیدگاه اهل سنت، در این مباحث از آن بسیار استفاده شده است (مقرر).

۷. الاحکام السلطانیة، باب اول ۵/.

تمام اهل سنت و مرجعۀ و شیعه بر وجوب امامت متفق هستند و نیز همه وحدت نظر دارند که بر امت واجب است از امام عادلّی که احکام خدا را اقامه نموده و مردم را براساس شریعتی که پیامبر (ص) آورده رهبری کند، اطاعت و شنوایی داشته باشند، به غیر از فرقه نجدیّه از خوارج که آنان می گویند: نصب امام و اطاعت از او بر مردم واجب و لازم نیست و مردم موظفند که خود حق و عدالت را بین خود اقامه نمایند. البته ما از آنان کسی را که تاکنون به جای مانده باشد «راغ نداریم، اینان به «نجدۀ بن عمیر حنفی» که در یمامه قیام نمود منسوب می باشند...

نظریۀ این فرقه از درجۀ اعتبار ساقط است و برای ابطال آن همین بس که چنانچه گفته شد همه مسلمانان بر ضرورت دولت و امامت اجماع کرده اند و کتاب و سنت بر آن وارد شده که از آن جمله است آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و روایات صحیحۀ بسیار زیاد که همه بر وجوب اطاعت از ائمه و ضرورت وجود امام دلالت دارد.^۹

۷- ابن خلدون در کتابی که آن را به عنوان مقدمه‌ای بر تاریخ خود نگاشته و به مقدمۀ ابن خلدون معروف است می نویسد:

«... نصب امام واجب است و وجوب آن در شریعت اسلام، براساس اجماع صحابه و تابعین به دست می آید، زیرا اصحاب پیامبر خدا (ص) پس از وفات آن حضرت بلافاصله به بیعت ابوبکر سبقت گرفته و او را برای رهبری امت اسلامی برگزیدند، و همچنین پس از وی در هر عصر و زمان مردم خلیفه‌ای برای خویش مشخص نموده اند و مردم در هیچ عصر و زمان به حال خویش وا گذاشته نشده اند و همه اینها اجماعی را ثابت و مستقر نموده که دلالت بر وجوب نصب امام دارد».^{۱۰}

۸- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خطبۀ ۴۰ نهج البلاغه می نویسد:

علمای علم کلام همه می گویند امامت واجب است، مگر آنچه از «ابی بکر اصم» - از قدمای اصحاب ما - نقل شده که می گوید در صورتی که مردم به انصاف رفتار نموده و به یکدیگر ستم روا ندارند امامت و رهبری لازم نیست... و اما راه اثبات

۸. نساء/۵۹.

۹. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ۸۷/۴.

۱۰. مقدمۀ ابن خلدون، فصل ۲۶ از بخش سوم، از کتاب اول/۱۳۴، چاپ دیگر/ ۱۹۱.

و جوب امامت چیست؟ بزرگان ما از علمای بصره می‌گویند راه اثبات آن فقط از طریق شرع است و بر اثبات وجوب آن از راه عقل دلیلی نیست، و اما علمای ما از اهل بغداد و «ابو عثمان جاحظ» از علمای بصره و نیز شیخ ما «ابوالحسن» معتقدند که عقل نیز بر وجوب ریاست و امامت گواهی دارد. و نظر «شیعه» امامیه نیز همین است.^{۱۱}

۹- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

پیشوایان مذاهب چهارگانه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) بر این مسئله اتفاق دارند که امامت و حکومت برای مسلمانان واجب است و آنان ناچارند برای اقامه شعایر اسلامی و گرفتن حق مظلومین از ستمگران، امام و رهبری داشته باشند، و نیز اتفاق دارند که جایز نیست در یک زمان بر همه مسلمانان در تمام نقاط دنیا، دو امام حکومت داشته باشند، چه همراه و هماهنگ باهم باشند و یا مخالف یکدیگر.^{۱۲}

و سخنان دیگری در این زمینه که از مجموع آنها استفاده می‌شود ضرورت امامت برای جامعه اسلامی یک مسئله اجماعی است و به هنگام بررسی گسترده‌تر به آنها نیز می‌توان مراجعه نمود.^{۱۳}

۱۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ذیل خطبه ۴۰، ۳۰۸/۲.

۱۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ۴۱۶/۵.

۱۳. در تأیید و تکمیل نظریه‌های فوق، نظر فقهای ذیل قابل توجه است. البته قابل ذکر است که استاد بزرگوار فقط در صدد بیان سخنان علما و بزرگانی بودماند که در مسئله امامت، ادعای اجماع نمودماند نه مجموع کلمات فقها در این زمینه. مرحوم حاج آقا رضا همدانی طاب‌ثراه می‌فرماید از تتبع در کلمات اصحاب، ظاهر می‌شود که ولایت فقیه در هر بابی از ابواب فقه، از امور مسلمة است (مصباح الفقیه، ص ۱۶۱).

مرحوم نائینی قدس سره می‌فرماید: ثبوت ولایت فقه و نواب عام در عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره (حفظ نظام اسلامی و تدبیر امور مسلمین) از قطعیات مذهب است. (تنبیه الامة و تنزیله المله، ص ۴۶). مرحوم صاحب جواهر قدس سره می‌فرماید: کسی که در ولایت فقیه و سوسه کند، طعم فقه را نجشیده و رمز کلمات ائمه معصومین (ع) را نفهمیده است. (جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

و نیز هم ایشان در جای دیگر می‌فرماید: اگر ولایت عامه فقیه نباشد، بیشتر امور مربوطه معطل می‌ماند (همان مأخذ) حضرت امام خمینی مدظله‌العالی می‌فرماید: ولایتی که برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) می‌باشد برای فقیه هم ثابت است و در این مطلب هیچ شکی نیست. (حکومت اسلامی، ص ۱۴۹).

و در جای دیگر می‌فرماید: بعضی مردم چون دنیا چشمشان را پرکرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت برای ائمه معصومین (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شود، دنیا به هم می‌خورد. (حکومت اسلامی ص ۶۰) مقرر.

فصل دوم

مرور اجمالی به فقه حکومتی اسلام (براساس روایات و فتاوی اصحاب).

در این فصل، مروری به صورت اجمال، در روایات ابواب مختلف فقه و فتاوی فقهای بزرگوار شیعه خواهیم داشت. روایات و فتاوی که از آنها گستردگی دایره اسلام نسبت به جمیع شؤون زندگی انسان، و اینکه حکومت و دولت دریافت نظام اسلام تنیده شده و در هیچ زمان و مکان معطل ماندن آن جایز نیست، استفاده می شود. در این بحث و بررسی، زمینه برای اثبات ضرورت ولایت فقیه [تشکیل دولت اسلامی] هموار می گردد، زیرا در عصر غیبت برای اثبات ولایت فقیه دو راه متصور است. یک راه، همان راهی که فقهای ما و در پیشاپیش آنان مرحوم محقق نراقی در عوائد بیموده اند که در ابتدا ولایت فقیه را از پیش فرض نموده و در پی یافتن دلیل برای اثبات آن به تفحص پرداخته اند، آنگاه در مقام اثبات به روایات مستفیضه ای که در شأن علما و فقها وارد شده، استناد و استدلال نموده اند.

راه دوم، راهی است که ما، در ابتدا از ضرورت دولت و حکومت در چهارچوب اسلام و وجوب اهتمام ورزیدن به آن و اینکه حکومت از برنامه های اسلام است بحث کنیم، آنگاه در صورت اثبات، شرایط حاکم جامعه را از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه بنگریم که این شرایط بر چه عنوان و اشخاصی منطبق است، آنگاه چگونگی تعیین حاکم و وظایف وی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

به نظر ما، راه دوم مطمئن تر و اساسی تر است، تفاوت بین این دو شیوه (چنانچه پیش از این در مقدمه کتاب گفته شد) نظیر تفاوت بین دو شیوه متکلمین و فلاسفه در مسائل عقلی است، زیرا شخص متکلم برای اثبات آفریننده جهان ابتدا حدوث عالم را از پیش فرض

نموده و برای اثبات آن به دلایل مختلف استناد می‌نماید، اما فیلسوف از همان ابتدا حقیقت وجود را مدنظر قرار داده، آنگاه به بررسی خواص و عوارض آن از قبیل وجوب و امکان، قدم وحدوث و سایر لوازم و لواحق آن، می‌پردازد و در نهایت ضرورت و وجوب وجود خالق متعال و امکان وحدوث عالم آفرینش را نتیجه می‌گیرد.

بنابراین قبل از پرداختن به مسئله ولایت فقیه و اقامه دلیل بر لزوم آن و اینکه حکومت جزء لاینفک برنامه‌های اسلام است و اهتمام به تشکیل و نگهداری آن از واجبات است و ... لازم است ابواب مختلف فقه، فتاویٰ فقها و روایاتی که در آن لفظ امام یا والی یا سلطان یا حاکم یا بیت‌المال یا زندان، یا مسائل دیگری از این قبیل آمده، از اول تا به آخر مورد بررسی اجمالی قرار گیرد، تا طبیعت فقه اسلام و ماهیت آن برای ما آشکار گردد، و مشخص شود که قوانین و مقررات اسلام یا اساساً بر ولایت و حکومت مبتنی است و یا به گونه‌ای به مسائل اجتماعی حکومتی، مرتبط می‌شود.

این بررسی اجمالی علاوه بر معرفی ماهیت فقه اسلامی به ما می‌فهماند که دولت و حکومت دریافت احکام و دستورات اسلام تنبیه شده و نیز به ما می‌نمایند که وظایف و محدوده عمل حکومت اسلامی در چه زمینه‌هایی و تا کجاست.

نکته دیگری که همین جا باید یادآور شد این است که این بررسی سراسری ابواب فقه گرچه ممکن است موجب طولانی شدن کتاب و در نتیجه ملال خاطر برخی خوانندگان گرامی شود، اما در عین حال در بردارنده فواید و منافع بسیاری نیز هست و باید گفت هدف و غرض ما گردآوری مجموعه مسائل حکومتی در مجموع ابواب فقه نبوده بلکه در هر مورد فقط به ذکر نمونه‌هایی اکتفا نموده‌ایم.

دو دیدگاه مختلف در نگرش به اسلام: پیش از پرداختن به این بررسی اجمالی باید مطلبی را یادآور شد و آن اینکه به دین مبین اسلام از دو دیدگاه تاکنون نگریسته شده است:

۱- دیدگاه تفکیک دین از سیاست: در این دیدگاه تنها هدف اسلام، تأمین آخرت مسلمانان است و برای مردم جز انجام امور عبادی و تکلیف‌های شخصی که افراد باید در معبد و منزل خویش به آن بپردازند وظیفه دیگری مشخص نشده است. در این دیدگاه اسلام هیچ ارتباطی به کارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان مگر به تبع مسائل فردی و شخصی ندارد. و توجه به اینگونه مسائل و پرداختن به آنها موجب سقوط ارزش انسان متدین می‌شود، چرا که سیاست مخصوص افراد و اشخاص دیگری غیر از شخصیت‌های

دینی و مذهبی است و...

این یک تصور و یک نوع درک از اسلام است که اکثر مسلمانان بویژه در قرون اخیر به آن مبتلا بوده‌اند، همانگونه که رهبران مسیحیت و کلیسا نیز گرفتار آن بودند.

این طرز تفکر به صورت گسترده در میان مسلمانان بروز و ظهور پیدا کرد و دستگاه‌های تبلیغاتی پلید استعمار و عمال آنان نیز این تفکر را به عناوین مختلف در ذهن مسلمانان بی‌توجه و ناآگاه و حتی بسیاری از علمای دینی القا نمود.^۱

۲- دیدگاه وحدت‌دین و سیاست: در این دیدگاه، دین مبین اسلام به تمام احتیاجات انسان در مسائل مربوط به زندگی و یا عالم پس از مرگ توجه و عنایت دارد، از آن هنگام که نطفه انسان منعقد می‌شود تا لحظه‌ای که وی را در لحد می‌گذارند و عوالم مختلفی که پس از

۱. آنگونه که از بررسی احکام و دستورات اسلام به دست می‌آید و روح کلی اسلام نیز شاهد آن است توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی مسلمین از ضروریات اولیه اسلام بوده و برنامه‌های مکتب حیاتبخش اسلام بر اساس آن پی‌ریزی شده است. صحت این ادعا با مروری اجمالی بر ابواب مختلف فقه و روایات و آیات قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم‌السلام بخوبی آشکار است، اما متأسفانه به خاطر حاکمیت ممتد و طولانی حکومت‌های جور و ستم بر جوامع اسلامی و معطل ماندن بسیاری از دستورات اسلام و تبلیغات آشکارا و مخفی استعمار و به خاطر گنج‌فهمی پاره‌ای از علما و وعاظ السلاطین، در مقابل این اصل بدیهی و ضروری، تفکر خطرناک و کشنده تفکیک پدید آمد و دین مقدس اسلام را فقط در چهارچوب مسائلی صرفاً عبادی محصور نمود و مسائل سیاسی، اجتماعی حکومتی را از پیکره اسلام جدا کرد.

این طرز تفکر عملاً از این شعار تحریف شده مهیجیت که (کار داور را به داور و کار قیصر را به قیصر واگذار) پیروی نمود و دین را از سیاست جدا کرد (ثنویت را زنده کرد و دوحده برای خدا و قیصر قائل شد، امور عبادی و نماز و روزه را به خداداد و امور خلافت و حکومت و دنیا را به قیصر) و دست‌های مرموز استعمار هم که این تفکر را به نفع خود می‌یافت به‌طور مرتب آن را تأیید و تقویت نمود و تفکر وحدت‌دین و سیاست را سرکوب کرد.

نقل می‌کنند، هنگامی که انگلیسها عراق را تصرف کرده بودند، فرمانده انگلیسی، صدایی را شنید. گفت این چه صدایی است؟ گفتند اذان می‌گوید. گفت: این صدا با سیاست انگلیس کاری ندارد؟ گفتند نه، گفت اینقدر بگوید تا گلویش پاره شود!

از طرف دیگر حکومت‌های ظلم و جور آنقدر به اسم اداره امور مردم و سیاست و حتی گاهی به اسم اسلام بر مردم ظلم و ستم کردند که به طور کلی سیاست و حکومت، سرنوشت شومی پیدا کرد و بتدریج این سلیقه در ذهن برخی از علمای اعلام هم ایجاد شد که دین باید از سیاست جدا باشد و روحانی نباید در امور سیاسی دخالت کند، اگر کسی می‌خواست راجع به مسائل سیاسی و مبتلا به جامعه حرفی بزند می‌گفتند این آخوند سیاسی است! و با همین چماق او را از صحنه بیرون می‌کردند. آیا واقعاً اسلام کار قیصر را به قیصر و کار داور را به داور واگذار کرده، و تا ظهور حضرت حجت (عج) تکلیفی برای امور اجتماعی، حکومتی مسلمانان مشخص نکرده است؟ روح کلی حاکم بر مکتب اسلام و مبانی مطرح شده در ابواب مختلف فقه اسلامی خلاف این مسئله را ثابت می‌کند. (از افاضات معظله در درس).

مرگ با آن روبرو خواهد شد.

در این دیدگاه، اسلام تمام آنچه را انسان بدان نیازمند است و موجب سعادت وی می‌گردد بیان فرموده است، نکاتی را که والدین باید قبل از انعقاد نطفه و به هنگام انعقاد آن و در زمان بارداری و شیردادن و دوران کودکی طفل رعایت کنند و معارف حقه و اخلاق نیک و پسندیده‌ای که هر شخصی باید فراگیرد و نیز اموری درباره خالق خویش، خانواده، شهر، کشور، ارتباطهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روابط رهبر و مردم و حقوق اجتماعی و جزایی و ارتباط با سایر اقوام و ملل و امور دیگری همانند آن که احکام آن، همه در اسلام مطرح شده است.

براین اساس، اسلام دین گسترده‌ای است که مقررات و قوانین آن براساس دولت و حکومت پی‌ریزی شده است. اسلام هم دین است و هم دولت، هم عقیده است و هم نظام، هم عبادت و اخلاق و تشریع است و هم اقتصاد و سیاست و حکومت، و بر مسلمانان واجب است به تمام آن جهات توجه نموده و نسبت به انجام همه آنها اهتمام ورزند.^۲

در کتب و تفهیم صحیح از اسلام منطبق بر همین نظر و دیدگاه دوم است و وجود اینگونه مسائل در ابواب مختلف فقه، بزرگترین و بهترین دلیل بر همین مدعاست که اینک تک‌تک موارد از نظر شما می‌گذرد.

۲. وحدت دین و سیاست نه تنها از طرف علمای متمدن و فقه‌ای آگاه شیعه مورد تأیید قرار گرفته، بلکه بسیاری از دانشمندان آگاه سنی مذهب نیز نظریه جدایی دین از سیاست را مورد نکوهش قرار داده و بر وحدت دین و سیاست تأکید نموده‌اند که از آن جمله می‌توان در قرون اخیر دانشمندان و کتابهای ذیل را برشمرد:

- ابوالحسن ندوی در کتاب *ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين*.
- مالک بن نبی در کتاب *مشكلة الافکار فی العالم الاسلامی*.
- عبدالله فهد النفیس در کتاب *عندما يحكم الاسلام*.
- دکتر مصطفی حلمی در کتاب *قواعد المنهج السلفی*.
- استاد احمد ربیع عبدالحمید خلف‌له در کتاب *الفکر التربوی و تطبیقاته لدى جماعة الاخوان المسلمين*.
- سید قطب در کتاب *معالم فی الطريق*.
- دکتر محمد ابوالسعود در کتاب *المفهوم السياسي للاسلام*.
- دکتر یوسف القرضاوی و دکتر احمد العسال در کتاب *الاسلام بین شبهات الضالین و اکاذیب المفترین*.
- شهید عبدالقادر عوده در کتاب *المال والحکم فی الاسلام*.
- دکتر توفیق الشادی در کتاب *الشریعة الاسلامیة و الاصاله الفکرية*.
- علال الفاسی در کتاب *معركة وادی المغازن*.
- عمر التلمسانی در کتاب *نداء من الاستاذ عمر التلمسانی*.
- دکتر محمد البیهی در کتاب *الاسلام فی حياة المسلم*.
- استاد منیر شفیق در کتاب *الفکر الاسلامی المعاصر والتحديات*.

(مقرر)

حکومت و نماز

نماز جماعت اولین سنگ بنای عمل جمعی مسلمانان - نماز که ستون دین و سبب تقرب هر شخص پرهیزگار به خداوند است با اینکه از اساس به خاطر ارتباط مخلوق با پروردگار و خالق خویش تشریع شده، اما در شریعت مقدس اسلام تأکید فراوان شده که در کنار سایر مسلمانان به جماعت برگزار شود، و حتی پیامبر اکرم (ص) از همان زمان که به پیامبری مبعوث شد و انجام فریضة نماز بر وی تشریح گردید چنانچه مورخین نوشته‌اند همراه با امیرالمؤمنین (ع) و خدیجه کبری نماز را به جماعت اقامه می‌داشت.

اهمیت نماز جماعت در شریعت مقدس اسلام، به حدی است که هنگام رودررویی دو لشکر باهم در جنگ و در شرایط مشکل نیز تأکید شده به جماعت خوانده شود، که نمونه‌ای از آیات و روایات در این زمینه را متذکر می‌شویم:

۱- خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معك وليأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم ولتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك وليأخذوا حذرهم واسلحتهم - ووالذين كفروا لوفغلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون عليكم ميلة واحدة ولا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم وخذوا حذرکم ان الله اعد للکافرين عذاباً مهيناً^۳.

وهرگاه تو (در سفرهای جهاد) در میان سپاه باشی و نماز برای آنان بهپاداری، باید دسته‌ای مسلح به نماز بایستند و چون سجده نماز به جای آورند این دسته برای نگهبانی پشت سر شما باشند آنگاه گروهی که نماز نخوانده‌اند به نماز آیند و باید لباس جنگ و اسلحه خود را به همراه داشته باشند، زیرا کافران بسیار علاقمندند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید که ناگهان به یکباره بر شما حمله آورند، و چنانچه باران یا مرضی شما را برگرفتن سلاح به رنج اندازد باکی نیست که اسلحه خود را فرو گذارید و از دشمن بر حذر باشید که خداوند بر کافران عذابی سخت خوار کننده مهیا ساخته است.

در این آیه ملاحظه می‌فرمایید که خداوند متعال تا چه اندازه به مسئله نماز با جماعت که به دنبال آن قهراً تفاهم و تعاون و تشکل است اهتمام ورزیده و ملاحظه می‌کنید که چگونه عبادت با (جهاد) و سیاست درهم آمیخته است.

۲- شهید در کتاب نفلیه از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

برای کسی که در مسجد همراه با مسلمانان نماز نگذارد، نماز کامل نیست، مگر اینکه به خاطر علت ومشکلی باشد.^۴

۳- باز از وی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: نماز به جماعت باید خوانده شود، ولو بر روی دسته نیزه‌ها (یا لولوبر روی سرنیزه‌ها).

در متن عربی روایت «ولو علی رأس زج» آمده است. کلمه «زج» به معنی قسمت پایین و دسته نیزه است. البته گاهی به مجموعه نیزه نیز «زج» گفته می‌شود.

۴- از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «پیامبر اکرم (ص) تصمیم گرفت افرادی را در خانه‌هایشان به آتش بکشد، بدان جهت که نماز را در خانه‌های خود خوانده و به جماعت حاضر نمی‌شدند».^۵

۵- در روایت **علل الشرایع** از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل شده که در رابطه با علت تشریع نماز جماعت فرمود: «خداوند جماعت را تشریع فرمود تا اخلاص و توحید و اسلام و پرستش خداوند نباشد مگر آشکارا، مکشوف و مشهود و در معرض دید همگان و بدان جهت که آشکارا خواندن آن حجتی است از طرف خدای متعال بر اهل شرق و غرب و بدان جهت که شخص منافق و کسی که نماز را سبک می‌شمارد در اثر دیدن صفوف جماعت مجبور به انجام آنچه به آن اقرار می‌کند شده و قهراً بر انجام نماز مراقبت نماید. بدان جهت که شهادت به اسلام برخی از مردم نسبت به برخی دیگر ممکن باشد، علاوه بر اینکه شرکت در جماعت، انسان را به انجام کارهای نیک و کسب تقوی کمک می‌کند و وی را از بسیاری نافرمانیهای خداوند عزوجل باز می‌دارد».^۶

پس مصلحتهای اجتماعی در طبع انجام فریضه نماز امری است غالب، و این فریضه به

۴. عن النفلیه، عن النبی (ص) لا صلوة لمن لم یصل فی المسجد مع المسلمین الا من علة. (مستدرک، ۱/ ۴۸۹، باب ۲ از ابواب نماز جماعت).

۵. و عنه ایضاً: الصلاة جماعة ولو علی رأس زج (مستدرک و وسائل، ۱/ ۴۸۸، باب ۱، از ابواب جماعت، حدیث ۱۳).

۶. عن الصادق (ع) هم رسول الله (ص) باحراق قوم فی مناز لهم كانوا یصلون فی منازلهم ولا یصلون الجماعة (وسائل، ۳۷۷/۵، باب ۲ از ابواب نماز جماعت، حدیث ۹).

۷. عن الفضل بن شاذان. عن الرضا (ع): انما جعلت الجماعة لثلاثیكون الاخلاص والتوحید والاسلام والعبادة لله الا ظاهراً مكشوفاً، مشهوداً لان فی اظهاره حجة علی اهل الشرق والغرب لله وحده و لیكون المنافق والمستخف مؤدباً لما اقر به يظهر الاسلام والمراقبة و لیكون شهادات الناس بالاسلام بعضهم لبعض جائزة ممكنة، مع مافیہ من المساعدة علی البر والتقوی والزجر عن کثیر من معاصی الله عزوجل. (وسائل، ۳۷۲/۵، باب ۱ از ابواب نماز جماعت، حدیث ۹).

هیچوجه یک عبادت شخصی محض نیست، و گویا اصل اولی در نماز همان به جماعت خواندن است. مگر اینکه در صورت اضطرار انسان موفق به شرکت در جماعت نگردد^۸.

نماز جمعه، سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلام؛ پیش از آنکه پیامبر اکرم (ص) به مدینه هجرت فرمایند برای شخص آن حضرت زمینه اقامه نماز جمعه فراهم نشده بود، اما پس از آنکه تعدادی از مردم مدینه به آن حضرت گرویدند طبق دستور پیامبر اکرم (ص) مسلمانان مدینه به امامت معصب بن عمیر و یا اسعد بن زراره یا هر دو متناوباً نماز جمعه را اقامه می نمودند^۹، و این اولین سنگ بنای تجمع و تشکل دولت اسلامی در مدینه بود.

پیامبر اکرم (ص) نیز در اولین جمعه ای که به مدینه هجرت فرمودند در محله بنی سالم همراه با صد نفر از مسلمانان نماز جمعه برگزار نمودند^{۱۰} و پس از آن حضرت نیز کسانی که زعامت امت و تدبیر امور آنان را به عهده داشتند همواره نماز جمعه را اقامه می کردند و مردم نیز موظف بودند به جز افرادی که عذری داشتند در آن شرکت کنند.

در نماز جمعه، دو خطبه تشریع شده که امام باید به ایراد آن بپردازد و ضمن آن گذشته از سپاس و ستایش خداوند متعال و سلام و درود بر پیامبر و آل او^(ع) و ارشاد و موعظه مردم، مسائل سیاسی-اجتماعی مسلمانان را نیز بازگو کند.

در رابطه با علت تشکیل نماز جمعه و فلسفه تشریع دو خطبه آن، در خبر فضل بن شاذان از امام رضا (ع) اینگونه آمده است: پس اگر گفته شد چرا در نماز جمعه خطبه قرار داده شده؟ باید گفت بدان جهت که نماز جمعه محل حضور همه مردم است، خداوند خواسته است امیر و حاکم، وسیله و راهی داشته باشد که توسط آن مردم را موعظه کرده و به اطاعت خداوند تشویق و از نافرمانی وی بترساند و آنان را بدانچه مصلحت دین و دنیایشان در آن است واقف کند و آنان را در جریان مشکلاتی که به آنان روی آورده از شهرها و کشورها و سیاستهایی

۸. به نظر می رسد حکم آتش زدن خانه کسانی که به جماعت حاضر نمی شوند، یک امر حکومتی است که به شرایط و مصالح جامعه بستگی دارد و لذا اگرچه این روایات از جهت سند بد نیست، اما فقها بر اساس آن فتوا نداده اند. (مقرر)

۹. پیامبر اکرم (ص) مصعب بن عمیر را برای تعلیم دادن قرآن و نماز و احکام، و اسعد بن زراره را به عنوان فرمانده و حاکم مردم مدینه مشخص فرموده بود و نماز جمعه هم گاهی به امامت مصعب و گاهی به امامت اسعد، اقامه می شد. (از افاضات معظمله در درس).

۱۰. در محل برگزاری این نماز در سالهای بعد، مسجدی بنام مسجد المأة بنا شد که در یک کیلومتری مسجد قبا قرار دارد (از افاضات معظمله در درس).

که منفعت یا ضرری برای آنان در بر دارد قرار دهد.^{۱۱}

پس کسی که متصدی نماز جمعه می‌شود باید رهبر و فرمانده جامعۀ باشد. از طرف دیگر حضور در نماز جمعه بر زنان و پیرمردان و افراد از کار افتاده و زمینگیر و افرادی مشابه اینها واجب نیست بلکه وجوب شرکت در نماز جمعه متوجه جوانان و کسانی است که تمکن از شرکت در نماز را دارند و گویا غرض از وضع این شرایط بدان جهت بوده که شرکت کنندگان به گونه‌ای باشند که از همان‌جا، بتوانند به صف رزمندگان جبهه و یا صفوف پاسداران مرزهای اسلام بپیوندند.

و اینگونه است که ملاحظه می‌فرمایید اقامه نماز جمعه از شوون سیاسی حکومت بلکه سنگ بنای تشکیل آن است وجهات سیاسی، اجتماعی و حتی جهات نظامی در آن، جایگاه ویژه‌ای را داراست.

در روایتی عبدالرحمن بن سیابه از امام جعفر صادق^(ع) نقل نموده که فرمود:

بر امام لازم است افرادی که برای پرداخت دیون خود، زندانی شده‌اند را در روز جمعه برای شرکت در نماز جمعه و در روز عید برای شرکت در نماز عید، از زندان خارج کند و مأمورین را نیز همراه آنان بفرستد، پس هنگامی که نماز جمعه و عید به پایان رسید آنان را به زندان بازگرداند.^{۱۲}

از این روایت استفاده می‌شود که جنبه غالب در نماز جمعه، جنبه سیاسی آن است تا جایی که زندانیان و افراد نگهبان آن باید در نماز شرکت داده شوند و این اختیار به دست کسی است که اجازه زندان و زندانیان به دست اوست، و این به طور مسلم از شوون و

۱۱. فی خبر الفضل بن شاذان عن الرضا^(ع): فان قيل فلم جعلت الخطبة؟ قيل: لان الجمعة مشهد عام فإراد ان يكون للامير سبب الى موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم عن المعصية و توقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بماورد عليهم من الافاق (الافات)، من الاحوال التي لهم فيها المصرة و المنفعة. (وسائل الشيعه، ۳۹/۵، باب ۲۵ از ابواب نماز جمعه، حديث ۶). همانگونه که ملاحظه شد در متن و سائل، كلمة «آفاق» که به معنی اخبار شهرها و کشورهاست آمده، اما در علل الشرايع به جای آن كلمة «آفات» است که با كلمة «احوال» ذکر شده در روایت، مناسبتر است، در این صورت معنی جمله این می‌شود که امام جمعه باید آفتهای جامعۀ اسلامی را برای مردم باز گو کند، امام جمعه باید مسائل را برای مردم بگوید تا مردم بفهمند در دنیا چه خبر است، امریکا چه می‌کند، شوروی چه توطئه‌هایی در سر می‌پروراند و اسرائیل چه مشکلاتی را برای جامعه ایجاد کرده است تا کلاه سرشان نرود و برای مقابله با دشمنان، هوشیاری و آمادگی بیشتری پیدا کنند (از افاضات معظم له در درس).

۱۲. فی رواية عبدالرحمن بن سیابه عن ابي عبدالله^(ع) قال: ان علی الامام ان یخرج المحبسین فی السدین یوم الجمعة و یومالعید الى العید ویرسل معهم فاذا قضاوا الصلاة والعید ردهم الى السجن. (وسائل الشيعه، ۳۶/۵، باب ۲۱ از ابواب صلاة الجمعة، حديث ۱).

اختیارات حکومت است.

محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

نماز جمعه واجب است بر هفت نفر از مسلمانان و هنگامی که کمتر از آن باشند واجب نیست، امام و قاضی وی، و کسی که شکایتی نزد آنان آورده و کسی که از او شکایت شده و دو شاهدی که برای ادای شهادت آمده‌اند و کسی که طبق دستور امام حدود را اجرایی کند.^{۱۳} [هنگامی که حداقل این هفت نفر جمع باشند تشکیل نماز جمعه واجب می‌شود.]

این روایت نیز در این معنی ظهور دارد که نماز جمعه از شؤون حکومت است و اقامه آن به عهده امام و رهبر جامعه است.

اقامه نماز عید فطر و قربان توسط امام: نماز عید فطر و قربان هم همانند نماز جمعه است و همان خصوصیتی که برای نماز جمعه گفته شد در این دو نماز هم وجود دارد. در این رابطه تنها به ذکر یک روایت موثق که به صورت مستواتر هم وارد شده اکتفا می‌کنیم:

در موثقه سماعة از امام محمد باقر (ع) روایت شده که می‌فرمایند: «نماز عید فطر و قربان نیست مگر همراه با امام».^{۱۴}

[در برخی روایات به دنبال کلمه امام، لفظ عادل نیز آمده است، «امام عادل».] این روایت ظهور و بروز در این دارد که مراد از امام همان رهبر و حاکم مسلمین و یا اشخاص منصوب از جانب اوست، مگر اینکه گفته شود که لفظ امام حمل بر امام جماعت می‌شود [که با اطلاق و ظهور لفظ امام سازگار نیست].

حکومت و روزه و اعتکاف

اثبات عید فطر بر اساس حکم امام: ۱- در صحیحه محمد بن قیس از امام محمد باقر روایت شده که فرمود: «اگر در نزد امام دو نفر شهادت دادند که هلال ماه را در شب سیم ماه مشاهده کرده‌اند، امام دستور به افطار روزه آن روز می‌دهد».^{۱۵}

۱۳. تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين ولا تجب على اقل منهم: الامام و قاضيه والمدعي حقا والمدعي عليه والشاهدان والذي يضرب الحدود بين يدي الامام (وسائل الشيعه، ۹/۵ باب ۲ از ابواب صلاة الجمعة، حديث ۹).
 ۱۴. في موثقة سماعة عن ابي عبد الله (ع) قال: لا صلاة في العيد الا مع الامام. (وسائل، ۹/۵ باب ۲ از ابواب نماز عید، حديث ۵). روایات ۲۰۱، ۲۰۴، ۱۱ همین باب نیز به این مضمون دلالت دارند.
 ۱۵. محمد بن قیس عن ابي جعفر (ع) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رآيا الهلال منذ ثلاثين امرا الامام بالا فطار (وسائل، ۱۰/۴، باب ۹ از ابواب صلاة العيد، حديث ۱).

۲- در روایت عیسی بن منصور آمده است که گفت: «من در روزی که مردم نسبت به روزه داشتن آن در شک بودند نزد امام جعفر صادق بودم، آن حضرت به غلام خویش فرمود برو، ببین سلطان (والی شهر) روزه است یا نه، غلام رفت و بازگشت و گفت: خیر، حضرت صبحانه طلب نمود و من نیز باوی، هم غذاخدم».^{۱۶}

۳- از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: من در شهر «حیره» بر «ابی العباس» -خلیفه عباسی- وارد شدم. او گفت ای اباعبدالله نظر شما در باره روزه امروز چیست؟ گفتم این با امام است، اگر روزه بداری، روزه می‌داریم و اگر افطار کنی، افطار می‌کنیم.^{۱۷} و مشابه آن، روایات دیگری از این قبیل.

مجازات روزه‌خوار توسط حکم امام: ۴- در صحیحه برید عجلی روایت شده که از امام محمدباقر (ع) سؤال شد درباره مردی که شهود علیه وی شهادت دادند سه روز از ماه رمضان را اقدام به روزه‌خواری کرده، حضرت فرمود: از او پرسید آیا بر روزه‌خواری خودش گناهی را مترتب می‌داند؟ اگر گفت خیر، بر امام است که او را بکشد و اگر گفت بلی، بر امام است که او را با تازیانه ادب کند.^{۱۸}

لزوم انجام سنت اعتکاف در مسجد جامع: ۵- در صحیحه عمر بن یزید آمده که گفت به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم چه می‌فرمایید در مورد اعتکاف در برخی مساجد بغداد؟ حضرت فرمود اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد جامعی که امام عادل در وی اقامه جماعت نموده باشد.^{۲۰}

۱۶. عیسی بن منصور انه قال: كنت عند ابي عبد الله (ع) في اليوم الذي يشك فيه فقال: يا غلام اذهب فانظر اصام السلطان ام لا، فذهب ثم عاد فقال: لا فدا بالغذاء فتعذينا معه. (وسائل، ۹۴/۷ باب ۵۷ از ابواب مایمک عنه الصائم، حدیث ۱).

۱۷. عن الصادق (ع) قال: دخلت على ابي العباس بالحيرة فقال: يا اباعبدالله ماتقول في الصيام اليوم؟ فقال ذاك الى الامام: ان صمت صمتا وان افطرت افطرتا. (وسائل، ۹۵/۷ ابواب مایمک عنه الصائم، حدیث ۵).

۱۸. فی صحیحه برید العجلی قال: سئل ابو جعفر (ع) عن رجل شهد علیه شهود انه افطر من شهر رمضان ثلاثة ايام، قال: يسأل هل عليك في افطارك اثم؟ فان قال: لا فان على الامام ان يقتله، وان قال: نعم فان على الامام ان ينهاه ضرباً. (وسائل، ۱۷۸/۷ باب ۲ از ابواب احکام ماه رمضان، حدیث ۱. شاید مراد از شق اول که بر امام است او را بکشد جایی بوده که شخص روزه‌خوار منکر اصل روزه که از ضروریات دین است شده باشد).

۱۹. اعتکاف، عملی است مستحبی که شخص سه روز مداوم در مسجد جامع شهر به قصد اعتکاف می‌ماند و به عبادت می‌پردازد، شخص معتکف لازم است در این سه روز روزه گرفته و از مسجد خارج نشود، اعتکاف در ابتدای شروع عملی است مستحبی، اما پس از شروع، ادامه آن واجب و لازم می‌شود. (مقرر)

۲۰. صحیحه عمر بن یزید قال: قلت لابي عبد الله (ع) ماتقول في الاعتكاف ببغداد، في بعض مساجدها؟ فقال: لا اعتكاف الا في مسجد جامعة قد صلي فيه امام عدل صلاة جماعة (وسائل، ۱۷/۴ باب ۳ از کتاب اعتکاف، حدیث ۸).

مرحوم صاحب وسائل می‌نویسد: این حدیث نیز شامل هر مسجد جامعی می‌شود، زیرا «امام عدل» اعم از امام معصوم و غیر معصوم است، همانگونه که شاهد عادل هر کسی است که دارای ملکه عدالت باشد.^{۲۱}

حکومت و زکات

زکات یکی از مالیاتها و منابع مالی حکومت اسلامی: آنگونه که از قرآن کریم و روایات بسیار زیاد استفاده می‌شود زکات یکی از مالیاتهای حکومت اسلامی است و حاکم جامعه اسلامی و مأمورین وی متصدی جمع‌آوری و نگهداری و تقسیم آن می‌باشند. خداوند تبارک و تعالی در سوره توبه می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»^{۲۲} - ای رسول ما از مؤمنان صدقاتشان را دریافت دار تا بدان صدقات، نفوس آنها را پاک و پاکیزه‌سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو موجب تسلی خاطر آنهاست.»

در مصرف زکات سهمی برای مأمورین جمع‌آوری زکات (والعاملین علیها) و سهمی برای جلب دلهای کافران به اسلام (مؤلفه قلوبهم) در نظر گرفته شده و همین دلیل براین است که مصرف زکات در اختیار حکومت اسلامی است و اگر به حسب تشریع اولی در اختیار صاحب و مالک اموال بود دیگر احتیاجی به مأمورین گردآوری و نگهداری زکات جهت تقسیم نبود (و از همان ابتدا گفته می‌شد هر کسی زکات خویش را بین نیازمندان تقسیم کند).

پیامبر اکرم (ص) برای گردآوری زکات به اطراف و اکناف مأمور ویژه اعزام می‌داشت و خلفا نیز پس از وی این چنین می‌کردند و سیره علی (ع) هم در دوران خلافت اینگونه بود. روایات متعددی براینکه زکات به حسب حکم اولی در اختیار حاکم اسلامی است دلالت دارد که نمونه‌هایی از آن از نظر شما می‌گذرد:

۱- روایت صحیحهای از زراره و محمد بن مسلم نقل شده که آن دو، از تفسیر آیه «انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم»^{۲۳} - صدقات (زکوات) مال «نیازمندان» و «مستمندان» و «مأمورین گردآوری و نگهداری زکات و افرادی که لازم است

۲۱. وسائل، ۴۰۲/۷ ذیل حدیث ۹ از باب ۳ کتاب اعتکاف.

۲۲. توبه/ ۱۰۳.

۲۳. توبه/ ۶۰.

دل‌هایشان جلب به اسلام شود» و «آزاد کردن بردگان و بدهکاران» و «هر کار خیر در راه خدا» و «در راه ماندگان»، فریضه‌ای است از جانب خداوند و خداست دانای حکیم، از امام جعفر صادق (ع) پرسش نمودند که آیا از زکات به فقرا و مساکین غیر شیعه نیز داده می‌شود؟ حضرت فرمود: امام به همه اینها از «زکات» پرداخت می‌کند برای اینکه همه اطاعت و پیروی او را پذیرفته‌اند.

زراره گفت به آن حضرت عرض کردم: اگر چه آنان عارف به حق (شیعه) نباشند؟ حضرت فرمودند: بلی ای زراره، اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق بدهد و به دیگران نپردازد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود، امام باید به کسانی که اهل حق هم نیستند و نیازمندند بپردازد تا اینکه آنان به دین رغبت پیدا کرده و به اطاعت از امام پایدار بمانند، اما در این روزگار تو و اصحاب تو، به غیر اهل حق و معرفت، زکات ندهید، شما در میان مسلمانان هر که را عارف به حق یافتید از زکات خویش بپردازید نه همه مردم را.^{۲۴} از این صحیحه بخوبی استفاده می‌شود که زکات بر اساس تشریع اولی در اختیار امام است و امام به وسیله آن مشکلات کسانی را که تحت سرپرستی وی هستند برطرف می‌کند، چه عارف به حق باشند یا نباشند. اما چون افرادی غاصب و نااهل، حکومت را به تصرف خود آورده و اموال عمومی و زکوات را در غیر جایگاه خود مصرف می‌کردند و اهل حق بدون سرپرست و محروم باقی ماندند در آن صورت امام دستور فرمود اهل حق (شیعه) زکوات خود را بین فقرای خود [که از طرف حکومت به آنان توجهی نمی‌شد] تقسیم کنند، پس این یک حکم موقتی است برای شرایط خاص نه حکم اولی اسلام برای همه زمانها.

۲- در روایت صحیحه حلبی آمده است که وی گفت: به امام جعفر صادق (ع) عرض می‌کردم: به افرادی که مامور تعیین مقدار زکات هستند تا چه مقدار از زکات می‌توان پرداخت کرد؟ حضرت فرمود: به هر مقدار که امام صلاح بداند، مقدار خاصی برای آن تعیین نشده است.^{۲۵}

۲۴. فی صحیحه زراره و محمد بن مسلم انهما قالا لابی عبد الله (ع): ارأیت قبول الله تبارک و تعالی: و انما الصدقات للفقراء و المساکین... اکل هؤلاء یعطی و ان کان لا یعرف؟ فقال: ان الامام یعطی هؤلاء جمیعاً لانهم یقرون له بالطاعة، قال زراره قلت: فان کانوا لا یعرفون؟ فقال: یا زراره لو کان یعطی من یعرف دون من لا یعرف لم یوجد لها موضع، و انما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فثبت علیه فاما الیوم فلا تعطها انت و اصحابک الا من یعرف (وسائل، ۱۴۳/۶ باب ۱، از ابواب المستحقین، حدیث ۱).

۲۵. فی صحیحه الحلبي عن ابي عبد الله (ع) قال، قلت له: ما یعطی المصدق؟ قال: ما یری الامام ولا یقدر له شیء. (وسائل، ۱۴۴/۶ باب ۱ از ابواب مستحقین، حدیث ۴).

۳- در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ع) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمود:

«غارمین» کسانی هستند که به خاطر اموالی که بدون اسراف در راه خدا خرج نموده‌اند مقروض شده باشند که بر امام واجب است دیون آنها را بپردازد و آنان را از گرفتاری برهاند.

«و فی سبیل الله» کسانی هستند که برای جهاد از منزل خارج شده و چیزی که با آن، خود را حفظ کنند نزد آنان یافت نمی‌شود. یا افرادی از مؤمنان که اموال و امکاناتی ندارند که به حج مشرف شوند، یا اینکه هرگونه کار خیری که فی سبیل الله است، پس بر امام است که از زکات به آنان بپردازد تا قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند.

«وابن السبیل» کسانی هستند که در راه مانده‌اند، کسانی که مسافرتشان در جهت اطاعت خدا بوده و دزدان اموالشان را به سرقت برده‌اند، که بر امام است از زکات و صدقات، آنان را به وطنشان بازگرداند.^{۲۶}

از این روایات و روایتهای دیگری همانند آنها، استفاده می‌شود که زکات براساس حکومت اسلامی تشریع شده و یکی از مالیاتهای حکومتی است، و این حکومت اسلامی است که با گماشتن افراد، زکات را جمع‌آوری کرده و به مصارف مورد لزوم می‌رساند.

پرداخت وام بدهکاران توسط امام: ۴- موسی بن بکر روایت می‌کند که ابوالحسن امام رضا (ع) به من فرمود: کسی که برای تأمین معاش خود و زن و فرزندش به دنبال کسب و کار حلال برود همانند کسی است که در راه خدا به جهاد پرداخته باشد و اگر مشکلات زندگی بر وی غلبه کرد به پشتوانه خدا و رسولش به اندازه قوت عائله و خانواده‌اش قرض بگیرد، پس اگر از دار دنیا رفت و بدهکاریهای خود را نپرداخته بر امام است که دیون او را بپردازد و اگر نپرداخت، گناه آن به عهده امام است. همانا خداوند متعال فرمود: صدقات از آن بیچارگان و مستمندان و مأمورین گردآوری زکات.... و قرض داران (الغارمین) است و

۲۶. فی خبر علی بن ابراهیم المروئی عن تفسیره عن العالم (ع) والغارمین قوم قد وقعت علیهم دیون انفقوها فی طاعة الله من غیر اسراف فیجب علی الامام ان یقضی عنهم ویفکهم من مال الصدقات، و فی سبیل الله قوم یخرجون فی الجهاد ولیس عندهم مایتقوون به، او قوم من المؤمنین لیس عندهم مایجئون به او فی جمیع سبیل الخیر فعلى الامام ان یعطهم من مال الصدقات حتی یقووا علی الحج والجهاد، «وابن السبیل» ابناء الطريق الذین یكونون فی الاسفار فی طاعة الله فیقطع علیهم ویذهب مالهم فعلى الامام ان یردهم الی اوطانهم من مال الصدقات (وسائل الشیعة، ۱/ ۴۵۶، باب ۱ از ابواب مستحقین، حدیث ۷).

قرض‌دار، همان بیچاره و مستمندی است که بدهکاری به عهده اوست.^{۲۷}

۵- در خبری مرسل آمده که راوی گفت شخصی از حضرت امام رضا (ع) سؤالی کرد و من می‌شنیدم، آن شخص می‌گفت: فدایت گردم از گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید: اگر بدهکار نمی‌تواند بدهی خود را پرداخت کند تا هنگام توان پرداخت، به وی مهلت داده شود «فان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة^{۲۸}». مرا خبرده که آیا برای این مهلت، مدت و زمان مشخصی است؟.... حضرت فرمود: بله زمان معین آن تا وقتی است که خبر گرفتاری و بدهکاری وی به گوش امام برسد، پس اگر در راه اطاعت خداوند آن مال را مصرف کرده، بر امام است که از «سهم غارمین» بدهی او را ادا کند، و اما اگر در معصیت خدا مصرف کرده چیزی بر عهده امام نیست.^{۲۹}

۶- باز در روایتی مرسل^{۳۰} از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: امام بدهکاری مؤمنان را می‌پردازد به غیر از مهریه همسرانشان.^{۳۱}

۷- در خبر صباح بن سیاه از امام جعفر صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده که آن حضرت فرمود:

هر شخص مؤمن و یا مسلمانی از دنیا برود و در غیر فساد و یا اسراف، دینی را از خویش به جای بگذارد، بر امام است که بدهکاری او را بپردازد، پس اگر نپرداخت گناه آن به عهده اوست، خداوند متعال می‌فرماید: صدقات از بیچارگان و مستمندان.... و بدهکاران است و این شخص از بدهکاران «غارمین» است و برای او هم در نزد امام سهمی است، پس اگر امام

۲۷. موسی بن بکیر: قال لی ابو الحسن (ع): من طلب هذا الرزق من حله ليعود به على نفسه وعياله كان كالمجاهد في سبيل الله فان غلب عليه فليستدن على الله وعلى رسوله مايقوت به عياله فان مات ولم يقضه كان على الامام قضاءه فان لم يقضه كان عليه وزره ان الله عزوجل يقول: «انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها» الى قوله «والغارمین» فهو فقير مسكين مغرم. (وسائل، ۹۱/۱۳ باب ۹ از ابواب الدين، حدیث ۲).
۲۸. بقره / ۲۸۰.

۲۹. فی خبر مرسل: سأل الرضا (ع) رجل وانا اسمع فقال: جعلت فداك ان الله عزوجل يقول «وان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة» اخبرني عن هذه النظرة التي ذكر الله عزوجل في كتابه، لها حد يعرف... فقال: نعم ينتظر بقدر ماينتهي خبره الى الامام فيقضى عنه ما عليه من الدين من سهم الغارمین اذا كان انفق في طاعة الله فان كان انفق في معصية الله فلاشيء لا شيء له على الامام (وسائل، ۹۱/۱۳ باب ۹ از ابواب الدين، حدیث ۳).
۳۰. مرسل، روایتی است که سند آن حذف شده باشد.

۳۱. فی خبر مرسل عن ابي الله (ع) قال: الامام يقضى عن المؤمنین الديون ما خلا مهوور النساء (وسائل، ۹۲/۱۳ باب ۹ از ابواب الدين، حدیث ۴).

سهم او را نداد گناه آن به گردن اوست. ۳۲.

۸- در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا^(ع) اینگونه آمده است:
شخص بدهکار اگر در راه حق، وام خواست و یا وامی به عهده اوست، یک سال به وی مهلت داده می شود، اگر توانست می پردازد، وگرنه امام از بیت المال، بدهی او را می پردازد. ۳۳

۹- در خبر علی بن حمزه آمده است که گفت: من به ابوالحسن امام موسای کاظم^(ع) عرض کردم: فدایت گردم، شخصی شخص دیگری را به عمد یا از روی خطا به قتل رساند و شخص مقتول، بدهکار است و مالی ندارد که به وسیله آن بدهکاریهایش را ادا کنند و اولیای مقتول نیز می خواهند قاتل را مورد غفو قرار دهند؟

حضرت فرمود: اولیای دم اگر خونش را ببخشند ضامن دین او هستند. من عرض کردم و اگر آنها بخواهند تقاض کرده و قاتل را بکشند؟ حضرت فرمود: در آن صورت اگر از روی عمد کشته قاتلش را می کشند و بدهیهای او را به جای او امام از «سهم غارمین» می پردازد. ۳۴

مصرف زکات فطره زیر نظر امام: ۱۰- در روایت ابی علی بن راشد آمده که گفت از او (امام رضا^(ع)) درباره زکات فطره پرسیدم که در اختیار کیست؟ حضرت فرمود: در اختیار امام است، عرض کردم این مسئله را به اصحاب خویش خبر دهم؟ حضرت فرمود: بله، هر که را خواستی پاک گردانی بگو. ۳۵.

از مجموع روایات مستفیضة فوق استفاده می شود که زکات برای پر کردن شکافها و رفع کمبودهای مسلمانان از هر نوع که باشد، تشریع شده و اختیار آن نیز به عهده امام

۳۲. صباح بن سیاه عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص) ایما مؤمن او مسلم مات وترك ديناً لم یکن فی فساد والاسراف فعلى الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعليه اثم ذلك ان الله یقول «انما الصدقات للفقراء والمساکین...» فهو من الفارمین وله سهم عند الامام فان حبسه فائمه علیه (اصول کافی، ج ۷/۱، ۴۰۷)، کتاب الحجة، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، حدیث (۷).

۳۳. وفی خبر عن علی بن موسی الرضا: المغرم اذا تدین او استدان فی حق اجل سنة فان اتسع والا قضی عنه الامام من بیت المال. (اصول کافی، ج ۷/۱، ۴۰۷)، کتاب الحجة، باب یجب من حق الامام علی الرعیه، حدیث (۹).

۳۴. علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی (ع) قال: قلت له: جعلت فداک رجل قتل رجلاً متعمداً او خطاء وعلیه دین ولیس له مال واراد اولیاءه ان یهبوا دمه للقاتل؟ قال: ان وهبوا دمه ضمنوا دیته فقلت: ان هم ارادوا قتله؟ قال: ان قتل عمداً قتل قاتله وادی عنه الامام الدین من سهم الفارمین (وسائل، ج ۹/۱، ۹۲) باب ۵۹ از ابواب قصاص، حدیث (۲).

۳۵. ابی علی بن راشد قال: سألته عن الفطرة لمن هی؟ قال للامام قال: قلت له: فاخبر اصحابی؟ قال: نعم من اردت ان تطهره منهم (الوسائل، ج ۶/۲۴۰، باب ۹ از ابواب زکات فطره، حدیث (۲)).

است که در موارد مورد نیاز به مصرف برسانند. با توجه به صراحت این روایات آیا می‌توان گفت لفظ امام منحصر به امام معصوم است و احکام ذکر شده در روایات منحصر به زمان پیامبر اکرم (ص)، و دوران خلافت امیرالمؤمنین (ع) و عصر ظهور حضرت حجت (عج) می‌باشد و در سایر اعصار، معطل و متروک خواهد ماند؟

حکومت و خمس و انفال

خمس و انفال یا حق حکومت و ولایت: خمس و انفال هر دو مال امام و در اختیار امام است، اما «به عنوان مقام امامت و رهبری جامعه اسلامی» [نه به عنوان شخص]. این مطلبی است که ما، در کتاب **الخمس**^{۳۶} به تفصیل درباره آن بحث کرده‌ایم [و در آینده نیز به هنگام بحث منابع مالی حکومت اسلامی از آن بحث خواهد شد] ما در آن کتاب به اثبات رسانده‌ایم که «حیثیت امامت» برای امام در خمس و انفال «حیثیت تقییدیه» است نه «حیثیت تعلیلیه»^{۳۷} بدین معنی که ملکیت خمس و انفال مقید به امامت است و در واقع امامت موضوع حکم قرار گرفته نه اینکه امامت علت و واسطه در ثبوت حکم ملکیت برای مثلاً شخص امام جعفر صادق (ع) باشد، که اگر چنین بود این حق و این اموال به وارث وی منتقل می‌شد نه به امام بعدی. روایات متعدد بر این معنی دلالت دارد که اجمالاً متذکر می‌شویم:

- ۱- در خبر ابی علی بن راشد از ابی الحسن سوم (امام علی النقی (ع)) آمده است که آن حضرت - در جواب سخن راوی که می‌گوید من اموالی را به پدر شما بدهکار بودم، اکنون آن اموال را به چه کسی بپردازم؟- می‌فرماید:
- آنچه برای پدر من به عنوان مقام امامت بوده مال من است، و آنچه به غیر این بوده،

۳۶. کتاب الخمس یکی از تألیفات پر ارزش استاد بزرگوار است که ایشان پیش از پرداختن به تدریس و نگارش کتاب الحدود و کتاب الزکاة و مباحث حکومت اسلامی (کتاب حاضر) - در سالهای قبل از انقلاب به تدریس و نگارش آن اهتمام ورزیدند. مجموعه این مباحث همراه با بحث انفال، توسط انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در ۳۹۹ صفحه به چاپ رسیده است، مباحث این کتاب بر اساس ترتیب کتاب «العروة الوثقی» و حاوی مطالب بسیار مفید برای پژوهشگران در این زمینه است. (مقرر).

۳۷. حیثیت تقییدیه و تعلیلیه دو اصطلاح است در علم اصول الفقه، مقصود از کلمه حیثیت صفات و عناوینی است که بر اشخاص گفته می‌شود و در مقام تشریع و قانونگذاری دو نوع متصور است: یکی اینکه صفتی دخیل در ثبوت حکمی برای موضوعی باشد به شکلی که موضوع واقعی و اصلی حکم، همان صفت باشد و دیگری اینکه موضوع اصلی موضوع موصوف به آن صفت باشد و آن صفت دخالتی در موضوعیت برای حکم نداشته باشد، قسم اول را اصطلاحاً حیثیت تقییدیه و دومی را تعلیلیه می‌گویند. (مقرر).

میراث است (و مال وارث پدرم)^{۳۸}

۲- در روایت محکم و متشابه از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که آن حضرت - هنگامی که مسائل اقتصادی جامعه را براساس آیات قرآن کریم به پنج دسته تقسیم می‌کنند، وجه امارت، وجه عمارت، وجه اجاره، وجه تجارت و وجه صدقات - می‌فرماید:

و اما آنچه وجه امارت و حکومت است براساس گفتار خداوند تعالی است که می‌فرماید:

«واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة واللرسول و...»^{۳۹}

چنانچه ملاحظه فرمودید امام در این روایت از مجموعه خمس به وجه امارت (حق حکومت) تعبیر نموده است که از مضمون آن و روایات دیگری نظیر آن استفاده می‌شود که مجموعه خمس، حق واحدی است مال امام و در اختیار امام است [و چنین نیست که نصف خمس ملک سادات باشد و نصف دیگرش ملک شخص امام (ع)]. منتهای امر، امام متکفل فقرای بنی هاشم نیز می‌باشد و به همین جهت در آیه شریفه مربوط به خمس، بر سر اصناف سه گانه والیتامی و المساکین و ابن السبیل، لام ملکیت تکرار نشده است^{۴۰}. (پس مالکیت

۳۸. ماکان لابی بسبب الامامة فهولی، و ماکان غیر ذلک فهو میراث. (وسائل، ۳۷۴/۶ باب ۲ از ابواب انفال، حدیث ۶).

۳۹. فاما وجه الامارة فقولہ تعالی: واعلموا انما غنمتم... (وسائل، ۳۴۱/۶ باب ۲ از ابواب مایجب فیہ الخمس حدیث ۱۲).

۴۰. در اینجا لازم است دو نکته تذکره داده شود:

الف- در آیه خمس که خداوند می‌فرماید خمس برای خدا و برای رسول و برای ذی‌القربی است، اینها در طول یکدیگر هستند، حق خدا به رسول و حق رسول به ذی‌القربی که همان حاکم به حق مسلمین است منتقل شده است. نظیر فنی و انفال که تمام آن در اختیار امام است و تقسیمی در آن صورت نمی‌گیرد. اتفاقاً در این رابطه آیه انفال هم نظیر آیه خمس است: یستلونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول. که حق خدا و رسول خدا در اختیار امام قرار می‌گیرد. و یا آنجا که حضرت می‌فرماید: «لی منه الخمس» خمس از آن اموال، مال من است و نمی‌فرماید «لی منه سهم الامام» نشان می‌دهد که تمام خمس در اختیار امام است. اما امام باید سادات را به عنوان اینکه خانواده حکومت و بازوان حکومت اسلامی هستند اداره کند.

ب- آن چیزی که در ذهن بعضی از آقایان و احياناً در ذهن بعضی از بزرگان نظیر مرحوم حاج آقا رضا همدانی و دیگران بوده است که وقتی به بحث سهم امام در زمان غیبت رسیدماند فرموده‌اند که اینها ملک شخص امام زمان، حضرت ولی عصر (عج) است و چون معذور هستیم به دست آن حضرت برسانیم از طرف آن حضرت صدقه می‌دهیم و یا آنچه بعضی دیگر از بزرگان انجام می‌دادماند که خمس و سهم امام را زیر خاک کرده و می‌گفتند اینها ملک حضرت است و باید خودش باید تصرف کند و نظایر اینگونه برداشتها دور از واقعیت و نوعی عدم تأمل و کم دقتی است. اینها مطالبی است که ما مجموعاً از آیات و روایات می‌فهمیم و تفصیل بیشتر آن را در کتاب خمس آورده‌ایم. (از افاضات معظم له در درس).

خمس منحصر به خدا و رسول و امام یعنی ذوی القربی است و اصناف ثلاثه از جمله عیالات امام محسوب خواهند شد).

۳- در خبر ابن شجاع نیشابوری از امام علی النقی (ع) روایت شده که می‌فرماید:

... آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن مال من است.^{۴۱}

در این روایت باز امام (ع) مجموع خمس را به عنوان حق امامت به خود منسوب فرموده است.

۴- در خبر دیگری از ابی علی بن راشد آمده است:

من (راوی خبر «ابی علی») به آن حضرت (امام علی النقی (ع)) عرض کردم: مرا به اقامه فرمان خویش و گرفتن حقتان امر فرمودید و من دستور شما را به دوستان و موالی شما گفتم. برخی به من گفتند حق آن حضرت چیست؟ و من نمی‌دانستم چه جواب آنها را بدهم، حضرت فرمود: بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند. عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند حضرت فرمود: در متاع و صنایعشان...^{۴۲}

در اینجا باید یادآور شد که خمس تنها برای مصارف شخصی امام نیست بلکه برای مقام امامت است که در مصالح مسلمانان هر نوع که صلاح بداند به مصرف می‌رساند و به طور قطع یکی از مهمترین مصارف آن تأمین مخارج شخص امام و مخارج سادات و فقرای بنی هاشم است.

۵- در تفسیر قمی ذیل آیه شریفه خمس، اینگونه آمده است:

برای امام به تنهایی سه سهم از خمس قرار داده شده، زیرا خداوند متعال همان وظایفی را که برای پیامبر (ص) معین فرموده بود برای وی نیز معین فرموده است. وظایفی نظیر سرپرستی یتیمان، پرداخت مخارج مسلمانان فقیر و پرداخت وامهایشان، تهیه امکانات و تسهیلات برای شرکت مسلمانان در حج و جهاد.

و این گفتار پیامبر اکرم (ص) است که پس از آنکه آیه شریفه «النبی ولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم» بر آن حضرت نازل گردید و در حقیقت خداوند سبحانه و وی را به عنوان پدر مسلمانان قرار داد و وظایفی که هر پدری نسبت به فرزندش دارد به عهده

۴۱. فی خبر ابن شجاع النیشابوری عن ابی الحسن الثالث (ع) لی منه الخمس مما یفضل من مؤنثه (وسائل، ۳۴۸/۶ باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

۴۲. فی خبر ابی علی بن راشد: قلت له امرتني بالقیام با مرک واخذ حقک فاعلمت موالیک بذالک، فقال لی بعضهم: وای شیء حق فلم ادر ما اجیبه؟ فقال (ع) یجب علیهم الخمس؛ فقلت: ففی ای شیء؟ فقال: فی استمتهم و صنایعهم. (الوسائل ۳۴۸/۶، باب ۸ از ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۳).

اونهاد، آن حضرت فرمود:

«کسی که مالی از خویش به جای بگذارد برای وارث اوست و اگر دینی از وی به جای بماند برعهده والی است.»^{۴۳} پس همان وظایفی که به عهده پیامبر اکرم (ص) بود برای امام نیز هست و به همین جهت سه سهم از خمس به وی اختصاص یافته است.

تصرف امام در انفال به عنوان مقام امامت و ولایت: چنانچه از مجموع دلایل خمس استفاده گردید که خمس یکی از مالیاتهای حکومت اسلامی و در اختیار امام و رهبر جامعه است، انفال نیز همین گونه است.

انفال تمام اموال عمومی جامعه است که تحت مالکیت شخص نیست، مانند اراضی موات، کوهها، نیزارها، بیابانها و درهها و دریاها و معادن و... که همه اینها مال امام و در اختیار مقام رهبری امت اسلامی است.

در این باره نیز روایتهای بسیاری است که در باب اول ابواب انفال کتاب وسائل الشیعه درج شده و از آن جمله، روایت زیر است:

۶- در کتاب محکم و متشابه از امیرالمؤمنین (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود: «برای کسی که اداره مسلمانان را برعهده دارد پس از همه اینها انفال است، انفالی که مال پیامبر خدا (ص) بود...»^{۴۴}

این مطلب برای کسی که اندک توجهی به مذاق شرع مقدس اسلام داشته باشد پوشیده نیست که خداوند متعال اموال و سرزمینهایی که برای رفع نیازمندیهای همه انسانها آفریده و خمس همه اموال مردم را ملک طلق شخص پیامبر اکرم (ص) و یا امام قرار نداده، بلکه مراد از آیه شریفه انفال و زوایاتی که در این زمینه رسیده، این است که خداوند تبارک و تعالی این امکانات مالی را برای منصب امامت و رهبری جامعه تملیک نموده و در اختیار پیامبر و یا امام به عنوان اینکه رهبر و گرداننده امور مسلمانان هستند قرار داده و به آنان رخصت داده که آنها را بر اساس نظام صحیح و عادلانه در جهت مصالح عموم مسلمانان مصرف نمایند.

به عبارت دیگر انفال، ثروتهای عمومی جامعه است که خداوند برای استفاده عموم آفریده، ولیکن امام را به عنوان خلیفه خود در زمین مشخص فرموده که به خاطر استفاده

۴۳. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه خمس، ص ۲۵۴، چاپ دیگر ۱/۲۷۸.

۴۴. ان للقاوم بامور المسلمین بعد ذلک الانفال التي کانت لرسول الله (ص). (وسائل، ۳۷۰/۶ باب ۱ از ابواب انفال، حدیث ۱۹).

بهتر از آنها تحت سرپرستی و ولایت وی مورد استفاده قرار گیرد، و طبیعی است که یکی از مصالح مهم جامعه نیز اداره زندگی شخص امام و رفع نیازمندیهای شخصی اوست. و این همان چیزی است که در تمام زمانها و کشورها متداول بوده و هست که ثروتهای عمومی جامعه را - که مربوط به شخص و فرد خاصی نبوده و هیچ کس به عنوان تلاش و کار خویش و یا میراث از دیگران مالکیتی بر آنها ندارد - در اختیار حاکم جامعه که نماینده مردم و سبیل مجموعه افراد آن جامعه است قرار می‌دهاند. (این مباحث در کتاب خمس و انفال به تفصیل طرح شده و ابعاد آن مورد بررسی قرار گرفته است که در صورت نیاز می‌توان مراجعه کرد).

از همین روست که محدث یگانه و بی‌نظیر مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب فروع کافی برای خمس و انفال، باب و فصلی جداگانه نگشوده، بلکه روایات این دو باب را در مبحث امامت گردآوری نموده و همین دلیل بر این است که کلینی (قدس سره) نیز این دو را از شوون رهبری و امامت قلمداد می‌کرده‌اند.^{۴۵}

دالالت مرسله حماد بر تشریع زکات و خمس و انفال برای رفع نیازمندیهای حکومت اسلامی: غرض از مسائلی که تا کنون گفته شد این بود که توجه داده شود، زکات

۴۵. در اینجا مناسب است جریانی را برای شما نقل کنم تا تفاوت دیدگاهها درباره انفال مشخص‌تر شود: ما یک وقتی رفتیم خدمت یکی از بزرگان علما که تفریاتی هم داشت، البته ایشان مرا نمی‌شناخت. در آنجا صحبت از انفال شد، من به ایشان گفتم این انفال و مالهایی که صاحب خاصی ندارد مانند جنگلها، مراتع، سیابانها و میراث من لا وارث لهم، اینها مال امام به عنوان منصب امامت است و متعلق به عموم جامعه است و باید زیر نظر امام در جهت مصالح جامعه به کار گرفته شود.

ایشان فرمودند، خیر، مال شخصی امام است و می‌تواند تخم کند و بزند به دیوار! من گفتم برداشت من این نیست که خدا چنین حکمی را تشریع کرده باشد. بالاخره مدتی با ایشان جر و بحث کردم به نتیجه نرسید. پس از اینکه از خدمت ایشان آمدم مرا شناخته بود. خدا رحمتش کند، عصر بود به منزل ما آمد و گفت: تو که رفتی من یک مدتی فکر کردم، مثل اینکه حق با توست و من نظرم را پس گرفتم. خلاصه اینکه این اموال متعلق به عموم جامعه و در اختیار حکومت و امام است و هیچ خان و قلدری نمی‌تواند از کوه تا کوهی را به اسم خود ثبت بدهد و بعد متر به متر، زمینها را بفروشد. اخیراً از مازندران نامه‌ای برای من آورده بودند که فلان خان، جنگل را از کجا تا به کجا وقف امام حسین (ع) کرده، خوب ببخود کرده، جنگل که مال او نیست، جنگل مال خداست. چه حق داشته که وقف کند، خان بوده و زور داشته، جنگل را گرفته، بعداً آمده مثل موقوفات بنیاد پهلوی سابق، وقف کرده. وقتی که دیده از دستش می‌رود وقف کرده است. مال او نبوده که وقف کند «لا وقف الا فی ملک» وقف در اموالی که ملک انسان است درست است نه اموالی که متعلق به عموم است و از روی غصب تصرف شده است.

(از افاضات معظم له در درس)

و خمس و انفال براساس حکومت اسلامی تشریع شده و اختیار آنها به دست حاکم صالح اسلامی که اصطلاحاً به وی امام گفته می‌شود قرار دارد.

از دلایل دیگری که براین معنی دلالت دارد مرسله حمادبن عیسی است که در ابواب مختلف فقه به آن استناد شده و در این جا به خاطر طولانی بودن آن فقط قسمتی از آن را که مورد استفاده است متذکر می‌شویم.

۷- حمادبن عیسی از برخی اصحاب ما از بنده صالح خداوند (امام موسی بن جعفر^(ع)) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«خمس از پنج چیز گرفته می‌شود: از غنائم (جنگی)، از غواصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می‌شود و در اختیار و مالکیت کسانی است که خداوند برای آنها قرار داده... براساس کتاب و سنت به مقدار مخارج سالشان بین آنان تقسیم می‌شود، پس اگر چیزی از آن زیاد آمد برای والی و حاکم است و اگر کم آمد و به حدی نبود که آنان را بی‌نیاز سازد بروالی است که از اموالی که نزد اوست به حدی که رفع نیازمندی‌شان گردد به آنان بپردازد.

همچنین اشیای گرانبه‌قیمت و ممتاز از آن امام است، و وی از اموال می‌تواند بهترین‌ها را برای خویش برگزیند. و زمینهایی که باجنگ توسط سواره نظام و یا پیاده نظام فتح شده از نقل و انتقال آنها جلوگیری به عمل می‌آید و در دست کسانی که آنها را آباد و احیا کرده و کشت آنها را به عهده داشته‌اند می‌ماند، و والی براساس مصالحه‌ای که با آنان برقرار می‌کند نصف یا یک سوم و یا دوسوم محصول را به مقداری که به مصلحت آنان باشد و ضرر و زیان نبینند در اختیار آنان می‌گذارد و هنگامی که محصول به دست آمد در صورتی که مزرعه‌ها به وسیله آب باران و یا چشمه سیراب شده، یک دهم و اگر به وسیله دلو و یا شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم آن را در هشت جهتی که خداوند برای زکات مشخص فرموده، مصرف می‌نماید.

پس اگر از اموالی که بین فقرا تقسیم می‌شود چیزی زیاد آمده والی برگردانده می‌شود و اگر کم آمد و کفاف مستمندان را نداد، بروالی است که از بیت‌المال به آنان به مقداری که تأمین شوند بپردازد.

باقیمانده از یک دهم و یک بیستم زکات بین والی و کسانی که او را در اداره این زمینها و مزارع یاری می‌داده‌اند و عمال و کارگزاران وی در امور مختلف هستند تقسیم می‌شود که به مقدار قرارداد و مستمری به آنان پرداخت می‌گردد، آنگاه از باقیمانده آن به کسانی می‌دهد که والی را در گسترش دین خداوند یاری داده‌اند و نیز در جهت ضرورت‌هایی

که پیش می‌آید به مصرف می‌رساند، از جمله در تقویت اسلام در بعد جهاد و سایر اموری که مصالح عمومی را دربردارد، در این مرحله چه کم و چه زیاد چیزی برای شخص والی نیست و نیز برای امام است پس از خمس، انفال، و انفال، هر زمین مخروبه‌ای است که اهالی، آنجا را ترک کرده‌اند و هر سرزمینی که به وسیله پیاده نظام و یا سواره نظام گرفته نشده بلکه ساکنان آن از طریق صلح بدون جنگ آن را به مسلمانان مصالحه کرده‌اند و برای امام است قله‌های کوهها و گستره بیابانها و نیزارها و جنگلها و هر نوع زمین مواتی که صاحبی برای آن نیست و برای امام است اشیای گرانقیمتی که مخصوص پادشاهان است «اموال ملوکانه» [اموالی که از طریق غصب به دست نیآورده‌اند، چرا که اموال غصبی باید به صاحبانش برگردانده شود]، و نیز امام وارث هر کسی است که وارثی برای او نیست.

شیوه پیامبر اکرم (ص) نیز چنین بود که زکات بادیه نشینان را در میان بادیه نشینان وزکات شهر نشینان را در میان شهر نشینان تقسیم می‌نمود و هیچگاه بین هشت مصرف زکات، اموال زکات را باتساوی بدون ملاحظه نیاز و حاجت هر مورد تقسیم نمی‌کرد. بدین گونه که به هر مورد مصرف زکات، یک هشتم اختصاص بدهد، بلکه اموال را به هر مورد از مصارف هشتگانه که حضرت به آنان دسترسی داشت به مقدار مخارج سالیانه آنان می‌پرداخت در این باره هیچ مقدار معین و مسلم و نوشته شده‌ای وجود ندارد، پیامبر اکرم (ص) اموالی که نزد آن حضرت بود را به اقوام و گروهها به اندازه نیازشان می‌داد تاهنگامی که رفع نیازشان می‌شد و اگر چیزی اضافه می‌آمد در اختیار دسته دیگر می‌گذاشت. و انفال در اختیار والی است و هر زمینی که در زمانه پیامبر (ص) فتح شده در اختیار حکومت است تا روز قیامت.... و در مال خمس، دیگر زکات نیست. زیرا خداوند ارزاق فقرای مردم را در میان اموال مردم قرار داده و به همین جهت بر مال پیامبر (ص) و والی زکات نیست زیرا خداوند هیچ فقیر نیازمندی را بدون سهم نگذاشته و لکن بر آنان (پیامبر و امام) وظایف دیگری است که با اموالی که در اختیارشان است باید هزینه آنها را تأمین کنند و همانگونه که وظایفی به عهده آنان است اختیاراتی هم دارند»^{۴۶}

۴۶. روی حماد عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسة اشیاء: من السفن والمغص و من الكنوز و من المعادن و الملاحة، یؤخذ من کل من هذا المصنف الخمس فیجعل لمن جعله الله تعالی له... یتقسم بینهم علی الكتاب و السنة ما یستغنون به فی سنتهم، فان فضل عنهم شیء فهو للوالی، وان عجز او نقص عن استغنائهم كان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یستغنون به... و للامام صفو المال ان یأخذ من هذا الاموال صفوها.. و الارضون التي اخذت عنوة بخیل و رجال فهي موقوفة متروكة فی ید من یعمرها و یحبیبها و یقوم علیها علی ما یصلحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق: النصف و الثلث و الثلثین و علی قدر ما یكون لهم صلاحا

سند روایت: سند روایت تا آنجا که به حماد بن عیسی می‌رسد صحیح است و حماد نیز خود از اصحاب اجماع [افرادی که بر وثاقت و اعتبار آنان، علمای علم رجال اجماع دارند] است و کاملاً مورد اعتماد، و اینکه از وی نقل شده که در زنجیره سند گفت «از برخی اصحاب ما» و اسم نیاورد، خود دلیل اعتماد بر این روایت است، علاوه بر اینکه اصحاب ما، این روایت را در ابواب مختلف فقه نقل و به آن اعتماد نموده‌اند.

دلالت روایت: واما دلالت روایت بر اینکه زکات و خمس و انفال بر اساس ولایت و حکومت تشریع شده و اینکه حاکم متصدی گرفتن و تقسیم آنهاست واضح و آشکار است، چنانچه بر این معنی نیز دلالت دارد که حاکم اسلامی متصدی تصرف در اراضی «مفتوح عنوة» که با قدرت نظامی مسلمانان فتح شده نیز می‌باشد.

نکته قابل توجه دیگری که در این روایت است اینکه: امام موسی بن جعفر (ع) این احکام را در شرایطی می‌فرمایند که خود مبسوط‌الید نبوده و هیچگونه سلطه و ولایت بالفعلی در امور حکومت و در امور مربوط به تصرف و مصرف خمس و زکات و انفال نداشتند، پس به طور قطع، غرض آن حضرت (ع) این بوده که احکام خمس و زکات و انفال و اراضی را به حسب تشریع اولی اسلام بیان دارند (نه به حسب شرایط موجود). و خلاصه کلام اینکه:

ولا یضرمها فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء اوسقى سباحاً ونصفا العشر مما سقى بالدوالي والنواضح فاخذه الوالى فوجهه فى الجهة التى وجهها الله على ثمانية اسهم... فان فضل من ذلك شئ رد الى الوالى، و ان نقص من ذلك شئ ولم يكتفوا به كان على الوالى ان يموئهم من عنده بقدر سعتهم حتى يستقنوا ويؤخذ بعد، مابقى من العشر فيقسم بين الوالى و بين شر كائه الذين هم عمال الارض واكرتها فيدفع اليهم انصبا هم على ما صالحهم عليه، و يؤخذ الباقي فيكون بعد ذلك ارزاق اعوانه على دين الله و فى مصلحة ما ينوبه من تقوية الاسلام وتقوية الدين فى وجوه الجهاد و غير ذلك مما فيه مصلحة العامة ليس لنفسه من ذلك قليل و لا كثير و له بعد الخمس، الانفال، والانفال كل ارض خربة قد باد اهلها، و كل ارض لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب ولكن صالحوا صلحا و اعطوا بايدهم على غير قتال و له رؤوس الجبال و بطون الاودية والآجام، و كل ارض ميتة لا رب لها، و له صوافى الملوك ما كان فى ايديهم من غير وجه القصب لان القصب كله مردود، و هو وارث من لا وارث له... و كان رسول الله (ص) يقسم صدقات البوادي فى البوادي و صدقات اهل الحضر فى اهل الحضر، ولا يقسم بينهم بالسوية على ثمانية حتى يعطى اهل كل سهم ثمناً ولكن يقسمها على قدر من يحضره من اصناف الثمانية، على قدر ما يقيم كل صنف منهم يقدر لسنته، ليس فى ذلك شئ موقوف ولا مسمى ولا مؤلف، انما يضع ذلك على قدر ما يرى و ما يحضره حتى يسد فاقة كل قوم منهم وان فضل من ذلك فضل عرضوا المال جملة الى غيرهم.

والانفال الى الوالى و كل ارض فتحت فى ايام النبى (ص) الى آخر الابد... و ليس فى مال الخمس زكات، لان فقراء الناس جعل ارزاقهم فى اموال الناس... و لذلك لم يكن على مال النبى (ص) والوالى زكات لانه لم يبق فقير محتاج ولكن عليهم اشياء تنوبهم من وجوه و لهم من تلك الوجوه كما عليهم. (الكافى، ۵۳۹/۱، كتاب الحجة، باب الفئ و الانفال و... حديث).

نفس تشریع احکام اسلام، بدین صورت، بزرگترین دلیل بر این است که حکومت ولایت سنگ بنای شریعت اسلامی است.

حکومت وحج

حج کنگره عظیم جهان اسلام: در تشریع فريضة حج در شریعت مقدس اسلام بدون تردید جهت سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی منظور بوده است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «جعل الله الکعبة البيت الحرام قیاماً للناس»^{۴۷} - خداوند، کعبه - خانه مورد احترام - را وسیله‌ای برای قوام و قیام مردم قرار داد.

مفردات راغب در تبیین معنی «قیاماً للناس» می‌نویسد:

قیام وقوام اسم است برای چیزی که اشیاء دیگر توسط آن قوام و قیام می‌یابند.^{۴۸} طبق این معنی مقتضای آیه شریفه این است که مردم در امور دنیایی و آخرتی خود به وسیله خانه خدا، کعبه، قوام، و پابرجایی می‌یابند، چنانچه در آیه‌ای دیگر همین تعبیر را درباره مال و دارایی به کار برده، آنجا که می‌فرماید: ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً^{۴۹} - اموال خویش را که خداوند قیام شما را به آن قرار داده، در اختیار افراد نادان و سفیه قرار ندهید.

از این نکته [ذکر کلمه قیام] استفاده می‌شود که غرض و فلسفه تشریع حج در دین مبین اسلام، فقط انجام اعمال ظاهری و صوری نیست، زیرا در آن صورت قوام و قیامی بر آن مترتب نمی‌شود بلکه هدف از تشریع آن، اجتماع مسلمانان توانمند و متمکن از سراسر شهرها و کشورهای اسلامی در یک نقطه معین و آشنایی و تفاهم آنان بایکدیگر است، تادر سایه این تعاون و تفاهم بایکدیگر همکاری و همیاری نموده و روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برقرار نمایند.

پس بر این اساس حج برای مسلمانان یک کنگره عظیم جهانی است که هر ساله در مرکز نزول وحی و مبدأ گسترش اسلام برگزار می‌شود و برپایه آن وسیله قوام و قیام مردم و نژادهای مختلف فراهم می‌گردد.^{۵۰}

۴۷. المائدة/۹۷.

۴۸. مفردات راغب، مادة «قوم»/۴۳۲.

۴۹. نساء/۵.

۵۰. در حج مسائل مربوط به امور سیاسی و حکومتی بسیار قوی و زیاد است، و اصولاً حج نمایشگر حکومت و قدرت جهانی اسلام است، نماز جماعت، بیانگر اجتماع و تشکل مسلمانان یک محل، نماز جمعه

اخبار و روایات در تبیین فلسفه حج بسیار است که نمونه‌هایی از آن را متذکر می‌شویم.

۱- ضمن روایت فضل بن شاذان (که قسمتهایی از آن پیش از این گذشت) به نقل از امام رضا (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

«مردم به حج مامور شدند که همه به پیشگاه خداوند سبحان باریابند... علاوه بر اینکه در این فریضه منافع بسیار زیادی برای تمام مردم است، برای کسانی که در شرق و غرب زمین زندگی می‌کنند و برای آنان که در خشکی و دریاها به سر می‌برند و برای آنان که در مراسم حج شرکت کرده و یا شرکت نکرده‌اند، برای تاجر و کاسب و فروشنده و خریدار و فقیر و مستمند و حمله‌دار و راننده و برای برآورده شدن نیازمندیهای کسانی که از اطراف، امکان شرکت در مراسم را دارند، و نیز دارای منافع دیگری است از قبیل فراگرفتن مسائل دینی و نقل و انتقال اخبار ائمه (ع) به تمام بلاد و شهرها و نواحی کشورهای مختلف»^{۵۱}.

۲- در خبر هشام بن حکم از امام جعفر صادق (ع) در بیان فلسفه حج آمده است:

...خداوند سبحان مردم را به انجام حج مامور نمود به خاطر اطاعت در دین به جهت مصالح آنان در کارهای دنیایشان، خداوند سبحان اجتماع مردم از شرق تا غرب را در آنجا قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر قوم و نژادی اموال و دارایی خود را از شهری به شهر دیگر حمل کنند تا در این رابطه حمله‌دار و شتردار سود ببرند (باربری و حمل و نقل و تجارت رونق یابد) و نیز به خاطر اینکه مردم آثار رسول الله (ص) و اخبار او را بشناسند و بفهمند و همیشه در خاطره‌ها بماند و به فراموشی نگراید.

وعیدین وسیله اجتماع مردم یک شهر و یک استان، و حج وسیله اجتماع متمکنین جهان اسلام و به تعبیر قرآن، وسیله قیام همه مردم است.

همانگونه که اموال و دارایی انسان، پایه زندگی اوست و اگر مال نداشته باشد قوام و قیام ندارد و از گرسنگی تلف می‌شود، قوام و قیام اجتماعی مسلمانان هم در معاش و معاد بر کعبه قرار داده شده و همانگونه که انسانها اگر نان نداشته باشند بخورند می‌میرند، اگر یک مرکز سیاسی برای شعائر وحدت بخش نداشته باشند حیات اجتماعی خود را از دست می‌دهند، و این برای حیات اجتماعی یک امت از نان واجب‌تر است. (از افاضات معظم له در درس).

۵۱. فی خبر فضل بن شاذان عن الرضا (ع) قال: انما امروا بالحج لعله الوفاة الى الله عز وجل... مع مافی ذلک لجمع الخلق من المنافع لجمع من فی شرق الارض وغربها ومن فی البر والبحر ومن یحج ومن لم یحج من بین تاجر وجالب وبائع ومشتري وكاسب ومسکین ومکار وفقیر وقضاء حوائج اهل الاطراف فی المواضع الممكن لهم الاجتماع فيه مع مافی من التفقه ونقل اخبار الائمة (ع) الى كل صقع وناحیه (وسائل، باب ۱ از ابواب وجوب الحج، حدیث ۱۵).

اگر هر قومی در شهر و دیار خود بمانند و راجع به آنها فقط سخن گویند، مردم هلاک، شهرها خراب و کسب و تجارت از رونق می‌افتد و اخبار به گوش مردم نمی‌رسد و مسلمانان از جریانات بی‌خبر می‌مانند... پس این است (ای هشام) علت وجوب حج.^{۵۲}

باید در این دو روایت با کمال دقت نگرست، بویژه در این جملات: «در این فریضه منافع بسیاری است برای آنان که در مراسم شرکت کرده و یا شرکت نکرده‌اند» و «برای برطرف شدن نیازمندیهای کسانی که از اطراف امکان شرکت در مراسم حج را دارند». و «بدان جهت که یکدیگر را بشناسند».

اما با کمال تاسف باید دید مسلمانان چگونه از فواید و برکات این اجتماع مهم که هرساله در مرکز وحی تشکیل می‌شود غفلت نموده و چگونه دشمنان، آنان را همواره در این غفلت فرو نگهداشته‌اند و اگر مسلمانان دارای هوشیاری سیاسی بوده و از این مراسم مهم اسلامی استفاده می‌کردند بسیاری از مسائل و مشکلات عمومی اسلام را با تبادل نظر و تفاهم حل و فصل می‌نمودند.

ضمناً با این توان گسترده و با این قدرت عظیم مادی و معنوی و منابع و توانهای اقتصادی که شرق و غرب همواره به آن محتاجند، مانع می‌شدند از اینکه استعمار غرب و عامل دست‌نشانده او، اسرائیل، امکان تسلط بر مسلمانان را بیابند. بارخدا، مسلمانان را از غفلت و خواب طولانی‌شان بیدار بفرما!^{۵۳}

۵۲. فی خبر هشام بن الحکم عن ابی عبد الله (ع): و امرهم بما یکون من امر الطاعة فی الدین و مصلحتهم من امر دنیاهم فجعل فی الاجتماع من الشرق والغرب لیتعارفوا ولینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد ولینتفع بذلك المکاری والجمال ولتعارف آثار رسول الله (ص) وتعارف اخباره ویزکر ولاینسی ولو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم ومافیها هلکوا وخربت البلاد وسقطت الجلب والارباح وعمیت الاخبار ولم تقفوا علی ذلک فذلک علة الحج (وسائل، ۸/۸ باب ۱ از ابواب وجوب الحج، حدیث ۱۸).

۵۳. در رابطه بادو روایت فوق چند نکته شایان توجه است که اجمالاً یادآور می‌شویم:

الف: از روایات فوق استفاده می‌شود که حج دارای منافع اقتصادی و سیاسی برای تمام جامعه است، کنگره‌ای است که مسلمانان از تمام جهان اسلام در آن شرکت می‌کنند و مسائل سیاسی و مشکلات خویش را بایکدیگر مطرح می‌نمایند و اخبار را از مرکزیت حکومت اسلامی از ائمه - در زمان ائمه معصومین (ع) از آنان و در دیگر زمانها از سایر پیشوایان اسلام - به دست می‌آورند و به کشورهای خود و به دیگر مسلمانان منتقل می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که مثلاً اسرائیل سه میلیونی نباید بر یک میلیارد مسلمان جهان زور بگوید و آمریکای ینکه دنیایی نباید بر کشورهای اسلامی حاکم باشد، و برای مبارزه عملی با آنها تبادل نظر می‌کنند.

اجبار مسلمانان به شرکت در مراسم حج توسط امام:

۳- در خبر عبداللّه بن سنان از امام جعفر صادق (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود: «اگر مردم در زمانه‌ای حج را فرو گذاشته و در آن شرکت نکردند بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند.»^{۵۴}

۴- و نیز در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بروالی و حاکم واجب است که آنان را به شرکت در مراسم حج و ماندن تا آخر مراسم در مکه مجبور نماید و اگر مردم زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم (ص) را ترک کردند بروالی واجب است آنان را به زیارت و ماندن در کنار مرقد آن حضرت مجبور کند، پس اگر مردم فاقد اموال و امکانات بودند بر حاکم است که از بیت المال مسلمین، مال و امکانات برای شرکت در مراسم حج در اختیار آنان قرار دهد.»^{۵۵}

طبق این دو روایت، والی موظف است مسلمانان را در شرایط ویژه‌ای مجبور به شرکت در مراسم حج کند، اما این اجبار جز از سوی امام مبسوط الید، که بالفعل قدرت و امکانات حکومت به دست اوست امکان‌پذیر نیست، چنانچه اختیار بیت المال مسلمین هم به دست

ب: در حج تصمیمات اقتصادی گرفته می‌شود، یعنی همانجا ممکن است حجاج ایران بر خورد کنند به حجاج کنیایی یا تانزانایی یا سایر کشورها و معلوم شود که در فلان کشور چیزی فراوان است و در ایران هم چیز دیگر، پس باهم قرارداد تجاری اقتصادی می‌بندند و برای خود کفایی مسلمانان برنامه ریزی می‌کنند.
ج: در آنجا کسانی که اهل جهاد و مبارزه هستند از کشورهای مختلف همدیگر را پیدا می‌کنند و باهم رابطه برقرار می‌کنند و اخبار مبارزه و جهاد اسلامی و اعلامیه‌های رهبری امت اسلامی را به گوش سایر حجاج و از طریق آنان به گوش سایر مسلمانان و مستضعفان جهان می‌رسانند، و من واقعاً از جهت شرعی شبهه دارم آن کسانی که به حج مشرف می‌شوند و سرشان را پایین می‌اندازند و یک طواف انجام می‌دهند و در مسافر خانه و هتل فقط به سب و پرتقال خوردن می‌پردازند و کاری به کار سایر مسلمانان ندارند، اینها واقعاً آن حجی را که اسلام تشریع کرده انجام داده باشند.

د: در ایام حج باید برنامه‌ها و وسایلی فراهم شود که مسلمانان سوابق تاریخی و نقاط مشترک خود را یادآوری کرده و آثار آن را مشاهده کنند، خانه پیغمبر (ص) کجا بود، وحی کجا بر آن حضرت نازل گردیده، خانه زید بن ارقم اولین خانهای که مسلمانان در آن اجتماع کردند در کجا واقع شده، محل جنگ بدر واحد و خندق کجاست، شعب ابی طالب را ببینند و مصیبت‌ها و مشکلات مسلمانان صدر اسلام را یادآوری کنند که همه اینها باعث تنبه و بیداری مسلمانان می‌شود. (از افاضات معظم له در درس).

۵۴- عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله (ع) قال: لو عطل الناس الحج لوجب علی الامام ان یجبرهم علی الحج. (الوسائل، ۱۵/۸ باب ۵ از ابواب وجوب حج، حدیث ۱).

۵۵- فی خبر آخر عنه (ع): لو ان الناس ترکوا الحج لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده و لو ترکوا زیارة النبی (ص) لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده فان لم یکن لهم اموال انفق علیهم من بیت المال المسلمین. (وسائل، ۱۶/۸ باب ۵ از ابواب وجوب حج، حدیث ۲).

امام بالفعل جامعه است، حال آیا می‌توان گفت امام صادق^(ع) بالاینکه در آن زمان حکومت ظاهراً به دست وی نبود و پدران و فرزندان آن حضرت هم غیر از امیرالمؤمنین^(ع) آنهم در مدتی محدود، حکومت ظاهری نداشتند، آیا این روایات را برای عصر ظهور حضرت قائم (عجل الله فرجه الشریف) بیان فرموده و والی و حاکمی را که شرایط امامت را داراست و مسلمانان وی را طبق شرایط شرعی برای حکومت بر خود برگزیده‌اند شامل نمی‌گردد.^{۵۶}

نقش امیر الحاج در حج:

۵- در خبر حفص بن غیاث آمده است که در سال ۱۴۰ هجری، اسماعیل بن علی، امیرالحاج مراسم حج بود، در آن سال امام جعفر صادق^(ع) از استرخویش فرو افتاد، اسماعیل به احترام آن حضرت در کنارش توقف نمود، حضرت فرمود: «حرکت کن، امام نباید توقف کند».^{۵۷}

۶- باز در روایت دیگری از حفص نقل شده که گفت: امام جعفر صادق^(ع) را هنگامی که در حج شرکت فرموده بود مشاهده کردم، در موقف (عرفات) وقوف فرمود، آنگاه هنگامی که حجاج عرفات را ترک می‌کردند آن حضرت از استر خویش به زمین قرار گرفت، حاکمی که آن سال هدایت حجاج را به عهده داشت در کنار آن حضرت، توقف نمود، حضرت فرمود: «توقف نکن که امام (امیر الحاج) هنگامی که مردم را حرکت داد نباید توقف کند».^{۵۸}

در باره این دو روایت که مضمون آن یکی است چند نکته قابل یادآوری است:
الف: در جمله «حرکت کن، امام نباید توقف کند» شاید مراد آن حضرت^(ع) این باشد

۵۶. در کتاب حج، بابی مطرح شده که اگر در شرایطی مردم به حج نرفتند و خانه خدا از حاجی خالی ماند بر حاکم مسلمانان است که تعدادی از مسلمانان را وادار به رفتن به حج کند و اگر از نظر مالی، توان و امکانات ندارند از بیت المال به آنان بپردازد. مثلاً فرض کنید در اتیوپی که هفده میلیون مسلمان دارد اگر یک سال قحطی شد و هیچیک از مردم نتوانستند در حج شرکت کنند بر حاکم اسلامی است که از بیت المال به آنان کمک کند تا تعدادی در حج شرکت کنند و لازمه این کار، داشتن حکومت مقتدر اسلامی است.
البته این نکته را باید توجه داشت که اجبار و تحمیل، فقط در موضوعات خاصه و یا به طور موقت و مربوط به زمانهای خاصی است که مادر کتاب الخمس مفصل از آن بحث کرده‌ایم (از افاضات معظم له در درس).

۵۷. فی خبر حفص قال: حج اسماعیل بن علی بالناس سنة اربعین ومائة، فسقط ابو عبد الله (ع) عن بقلته فوقف علیه اسماعیل فقال له ابو عبد الله (ع) سرفان الامام لایقف (وسائل، ۲۹۰/۸ باب ۳۶ از ابواب السفر، حدیث ۱).
۵۸. عن حفص بن غیاث قال: رأیت ابا عبد الله (ع) وقد حج فوقف الموقف فلما دفع الناس منصرفین سقط ابو عبد الله (ع) بقلته کان علیها فعرقه الوالی الذی وقف بالناس تلك السنة وهی سنة اربعین ومائة فوقف علی ابن عبد الله (ع) فقال له ابو عبد الله (ع): لا تقف فان الامام اذا دفع بالناس لم یکن له ان یقف (وسائل، ۲۹۰/۸ باب ۳۶ از ابواب السفر، حدیث ۳).

که امام و رهبر باید همواره مصلحت جمع را در نظر داشته باشد و نباید مصلحت عمومی را فدای مصلحت شخصی کند ولو اینکه او شخصیت محترم و معروفی باشد.

ب: در این روایت از امیرالحاج تعبیر به «امام» شده است و با اینکه در آن زمان امیرالحاج از طرف خلفای وقت تعیین می گردید، امام (ع) و اصحاب وی در باره حرکت به سوی عرفات و وقوف در آنجا و در مشعر، و حرکت از آن دو و سایر اعمال حج از دستورات او اطاعت کرده و به نظر شخصی خود عمل نمی کردند و اگر دریک یا چندین مورد با دستور رسمی حکومت خلفای وقت مخالفت می کردند در تاریخ ضبط و ثبت می شد و امروز برای ما مخالفت آنان روشن بود، در صورتی که چنین نیست و از همین جا کفایت اعمالی که براساس حکم حاکم آنان انجام می گیرد آشکار می شود - البته در صورت علم به خلاف کفایت مشکل است، گرچه غالباً شک به خلاف حاصل می شود نه علم به خلاف.^{۵۹}

ج: آنچه از اخبار و کتابهای تاریخ استفاده می شود این است که اداره حج همواره به دست حکام و والیها بوده و همیشه آنان خود به صورت مستقیم و یا نصب امیر و فرمانده بر اعمال و مواقف حج نظارت می کردند.

مسعودی در آخر کتاب تاریخ خویش مروج الذهب کسانی را که پس از فتح مکه (سال هشتم هجرت) تا سال سیصدوسی و پنج هجری، هر سال سرپرستی حج را به عهده داشته اند با ذکر نام یاد نموده است که می توان به آن مراجعه کرد.^{۶۰}

۵۹. در طول مدتی که ائمه معصومین علیه السلام در زمان حکومت بنی امیه و بنی العباس به حج مشرف می شده اند درباره مسائل عمومی حج از امیر الحاجی که از طرف حکومت تعیین شده بود تبعیت می کرده اند. گواه این مطلب هم، این است که حتی زراره و یاحمد بن عیسی که پنجاه سفر به مکه مشرف شده و در سفر پنجاه و یکم در «جحفه» غرق شد و از دوردنیا رفت، برای یکبار هم نقل نشده است که از امیرالحاج تبعیت ننموده و مثلاً اختلافی درباره روز عید قربان با حکومت و امیرالحاج پیدا کرده باشند.

به نظر ما در شرایط فعلی در ارتباط با اثبات عید قربان و تبعیت از حکومت حجاز، الزاماً نباید به روایات تقیه استناد نمود، بلکه به اینگونه روایات که مفعول عنه هم بوده است می توان تمسک کرد، که اعمال حج در دست امیرالحاج است و از اعلان آنها در صورتی که داعی بر کذب و خلاف نداشته باشند، برای حفظ شوکت اسلام لازم است تبعیت نمود، البته اگر داعی برخلاف داشتند نظیر ماه مبارک رمضان سال ۱۴۰۴ هـ. ق که می خواستند روز قدس را خراب کنند و در نتیجه ۲۸ روز هم روزه گرفتند! حسابش جدا است. (از افاضات معظم له در درس).

۶۰. از جمله مسائلی که روشن می کند انجام مراسم حج در ارتباط با امر خلافت و حکومت است تعیین امیر الحاج در حج از طرف خلفا در طول تاریخ است. اصولاً از زمان پیامبر اکرم (ص) به بعد به خصوص در صدر اسلام سنت و سیره بر این بوده که خلفا (به حق یا ناحق) برای انجام مراسم حج، شخصی را به عنوان امیر الحاج معین کرده اند تا مراسم حج را زیر نظر داشته و حجاج را برای انجام فرایض و وقوف در عرفات و مشعر و منی و سایر اعمال

از طرف دیگر، فریضه حج اگرچه یک عمل عبادی است اما فواید سیاسی-اجتماعی بسیاری-چنانچه پیش از این گفته شد- برای آن در نظر گرفته شده که ملازم با تشکل و تجمع و انسجام مسلمانان بوده است.

بدیهی است فرمانده واحد (امیرالحاج) همواره حافظ این تشکل و انسجام است و شایسته نیست کسی از این تشکل و هماهنگی تخلف نماید و ائمه معصومین علیهم السلام نیز در این باره با حکام جور به خاطر حفظ مصالح مسلمانان، معامله حکام حق را می نمودند و نیز خراج و خمس و زکاتهایی را که به آنها پرداخت می شد مورد تنفیذ قرار داده و گرفتن جایزه از آنان را مجاز می شمردند.

البته این معنی تعارضی با وجوب قیام در مقابل سلاطین و حکام جور در صورتی که توان و نیرو و یاور باشد ندارد، و ما پس از این در رابطه با وجوب اقامه دولت عادلانه مشروحاً بحث خواهیم کرد، اما در صورت نبودن قدرت، رعایت مصالح عمومی نظام واجب است و هرج و مرج جایز نیست که هریک از این مسائل در جای خود به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

۷- در صحیحه محمد بن مسلم از یکی از آن دو (امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل شده که فرمود: «امام سزاوار نیست نماز ظهر روز ترویج [روز هشتم ماه ذیحجه] را اقامه کند مگر در منی و تاصبح روز بعد باید در آنجا بماند».^{۶۱}
روایات دیگری نیز در این باره به همین مضمون وارد شده است.

۸- در صحیحه حلبی از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

هدایت کند.

مثلاً در سال هشتم هجرت شخص پیامبر اکرم (ص) امامت حج را به عهده داشت و در سال نهم ابو بکر از جانب رسول خدا (ص) به عنوان امیرالحاج مشخص شد که قرار بود سورة پرائت را برای اعلان بسیزای از مشرکین در مکه بخواند، اما بعداً این مأموریت به حضرت علی (ع) واگذار شد. در سال دهم باز شخص پیامبر اکرم (ص) امیرالحاج بود. در زمان خلفا نیز گاهی خود خلفا و گاهی کسانی از جانب آنان رهبری حجاج را به عهده داشتند، در زمان خلافت ظاهری حضرت علی (ع) یکی دو سال عبد الله بن عباس و یک سال قثم بن عباس، امیر الحجاج بودند و مسئله امیر الحجاج در آن زمان آنقدر حایز اهمیت بود که در سالی که بین حضرت امیر المؤمنین (ع) و معاویه جنگ شدید بود معاویه یک نفر را و آن حضرت یک نفر را به عنوان امیرالحجاج به مکه فرستادند که آن دو باهم برخورد پیدا کردند و بینشان اختلاف شدید شد تا در نهایت هردو طرف، شخص ثالثی را به عنوان امیر الحجاج قبول کردند (از افاضات معظم له در درس).

۶۱. فی صحیحه المسلم عن احدهما (ع) قال: لا ینبغی للامام ان یصلی الظهر یوم الترویج الا بمنی و یسبیت بها الی طلوع الشمس. (وسائل، ۵/۱۰، باب ۴ از ابواب الاحرام. حدیث ۱۰۱)

«امام باید نماز ظهر روز کوچ (روز سیزدهم ذی حجه) را در مکه اقامه کند»^{۶۲}.

مراد از امام در این دو روایت صحیحه کسی است که فرماندهی حج به عهده اوست، شخص حاکم باشد و یا نایب و نماینده او (امیرالحاج) تاکید بر زیارت امام در حج:

۹- در صحیحۀ زراره از امام محمدباقر (ع) روایت شده که فرمود: «مردم مأمور شده‌اند که در کنار این سنگها بایند و بر آن طواف کنند، آنگاه نزد ما بیایند و ما را از ولایت خویش آگاه ساخته و نصرت و یاری‌شان را نسبت به ما ابراز دارند»^{۶۳}.
۱۰- در خبر جابر از امام محمدباقر (ع) آمده که فرمود: «تمام و کامل بودن حج در دیدار امام است»^{۶۴}.

از این دو روایت، بویژه روایت اول (صحیحۀ زراره) استفاده می‌شود که مردم موظف و مکلفند حمایت و نصرت خویش را به استحضار امام برسانند تا اینکه امامت وی را مستحکم نمایند، اما متأسفانه مردم، نهرهای عظیم و جوشان ولایت را رها کرده و آب گودالها و لجنزارها را می‌مکنند و در نتیجه امامان حق، امکان نیافتند که حکومت حقه را اقامه کنند و اگر ائمه علیهم السلام نیرو و یاور داشتند چنانچه در خبر سدید آمده،^{۶۵} هرگز از تشکیل دولت و حکومت باز نمی‌ایستادند.

حکومت و جهاد

اصلاح دین و دنیا توسط جهاد: وجود جهاد اجمالاً از ضروریات دین مبین اسلام است و درباره آن در قرآن کریم آیات بسیار زیادی وارد شده و شاید بتوان گفت درباره هیچ موضوعی تا به این حد، آیه نازل نشده است. اخبار و روایات نیز پیرامون وجوب و فضیلت، حدود و شرایط واحکام آن به صورت مستفیض و بلکه متواتر از طرق فریقین (شیعه و سنی) نقل شده که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آنها می‌پردازیم:

۶۲. عن ابی عبد الله (ع) قال: یصلی الامام الظهر یوم النفر بمكة (وسائل ۱۰/۲۲۷ باب ۱۲ از ابواب العمود الی منی، حدیث ۱).

۶۳. زراره عن ابی جعفر (ع) قال: انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیخبرونا بولا یتهم و یعرضوا علینا نصرهم. (وسائل ۱۰/۲۵۲ باب ۲ از ابواب مزار، حدیث ۱).

۶۴. جابر عن ابی جعفر (ع) قال: تمام الحج لقاء الامام. (وسائل ۱۰/۲۵۴ باب ۲ از ابواب مزار، حدیث ۸).

۶۵. کافی، ۲/۲۴۲ کتاب الایمان و الکفر، باب قلعة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

نمونه‌هایی از آیات مربوط به جهاد:

- ۱- یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم^{۶۶} - ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر.
- ۲- انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون^{۶۷} - برای جنگ با کافران سبکبار و مجهز بیرون شوید و در راه خدا با مال و جان جهاد کنید، این کار شما را بسی بهتر خواهد بود اگر مردمی با فکر و دانش باشید.
- ۳- یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظۃ^{۶۸} - ای اهل ایمان با هر که به شما نزدیکتر است از کافران جهاد کنید، و باید کفار در شما درستی (پایداری و نیرومندی) حس کنند.
- ۴- یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله انا قلتم الی الارض^{۶۹} - ای اهل ایمان، جهت چیست که چون به شما امر شود برای جهاد در راه خدا بی‌درنگ کوچ کنید چون بارگران به زمین دلبسته می‌شوید و از جهاد، سر باز می‌زنید؟
- ۵- یا ایها النبی حرّض المؤمنین علی القتال^{۷۰} - ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ ترغیب کن.
- ۶- فاذا انسלخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد^{۷۱} - پس از آنکه ماههای حرام (ذیعقده و ذیحجه و محرم و رجب) گذشت، مشرکان را هر جا بیابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید.
- ۷- وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفرانهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون^{۷۲} - الا تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدؤوکم اول مره^{۷۳} و هرگاه آنها سوگند و عهدی که بست‌اند بشکنند و در دین شما طعن زنند در این صورت با آن پیشوایان کفر و ضلالت کارزار کنید که آنها را عهد و سوگندی استوار نیست،

۶۶. توبه/۷۳.

۶۷. توبه/۴۱.

۶۸. توبه/۱۲۳.

۶۹. توبه/۳۸.

۷۰. انفال/۶۵.

۷۱. توبه/۵.

۷۲. توبه/۱۲-۱۳.

باشد که بس کنند- آیا با قومی که عهد خود را شکستند و اهتمام کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند کارزار نمی کنید؟ در صورتی که اول بار آنها به دشمنی و قتال با شما برخاستند.

۸- قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین او توا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدهم صاعرون^{۷۳} - ای اهل ایمان، با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، کارزار کنید، تا آنگاه که با ذلت و تواضع به شما جزیه دهند.

۹- وقاتلواالمشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة واعلموا ان الله مع المتقین^{۷۴} - همه با هم با مشرکان کار زار کنید، چنانکه مشرکان هماهنگ با شما به جنگ و خصومت برخیزند و بدانید که خدا با اهل تقوی است.

۱۰- ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعداً علیه حقاً فی التوراة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله^{۷۵} - خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان را بکشند یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خدا و عهده ای است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است، و از خدا با وفاتر به عهد کیست؟ و آیات دیگری نظیر این آیات که برخی از آنها نیز در مباحث بعد خواهد آمد.

چند نمونه از روایات مربوط به جهاد:

- ۱- در کافی به سند خویش از امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود: همه نیکبها در شمشیر وزیر سایه شمشیر است و چیزی جز شمشیر، مردم را به پای نخواهد داشت و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند.^{۷۶}
- ۲- و باز در کافی به سند خویش از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

۷۳. توبه/ ۲۹.

۷۴. توبه/ ۳۶.

۷۵. توبه/ ۱۱۱.

۷۶. عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): الخیر کله فی السیف وتحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف والسیوف مقالید الجنة والنار (وسائل، ۵/۱۱)، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث (۱).

برای بهشت دری است که به آن باب مجاهدان گفته می‌شود و آن در، برای جهاد کنندگان باز است و آنان در حالی که شمشیرهای خود را به دست گرفته‌اند از آن عبور می‌کنند، در حالی که مردم در جایگاه حساب ایستاده‌اند و فرشتگان ورود آنان را تبریک می‌گویند- آنگاه فرمود: - پس هر که جهاد را وایگذازد خداوند لباس زبونی و ذلت بر تن او کرده و تنگدستی در زندگی و هلاکت در دین را نصیب وی گرداند، همانا خداوند بی‌نیازی (سرافرازی) امت مرا به سم اسبها و دسته نیزه‌هایشان قرار داده است.^{۷۷}

۳- واز امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:
خداوند سبحان، جهاد را واجب نمود و آن را گرمی داشت و نصرت و یاری خود را در آن قرار داد، به خدا سوگند هرگز دین و دنیا به صلاح نمی‌گراید مگر به وسیله جهاد.^{۷۸}
۴- ودر نهج البلاغه می‌فرماید:

اما بعد، جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی بندگان مخصوص خود گشوده است. جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، مردمی که از جهاد روی بگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می‌پوشاند و بلا به آنان هجوم می‌آورد و عقل و فهمشان تباه می‌گردد، و به خاطر تضییع جهاد، حق آنان پایمال می‌شود، و نشانه‌های ذلت در آنها آشکار می‌گردد، و از عدالت محروم می‌شوند. همانا من شب و روز، پنهان و آشکارا شما را به مبارزه این جمعیت (معاویه و پیروانش) دعوت کردم، و گفتم پیش از آنکه باشما بجنگند با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند هرملت‌ی که در درون خانه خویش مورد هجوم دشمن قرار گیرد، حتماً ذلیل خواهد شد.

ولی سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین شما را مالک شد. و اکنون برادران غامد که از نیروهای معاویه هستند به (شهر مرزی) انبار حمله کرده و نماینده و فرماندار من «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده‌اند. به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیرمسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش

۷۷. عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): للجنة باب يقال له باب المجاهدین یمضون الیه فاذا هو مفتوح لهم وهم متقلدون بسیوقهم، والجمع فی الموقف والملائكة ترحب بهم. قال: فمن ترک الجهاد البسه الله ذلاً وفقرًا فی معیشتہ ومحقاً فی دینہ، ان الله اغنی (اعز) امتی بسنابک خیلها ومراكز رماحها. (وسائل، ۵/۱۱)، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲.

۷۸. قال امیر المؤمنین (ع): ان الله فرض الجهاد وعظمه وجعله نصره وناصره، والله ماصلحت دنیا ولادین الا به. (وسائل، ۹/۱۱)، باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۵.

محفوظ بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنها را از تنشان بیرون آورده است، در حالی که آنان هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشتند، آنان با غنیمت فراوان برگشته‌اند بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره‌ای خون از آنها ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه، مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجاست. شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می‌میراند، و غم و اندوه می‌آفریند که آنها در مسیر باطل خود این چنین متحدند، و شما در راه حق خویش این چنین پراکنده و متفرق. روی شما زشت باد، و همواره غم و غصه قرینتان باد که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته‌اید، به شمای در پی حمله می‌کنند و شما به حمله متقابل دست نمی‌زنید، با شما می‌جنگند و شما با آنان نمی‌جنگید، اینگونه معصیت خدا می‌شود و شما به آن رضایت می‌دهید.^{۷۹}

علاوه بر اینها روایات وارده در جهاد زیاد است و باید به کتب مربوطه مراجعه شود. **جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی:** بزرگان فقه [متناسب با حکم و موضوع] جهاد را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی. جهاد ابتدایی، مبارزه با مشرکین و کفار است برای دعوت آنان به اسلام و به یکتاپرستی و عدالت.

جهاد دفاعی، مبارزه با دشمنان و مهاجمان است برای دفاع از حوزه اسلام و سرزمینهای اسلامی و برای دفاع از جان و مال و حیثیت و فرهنگ مسلمانان. لکن با اندکی تأمل و توجه ممکن است گفته شود جهاد ابتدایی نیز به گونه‌ای بازگشت آن به جهاد دفاعی است، زیرا در حقیقت جهاد ابتدایی نیز یک نوع دفاع است، دفاع از حقوق خداوند و دفاع از حقوق انسانهای مستضعف. به عبارت روشن‌تر، خداوند تبارک و تعالی جن و انس را جز برای

۷۹. اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحه الله لخاصة اوليائه، وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة، وجنته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل وشملة البلاء، وديث بالصغار والقماء، وضرب على قلبه بالاسداد، وادبل الحق منه بتضييع الجهاد وسيم الخسف ومنع النصف.

الا واني قد دعوتكم الى قتال هؤلاء القوم ليلاً ونهاراً وسراً واعلاناً وقلت لكم: اغزوهم قبل ان يغزوكم، فوالله ماغزى قوم فى عقر دارهم الا ذلوا، فتوا كلمتم وتخاذلتم حتى شنت عليكم الغارات وملكت عليكم الاوطان وهذا اخو غامد وقد وردت خيله الانبار، وقد قتل حسان بن حسان البكرى، وازال خيلكم من مسالحها ولقد بلغت ان الرجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمة والاخرى المعاهدة فينتزع حبلها وقلبها وقلاندها ورعائتها ما تمنع منه الا بالاسترجاع والاسترحام ثم انصرفوا وافرين مانال رجلاً منهم كلم ولا ريق لهم دم، فلو ان امراً مسلمامات من بعد هذا اسفاً ما كان به ملوما بل كان به عندي جديراً فياعجبا - والله - يميت القلب ويجلب الهم اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم وتفرقكم عن حقكم فقبحاً لكم وترحاحين صرتم غرضاً يرمى بفار عليكم ولا تغفرون ولا تغفرون، ويعصى الله وترضون. (نهج البلاغة، خطبة ۲۷، فيض/ ۹۴، ج ۶۹).

عبادت نیافریده است.^{۸۰} و هر فرد با پرستش و عبودیت خداوند است که رشد روحی و معنوی یافته و فلسفه خلقت را جامه عمل می‌پوشاند، و پیامبر اکرم (ص) نیز - که برای همه جهانیان رحمت است - خداوند وی را برای هدایت و گسترش دین حق فرستاده تا علیرغم اکراه مشرکان، وی را بر تمام گرایشها و ادیان پیروز گرداند.^{۸۱}

هر چند در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست^{۸۲} و دین یک امر قلبی است، ولی عموم مردم بر اساس فطرت الهی در ذات خویش به قسط و عدل متمایل هستند.

بنابراین اگر قدرتهای ستمگر و کافر به مردم مسلط شده و مانع از گسترش توحید و عدالت در جامعه گردند و با سلطه و استبداد، مال خدا را مال خود، و بندگان خدا را بردگان خود بپندارند و در زمین فساد و تباهی را گسترش دهند، در این صورت به حکم «عقل» و از باب «لطف دائمی خداوند بر بندگان» دفع شرو مبارزه با چنین افرادی واجب و ضروری است تا حدی که آفتاب توحید و حقیقت، بردلهای مردم بدرخشد و فطرت حق جوی آنان آشکار شود و در نتیجه دین الهی بر اساس طبیعت خود در تمام آفاق انتشار یابد.

پس در واقع جهاد ابتدایی دفاع از توحید و قسط و عدالت و در حقیقت دفاع از انسانیت است و هدف از تشریع فریضة جهاد در شریعت مقدس اسلام همین هدف والا است، نه کشور گشایی و سلطه جویی بر مردم، چنانچه شیوه استعمارگران سلطه طلب در زمانه ماست.

در روایت حسن بن محبوب از برخی یاران خویش آمده که امام محمد باقر (ع) در بیان حدود و هدف جهاد فرمود:

نخستین هدف جهاد، فراخواندن مردم به اطاعت خداوند به جای اطاعت سایر بندگان، و به پرستش خداوند به جای پرستش سایر بندگان، و به ولایت خداوند به جای ولایت و حکومت سایر بندگان است... و جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت بندهای به اطاعت بندهای دیگر همانند وی بکشاند.^{۸۳}

خداوند تبارک و تعالی در سوره بقره می‌فرماید:

۸۰. ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. الذاریات/ ۵۶.

۸۱. هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکین. التوبه/ ۳۳.

۸۲. لا اکراه فی الدین. بقره/ ۲۵۶.

۸۳. فی خبر الحسن بن محبوب عن بعض اصحابه عن ابی جعفر (ع) فی بیان حدود الجهاد قال: واول ذلک الدعاء الی طاعة الله من طاعة العباد، والی عبادة الله من عبادة العباد، والی ولاية الله من ولاية العباد.... و لیس الدعاء من طاعة عبد الی طاعة عبد مثله. (وسائل، ۱/ ۱۷۱ باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸).

«وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویكون الدین للفقان انتھوا فلاعدوان الاعلی الظالمین»^{۸۴} - و با کافران نبرد کنید تا فتنه و تباهی از روی زمین برطرف شود و همه آیین، دین خدا باشد، پس اگر از فتنه و نبرد دست کشیدند [با آنان به عدالت رفتار کنید] که ستم جز به ستمکاران روا نیست.

در این آیه شریفه هدف از مبارزه، رفع فتنه و گسترش یکتاپرستی بیان شده است و شاید مراد از جمله (لاتکون فتنة) اشاره به جنگ دفاعی به معنی مصطلح باشد و مراد از جمله (و یكون الدین لله) جنگ ابتدایی، و هنگامی که این دو غرض به دست آمد نباید برای استعباد و استثمار جوامع مختلف به تجاوز پرداخت، مگر اینکه آنان افرادی ستمگر و ظالم باشند که در این صورت برای رفع شرارت و ستمگری آنان باید مبارزه ادامه یابد، که دفع ظلم نیز بی تردید یک مبارزه دفاعی است.

باز در سوره انفال می فرماید: «وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویكون الدین کلله»^{۸۵} - با کافران مبارزه کنید تا فتنه از میان برداشته شود و همه آیین، دین خدا باشد. همچنین در سوره نساء می فرماید: «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها»^{۸۶} چرا در راه خدا جهاد نمی کنید و برای رهایی جمعی مستضعف و ناتوان از مرد و زن و کودک نمی جنگید، آنان که (گرفتارند) و می گویند بار خدایا ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آور.

در این آیه شریفه، خداوند مردم را آشکارا به خاطر وا گذاشتن جهاد و مبارزه مورد نکوهش قرار داده و اشعار بر این دارد که دفاع از افراد ناتوان و مستضعف چیزی است که در ژرفای وجود و فطرت هرانسان قرار داده شده است.

در این آیه شریفه شاید مراد از مبارزه در راه خدا (فی سبیل الله) همان گسترش یکتاپرستی و اعلائی کلمه اسلام باشد و مراد از «والمستضعفین» دفاع از قسط و عدالت به هنگام استیلای ستمگران بر افراد ناتوان است، که در این صورت آیه شریفه، هم جهاد ابتدایی و هم جهاد دفاعی را شامل می شود.^{۸۷}

۸۴. بقره ۱۹۳.

۸۵. انفال/۳۹.

۸۶. نساء/۷۵.

۸۷. جهاد، یکی از ارکان دین مبین اسلام است که برای رفع فتنه در عالم و حفاظت و حراست از ارزشهای الهی و دفاع از حکومت اسلامی تشریع شده است.

چگونگی اجازه امام در جهاد ابتدایی: روایات متعدد و فتاوی بزرگان فقه شیعه بر ضرورت حضور امام عادل و یا نماینده وی در جهاد ابتدایی دلالت دارد که نمونه‌هایی از آن را متذکر می‌شویم.

روایات:

۱- در نامه امام علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون آمده است: «جهاد واجب است همراه با امام عادل^{۸۸}».

۲- در روایت بشیر از امام جعفر صادق (ع) آمده است که گفت: خدمت آن حضرت - امام صادق (ع) - عرض کردم: در خواب دیدم که به شما گفتم جنگ همراه باغیر امام مفترض الطاعه حرام است همانند مردار و خون و گوشت خوک و شما در جوابم فرمودید بله چنین است. حضرت فرمود: بله چنین است^{۸۹} (که در خواب دیده‌ای).
 ۳- در روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) از پدران خویش از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود: کسی که در حکم کردن، امین نبوده و شرعاً تأیید نشده و حدود الهی را در بیت‌المال مراعات نمی‌کند نباید هیچ مسلمانی به دستور چنین کسی در جهاد شرکت نماید و اگر به دستور چنین شخصی به جهاد گسیل شد و از دنیا رفت یاور دشمنان ماست در

در قرآن حدود «سیصد» آیه به صورت مستقیم و با توابع آن حدود «پانصد» آیه در ارتباط با این فریضه الهی وارد شده که از مجموع آن استفاده می‌شود که جهاد همانند نماز برای همه زمانهاست و مخصوص صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیست. دفاع از حقیقت و عدالت کمک به مستضعفین، خیر بودن شمشیر، اصلاح دین و دنیا توسط جهاد، برای همه زمانهاست. اینطور نیست که باغیبت حضرت حجت (ع) آنگونه که برخی معتقدند همه اینها کنار گذاشته شده باشد و باب جهاد با نبودن امام معصوم (ع) تعطیل شده باشد و مسلمانان در زمان غیبت ولو اینکه صد هزار سال هم طول بکشد بدون دفاع باشند و برای گسترش اسلام جهاد نکنند، مسلماً اگر در صدر اسلام، خیر در شمشیر بوده در این زمان در توپ و تانک و مسلسل و موشک است و ما نمی‌توانیم از این همه آیات و روایات در زمان غیبت صرف‌نظر کنیم و اصولاً در اسلام، جهاد برای دفاع است، منتهی گاهی دفاع از حقیقت است و گاهی دفاع از عدالت، مبارزه با شرک و مشرکین برای بازگرداندن آنان به راه توحید و فطرت الهی دفاع از حقیقت است، زیرا انکار خداوند حقیقت است و تلاش برای نجات مستضعفین و محرومین و مبارزه با حکومت‌های جائر ستمگر، دفاع از عدالت. (از افاضات معظم‌له در درس).

۸۸. عن الرضا (ع) فی کتابه الی المأمون: والجهاد واجب مع الامام العادل (العدل خ). وسائل. ج ۱/۱۱، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲۴.

۸۹. فی خبر بشیر عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: انی رأیت فی المنام انی قلت لک: ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیته والدم ولحم الخنزیر، فقلت لی: نعم هو کذلک؟ فقال ابو عبد الله (ع) هو کذلک، هو کذلک، هو کذلک. (وسائل، ۳۲/۱۱ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱).

غصب حق ما، و دست او به خون ما آلوده شده و مرگ او مرگ جاهلیت است»^{۹۰}

۴- در روایت سماعه از امام جعفر صادق^ع آمده است که گفت: عباد بصری، امام زین العابدین^ع را در راه مکه ملاقات نمود و به وی گفت:

«جهاد را با سختیهایش رها کردی و رو به سوی حج آوردی؟ گویا حج را آسان تر یافتی؟ و حال آنکه خداوند سبحان می فرماید: «خداوند از مؤمنان مالها و جانهایشان را به بهای بهشت خریداری نموده است که جهاد و قتال می کنند در راه خدا...» امام سجاد^ع فرمود: دنباله آیه را بخوان، آن شخص ادامه داد «کسانی که توبه کننده هستند و عبادت کننده و ستایش خدا را به جای می آورند و...» حضرت فرمود: بلکه اگر افرادی که این اوصاف را داشته باشند یافتیم جهاد با اینان از حج بهتر و با فضیلت تر است.»^{۹۱}

و روایات بسیار دیگری همانند اینها که مقتضای مجموع آنها نظیر صریح فتاوی فقهای شیعه که در ذیل خوانده می شود- این است که جهاد همراه با حاکم ستمگر مشروع و جایز نیست.

نظریه فقها و بزرگان درباره ضرورت وجود امام عادل در جهاد ابتدایی: مرحوم

صاحب جواهر در کتاب جواهر می فرماید: «در کتاب مسالک و سایر کتابهای فقهی آمده است که نایب امام^ع در زمان غیبت نمی تواند سرپرستی جهاد ابتدایی را به عهده بگیرد. بلکه در کتاب «ریاض» به نقل از ظاهر کتاب «منتهی» و صریح کتاب «الغنیه» گفته است که هیچگونه اختلافی در این مسئله نیست، مگر آنچه از احمد حنبل به نقل از کتاب منتهی آمده است، آنگاه در کتاب ریاض اضافه نموده که ظاهر کلام این دو، این است که این مسئله اجماعی است، علاوه بر روایاتی که وجود امام را اعتبار کرده است، لکن اگر اجماع مزبور کامل و تمام باشد سخنی نیست و گرنه به عموم ولایت فقیه در زمان غیبت که شامل این مورد

۹۰. فی خبر ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) عن آبائه قال: قال امیر المؤمنین (ع) لا یرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم ولا ینفذ فی القی امر الله عزوجل، فانه ان مات فی ذلک المكان کان معیناً لعدونا فسی حبس حقنا والاشاطة بدمائنا ومیتة میتة جاهلیة. (وسائل ۳۴/۱۱، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸).

۹۱. فی خبر سماعه عن ابی عبد الله (ع) قال: لقی عباد البصری علی بن الحسین (ع) فی طریق مکه فقال له: یا علی بن الحسین ترک الجهاد وصعوبته، واقبلت علی الحج ولینه، ان الله عزوجل یقول: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بأن لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله.... فقال علی بن الحسین (ع) اتم الایة، فقال: التائبون العابدون... فقال علی بن الحسین (ع) اذا رأینا هؤلاء هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج. (وسائل، ۳۲/۱۱ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدد، حدیث ۳).

نیز می‌گردد و با عموم ادله جهاد که شامل جهاد ابتدایی در هر زمان نیز هست، ممکن است این نظریه را مورد خدشه قرار داد.^{۹۲}

آنچه پیرامون کلام مرحوم صاحب جواهر می‌توان گفت این است که نه در اخبار و نه در کلمات فقهای شیعه هیچیک لفظ «امام معصوم» به کار برده نشده، بلکه آنچه آمده «امام عادل» است که در مقابل آن «امام جائز» می‌باشد.

لفظ امام نیز در لغت و در فرهنگ اسلامی منحصر به دوازده معصوم علیهم‌السلام نیست، بلکه لفظ امام، عام است و به هر پیشوایی که مورد پیروی قرار گیرد اطلاق می‌شود، چه در جماعت چه در جمعه، چه در حج و چه در اداره امور سیاسی جامعه. چنانچه پیش از این (در محور پنجم، بیان چند نکته در باره مفاهیم ولایت و امامت، بخش دوم کتاب) بحث تفصیلی آن گذشت.

از طرف دیگر مفهوم عدالت، گسترده‌تر از مفهوم عصمت است. [بدین معنی که هر معصومی، عادل نیز هست، ولی هر عادل‌ی لازم نیست معصوم باشد]. و مصداق آیه شریفه «التائبون، العابدون... الحافظون لحدود الله - توبه‌کنندگان و عبادت‌کنندگان... و پاسداران حدود الهی» که پیش از این در روایت سماعه آمده بود اعم از امام معصوم است و شامل امام عادل غیر معصوم نیز می‌شود. همچنین عناوین ذکر شده در روایات مانند: امام واجب‌الاطاعه و امامی که برای حکم کردن، امین قلمداد شده باشد و کسی که دستورات خداوند را در گردآوری امور مالی نظام و مصرف آنها مورد نظر قرار می‌دهند، همه این عناوین، مانند کلمه امام، مفهوم عامی دارند و بر غیر امام معصوم^(۴) - نظیر مالک اشتر و دیگران که از جانب پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به ولایت و حکومت منصوب می‌شدند - نیز صادق است.

البته (باز تأکید می‌شود) مصداق امام عادل در زمان ظهور و حضورائمه علیهم‌السلام، همانان و کسانی هستند که از جانب آنان برای این مقام، منصوبند. اما آنچه به عنوان شرط در مورد جهاد ابتدایی در روایات و کلمات اصحاب آمده همان عنوان امام عادل در مقابل امام جائز است نه امام معصوم در مقابل غیر معصوم.

در کتاب غنیه (ابن زهره) نیز در ارتباط با جهاد ابتدایی چیزی به جز امام عادل ذکر نشده است.^{۹۳}

۹۲. جواهر الکلام، ۱۳/۲۱.

۹۳. جوامع الفقیه ۵۲۱.

دو همین باره در کتاب منتهی اینگونه آمده است:

«جهاد گاهی برای دعوت به اسلام است و گاهی برای دفع تجاوز دشمنان آنگاه که مسلمانان را مورد هجوم قرار دهند، در مورد اول [جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام] جایز نیست مگر با اجازه امام عادل و یا کسی که از جانب وی برای این کار مأمور شده است و مورد دوم [جهاد دفاعی] واجب است به صورت مطلق [چه با اجازه و چه بدون اجازه امام]. احمد حنبل می گوید در مورد اول (جهاد ابتدایی) واجب است جهاد به همراه هرامامی، نیکوکار باشد یا فاجر».^{۹۴}

در تذکره [علامه] اینگونه آمده است:

«جهاد ابتدایی جایز نیست مگر با اجازه امام عادل یا کسی که از جانب وی برای همین جهت منصوب شده و این مسئله نزد علمای ما اجماعی است... و احمد حنبل گفته است: واجب است جهاد به همراه امام باشد، اعم از نیکوکار و یا فاجر».^{۹۵}

در سنن ابی داود از ابوهریره روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«جهاد واجب است بر شما با هرامیر و فرمانده، نیکوکار باشد و یا بدکار و نماز واجب است بر شما پشت سر هر مسلمان، نیکوکار باشد و یا بدکار، اگر چه مرتکب گناهان کبیره شود».^{۹۶} و این معنی آشکار است که در زمانهای ائمه علیهم السلام پیشوایان جور و خلفای اموی و عباسی متصدی امور جنگ و جهاد بوده اند و طبیعی است در مقابل این عمل رایج، و این روایت (ابوهریره) که در آن عصر بر اساس آن فتوا صادر می شده، ائمه ما علیهم السلام خواسته اند بفرمایند که مسؤولیت جهاد بسیار سنگین و بزرگ است بدان جهت که در ارتباط با دعوت به اسلام است و با جان و مال و آبرو و ناموس مردم سروکار دارد پس نباید اختیار آن به دست افراد ناآگاه به موازین اسلام، یا افراد ستمگر و جائر قرار گیرد.

پیش از این در خبر ابی بصیر نیز گذشت که امام (ع) فرمود: «فرد مسلمان همراه کسی که امین در حکومت نیست و در اموال بیت المال، امر خدا را در نظر نمی گیرد، برای جهاد خارج نمی شود».^{۹۷}

۹۴. المنتهی، ۸۹۹/۲.

۹۵. تذکره علامه ۴۰۶/۱.

۹۶. عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص) الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برأ کان او فاجراً والصلاة واجبة علیکم خلف کل مسلم برأ کان او فاجراً وان عمل الکبائر (سنن ابی داود، ۱۷/۲ کتاب الجهاد، باب فی الفزو مع ائمة الجور).

۹۷. لا یرخر المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم ولا ینفذ فی الفی امر الله. (وسائل ۳۴/۱۱، باب ۱۲ از أبواب جهاد عدو، حدیث ۸).

از طرف دیگر عقل سلیم نیز به وضوح به همین معنی گواهی می‌دهد که نمی‌توان افراد ستمگر و جائر را بر اموال و نفوس مردم مسلط کرد.

نظر صاحب ریاض درباره شرط عصمت و پاسخ آن: چنانچه پیش از این گفته شد «عصمت» برای امام در جهاد ابتدایی شرط نیست و گرنه باید حکم جهاد را از افرادی نظیر مالک اشتر و دیگران که از جانب امیرالمؤمنین^(ع) و یا رسول اکرم^(ص) منصوب می‌شدند، نفی نماییم، فقهای عادل آگاه به زمان و آگاه به حوادث و مشکلات در زمان غیبت نیز همانند فرماندهان لشکر و کارگزاران منصوب از جانب ائمه علیهم السلام هستند که برای آنان نیز ملکه عصمت نیست ولی در عین حال به خاطر اینکه ولایت دارند اطاعت از آنان واجب است، چنانچه بیان آن به تفصیل پس از این خواهد آمد. پس امام واجب‌الاطاعه منحصر به امام معصوم نیست بلکه امام عادل نیز واجب‌الاطاعه است و اجماع مورد ادعای غنیه و تذکره نیز در باره امام عادل است در مقابل امام جائر که احمد حنبل براساس روایت ابوهریره به آن فتوا داده است.

اما مرحوم صاحب ریاض در امامت جهاد ابتدایی عصمت را نیز شرط دانسته و جهاد ابتدایی همراه با امام معصوم را جایز و لازم می‌شمارد. شاید صدور این فتوا به خاطر تبادر امام معصوم از لفظ امام در ذهن ایشان و سایرین ناشی شده باشد و چه بسا به همین معنی هم تصریح نموده و فرموده‌اند که مراد از امام همان امام معصوم است. اما در پاسخ باید گفت فهم و انس ذهنی آنان از کلمه امام دلیل و حجت شرعی نیست [و نمی‌توان آن را ملاک حکم شرعی در ضرورت عصمت قرارداد].

ممکن است در توجیه این نظر گفته شود امام معصوم [به خاطر دارا بودن ملکه عصمت] اشتباهات و تخلفات عمال و کارگزاران خویش را جبران و ترمیم می‌کند. در پاسخ باید گفت: امام عادل غیر معصوم نیز به مقتضای عدالت خود تخلفات و اشتباهات عمال و کارگزاران خود را پس از کشف خلاف، جبران و ترمیم می‌کند.

از سوی دیگر براساس آیات شریفه قرآن، جهاد برای «رفع فتنه» و اینکه «آیین، همه برای خدا گردد» تشریع شده، در این صورت آیا ممکن است ما بدین معنی ملتزم شویم که در عصر غیبت اگرچه هزاران سال طول بکشد خداوند رفع فتنه و گسترش دین اسلام را نخواست است؟

علاوه بر این، ما پیش از این خواندیم که پیامبر اکرم^(ص) فرمود: «تمام نیکیها در

شمشیر است و زیر سایه شمشیر، و مردم جز به وسیله شمشیر قوام و قیام نخواهند یافت.^{۹۸} و از امیرالمؤمنین (ع) نقل نمودیم که آن حضرت فرمود: «دین و دنیا جز به وسیله جهاد اصلاح نخواهد شد».^{۹۹}

حال آیا ممکن است گفته شود که در زمان غیبت، خداوند صلاح و خیری را برای بشر قرار نداده و صلاح دین و دنیای آنان را نخواسته است؟ آیا عقل و خرد روا می‌شمارد که مردم در عصر غیبت در مقابل جنایتها و فسادها تا ظهور صاحب‌الامر (عجل‌الله فرجه) بلا تکلیف باقی بمانند؟ به از آن جهت که مسئله بسیار مهم است و به جان و مال و ناموس افراد مربوط می‌شود، لازم است مقید به ملاک و ضابطه‌ای شود، و دست افراد ناآگاه به موازین شرع و افراد ستمگر و جائز که تقیدی به موازین اسلامی ندارند از آن کوتاه باشد و به همین جهت است که گفته شده «وجوب» این جهاد مشروط به اذن امام عادل است. این اجمالی از مسئله جهاد ابتدایی در عصر غیبت بود، بحث تفصیلی آن باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.

وجوب جهاد دفاعی و مشروط نبودن آن به اجازه امام؛ وجوب جهاد دفاعی در تمام اشکال آن (دفاع از مال، جان، آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید مشروط به وجود و اجازه امام نیست.

جای بسی شگفتی است که برخی از مسلمانان و حتی برخی از عالمان دینی پنداشته‌اند در مقابل هجوم کفار و صهیونیستها بر کشورهای اسلامی و کشتار پیرمردان و جوانان و کودکان و زنان و استیلا بر اموال و هتک نوامیس و تخریب معابد و مساجدشان، هیچگونه تکلیف و مسئولیتی متوجه ما نیست با اینکه وجود جهاد دفاعی به طور یقین مشروط به اذن و اجازه امام نیست و وجوب آن یک ضرورت عقلی و شرعی است. خداوند تبارک و تعالی در داستان طالوت و کشته شدن جالوت توسط داود می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ^{۱۰۰}.

و اگر خدا برخی از مردم را در مقابل برخی دیگر بر نمی‌انگیخت، فساد روی زمین را فرا می‌گرفت، اما خداوند متعال صاحب فضل و کرم نسبت به همه جهانیان است.

۹۸. الخیر کلہ فی السیف و تحت ظل السیف، ولایقیم الناس الا السیف (وسائل ۵/۱۱)، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث (۱).

۹۹. ماصلحت دنیا ولادین الابه. (وسائل باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۵).

۱۰۰. بقره ۲۵۱.

طبیعی است راندن فساد از مردم روی زمین جز با قیام اهل حق و دفاع آنان از حق، میسر و عملی نیست.

و باز خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير۔ الذين اخرجوا من ديارهم بغیر حق الا ان يقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز۔ الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلاة و اتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر و لله عاقبة الامور.^{۱۰۱}

رخصت جنگ به کسانی که هدف کارزار دیگرانند داده شد، زیرا آنان از دشمن ستم کشیده‌اند و خدا بر یاری آنها تواناست۔ آن مؤمنانی که به ناحق از خانه‌هایشان آواره شدند و به جز آنکه می‌گفتند پروردگار ما خدای یکتاست جرمی نداشتند، و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع برخی مردم را با برخی دیگر نکند، همانا صومعه‌ها و دیر و کنش‌ها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می‌شود، همه خراب و ویران می‌شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد، که خداوند در منتهای اقتدار و توانایی است۔ کسانی که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و حاکمیت دهیم، نماز بپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها همه از آن خداوند است.

من نمی‌دانم آیا مسلمانان این آیات شریفه را نخوانده‌اند؟ و یا خوانده، اما در مفاهیم آن تدبر و اندیشه ننموده‌اند؟

آیا می‌توان به این معنی ملتزم شد که خداوند متعال در عصر غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) با فساد در زمین، و خرابی مساجد و معابد، دشمن نیست؟ و اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر را دوست ندارد؟ به ذات مقدسش سوگند هرگز نمی‌توان چنین برداشتی را پذیرفت.

بی‌تردید بر همه مسلمانان همواره واجب و لازم است از مراکز توحید دفاع کنند و فساد و مفسدین را از گستره زمین برانند و ستونهای اسلام را همواره پابرجا نگهدارند و خداوند به کسانی که وی را یاری دهند یاری خواهد رساند. البته این نکته را همین جا باید یادآور شد که یاری خداوند غیر از پیروزی قطعی و حتمی بر دشمن است زیرا خداوند سبحان همواره دوستان خویش را با تقویت ایمان و ایجاد آرامش در دلشان و با افسکندن

رعب و ترس در دل دشمنان نصرت و یاری می‌بخشد و چه بسیار دسته‌های کوچک و اندک که باخواست و یاری خداوند بر سپاهی بزرگ غلبه نموده‌اند، اما باید دانست که این عالم، عالم علل و اسباب و تضاد و تراحم است و چه بسا دشمن در موردی به خاطر به کار بستن خدعه و حیل‌های در یک مرحله بر قوای حق پیروز آید.

اما در عین حال بر مسلمانان واجب است پس از تهیه وسایل و امکانات مبارزه به صورت متعارف با توکل به خدا قیام نموده و با مفسدین و ستمگران پیکار نمایند.

دلالت روایات بر ضرورت جهاد دفاعی: روایات متعددی نیز بر ضرورت جهاد دفاعی دلالت دارد که از آن جمله می‌توان به روایتهای ذیل توجه کرد:

۱- در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت پس از قرائت این آیه شریفه «اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير» فرمود: به استناد همین آیه مؤمنان هر دوره و زمانی با ستمگران پیکار می‌کنند.^{۱۰۲}

۲- پیش از این به نقل از امیرالمؤمنین (ع) گذشت، که آن حضرت پس از آنکه شنید که مردی (از اهل شام) به یک زن مسلمان و زن دیگری که در ذمه اسلام بوده حمله برده و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره از آنان ربوده، درحالی که آنان وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته‌اند، و غارتگران با غنیمت فراوان بدون اینکه حتی یک نفر از آنان زخمی شده و یا قطره‌ای خون از آنان ریخته شود به سوی شام بازگشته‌اند، فرمود:

اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و بلکه از نظر من سزاوار و بجاست، و نیز فرمود: زشت باد روی شما و همواره غم و اندوه قرینتان باد که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته‌اید، به شما پی در پی حمله می‌کنند و شما به حمله متقابل دست نمی‌زنید، با شما می‌جنگند و شما با آنان نمی‌جنگید، معصیت و نافرمانی خدا می‌شود و شما به آن رضایت می‌دهید.^{۱۰۳}

پس اینک ای برادر مسلمان! آیا من و شما انسان نیستیم؟ آیا گذشته از التزام به اسلام در ما عواطف و حمیت انسانی نیست؟ چگونه خبر کشتار این همه مسلمان و تخریب شهرها و مساجد و هتک نوامیس مسلمانان به دست کفار و صهیونیسم در فلسطین و لبنان و

۱۰۲. عن الصادق (ع) بعد ذکر قوله تعالى: اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا... قال: وبهجة هذه الایة یقاتل مؤمنوا کل زمان (وسائل، ۲۷/۱۱، باب ۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

۱۰۳. لوان امره مسلما مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا.... و قال: فقیحاً لکم وترحاً حین صرتم غرضایرمی، یفارعلیکم ولا تغیرون و تغزون ولا تغزون ویعمی الله وترضون. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷، فیض ۹۵، ل/ج ۷۰).

افغانستان و هند و سایر کشورهای اسلامی به گوش ما می‌رسد، اما از جای خویش حرکت نکرده و از آنان حمایت نمی‌کنیم؟ و حتی یک کلام و جمله هم در جهت تقویت آنان نمی‌گوییم و کسانی را که فریاد اعتراض علیه دشمنانشان سر داده‌اند مورد تأیید و حمایت قرار نداده و چه بسا عملاً کفار و ستمگران را نیز مورد تأیید قرار می‌دهیم؟

۳- طبری در تاریخ خویش از ابی مخنف از عقبه بن ابی العیزار نقل نموده که امام حسین (ع) در صحرای «بیهضه» برای اصحاب خویش و اصحاب حر، خطبه خواند و فرمود: ای مردم همانا پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را مشاهده کند که محرمات و حدود الهی را حلال و هتک نموده و عهد خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت نموده و در میان مردم بر اساس تجاوز و گناه حکمرانی می‌کند، اما به وسیله گفتار و کردار با وی به مخالفت برنخیزد، بر خداوند است که وی را در جایگاهی که برای آن سلطان انتخاب کرده وارد نماید. آگاه باشید که اینان [یزید پلید و یاورانش] به یقین شیطان را فرمان برده و از اطاعت خداوند سر باز زدند، فساد را آشکار نموده و حدود الهی را معطل گذاشتند، اموال عمومی و بیت‌المال را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمردند، و من سزاوارترین کسی هستم که علیه اینان بشورم و این وضع را تغییر دهم.^{۱۰۴}

مشخص است کلام پیامبر اکرم (ص) منحصر به سبط شهید آن حضرت- امام حسین (ع)- و به زیدین علی و شهید فخ و افرادی نظیر این بزرگان نیست، بلکه درصدد بیان یک تکلیف الهی عام برای همه مسلمانان در مقابل کفار و سلاطین ستمگر و طاغوت‌های زمان است، چنانچه عمومیت نهفته در کلمه موصول [من رأی: هر کس مشاهده کند] بر این معنی دلالت دارد.

در هر صورت جهاد دفاعی در مقابل هجوم بیگانگان و کفار و مبارزه با تسلط آنان بر کشورهای اسلامی و شوون و فرهنگ و اقتصاد مسلمانان از اوجب واجبات است و تشکیک در آن، تشکیک در احکام کتاب و سنت بلکه در آنچه مورد قضاوت عقل و فطرت است می‌باشد، چرا که خداوند متعال، انسان و بلکه جمیع حیوانات را نیز به ابزار و وسایل دفاعی

۱۰۴. روی الطبری فی تاریخه عن ابی مخنف عن عقبه بن ابی العیزار ان الحسین (ع) خطب اصحابه واصحاب الحر بالبیهضه فحمد الله واثنی علیه ثم قال: ایها الناس ان رسول الله (ص) قال: من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لمهد الله مخالفاً لسنة رسول الله (ص) يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله، الا وان هولاء قد نزلوا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بالفی و اهلوا حرم الله و حرموا حلاله و انا احق من غیر. (تاریخ طبری، ۳۰۰/۷، چاپ لیدن).

در نظام خلقتشان مجهز فرموده و در آنان قوه غضب قرار داده، و اینگونه است که مشاهده می‌کنیم حتی در خون، گلوله‌های سفید را برای دفاع از کشور بدن در مقابل میکروبهای بیماری‌زای خارجی قرار داده و این نکته‌ایست شایان توجه

ضرورت دفاع از کیان اسلام گرچه همراه با امام جائز؛ نکته دیگری که در اینجا قابل توجه است این است که دفاع از کیان اسلام و محدوده حکومتی مسلمانان واجب است ولو در زیر پرچم باطل، البته به شرط اینکه این دفاع موجب تأیید حکومت وی نشود. این مطلبی است که از روایت ذیل، که سند آنها بد نیست، استفاده می‌شود:

در خبر یونس آمده که گفت: شخصی از ابوالحسن امام علی بن موسی (ع) مطلبی را پرسید و من در آنجا حضور داشتم، آن شخص گفت: فدایت گردم به مردی از یاوران شما خبر رسیده که شخصی برای جهاد در راه خدا شمشیر و کمان به افراد می‌دهد و آن شخص رفته و از وی شمشیر و کمان گرفته و نمی‌دانسته که برای چه راهی اینها را در اختیارش می‌گذارند، آنگاه برخی از یارانش با او دیدار نموده و به وی گفته‌اند شمشیر و کمان برای جهاد است و جهاد همراه اینان جایز نیست و او را مأمور کرده‌اند که شمشیر و کمان را برگرداند. حضرت فرمود بله چنین بکند، آن شخص گفت اما به دنبال وی رفته و او را نیافته است و افرادی به او گفته‌اند که وی از اینجا رفته (یا مرده) است. حضرت فرمود به مرزها برو، اما جنگ نکن، گفت به مرزهایی نظیر قزوین و عسقلان و دیلم (که در آن زمان مرزهای اسلام و کفر بودند) و مرزهای دیگری از این قبیل؟ حضرت فرمود برای حفظ کیان اسلام قتال کند، گفت می‌فرمایید واقعا جهاد کند؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه بیم نفوذ کفار در سرزمینهای اسلامی برود، بگو ببینم اگر رومیان بر مسلمانان وارد شوند آیا شایسته نیست آنان را به عقب برانند؟

آنگاه حضرت فرمود: از مرزها پاسداری کند اما جنگ نکنند، اما اگر کیان اسلام و

۱۰۵. فی خبر یونس قال: سأل ابوالحسن (ع) رجل وانا حاضر فقال له: جعلت فداک ان رجلا من موالیک بلفه ان رجلا یعطی سیفا وقوساً فی سبیل الله فاتاه فاخذهما منه و هو جاهل بوجه السبیل ثم لقیه اصحابه فـاـخـبروه ان السبیل مع هؤلاء لا یجوز وامرؤه بردهما- قال: فلیفعل، قال قد طلب الرجل فلم یجده وقیل له قد قضی الرجل- قال: فلیرابط ولا یقاتل- قال: مثل قزوین وعسقلان والدیلم و ما شبه هذه الثغور؟ فقال: نعم- قال: فان جاء العدو الی الموضع الذی هو فیهِ مرابط کیف یصنع؟ قال: یقاتل عن بیضی الاسلام- قال: یرابط؟ قال: لا الا ان یخاف علی دار المسلمین. ارا یتک لو ان الروم دخلوا علی المسلمین لم ینبغ (لم یسع) لهم ان یمنوهوم؟ قال: یرابط ولا یقاتل، وان خاف علی بیضی الاسلام والمسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه لیس للسلطان لان فی دروس الاسلام دروس ذکر محمد (ص). (وسائل، ۹/۱۱، باب ۶ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

مسلمین در خطر بود بچنگد که در این صورت قتال او به نفع اسلام و خود اوست نه به نفع سلطان، زیرا اگر اسلام متلاشی شود یاد محمد(ص) نیز از ذهنها محو خواهد شد^{۱۰۵}.

اینک ای برادر مسلمان توجه کن که چگونه مسلمانان در خواب گران فرو رفته و با وسوسه‌های استعمارگران و ایادی نادان و بدسیرت آنان، با همکاری علمای سوء همواره در غفلت نگهداشته شده‌اند، دین خدا را در برخی مراسم ظاهری و آداب شخصی خلاصه نموده و کفار بر کشورهای اسلامی و مساجد و معابد و تمام شئون آنان مسلط شده و پراکندگی و تفرقه را برای آنان به ارمغان آورده‌اند و به گونه‌ای که خود مسلمان نیز متوجه نیستند آنان را به انواع استضعافها مبتلا نموده‌اند. بار خدایا رشته کفار را از هم گسسته، جمعشان را متفرق و خدعه و مکرشان را به خودشان بازگردان، و مسلمانان را از خواب طولانی غفلت بیدار بفرما! آمین یا رب العالمین.

ضرورت ایجاد تشکل و کسب آمادگی برای دفاع: البته این نکته را همواره باید در نظر داشت که دفاع امکان‌پذیر نیست و نتیجه مطلوب از آن به دست نمی‌آید مگر با کسب آمادگی و تهیه مقدمات و مجهز شدن به سلاح روز و تمرین و کسب تجربه برای استفاده از آن، که [به عنوان مقدمه واجب] اینها نیز واجب و لازم است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم»^{۱۰۶} - برای مبارزه با دشمنان آنچه در توان دارید از نیرو و از سواره نظام آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خود را به هراس افکنید». البته در برخی موارد دفاع از اسلام میسر نمی‌شود مگر با تقسیم کار و ایجاد سازمان و تشکیلات ولو به صورت مخفی که بی‌تردید در این مرحله دفاع متوقف است به برگزیدن یک رهبر عالم عادل آگاه به امور و مسائل که همه از وی اطاعت و پیروی نمایند. تا خداوند با تأییدات و نصرت خویش، آنان را یاری نماید، چنانچه بیشتر انقلابهای پیروز جهان اینگونه بوده [و بدون سازماندهی و تشکیلات و اطاعت از رهبری به پیروزی نرسیده] است. در قرآن کریم نیز بدین ضرورت اشاره شده، آنجا که آمده است: «بنی اسرائیل به پیامبرشان گفتند برای ما فرمانروایی قرار ده تا همراه با وی در راه خدا مبارزه کنیم... پس خداوند طالوت را به عنوان فرمانروای آنان مبعوث فرمود»^{۱۰۷}.

۱۰۶. انفال ۶۰/

۱۰۷. اذ قالوا انبی لهم ابعث لنا ملکا نکاتل فی سبیل الله.... و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا.

(بقره ۲۴۶-۲۴۷).

از این آیه بخوبی استفاده می‌شود که مبارزه و قتال متوقف بر وجود رهبری است که افراد و امکانات پراکنده را در جهت مبارزه گردآوری و متشکل نماید که در این صورت به وی امام نیز گفته می‌شود.^{۱۰۸}

اما باید همواره توجه داشت که وجود امام در این جهاد، شرط وجود قتال است نه شرط وجوب، برخلاف جهاد ابتدایی که در آنجا امام شرط وجوب جهاد بود نه شرط وجود.^{۱۰۹} بلکه می‌توان گفت که وجود امام و رهبر در هر دو قسم از جهاد، شرط وجود است نه شرط وجوب، چنانچه نظیر آن در امر به معروف و نهی از منکر آنگاه که بر زدن و مجروح کردن طرف توقف داشته باشد خواهد آمد.

خلاصه کلام در باب جهاد: از آنچه تاکنون گفته شد، به دست آمد که جهاد از مهمترین واجبات است، و آن در کلمات فقها به دو دسته تقسیم شده است: جهاد ابتدایی و

۱۰۸- ما اکنون در شرایطی به سر می‌بریم که مسلمانها در مقابل هجوم کشورهای استعمارگر در حالت دفاعی هستند. مسلمانان فلسطین و افغانستان و لبنان الان گرفتار جنگ دفاعی هستند. پس بر همه مسلمین در همه کشورهای اسلامی واجب است که از آنها حمایت کنند. این دیگر توقف بر ظهور حضرت حجت (عج) ندارد.

متأسفانه عده‌ای به طور مرتب می‌گویند باید منتظر باشیم تا امام معصوم (ع) یعنی حضرت حجت، بیایند و کارها را درست کنند و با این طرز فکر کم کم جهاد ابتدایی را با جهاد دفاعی مخلوط کردند. همان اول که اسرائیل به لبنان حمله کرد بسیاری از آقایان به مردم گفتند کار نداشته باشید! اسرائیل تا اعماق لبنان پیش آمد و جنایاتش را انجام داد اما باز هم چهار تا بچه مسلمان با غیرت کارهایی انجام دادند و اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی کردند.

آیا فلسطین از کشورهای اسلامی و بیت‌المقدس از مساجدالله نیست و نباید برای دفاع از آن، مسلمانان را آماده نمود؟ آیا اسرائیل فتنه نیست؟ و طبق دستور قرآن نباید برای رفع فتنه مبارزه کرد؟ آیا دستور رفع فتنه مختص صدر اسلام و زمان حضور امام معصوم است و در زمان غیبت، فتنه و فتنه‌گری کفار اشکال ندارد؟

آیا این منطق با اسلام سازگار است؟ کدام جمعیت جز روحانیت رسالت دارد زمینه‌های فکری ایستگانه مسائل را برای مردم بازگو نماید؟ اگر ما نمی‌توانیم اسلحه به دست بگیریم و از کشورهای اسلامی دفاع کنیم، حداقل باید مسائل جهاد دفاعی را برای مردم تشریح نماییم و آنها را تشویق کنیم که به عنوان مقدمه واجب، آموزشهای نظامی را فرا بگیرند و خود را برای دفاع از کشورهای اسلامی که در معرض تهاجم استعمارگران است و برای نبرد با اسرائیل جنایتکار که آرزوی حکومت نیل تا فرات را در سر می‌پروراند آماده نمایند. (از افاضات معظم‌له در درس).

۱۰۹- شرط «وجوب» آن است که تاهنگامی که شرط محقق نگردد حکم وجوب بر موضوع مترتب نمی‌شود، نظیر شرط استطاعت برای حج و یا در همین مورد که وجوب جهاد ابتدایی مشروط به وجود امام عادل است. اما، «شرط وجود» آن است که وجوب آن مشروط به وجود چیزی نیست اما عملاً بدون وجود شرط موضوع امکان تحقق خارجی ندارد، نظیر وضو برای نماز و یا در برخی مراحل وجود امام برای جهاد دفاعی که وجوب جهاد مشروط به وجود امام نیست، اما بدون امام هم امکان عملی دفاع ثمربخش نیست. (مقرر).

جهاد دفاعی. جهاد ابتدایی وجوب آن بنا بر آنچه گفته‌اند مشروط به وجود امام است، اما علی‌الاقوی، امام منحصر به امام معصوم نیست و امام عادل کافی است که طبعاً شامل فقیه جامع‌الشرایط نیز می‌شود. و جهاد دفاعی وجوب آن متوقف بر وجود امام نیست، اما چه بسا در مواردی وجود و تحقق عملی آن وابسته به تشکل و تجمع است که در آن صورت، بناچار وجود آن متوقف بر وجود رهبر و امام است. وجود امام در این مرحله شرط وجود است نه شرط وجوب چنانچه این معنی روشن و آشکار است، از این رو، واجب است برای جهاد دفاعی نیز تشکل ایجاد نموده و از رهبر و امام واجد شرایط پیروی و اطاعت نمود. اما در هر صورت در وجوب جهاد دفاعی در عصر غیبت هیچ سخن و اشکالی نیست. البته روایتی نیز یافت می‌شود که برخی افراد که قائل به ضرورت سکوت و سکون در مقابل جنایات و هجوم دشمنان در عصر غیبت بوده و بر وارد نشدن در مسائل سیاسی و تشکیل دولت و حکومت حق اصرار می‌ورزند ممکن است به آن استناد نمایند.

مرحوم صاحب وسائل این روایات را در باب سیزدهم کتاب جهاد، گردآوری نموده است و ما آنها را در فصل چهارم همین بخش از کتاب- پس از ذکر دلیلهای دهگانه ضرورت حکومت و وجوب تلاش برای اقامه دولت عادل- آورده و به نقد و بررسی و پاسخ آنها می‌پردازیم.

مطالبی که در آن بخش آمده، بسیار دقیق و لطیف است و بایسته است به آن توجه ویژه مبذول نمود. ما پس از این در فصل چهاردهم از بخش ششم کتاب نیز به بررسی ضرورت دفاع از نظام الهی و لزوم تقویت قوای نظامی حکومت اسلامی خواهیم پرداخت.

حکومت و بغات

ضرورت جهاد باطاغیان و شورشگران علیه امام: بغات، جمع باغی است و باغی کسی است که علیه حکومت اسلامی و امام عادل مسلمانان شورش و طغیان کند.
 درباره بغاة، مطالب مختلفی ابراز شده که به درج آنها می‌پردازیم:
 شیخ طوسی در کتاب خلاف درباره بغاة اینگونه می‌نویسد:

«باغی کسی است که بر امام عادل شورش نموده و باوی به مبارزه برخاسته و از واگذارن حق به وی امتناع ورزد. باغی اسم ذم است و برخی معتقدند که شورشگر علیه امام، کافر است، برخی از علمای معتزله نیز در اینکه باغی اسم ذم است با ما هم عقیده‌اند، آنان شورشگران علیه امام را فاسق می‌دانند، جماعتی از اصحاب ابوحنیفه و شافعی نیز همین عقیده را دارند. ابوحنیفه می‌گوید: بغاة در صورتی که دارای دین بوده و مسلمان

باشند فاسق محسوب می گردند.

ولی اصحاب شافعی می گویند در نزد شافعیه، باغی اسم ذم نیست بلکه باغی کسی است که در جهت دستیابی به حق، تلاش و اجتهاد نموده، اما در نتیجه گیری به خطا رفته است نظیر مجتهدی که در مسائل فقهی و اجتهادی به خطا رفته باشد...^{۱۱۰} اما دلیل ما [امامیه] بر اینکه باغی اسم ذم است، اجماع فرقه [امامیه] و روایاتی است که براین معنی دلالت دارد^{۱۱۱}.

و در کتاب نهایه اینگونه آمده است:

هر کس علیه امام عادل شورش نموده و بیعت وی را شکسته و بادستورات او مخالفت کند باغی است و امام می تواند با او به مبارزه و جهاد برخیزد... و کسانی که بر امام جائز خروج کنند. در هر صورت جنگ با ایشان جایز نیست، و هیچ کس را نباید با شورشگران مبارزه کند مگر با دستور و فرمان امام^{۱۱۲}.

در کتاب شرایع آمده است: جنگ و مبارزه با کسی که علیه امام عادل شورش کرده واجب است در صورتی که امام و یا نایب وی، مردم را به صورت عمومی و یا در سطحی محدود برای مبارزه با وی دعوت کند^{۱۱۳}.

کتاب جواهر در توضیح عبارت شرایع می نویسد.

هیچ اختلافی بین عموم مسلمانان چه رسد به مؤمنین [شیعه امامیه] در مورد وجوب جهاد با شورشگران علیه امام عادل نیست. بلکه اجماع به هردو شکل آن [اجماع محصل و منقول^{۱۱۴}] بروجوب آن دلالت دارد، و بالاتر اینکه حکایت و نقل هردو قسم اجماع به حد مستفیض است چنانچه روایات متعدد و مستفیضه ای از طریق فریقین بروجوب آن رسیده است^{۱۱۵}.

۱۱۰. به نظر می رسد اصحاب شافعی که عمل بغات را خطا در برداشت تعبیر نموده اند، در صدد بوده اند عمل معاویه و طلحه و زبیر و امثالهم را در مقابل حضرت علی (ع) توجیه و تأویل نمایند. (از افاضات معظم له در درس).

۱۱۱. الخلاف، ۱/۳۶۴، کتاب الباغی.

۱۱۲. نهایه، ۲۹۶/ - ۲۹۷، مبحث بغاة.

۱۱۳. شرایع الاسلام، ۱/۳۳۶.

۱۱۴. وحدت نظر پیدا کردن فقهای هر زمان درباره یک نظر به گونه ای که حاکی از قول معصوم باشد را در اصطلاح علم اصول، اجماع می گویند. برای فقهای که در یک زمان چنین اجماعی حاصل شده، آن را اجماع محصل و نسبت به فقهای که این اجماع برای آنان نقل شده، اما خود در آن حضور نداشته اند، اجماع منقول گفته می شود. ر. ک اصطلاحات الاصول، آیة الله علی مشکینی اردبیلی- ۳۲/ (مقرر)

۱۱۵. جواهر الکلام، ۲۱/۳۲۴.

شورش علیه امام عادل و یا امام معصوم: جنگ با شورشگران علیه امام از مسائلی است که همواره مورد توجه و محل بحث و گفتگوی فقها اعم از شیعه و یاسنی بوده است و پیش از این ملاحظه شد که کلمه باغی به کسی که بر امام عادل (در مقابل امام جائر) خروج و شورش کند، تفسیر می شود. اما در مورد اینکه پس از تحقق امامت شرعی آیا شورش علیه امام معصوم مراد است یا مطلق امام عادل؟ دو نظر وجود دارد که به نظر می رسد نظر دوم [امام عادل] موجه تر باشد. در باره حکم مبارزه با باغیان علاوه بر اجماع و ادعای عدم خلافتی که در مسئله شده قرآن کریم و روایات نیز دلالت دارند که از آن جمله آیه و روایات ذیل را می توان یادآور شد:

۱- و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بقت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفتی الی امر الله^{۱۱۶} - اگر دو طایفه از اهل ایمان با یکدیگر به جنگ و نزاع برخیزند شما در میان آنان صلح برقرار کنید و اگر یک دسته از آن دو، با دیگری ستم کرد با طایفه ظالم و باغی، قتال کنید تا به امر خدا باز گردد.

ظاهراً اینکه به هر کس که خروج بر امام نمود باغی گفته می شود از همین آیه گرفته شده و ضرورت مبارزه با آنان نیز از همین آیه استنباط شده است. البته ممکن است کسانی استدلال به این آیه را مورد خدشه قرار داده و بگویند این آیه مربوط به نزاع دو دسته و دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر در باره مسائل جزئی است، نه در ارتباط با خروج و شورش یک دسته و طایفه علیه امام. که البته به وضوح سخن اینان بی اساس است، زیرا اولاً تعبیر دو طایفه که در آیه آمده بی تردید بر لشکر امام و لشکر گروه و شخص باغی نیز صدق می کند (چون که اینان دو طایفه از مؤمنین هستند). ثانیاً هنگامی که دفع طایفه طاغی و شورشگر علیه طایفه دیگر واجب و لازم باشد به طریق اولی دفع طایفه شورشگر علیه امام مؤمنین لازم و واجب می باشد و این اولویت قطعی است.

البته این نکته نیز ناگفته نماند که در آیه شریفه از طایفه باغی و شورشگر به شکل «مجازی» و به اعتبار حالت قبل از شورش تعبیر به مؤمن شده است.^{۱۱۷}

۱۱۶. الحجرات ۹/.

۱۱۷. در این جا این نکته نیز قابل ذکر است که اگر سلطان و امام مسلمین نیز از شرایط امامت عدول کرد و برضد مردم مسلمان اقدام به بغی و تجاوز نمود بر مردم واجب است که علیه وی قیام نموده و با او به مبارزه برخیزند. استاد بزرگوار این مبحث را در آخر بخش پنجم کتاب به تفصیل مورد بحث قرار داده اند، اما ذکر این دو جمله از علمای سنت در اینجا خالی از فایده نیست:

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش ذیل خطبه «ولا تقتلوا الخوارج بعدی...» می نویسد: و عند اصحابنا

۲- ابن مغیره از جعفر از پدر خویش روایت نموده که گفت در نزد علی (ع) سخن از حروریه (خوارج) رفت، حضرت فرمود: «اگر آنان بر امام عادل یا بر جماعتی از مؤمنین قیام و شورش نمودند با آنان به جنگ برخیزید، اما اگر بر امام ستمگر شوریدند با آنان درگیر نشوید چرا که آنان در این رابطه سخن و دلیلی دارند»^{۱۱۸}.

(در متن کتاب وسائل الشیعه مطبوع به جای کلمه «مقالا» که در متن روایت آمده کلمه «عقلا» درج شده، اما در کتاب کافی و علل الشرایع همان کلمه مقالا آمده است). آنچه در این روایت قابل توجه است این است که بین شورش علیه امام جائر و امام عادل تفصیل قائل شده اما اشاره‌ای به امام معصوم و غیر معصوم ننموده است. در متن روایت مراد به حروریه همان خوارج است، چون خوارج پس از بازگشت از صفین در پشت شهر کوفه در محلی به اسم «حروراء» اجتماع نموده و آنجا را مرکز تجمع خود قرار دادند و به همین جهت به آنان، حروریه نیز گفته می‌شود.

۳- در کتاب صحیح مسلم از عرفجه روایت شده که گفت از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: اگر کسی به نزد شما آمد در حالی که شما همه دور رهبری اجتماع کرده‌اید و آن کس می‌خواهد عصای شما را بشکند و وحدت شما را متلاشی کند، او را به قتل برسانید^{۱۱۹}.

این خلاصه مطالبی است که در این جا می‌توان متذکر شد و تفصیل این مباحث را باید در جای خود مورد بررسی قرار داد.

ان الخروج علی ائمة الجور واجب- در نزد اصحاب ما خروج علیه پیشوایان ستمگر واجب است. ابن حزم اندلسی در کتاب المعلی جلد ۱۱ ص ۹۹ می‌گوید: «فلم نجد فی کتاب الله تعالی فرق فی قتال الفئة الباغية علی الاخری بین سلطان وغیره، بل امر تعالی بقتال من بغی علی اخیه المسلم عموما حتی یغنی الی امر الله- ما در کتاب خداوند متعال در مورد مبارزه با دسته طغیانگری که علیه دسته دیگر تجاوز نموده فرقی بین سلطان و غیر سلطان نمی‌یابیم بلکه خداوند متعال دستور فرموده هر کس علیه برادر مسلمان خویش تجاوز نمود باید با وی مبارزه شود تا به اطاعت از دستور خداوند بازگردد...».

از اینگونه جملات علیرغم روایت ابوهریره و فتوای احمد حنبل که از آنها استفاده می‌شد حتی علیه امام جائر نمی‌شود جنگید، استفاده می‌شود که اگر دولت و پادشاه نیز برضد مردم مسلمان دست به بغی و طغیان زد تا سقوط و یا بازگشتن به امر خداوند مبارزه و جهاد با وی واجب و لازم است. (مقرر).

۱۱۸. ابن المغیره، عن جعفر، عن ابيه قال: «ذكرت الحرورية عند علي (ع) فقال: ان خرجوا علي امام عادل او جماعة فقاتلوهم، وان خرجوا علي امام جائر فلاتقاتلوهم فان لهم في ذلك مقالا (وسائل، ۶۰/۱۱)، باب ۲۶ از ابواب جهاد عدو، حدیث (۳).

۱۱۹. عن عرفجة قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: من اتاكم وامرکم جميع علی رجل واحد یريدان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه. (صحیح مسلم، ۱۴۸۰/۳ چاپ دیگر ۲۳/۶، کتاب الاماره، باب ۱۴).

حکومت و غنائم جنگی، جزیه، اسرا و اراضی فتح شده:

درباره غنائم و اسرای جنگی و جزیه [مالیات سرانه کفاری که در پناه اسلام به سر می‌برند] و زمینهایی که با جنگ آزاد می‌شود، تصمیم‌گیری با امام است. به عنوان نمونه چند روایت ذکر می‌کنیم:

۱- زراره می‌گوید از امام جعفر صادق^(ع) پرسیدم، حد جزیه بر اهل کتاب چیست؟ و آیا بر آنان حد مشخص و مقدار معینی قرار داده شده است که نمی‌شود از آن تخلف کرد؟ حضرت فرمود: تعیین مقدار جزیه با امام است که از هریک از آنان به مقداری که قدرت و توان مالی دارند دریافت می‌کند.^{۱۲۰}

۲- محمد بن مسلم روایت می‌کند که از امام جعفر صادق^(ع) سؤال کردم که اهل ذمه خراج و جزیه خود را از پول شرابها و خوکها و مردارهایی که خرید و فروش می‌کنند پرداخت می‌نمایند. آیا جایز است امام چنین پولهایی را دریافت کند؟ و آیا مصرف آن برای مسلمین صحیح و رواست؟ حضرت فرمود: بر امام و مسلمانان حلال و رواست اما عمل اهل ذمه حرام و غیر جایز است. آنان هستند که گناهش را بر دوش می‌کشند.^{۱۲۱}

۳- معاویه بن وهب روایت می‌کند که به امام صادق^(ع) گفتم: امام لشکری را برای جنگ فرستاده است لشکر پیروزی یافته و غنایمی را به دست آورده، غنایم به دست آمده را چگونه تقسیم کنند؟

حضرت فرمود: اگر تحت فرماندهی فرمانده منصوب امام، جنگیده‌اند خمس آن را برای خدا و رسول کنار گذاشته و باقی‌مانده را بین خود تقسیم کنند، اما اگر بدون جنگ و قتال، غنایمی به دست آورده‌اند، همه غنیمتها در اختیار امام است. در هر مورد که صلاح دانست مصرف می‌کند.^{۱۲۲}

۱۲۰. صحیح زرارۀ قال: قلت لابی عبدالله (ع): ما حد الجزية علی اهل الكتاب، وهل علیهم فی ذلک شیء موظف لا ینبغی ان یجوز الی غیره؟ فقال: ذلک الی الامام یاخذ من کل انسان منهم ماشاء علی قدر ماله وما یطیق (وسائل، ۱۳/۱۱ باب ۶۸ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

۱۲۱. محمد بن مسلم عن ابی عبدالله (ع) انه سأل عن خراج اهل الذمة و جزیتهم اذا ادوها من ثمن خمورهم و خنازیرهم و میتهم ایحل الی الامام ان یاخذها و یطیب ذلک للمسلمین؟ فقال: ذلک للامام و المسلمین حلال و علی اهل الذمة حرام و هم المحتملون لوزره. (وسائل، ۱۱۸/۱۱ باب ۷۰ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

۱۲۲. صحیح معاویه بن وهب قال: قلت لابی عبدالله (ع) السرية یبعثها الامام فیصیبون غنائم کیف تقسم؟ قال: ان قاتلوا علیها مع امیر امره الامام علیهم اخرج منها الخمس لله و للرسول و قسم بینهم اربعة اقسام، وان لم یكونوا قاتلوا علیه المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احب (وسائل، ۸۴/۱۱، باب ۴۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

۴- طلحه بن زید از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: برای اسیرهای جنگ دو حکم است. یکی آنکه هنوز جنگ پایان نیافته و سلاحها بر زمین گذاشته نشده است که در آن شرایط هراسیری گرفته شود امام می تواند او را گردن بزند یا دست و پای او را قطع کند... و دیگری هنگامی که آتش جنگ فرو نشسته و کارزار پایان پذیرفته است که امام می تواند بر اسیرها منت گذاشته و آنان را آزاد گرداند، یا در مقابل آزادی شان از آنها پول مطالبه کند و یا اینکه آنان را به بردگی بگیرد که در این صورت، آنان بنده محسوب می شوند. ۱۲۳

۵- زهری از امام سجاد، علی بن الحسین (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: اگر در جنگ اسیری را گرفتی و او از راه رفتن عاجز بود و وسیله ای نداشتی که او را با خود حمل نمایی، آزادش کن و او را نکش، چونکه نمی دانی حکم امام در مورد او چیست. ۱۲۴

۶- صفوان و بزئطی هر دو روایت می کنند که از امام رضا (ع) راجع به مالیات زمینهای کوفه پرسیدیم، حضرت فرمود: آنان که از روی رضا و رغبت مسلمان شده اند زمینهایشان به آنها واگذار می گردد و باید ده یک (۱/۱۰) پرداخت نمایند و زمینهای را که آباد نکرده اند والی گرفته و در اختیار هر کسی که آن زمین را آباد می کند می گذارد.

اینگونه زمینها متعلق به همه مسلمانان است... و آن زمینهایی که به وسیله شمشیر تصرف شده، مربوط به امام است که در اختیار هر کس که صلاح دانست قرار خواهد داد. ۱۲۵.

۷- باز از بزئطی روایت شده که گفت: از ابوالحسن امام رضا (ع) در باره خراج و سیره اهل بیت (ع) پرسش کردم، حضرت فرمود: از آنان که خود مسلمان شده اند، یک دهم ونیم، یعنی یک عشر و نصف عشر، گرفته می شود و زمینها در دست آنان باقی خواهد ماند... و اما آن زمینهایی که آن را آباد نکرده اند، امام گرفته و در اختیار کسی که آنان را آباد کند می گذارد و اینگونه زمینها متعلق به مسلمانان است... و آن زمینهایی که به وسیله شمشیر

۱۲۳. طلحة بن زيد عن أبي عبد الله (ع) فكل أسير أخذ في تلك الحال فان الامام فيه بالخيار ان شاء ضرب عنقه وان شاء بده ورجله من خلاف... فكل أسير أخذ على تلك الحال فكان في أيديهم فالامام فيه بالخيار ان شاء من عليهم فارسلهم وان شاء فاداهم انفسهم وان شاء استعبدهم فصاروا عبدا. (وسائل ۵۳/۱۱، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

۱۲۴. الزهري عن علي بن الحسين (ع): اذا اخذت اسيرا فعجز عن المشي ولم يكن معك محمل فارسله ولا تقتله فانك لا تدري ما حكم الامام فيه. (وسائل ۵۳/۱۱، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

۱۲۵. صفوان و البزنطي جميعا قالا: ذكر ناله الكوفة... فقال: من اسلم طوعا تركت ارضه فسي يده و اخذ منه العشر... و مالم يعمره منها اخذه الامام فقبله ممن يعمره و كان للمسلمين... و ما اخذ بالسيف فذلک الى الامام يقبله بالذی یری. (وسائل ۱۱۹/۱۱، باب ۷۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

تصرف شده، مال امام است که در اختیار هر کس صلاح دانست قرار خواهد داد^{۱۲۶}. این روایت [روایت بزنتی] روایتی است صحیح و راوی آن [از بزنتی بدون واسطه] «احمد بن محمد بن عیسی» است که از افراد موثق و مورد اعتماد است، ولی در روایت صفوان و بزنتی [روایت شش] شخصی به نام «احمد بن اشیم» واسطه بین این دو نفر و احمد بن محمد بن عیسی قرار گرفته که شیخ وی را مجهول دانسته و برخی از علمای رجال نیز او را ضعیف [در نقل روایت] دانسته‌اند، اما همین که احمد بن عیسی از وی روایت نقل کرده، شاید دلیل بر این باشد که به وی اعتماد داشته است.

نکته دیگری که قابل توجه است این است که راوی هردو روایت بزنتی است و کسی که از وی روایت نقل شده [مروی عنه] امام رضا^(ع) است و مضمون هردو روایت نزدیک به هم و تقریباً یکی است و اینها دلیل بر این است که احتمالاً این دو روایت یکی است و ابن اشیم نیز در زنجیره سند روایت دوم [روایت شماره ۷] بوده و احتمالاً به هنگام نقل از قلم افتاده است. در هر صورت از این دو روایت استفاده می‌شود که اختیار زمینهای موات، و زمینهایی که با جنگ به تصرف مسلمانان درآمده به دست امام است و پیش از این نیز گذشت که انفال به طور کلی، اعم از زمینهای موات و زمینهایی که صاحبانش آنجا را ترک گفته‌اند، کوهها و بیابانها و نیزارها و جنگلها و... همه در اختیار امام است.

۸- در صحیحه عمر بن یزید آمده است که گفت: «شنیدم مردی از اهل جبل درباره زمینهای مواتی که مردمش آن را ترک نموده‌اند و شخصی آنها را تصرف کرده و آنجا را آباد و نه‌رهایش را لایروبی و خانه‌هایی بنا و درختهای خرما و سایر اشجار در آن نشانده، از امام صادق^(ع) پرسش می‌نمود، حضرت فرمود: امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمود: «هر مؤمنی زمینی را آباد کند مال اوست و باید مالیات آن را به امام بپردازد و این در شرایط صلح است، اما در آن هنگام که قائم^(ع) ظهور نمود، خود را آماده کند که زمین را از وی بازپس گیرد»^{۱۲۷}.

۱۲۶. البزنطی قال: ذکر ت لابی الحسن الرضا^(ع) الخراج و ماسار به اهل بیتہ فقال: العشر و نصف العشر علی من اسلم طوعاً ترکاً ارضه فی یدہ... و مالهم یعمرنها اخذه الوالی فقبله ممن یعمره و کان للمسلمین... و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبله بالذی یری. (وسائل، ۱۲۰/۱۱، باب ۷۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

۱۲۷. صحیحه عمر بن یزید قال: سمعت رجلاً من اهل الجبل یسأل ابا عبد الله^(ع) عن رجل اخذ ارضاً مواتاً ترکها اهلها فعمرها و کرى انهارها و بنى فیها بیوتاً و غرس فیها نخلاً و شجراً قال: فقال ابو عبد الله^(ع) کان امیر المؤمنین^(ع) یقول: من احیا ارضاً من المؤمنین فهی له و علیہ طسقتها یؤدیہ الی الامام فی حال الهدنة فاذا اظهر القائم^(ع) فلیوطن نفسه علی ان تؤخذ منه (وسائل، ۳۸۲/۶، باب ۴ از ابواب انفال، حدیث ۱۳).

و روایات دیگری به همین مضمون در مورد غنایم و زمینها وارد شده است.

حکومت و «حجر» و «وصیت»

[در باب «حجر» - آنجا که شخصی از پرداخت دیون خود ناتوان باشد - و در باب وصیت - در شرایطی که میت، وارثی نداشته باشد و یا بر سر میراث او اختلاف و نزاعی ایجاد شده باشد - باز نقش حکومت اسلامی را بخوبی مشاهده می‌کنیم] .
در این باره به روایت‌های ذیل توجه فرمایید:

۱- غیاث بن ابراهیم از جعفر واو از پدرش روایت می‌کند که امیرالمؤمنین^(ع) هنگامی که شخص مفلسی را می‌یافت که مالش به اندازه دیونش است حکم به افلاسش می‌نمود و دستور می‌داد اموالش را بین طلبکاران به نسبت تقسیم کنند و اگر از این کار امتناع می‌شد، خود آنحضرت اموال را می‌فروخت و بین طلبکاران تقسیم می‌کرد. ۱۲۸

۲- سکونی از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین^(ع) شخص مقروض و بدهکار را محبوس می‌کرد، سپس حساب اموال او را می‌رسید، اگر مالی داشت به طلبکاران می‌داد و اگر مالی برای او نبود آن شخص را در اختیار طلبکاران می‌گذاشت^{۱۲۹}. [تاهرگونه که خواستند با او معامله نمایند] .

۳- اسماعیل بن سعد روایت می‌کند که از امام رضا^(ع) سؤال کردم: ... و از مردی که همراه شخص دیگر به مسافرت بوده و آن شخص بدون اینکه وصیت کند از دار دنیا رفته و فرزندان صغیر و کبیری داشته است، آن مرد با متاع و چهارپایان او چه کار کند؟ آیا به فرزندان بزرگتر او واگذار کند یا به قاضی بسپرد؟ و اگر قاضی در آن شهر نیست چه کند؟ و اگر به فرزندان بزرگتر سپرده و مال از دست رفت و این مرد نمی‌تواند از دست آنان بازپس بگیرد چه باید بکند؟

حضرت فرمود: اگر فرزندان صغیر سهمیه خود را طلب کنند ناچار است سهمیه آنان را هر جا هست بپردازد، مگر اینکه با اجازه سلطان به فرزندان بزرگتر واگذار کرده

۱۲۸. خبر غیاث بن ابراهیم عن جعفر عن ابیه ان علیاً (ع) کان یفلس الرجل اذا التوی علی غرمائه ثم یامر به فیکسم ماله بینهم بالحصص فان ابی باعه فکسم بینهم یعنی ماله (وسائل ۱۳/۴۶۱، باب ۶ از کتاب حجر، حدیث ۱).

۱۲۹. خبر السکونی عن جعفر عن ابیه ان علیاً (ع) کان یحبس فی الدین ثم ینظر فان کان له مال اعطی الغرماء وان لم یکن له مال دفعه الی الغرماء (وسائل ۱۳/۴۸۱، باب ۷ از کتاب حجر، حدیث ۳).

باشد ۱۳۰.

۴- صفوان می گوید: از حضرت امام رضا (ع) سؤال کردم در باره مردی که مالی داشته است در نزد مرد دیگری و صاحب مال از داردنیا رفته است و در باره اموال خود دووصی قرار داده است، آیا آن مرد، می تواند مال را به یکی از آن دو وصی واگذار نماید؟ حضرت فرمود: خیر مگر اینکه سلطان [حاکم] مال را بین آن دو به صورت مساوی تقسیم کند. یا اینکه هر دو را جمع نموده و در حضور یکدیگر مال را به هر دوی آنان واگذار کند ۱۳۱.

حکومت و نکاح و طلاق:

در مسائلی نظیر نکاح و طلاق نیز نقش حکومت و ضرورت دخالت حاکم اسلام را مشاهده می کنیم که از باب نمونه در این باره چند روایت از ابواب مختلف، ذکر می کنیم:

۱- عایشه از رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«هرزنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند (سه مرتبه فرمود)، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است، و اگر مرد باوی در آمیخته باید به خاطر تصرفی که در او نموده مهریه اش را بپردازد و اگر کار آنان به مشاجره و نزاع کشیده شد، سلطان (حاکم اسلامی) ولی کسی است که ولی و سرپرستی ندارد» ۱۳۲. در بحثهای قبل معلوم شد که معنی سلطان و والی و امام در روایات، یکی است.

۲- ابی حمزه ثمالی می گوید: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که در مورد شخص عنین (ناتوان جنسی) می فرمود:

«... پس اگر دختر باکره ای ازدواج نمود و ادعا کرد که شوهرش با او همبستر نشده، چون اینگونه امور را زنها تشخیص می دهند باید از زنی که مورد اعتماد است تحقیق شود.

۱۳۰. خبر اسماعیل بن سعد قال: سألت الرضا (ع)... وعن الرجل يصحب الرجل في سفر فيحدث به حدث الموت ولا يدرك الوصية كيف يصنع بمتاعه وله اولاد صغار وكبار يجوز ان يدفع متاعه ودوابه الى ولده الا كابر او الى القاضي وان كان في بلدة ليس فيها قاض كيف يصنع؟ وان كان دفع المتاع الى الاكابر ولم يعلم فذهب فلم يقدر على رده كيف يصنع؟ قال: اذا درك الصغار وطلبوا لم يجد بدا من اخراجه الا ان يكون بامر السلطان (وسائل، ۴۷۵/۱۳، باب ۸۸ از کتاب وصایا، حدیث ۳).

۱۳۱. خبر صفوان قال سألت ابا الحسن (ع) عن رجل كان لرجل عليه مال فهلک وله وصیان فهل يجوز ان يدفع الى احد الوصیین دون صاحبه؟ قال: لا يستقیم الا ان يكون السلطان قد قسم بينهما المال فوضع علی ید هذا النصف وعلی ید هذا النصف او یجتمعان بامر السلطان. (وسائل، ۴۴۰/۱۳، باب ۵۱ از کتاب وصایا، حدیث ۲).

۱۳۲. عائشة: ان رسول الله (ص) قال: ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فان دخل بها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له. (سنن ترمذی، ۲۸۰/۲، باب ۱۴، از ابواب نکاح، حدیث ۱۱۰۸).

اگر تشخیص داد که دختر هنوز باکره است و شوهر با او همبستر نگردیده برامام است که یک سال به مرد مهلت دهد، اگر باز همبستر نشدند بین آنان باطلاق جدایی اندازد» ۱۳۳.

۳- ابی بصیر روایت می کند که از امام محمدباقر (ع) شنیدم که فرمود:

«اگر کسی به همسر خود لباس ندهد که بدن و عورت خود را بیوشاند، و غذا ندهد که به حیات خود ادامه دهد، برامام است که بین آن دو، جدایی اندازد» ۱۳۴.

۴- معمر بن وشیکه روایت می کند که از امام محمدباقر (ع) شنیدم که می فرمود:

«مردم در امور مربوط به طلاق جز با شمشیر اصلاح نمی شوند و اگر من بر آنها حکومت می یافتم، وادارشان می کردم که طبق کتاب خداوند عمل کنند» ۱۳۵.

۵- ابی بصیر از امام محمدباقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اگر من بر مردم حاکمیت می یافتم به آنها یاد می دادم که چگونه باید طلاق بدهند و اگر کسی را می آوردند که برخلاف دستورات الهی (همسر خود را طلاق داده بود) پشت او را [باتازیانه] به درد می آوردم» ۱۳۶.

نظیر این دو روایت اخیر، روایت دیگری نیز در این باب هست.

۶- برید می گوید از امام محمدباقر (ع) در باره زنی که شوهر او مفقود شده بود سؤال

کردم که چه باید بکند؟ حضرت فرمود:

«تاهنگامی که ساکت است و صبر می کند، کاری به کار او نداشته باشید، اما اگر جریان به پیش حاکم کشیده شد، حاکم چهار سال به او مهلت می دهد و نامهای به منطقهای که شوهر در آن مفقود شده است، می نویسد و از جریان او سؤال می کند... و اگر شخص مفقود، مالی نداشته باشد که زن از آن امرار معاش کند، حاکم به ولی مفقود حکم می کند

۱۳۳. صحیحۃ ابی حمزة الثمالی فی العین قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول:.... فان تزوجت وهي بكر فزعمت انه لم يصل اليها فان مثل هذا تعرف النساء فلينظر اليها من يوثق به منهن فاذا ذكرت انها عذراء فعلى الامام ان يوجه سنة فان وصل اليها والافرق بينهما. (وسائل، ۶۱۳/۱۴، باب ۱۵ از ابواب عیوب و تدلیس از کتاب نکاح، حدیث ۱).

۱۳۴. صحیحۃ ابی بصیر، قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول: من كانت عنده امرأة فلم يكسها ما يوارى عورتها ويطمعها ما يقيم صلبها كان حقا على الامام ان يفرق بينهما. (وسائل، ۲۲۲/۱۵، باب ۱، از ابواب نفقات، از کتاب نکاح، حدیث ۲).

۱۳۵. خبر معمر بن وشیکه، قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لا يصلح الناس في الطلاق الا بالسيف ولو وليتهم لرددتهم فيه الى كتاب الله عز وجل. (وسائل، ۲۷۲/۱۵، باب ۶ از ابواب مقدمات طلاق، حدیث ۲).

۱۳۶. فی خبر ابی بصیر عنه (ع): لو وليت الناس لعلمتهم كيف ينبغي لهم ان يطلقوا، ثم لم اوت برجل قد خالف الا اوجعت ظهره. (وسائل، ۲۷۲/۱۵، باب ۶ از ابواب مقدمات طلاق حدیث ۳).

که خرجی آن زن را بپردازد و تاهنگامی که ولی، مخارج زن را می‌پردازد، زن حق ازدواج مجدد ندارد و اما اگر از پرداخت مخارج امتناع ورزید، ولی او را مجبور می‌کند که زن را طلاق بدهد» ۱۳۷.

مرحوم صدوق می‌فرماید در روایت دیگری چنین آمده است:

«اگر زوج ولی ندارد، حاکم آن زن را طلاق می‌دهد».

در روایت کنانی نیز وارد شده که: «اگر زوج، ولی ندارد، سلطان، زن او را طلاق می‌دهد» ۱۳۸.

۷- در باب «لعان» ۱۳۹ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که از آن حضرت سؤال نمودم هنگامی که بین زن و شوهر، لعان انجام می‌گیرد چه بکند؟ حضرت فرمود:

«امام پشت به قبله می‌نشیند و آن دو، روبروی امام، رو به قبله قرار می‌گیرند

و.....» ۱۴۰

در صحیحه بزندی از امام رضا (ع) نیز همین مضمون آمده است.

۸- برید کناسی از امام محمد باقر (ع) در ارتباط با «ظهار» ۱۴۱ روایتی را نقل می‌کند که در قسمتی از آن آمده است:

۱۳۷. صحیحه برید، قال سألت أبا عبد الله (ع) عن المفقود كيف تصنع امرأته؟ فقال: «ما سكنت عنه وصبرت فخل عنها، وإن هي رفعت امرها إلى الوالي أجلبها أربع سنين ثم يكتب إلى الصقع الذي فقد فيه فليسال عنه... وإن لم يكن له مال قيل للوالي: انفق عليها فإن فعل فلا سبيل لها إلى أن تتزوج ما انفق عليها، وإن أبي أن ينفق عليها أجبره الوالي على أن يطلق تطليقة....» (وسائل، ۳۸۹/۱۵، باب ۲۳ از ابواب اقسام طلاق، حدیث ۱).

۱۳۸. وسائل، ۳۹۰/۱۵، باب ۱۲۳ از ابواب اقسام طلاق، حدیث‌های ۵۰۲.

۱۳۹. لعان، در شرایطی است که شوهر، نسبت زنا و فساد به همسر خود می‌دهد و همسر، آن را انکار می‌کند. هر دو به حضور حاکم می‌آیند و هر یک چهار مرتبه به وحدانیت خدا قسم می‌خورند و خدا را به شهادت می‌گیرند که راست می‌گویند و در دفعه پنجم بر خود لعن می‌نمایند اگر دروغگو باشند. سپس حاکم حکم به جدایی آنها از یکدیگر می‌دهد. (مقرر).

۱۴۰. صحیحه محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن الملاعنة والملاعنة كيف يصنعان؟ قال: يجلس الإمام مستدبر القبلة يقيمهما بين يديه مستقبل القبلة بحذاءه. الحديث. ونحوها صحیحه البزنطی عن الرضا (ع). (وسائل، ۵۸۷/۱۵، باب ۱، از ابواب کتاب اللعان، حدیث‌های ۲۰۴).

۱۴۱. اگر همسر ارتباط و همبستر شدن بازو خود را با گفتن جمله «انت علی کظهر امی» (تو بر من مثل پشت مادرم هستی) بر اساس شرایطی که در کتب فقهی ذکر شده است، تحریم نمود، اصطلاحاً «ظهار» گفته می‌شود و تا قبل از پرداختن کفار (آزاد کردن یک بنده یا شصت روز، روزه و یاسیر کردن شصت نفر گرسنه) همبستر شدن با همسرش بر او حرام است. (مقرر).

«... پس اگر شوهر قدرت بر آزاد کردن بنده دارد، برامام است که او را مجبور کند بندمای را آزاد نماید و یا صدقه بدهد، چه قبل از آمیزش باهمسرش و چه بعد از آن»^{۱۴۲}. هدف از آوردن اینگونه روایات از ابواب مختلف در این جا این است که مشخص شود امامت به معنی حکومت در نظام و بافت قوانین اسلام تنیده شده و بقای قوانین اسلام وابسته به تشکیل دولت و حکومت است، و اینکه عدم اهتمام به تشکیل حکومت برابر است با عدم اهتمام به اسلام و قوانین اسلام.

حکومت و ارث:

نقش حکومت و امامت در کتاب ارث، بسیار بارز و روایات در این باب نیز بسیار زیاد است که از باب نمونه تعدادی از آنها را به اجمال متذکر می‌شویم:

۱- عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین روایت می‌کنند که از امام محمد باقر^(ع) در باره مردی نصرانی که از دنیا رفته و از او پسر برادر و پسرخواهری مسلمان و فرزندان و همسر نصرانی به جای مانده، سؤال نمودیم که با میراث او چه معامله‌ای انجام دهیم؟... آنگاه به آن حضرت گفته شد: اگر فرزندان او در حالی که صغیرند مسلمان شدند چه کنیم؟ حضرت فرمود:

«میراث پدرشان را نزد امام قرار دهید تا به حد بلوغ برسند، اگر به اسلام خود باقی ماندند، امام میراث پدرشان را به آنان واگذار می‌کند. اما اگر به دین اسلام باقی نماندند، امام میراث را به پسر برادر و پسر خواهر مسلمان میت پرداخت می‌کند»^{۱۴۳}. [در باره این روایت این توضیح لازم است که اگر شخص مسلمان بمیرد و وارث مسلمان نداشته باشد، ارثش به امام می‌رسد و اگر کافری از دار دنیا برود و وارث مسلمانی ولو در رده‌های چندم ارث، داشته باشد، ارث او به وارث مسلمان خواهد رسید].

۲- ابی بصیر روایت می‌کند که از امام جعفر صادق^(ع) از «میراث» مرد مسلمانی که

۱۴۲. خبر برید الکناسی عن ابی جعفر (ع) فی الظهار وفیه: «فان کان یقدر علی ان یعتق فان علی الامام ان یجیره علی العتق او الصدقة من قبل ان یمسها ومن بعدما یمسها». (وسائل، ۵۳۳/۱۵، باب ۱۷ از کتاب ظهار، حدیث ۱).

۱۴۳. خبر عبد الملک بن اعین و مالک بن اعین عن ابی جعفر (ع) قال: سألت عن نصرانی مات وله ابن اخ مسلم وابن اخت مسلم وله اولاد وزوجة نصرانی... قيل له: فان اسلم اولاده وهم صغار؟ فقال (ع): يدفع ماترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان اتّموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الیهم وان لم یتّموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه وابن اخته المسلمین. (وسائل، ۳۷۹/۱۷، باب ۲ از ابواب موانع الارث، حدیث ۱).

مرده و دارای مادری نصرانی است سؤال نمودم. حضرت فرمود:

«پس اگر هیچیک از اقوامش مسلمان نشدند میراث او مال امام است».^{۱۴۴}

۳- هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«مردم به تقسیمات ارث و طلاق پایبند نمی‌شوند، مگر به وسیله شمشیر».^{۱۴۵}

از این روایت بخوبی استفاده می‌شود که هدف اسلام آنگونه که برخی ناآگاهان پنداشته‌اند صرف بیان قانون و تشریع احکام و بیان آداب نیست بلکه به اجرای آن در جامعه نیز نظر دارد [اصولاً قوانین اسلام برای اجرا نازل شده و به همین جهت به قوه مجریه و رهبر و دولت و قدرت و شمشیر نیاز است و بدون آن، کلیه احکام اسلام از جمله مقررات تقسیم ارث در جامعه قوام و قیام نخواهد یافت] پس از این به توضیح و بررسی این مسئله نیز خواهیم پرداخت.

۴- روایات ابواب «میراث من لا وارث له»: کتاب وسائل الشیعه در بابهای ۳ و ۴ از ابواب ولاء ضمان جریره و امامت، روایاتی را ذکر کرده که همه آنها دلالت دارد که اگر کسی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد، میراثش در اختیار امام و حکومت اسلامی قرار می‌گیرد. البته این معنی در روایات به سه تعبیر آمده است، دسته‌ای از روایات می‌گوید «میراث من لا وارث له»، جزء انفال است و دسته‌ای دیگر می‌گویند که مال امام و در اختیار امام است و دسته سوم تصریح دارد که جزء بیت‌المال مسلمین است و باید به صندوق عمومی و خزانه دولت واریز گردد. [در همین باره تعدادی از علما، همچون مرحوم صاحب وسائل و مرحوم حاج آقا رضا، تصور نموده‌اند که این روایات با هم متناقض است و سعی کرده‌اند به گونه‌ای آنها را توجیه کنند].

اما ظاهراً مفهوم این سه دسته از روایات با یکدیگر تضاد و تناقضی ندارد و منظور همه یکی است. زیرا انفال، ملک شخص امام نیست، بلکه ملک منصب امامت و حکومت است و در اختیار امام قرار می‌گیرد، برای مصرف در مصالح جامعه مسلمین، هرچند اداره امور شخصی امام نیز از مهمترین مصالح مسلمین است.

ما این مباحث را در کتاب الخمس^{۱۴۶} به رشته تحریر درآورده و در مباحث خمس و

۱۴۴. صحیحة ابی بصیر قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل مسلم مات وله ام نصرانية، «... فان لم یسلم احد من قرابته فان میراثه للامام. (وسائل ۳۸۱/۱۷، باب ۳ از ابواب موانع الارث، حدیث ۱).

۱۴۵. صحیحة هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) قال: لا یستقیم الناس علی الفرائض والطلاق الا بالسيف. (وسائل، ۴۱۹/۱۷، باب ۳ از ابواب موجبات الارث، حدیث ۱).

۱۴۶. کتاب الخمس والانفال یکی از تألیفات ارزشمند فقهی حضرت استاد در فقه استدلالی است که توسط

انفال در بخش هشتم همین کتاب نیز به بحث و بررسی آنها خواهیم پرداخت. چنانچه قبلاً نیز در ذیل بحث «حکومت و خمس و انفال» اشارهای به آن شد.

حکومت و قضاء و حدود:

قضاوت یکی از ارکان حکومت اسلامی و منصب قضاء یکی از شؤون ولایت و امامت است. حاکم اسلامی، قضاات را نصب می‌کند و قاضی‌ها پایبندی حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می‌کنند، به گونه‌ای که تفکیک حکومت و قضاوت در اسلام اساساً غیرممکن است.

روایات نیز در این باب بسیار زیاد است که از باب نمونه روایتهایی را متذکر می‌شویم:

۱- اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«امیرالمؤمنین (ع) به شریح قاضی گفت ای شریح، تو در جایگاهی [مسند قضاوت]

نشستهای که به جز پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شخص شقی و فاجر نمی‌نشیند». ۱۴۷

۲- سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«از قضاوت بهره‌زید، زیرا قضاوت مخصوص امامی است که عالم به قضاوت بوده و در

بین مسلمانان عادل باشد، همانند پیامبر (ص) یا وصی پیامبر». ۱۴۸

در باره این روایت مطالبی قابل ذکر است که اجمالاً یادآور می‌شویم:

الف- آیا مراد از «حکومت» که در روایت فوق آمده چیست؟ آیا حکومت به مفهوم

قضاوت است؟ یا اینکه به معنی مطلق ولایت و حاکمیت که یکی از شؤون آن ولایت است،

می‌باشد؟ احتمال هر دو برداشت وجود دارد، اما آنچه با ظاهر روایت بیشتر سازگار است به

نظر می‌رسد که احتمال اول باشد.

ب- در کتاب تهذیب و کافی در متن روایت به جای کلمه «کنبی» همانند پیامبر

کلمه «لنبی» برای پیامبر آمده، در صورتی که در کتاب الفقیه، کنبی آمده و مشخص

است که بین این دو تعبیر فرق بسیار است، زیرا در صورت تعبیر اول قضاوت یا حکومت، به

پیامبر منحصر می‌شود بر خلاف تعبیر دوم [که پیامبر و وصی پیامبر صرفاً به عنوان نمونه و

الگو ذکر شده است].

انتشارات اسلامی منتشر شده است. (مقرر).

۱۴۷. خبر اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله (ع) قال: قال امیر المؤمنین (ع) لشریح: یا شریح، قد جلست مجلساً

لا یجلسه (ماجلسه) الا نبی او وصی نبی او شقی. (وسائل، ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات القاضی حدیث ۲).

۱۴۸. سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال: اتقوا الحکومة فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء

العادل فی المسلمین: لنبی (کنبی) او وصی نبی. (وسائل، ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات القاضی، حدیث ۳).

ج- در کتاب **مرآة العقول** در ذیل این روایت آمده است: «ظواهر اینگونه روایات بر این دلالت دارد که قضاوت برای غیر معصوم جایز نیست، اما از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که ائمه معصومین^(ع) برای حل و فصل امور مردم، به اطراف و اکناف قاضی اعزام می‌داشته‌اند، پس باید این روایات را اینگونه تفسیر کنیم که قضاوت در اصل و بالاصاله مخصوص ائمه معصومین علیهم السلام است و کسی نمی‌تواند این مسؤولیت را به عهده بگیرد، مگر با اذن و اجازه آنها و همچنین در روایتی که آمده «بر این مقام تکیه نمی‌زند مگر پیامبر - یجلسه الا نبی» باز منظور همین معناست که بالاصاله این مقام مخصوص پیامبران است، و خلاصه کلام اینکه حصر در این جا، حصر اضافی است نسبت به کسانی که در مقابل معصومین^(ع) مقام قضاوت را اشغال نموده‌اند^{۱۴۹}».

البته کلام صاحب **مرآة العقول** (علامه مجلسی) بر این اساس استوار است که مقصود از وصی و امام در روایت منحصر به امام معصوم باشد. که در این صورت ناچاریم روایت را به قضاوت بالاصاله و یا به حصر اضافی حمل کنیم، زیرا در هر صورت امکان ندارد در عصر غیبت اگرچه هزاران سال هم طول بکشد، ما ملتزم به تعطیل بودن قضاوت شرعی گردیم. و اما آنچه ایشان فرموده‌اند که ائمه علیهم السلام به اطراف و اکناف، قاضی اعزام می‌فرموده‌اند، اثبات آن برای غیر پیامبر اکرم^(ص) و امیرالمؤمنین^(ع) طبق گواهی تاریخ مشکل است. بلی ائمه معصومین علیهم السلام، و کلا و نمایندگان در شهرهای مختلف داشته‌اند که درباره مسائل و حقوق شرعی، شیعیان به آنان مراجعه می‌کرده‌اند، اما اینکه قاضی به اطراف اعزام دارند، چنین مطلبی به اثبات نرسیده است. مگر اینکه ایشان با این بیان بخواهند بفرمایند که در عصر غیبت، به صورت عموم برای فقها منصب قضاوت قرار داده شده است، چه بسا از «مقبوه عمر بن حنظله» و «مشهوره ابی خدیجه» نیز چنین معنایی استفاده می‌شود.

پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت وقوع خطا در قضاوت: ۳- اصبح بن نباته روایت می‌کند که امیرالمؤمنین^(ع) فرمود:

«در مواردی که قاضی خود نسبت به قتل یا قطع دست کسی خطا کرد و به اشتباه حکم نمود، باید دیه آن از بیت‌المال مسلمانان پرداخت شود^{۱۵۰}».

۱۴۹. **مرآة العقول**، ۲۳۱/۴، چاپ قدیم، اول کتاب القضاء.

۱۵۰. اصبح بن نباته، قال: قضی امیر المؤمنین (ع) ان ما اخطأت القضاة فی دم او قطع فهو علی بیت مال المسلمين (وسائل، ۱۶۵/۱۸، باب ۱۰ از ابواب آداب القاضی، حدیث ۱).

نظیر این روایت، روایت دیگری به نقل از ابی مریم از امام محمد باقر^(ع) است که در باب هفتم ابواب دعوی القتل از کتاب قصاص وسائل الشیعه درج گردیده است. از اینگونه روایات نیز استفاده می‌شود که قضاوت و حکومت و بیت‌المال از مسائلی است که در اسلام تشریع شده [و همه مربوط به هم بوده وزیر نظر امام است و این لازمه طبیعی یک تشکیلات وسیع و گسترده است].

زندانی شدن افراد فاسد و کلاهبردار توسط امام: ۴- برقی از پدرش از امیرالمؤمنین^(ع) روایت می‌کند که فرمود:

«بر امام واجب است که علمای فاسق و پزشکان جاهل و غیرمختص و دلالهای کلاهبردار مفلس را زندانی کند، سپس آن حضرت اضافه فرمود: اگر امام بعد از اجرای حد، آنها را حبس کند ظلم است^{۱۵۱}».

قبول شهادت توسط امام: ۵- در صحیحه عمر بن یزید آمده است که گفت از امام جعفر صادق^(ع) سؤال کردم از جریان مردی که از دار دنیا رفته و همسر آبستنش پس از درگذشت وی، فرزندی به دنیا آورده که پس از قرار گرفتن بر روی زمین از دنیا رفته است، زنی که قابله بوده شهادت می‌دهد که صدای گریه فرزند را قبل از مردن شنیده [درباره میراث میت چه باید کرد؟] حضرت فرمود:

«بر امام است که شهادت وی را درباره یک چهارم میراث فرزند بپذیرد^{۱۵۲}».

اجرای حدود زیر نظر و با پشتوانه امام: ۶- حفص بن غیاث روایت می‌کند که از امام جعفر صادق^(ع) پرسیدم، چه کسی حدود را اقامه می‌کند؟ سلطان یا قاضی؟ حضرت فرمود:

«اقامة حدود به دست کسی است که حکم از آن اوست^{۱۵۳}».

حال باید دید با بیان این جمله، اجرای حکم را به چه کسی واگذار نموده‌اند، قاضی

۱۵۱. البرقی عن ابیه عن علی (ع) قال: یجب علی الامام ان یحبس الفساق من العلماء والجهال من الاطباء والمفالیس من الاکریاء، قال وقال (ع): حبس الامام بعد الحد ظلم. (وسائل، ۲۲۱/۱۸، باب ۳۲ از ابواب کیفیت الحکم، حدیث ۳).

۱۵۲. صحیحه عمر بن یزید قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل مات وترك امراته وهی حامل فوضعت بعد موته غلاماً ثم مات الغلام بعدما وقع الى الارض، فشهدت المرأة التي قبلتها انه استهل وصاح حين وقع الى الارض ثم مات، قال: علی الامام ان یحبز شهادتها فی ربع میراث الغلام (وسائل، ۲۵۹/۱۸، باب ۲۴ از ابواب شهادات، حدیث ۶).

۱۵۳. حفص بن غیاث قال: سألت ابا عبد الله (ع) : من یقیم الحدود؟ السلطان، او القاضی؟ فقال: اقامة الحدود الى من الیه الحکم. (وسائل ۳۳۸/۱۸، باب ۲۸ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

یا والی و حاکمی که قاضی را به قضاوت منصوب نموده است؟ دو وجه در اینجا محتمل است که شاید وجه اول با ظاهر روایت بیشتر مطابقت کند، در نتیجه، منظور این است که قاضی آنچه را به آن حکم نموده، تنفیذ و اجرا می‌کند. البته اینجا جای بسی تأمل است [چون که قدرت قاضی در واقع وابسته به قدرت حاکم است و در حقیقت قاضی‌ای که حاکم، قدرت را به وی واگذار کرده و از او حمایت می‌کند، احکام را اجرا می‌نماید، پس اجرای احکام به قدرت حاکم بازگشت می‌کند و قدرت این دو، در طول یکدیگر قرار می‌گیرند].

۷- مرحوم شیخ مفید در مقنعه می‌فرماید: «... واما مسؤولیت اقامة حدود آن به عهده سلطان اسلام است، کسی که از جانب خداوند به این مقام نصب شده و آنان ائمه هدی علیهم السلام از خاندان پاک پیامبرند و همچنین امرا و حاکمهایی که از جانب آنان به این مقام منصوب شده‌اند و آنان اعمال نظر در اینگونه مسائل را در صورت تمکن به فقهای شیعیان خویش واگذار نموده‌اند»^{۱۵۴}.

۸- مستدرک الوسائل از «جعفریات» به سند خویش از امام جعفر صادق از پدرانش از علی بن ابی‌طالب علیهم السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «حکم کردن و اجرای حدود و اقامة جمعه صحیح نیست مگر به وسیله امام^{۱۵۵}». همانند همین روایت در کتاب دعائم الاسلام از آن حضرت روایت شده و در آنجا آمده است: «به وسیله امام عادل».

۹- حفص بن عون به صورت مرفوع [باحذف افرادی از زنجیره سند] از پیامبر خدا(ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«یک ساعت (عمر) امام عادل بهتر از عبادت هفتاد سال است، و حدی که به خاطر خدا در زمین اقامه گردد بهتر از چهل روز بارندگی است»^{۱۵۶}.

۱۰- قطب راوندی در لب اللباب از پیامبر اکرم(ص) روایت نموده که فرمود:

«یک روز سلطان عادل بهتر از باران چهل روز است و حدی که بر روی زمین اقامه

۱۵۴. وسائل، ۳۳۸/۱۸، باب ۲۸ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۲، مقنعه ۱۲۹.

۱۵۵. عن الجعفریات بسنده عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن الحسین عن ابیه ان علیاً (ع) قال: لا یصلح الحکم ولا الحدود ولا الجمعة الا بامام. (مستدرک، ۲۲۰/۳، باب ۲۵ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

۱۵۶. حفص بن عون رفعه قال: قال رسول الله(ص) ساعة امام عدل افضل من عبادة سبعین سنة و حدیقام لله فی الارض افضل من مطر اربعین صباحا (وسائل، ۳۰۸/۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵).

گردد برتر از شصت سال عبادت است».^{۱۵۷}

بنابراین با توجه به اینکه برکات خداوند تبارک و تعالی پایدار و همیشگی است و آسمان از بارش باز نمی‌ایستد، چگونه می‌توان گفت به واسطه سوءنیت خلیفه عباسی در عصر طولانی غیبت، مردم از امامت و ولایت و اقامه حدود و سایر امور محروم گردند؟! تعقیب افراد متجاوز توسط امام: ۱۱- ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که از آن حضرت در باره مردی که شهود گواهی دادند که او زناکار است و قبل از اینکه حد بر او جاری شود فرار کرده، سؤال نمودند، حضرت فرمود:

«اگر توبه کند چیزی بر او نیست و اگر به دست امام گرفتار شد، حد بر او جاری می‌شود و اگر مکان او مشخص گردید، امام کسی را به دنبال او می‌فرستد.»^{۱۵۸}

روایات دیگری در زمینه اجرای حدود توسط امام: ۱۲- در صحیحه محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) آمده است که گفت به آن حضرت عرض کردم شخصی بر من جنایتی روا داشت، آیا از او در گذرم یا اینکه برای مجازات، او را به نزد سلطان ببرم؟ حضرت فرمود: «این حق تو است اگر مورد عفو قرار دادی کار خوبی انجام داده‌ای و اگر او را به نزد امام بردی حق خود را مطالبه کرده‌ای اما چگونه به امام دست خواهی یافت؟!»^{۱۵۹}

۱۳- در موثقه سماعة بن مهران از امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود: «کسی که دزدی را دستگیر کرده اگر او را مورد عفو قرار داد، این حق اوست، اما اگر کار او به نزد امام کشیده شد، امام دست دزد را قطع می‌کند.»^{۱۶۰}

۱۴- در کتاب من لایحضره الفقیه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

۱۵۷. القطب الراوندی فی لب اللباب عن النبی (ص) قال: يوم واحد من سلطان عادل خير من مطر اربعين يوماً و حدیقام فی الارض از کی من عبادة ستین سنة. (المستدرک ۲/۳۱۶، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱۰).

۱۵۸. ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) فی رجل اقيمت علیه البينة بانه زنی ثم هرب قبل ان يضرب قال: ان تاب فما علیه شیء و ان وقع فی ید الامام اقام علیه الحد وان علم مكانه بعث الیه. (وسائل، ۳۲۸/۱۸، باب ۱۶ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۴).

۱۵۹. محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: قلت له: رجل جنی الی اعفو عنه او ارفعه الی السلطان؟ قال: هو حقك ان عفوت عنه فحسن وان رفعت الی الامام طلبت حقك وكيف لك بالامام؟ (وسائل، ۳۲۹/۱۸، باب ۱۷ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

۱۶۰. سماعة بن مهران عن ابی عبد الله (ع) قال: من اخذ سارقاً فعفا عنه فذلك له فاذا رفع الی الامام قطعه. (وسائل، ۳۳۰/۱۸، باب ۱۷ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

«برای والی و حاکمی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، روا نیست که به جز در مورد حدّ [و به عنوان تعزیر] بیشتر از ده تازیانه به مجرم بزند و برای ادب کردن بنده از سه تا پنج تازیانه جایز است». ۱۶۱

۱۵- در مرسله برقی از برخی اصحاب خویش از امام صادق (ع) و یا امام محمد باقر (ع) از امیرالمؤمنین (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود:

«اگر بر دزدی شخص بینه اقامه گردید، امام نمی‌تواند وی را مورد بخشش قرار دهد، ولی اگر آن مجرم خود بر گناه خویش اعتراف کرد، امام اگر خواست او را مورد بخشش قرار می‌دهد و اگر خواست دست او را قطع می‌کند». ۱۶۲

۱۶- در صحیحه فضیل آمده است که گفت از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که یک مرتبه در نزد امام به گناهی که موجب یکی از حدود خداوند است اعتراف کرد، چه مرد آزاد باشد یا بنده و چه زن آزاد باشد یا کنیز، بر امام است که براساس اعترافی که خود علیه خویش نموده بروی حدّ جاری کند، مگر در مورد زنا محصنه». ۱۶۳

۱۷- حسین بن خالد از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که گفت از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:

«بر امام واجب است هنگامی که مشاهده کرد مردی مرتکب زنا شده یا شرب خمر نموده بر وی حدّ جاری کند و در صورت مشاهده او، دیگر نیاز به بینه نیست، چرا که وی امین خداوند در میان مردم است». ۱۶۴

۱۸- امام صادق (ع) در باره مردی که به زن خویش گفت ای زناکار و آن زن در جواب وی گفت تو زناکارتر از من هستی! فرمود:

۱۶۱. قال رسول الله لا يحل لوال يؤمن بالله واليوم الآخر ان يجلد اكثر من عشرة اسواط الا في حد واذن في ادب المملوك من ثلثة الى خمسة. (الفقيه، ۷۳/۴، باب نوادر الحدود، حدیث ۵۱۴۳).

۱۶۲. مرسله البرقی عن بعض اصحابه عن بعض الصادقين (ع) عن امير المؤمنين (ع): اذا قامت البينة فليس للامام ان يعفو، واذا اقر الرجل على نفسه فذاك الى الامام ان شاء عفا وان شاء قطع. (وسائل، ۳۳۱/۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

۱۶۳. الفضیل، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: من اقر على نفسه عند الامام بحق من حدود الله مرة واحدة حراً كان او عبداً او حرة كانت او امة فعلى الامام ان يقيم الحد عليه للذي اقر به على نفسه كائنا من كان الا الزانی المحصن. (وسائل، ۳۴۳/۱۸، باب ۳۲ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

۱۶۴. الحسين بن خالد عن ابي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم عليه الحد ولا يحتاج الى بینه مع نظره لانه امين الله في خلقه. (وسائل، ۳۴۴/۱۸، باب ۳۲ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

«باید به زن به خاطر نسبت ناروایی که به مرد داده حدّ قذف (نسبت ناروا به کسی دادن) جاری نمود، اما به خاطر اقرار و اعتراف به گناهی که علیه خود نموده، حدّ جاری نمی‌شود، مگر در صورتی که در نزد امام چهارمرتبه به گناه خویش اعتراف کند».^{۱۶۵}

۱۹- ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: «شخصی که به خاطر دزدی دست وی قطع شده، در صورت تکرار دزدی، پای وی قطع می‌شود و اگر باز دزدی نمود دست یا پای دیگر او قطع نمی‌شود بلکه در زندان بازداشت می‌شود و از بیت‌المال مسلمین، مخارج او پرداخت می‌گردد».^{۱۶۶}

روایات دیگری نیز نظیر این روایت، وارد شده است.

۲۰- عیسی بن عبدالله روایت می‌کند که به امام جعفر صادق (ع) گفتم:

«دزدی در سالی دزدی نمود و او را برای مجازات نزد والی بردند، اما والی او را بخشید، در سال بعد باز به خاطر سرقت دستگیر شد و او را به نزد حاکم بردند، آیا به خاطر کدامیک از این دو دزدی باید دست وی قطع شود؟ حضرت فرمود: «برای آخرین دزدی».^{۱۶۷}

۲۱- حمزة بن حمران گفت از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم... تا آنجا که حضرت

فرمود:

«و اگر میت برای اموال خویش سرپرستی مشخص نکرد تا از دار دنیا رفت میراث او در اختیار امام مسلمانان است. به آن حضرت عرض کردم پس حال غاصب چگونه می‌شود؟ حضرت فرمود: «اگر او اموال را به امام مسلمانان واگذار نمود در امان است».^{۱۶۸}

۲۲- در قسمتی از خبر فقیه آمده است که فرمود:

۱۶۵. قال الصادق (ع): فی رجل قال لامرأته یازانیة قالت: انت ازنی منی فقال: علیها الحد فیما تذفی به، واما اقرارها علی نفسها فلا تعد حتی تقر بذلک عنده الامام اربع مرات. (وسائل ۴۴۷/۱۸، باب ۱۳، از ابواب حد قذف، حدیث ۳).

۱۶۶. ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: یقطع رجل السارق بعد قطع الید ثم لا یقطع بعد فان عاد حبس فی السجن وانفق علیه من بیت مال المسلمین. (وسائل ۴۹۳/۱۸، باب ۵ از ابواب حد السرقة، حدیث ۶).

۱۶۷. عیسی بن عبد الله قال: قلت لابی عبد الله (ع) السارق یسرق العام فیکدم الی الوالی لیقطع فیوهب ثم یؤخذ فی قابل وقد سرق الثانیة ویکدم الی السلطان فبای السرقین یقطع؟ قال: یقطع بالآخر. (وسائل ۵۰۰/۱۸، باب ۹ از ابواب حد السرقة، حدیث ۴).

۱۶۸. حمزة بن حمران قال: سألت ابا عبد الله (ع) (الی قوله): وان کان المیت لم یتوال الی احد حتی مات فان میراثه لامام المسلمین- فقلت: فما حال الغاصب؟ فقال: اذا هو اوصل المال الی امام المسلمین فقد سلم (وسائل ۵۰۱/۱۸، باب ۱۰ از ابواب حد السرقة، حدیث ۵).

«سنت بر این جاری شده که هنگامی که نزاع به امام کشیده شد و بینة اقامه گردید، حکم نباید معطل بماند و حد باید اقامه گردد»^(۱۶۹)

۲۳- مفضل بن صالح از امام جعفر صادق^(ع) روایت نموده که فرمود:

«در صورتی که سارق از خرمن دزدی کند، اگر از خرمن امام ستمگر دزدی کرده باشد، دست وی قطع نمی‌شود، چون که حق خود را گرفته است، اما در صورتی که خرمن از آن امام عادل بوده است، مستوجب کشته شدن است»^(۱۷۰).

۲۴- در صحیحه محمد بن مسلم از امام محمد باقر^(ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که در شهر (علیه حکومت اسلامی) سلاح به کف گرفت... پس جزای او جزای محارب است و کار او در دست امام است، اگر خواست او را می‌کشد و یا به دار می‌آویزد و اگر خواست دست و پایش را قطع می‌کند»^(۱۷۱).

۲۵- در صحیحه برید روایت شده که گفت از امام باقر^(ع) درباره کلام خداوند سبحان که می‌فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله»- همانا جزای کسانی که با خدا و رسول وی از در جنگ برخاستند- پرسش نمودم، حضرت فرمود:

«این به نظر امام است هرگونه که خواست رفتار می‌نماید، عرض کردم اختیار این مسئله به نظر وی واگذار شده؟ فرمود: نه بلکه متناسب با جنایتش مجازات می‌شود»^(۱۷۲).

۲۶- عبدالله بن طلحه از امام صادق^(ع) درباره آیه شریفه «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله» پرسید که آیا تبعید محارب (به عنوان مجازات که در دنباله آیه ذکر شده) غیر از تبعید سایرین است، نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«حاکم به اندازه جرمی که مرتکب شده او را محکوم خواهد کرد، آنگاه تبعید می‌کند، سوار کشتی‌اش نموده، آنگاه به دریا انداخته می‌شود»^(۱۷۳).

۱۶۹. خبر الفقیه وفیه: فجرت السنة فی الحد انه اذا رفع الی الامام وقامت علیه البینه ان لا یعطل ویقام. (وسائل، ۵۹/۱۸، باب ۱۸ از ابواب حد السرقة، حدیث ۴).

۱۷۰. المفضل بن صالح عن ابی عبد الله (ع) قال: اذا سرق السارق من البیدر من امام جائز فلا قطع علیه انما اخذ حقه، فاذا کان من امام عادل علیه القتل (وسائل ۵۹/۱۸، باب ۲۴ از ابواب حد السرقة، حدیث ۵).

۱۷۱. محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: من شهر السلاح فی مصر... فجزاؤه جزاء المحارب وامره الی الامام ان شاء قتله وصلبه وان شاء قطع یده ورجله (وسائل ۵۳۲/۱۸، باب ۱ از ابواب حد المحارب، حدیث ۱).

۱۷۲. صحیحه برید قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله» (مائده/۳۳) قال: ذلک الی الامام یفعل ماشاء قلت: فمفوض ذلک الیه؟ قال لا ولكن نحو الجنایة (وسائل، ۵۳۳/۱۸، ابواب حد المحارب، باب ۱، حدیث ۲).

۱۷۳. عبد الله بن طلحه، عن ابی عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل: انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله، هذا

و روایتهای دیگری که در ارتباط با محارب وارد گردیده است.
 ۲۷- عمار ساباطی گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:
 «هر مسلمانی که در میان مسلمانان از اسلام مرتد شود... بر امام است که او را به قتل برساند و تلاش نکند او را توبه دهد»^{۱۷۴}.

۲۸- در صحیحه هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) آمده است که از آن حضرت درباره کسی که رسول خدا (ص) را دشنام داده است پرسش شد، حضرت فرمود:
 «پیش از آنکه قضیه به نزد امام برسد افراد نزدیکتر به او به ترتیب او را به قتل برسانند».

۲۹- ترمذی به سند خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:
 «تا می توانید حدود را از مسلمانان دور نمایید و اگر راه گریزی هست باز گذارید، زیرا امام اگر در عفو و گذشت خطا بکند بهتر از آن است که در عقوبت و مجازات دچار اشتباه گردد»^{۱۷۶}.

حکومت و قصاص و دیات

در مباحث قصاص و دیات نیز روایتهای متعددی مربوط به ولایت و حکومت وارد شده که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم:

مجازات و حبس مجرمین توسط امام: ۱- فضیل روایت می کند که به امام محمد باقر (ع) عرض کردم ده نفر، شخصی را به قتل رساندند [چگونه باید آنان را مجازات کنند؟] حضرت فرمود:

«اگر اولیای او بخواهند می توانند همه آنها را به قتل برسانند و غرامت دینه نفر را [به اولیای آنان] بپردازند و اگر خواستند یک نفر را از میان آنان انتخاب نموده، به قتل

نفی المحارب غیر هذا النفی، قال: یحکم علیه الحاکم بقدر ماعمل وینفی ویحمل فی البحر ثم یقذف به (وسائل ۵۴۰/۱۸، ابواب حد المحارب، باب ۴، حدیث ۵).

۱۷۴. عمار السباطی قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول کل مسلم بین مسلمین ارتد عن اسلام... وعلی الامام ان یقتله ولا یتتبه. (وسائل ۵۴۵/۱۸ ابواب حد المرتد، باب ۱، حدیث ۳).

۱۷۵. هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن شتم رسول الله (ص) فقال: یقتله الادنی فالادنی قبل ان یرفع الی الامام. (وسائل ۵۵۴/۱۸ ابواب حد المرتد، باب ۷، حدیث ۱).

۱۷۶. الترمذی بسنده عن رسول الله (ص) انه قال: ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان کان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان یخطئ فی العفو خیر من ان یخطئ فی العقوبة. (سنن ترمذی ۴۳۸/۲، ابواب الحدود، باب ۲، حدیث ۱۴۴۷).

برسانند.... آنگاه والی سایرین را تأذیب و زندانی می‌نماید^{۱۷۷}».

۲- ابی‌العباس و غیر او از امام جعفر صادق^(ع) روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود:
«اگر عده‌ای برای کشتن یک نفر با هم همکاری نموده‌اند، والی دستور می‌دهد که
(برای قصاص) هریک از آنان را که خواستند به قتل برسانند^{۱۷۸}».

۳- حریر از امام جعفر صادق^(ع) روایت نموده که گفت از آن حضرت پرسش نمودم
درباره شخصی که شخص دیگری را از روی عمد به قتل رسانده و مردم او را به نزد والی
آورده‌اند و والی او را به اولیای مقتول واگذار کرده تا او را بکشند، اما در بین راه دستهای بر
آنان هجوم آورده و قاتل را از دست اولیای مقتول آزاد کرده‌اند. حضرت فرمود:
«به نظر من کسانی را که سبب آزادی قاتل شده‌اند، باید بازداشت و زندانی
نمایند^{۱۷۹}».

۴- در صحیح حلبی از امام جعفر صادق^(ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:
امیرالمؤمنین علی^(ع) درباره دو مردی که یکی با گرفتن، و دیگری با وارد آوردن
ضربه شخصی را به قتل رسانده بودند حکم نمود که قاتل کشته شود و آن نفر دیگر به
حبس ابد محکوم شود تا در زندان از غصه بمیرد^{۱۸۰}».
و روایتهای دیگری از این قبیل که در آنها عنوان حبس مطرح شده و حبس قهراً به
دست حاکم و والی است.

۵- در روایتی صحیح از زراره از امام محمدباقر^(ع) روایت شده درباره بنده‌ای که دو نفر
را مجروح کرده بود... به آن حضرت گفته شد: پس اگر شخصی را در اول روز و دیگری را
در آخر روز مجروح نموده، چگونه باید مجازات شود؟ حضرت فرمود: «او به هردو تعلق

۱۷۷. الفضیل قال: قلت لابی جعفر (ع): عشرة قتلوا رجلاً؟ قال: ان شاء اولیاءه قتلوهم جميعاً وغرموا تسع دیات
وان شاؤوا تخيروا رجلاً فقتلوه... ثم الوالی بعد یلی ادهم وحبسهم. (وسائل، ۳۰/۱۹، باب ۱۲ از ابواب
القصاص، حدیث ۶).

۱۷۸. ابی‌العباس و غیره عن ابی عبد الله (ع) قال: اذا اجتمع العدة علی قتل رجل واحد حکم الوالی ان یقتل ایهم
شاؤوا. (وسائل، ۳۰/۱۹، باب ۱۲ از ابواب القصاص، حدیث ۷).

۱۷۹. صحیح حریر عن ابی عبد الله (ع) قال: سألته عن رجل قتل رجلاً عمداً فرفع الی الوالی فدفعه الوالی الی
اولیاء المقتول لیقتلوه فوثب علیه قوم فخلصوا القاتل من یدی الاولیاء، قال: اری ان یحبس الذین خلصوا القاتل.
الحدیث، (وسائل، ۳۴/۱۹، باب ۱۶ از ابواب القصاص، حدیث ۱).

۱۸۰. صحیح حلبی عن ابی عبد الله (ع) قال: قضی علی (ع) فی رجلین امسک احدهما وقتل الاخر قال: یقتل
القاتل وحبس الاخر حتی یموت غماً. الحدیث، (وسائل، ۳۵/۱۹، باب ۱۷ از ابواب القصاص، حدیث ۱).

دارد، در صورتی که والی درباره مجروح اول حکم صادر نکرده باشد». ۱۸۱ [در فقه آمده که اگر بنده به شخص آزاد جراحتی وارد نمود، آن بنده در اختیار شخص مجروح است].

۶- در روایت صحیحه ابن سنان آمده است که گفت: از امام جعفر صادق شنیدم درباره مردی که از طریق حرام قصد تجاوز به زنی را داشته و آن زن، سنگ به سوی او پرتاب کرده و وی در اثر این ضربه به قتل رسیده است، فرمود:

«در مابین آن زن و خداوند عزوجل گناهی بر زن نیست و اگر وی شکایت آن مرد را به نزد امام عادل می برد، امام ریختن خون او را حلال می شمرد». ۱۸۲.

۷- محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«کسی که به خاطر قصاص به امر امام کشته شده، دیگر در ارتباط با قتل و جراحت دیه ای بروی نیست». ۱۸۳.

نمونه هایی از پرداخت دیه توسط امام: ۸- در روایت صحیحه ابی بصیر آمده است که گفت از امام محمد باقر (ع) درباره کسی که شخص دیوانه ای را کشته، پرسش نمودم. حضرت فرمود:

«اگر دیوانه به وی حمله نموده و او از خود دفاع کرده است، چیزی از قبیل مجازات و دیه بروی نیست، اما از بیت المال مسلمانان، دیه آن دیوانه به وارثش پرداخت می شود». ۱۸۴.

۹- ابی الورد می گوید: به امام صادق (ع) و یا امام باقر (ع) عرض کردم: خداوند شما را به کارهای شایسته موفق بدارد، شخص دیوانه ای با شمشیر به کسی هجوم برده و ضربه ای به او وارد آورده و آن شخص شمشیر را از او گرفته و وی را کشته است. در این باره چگونه باید عمل شود؟ حضرت فرمود:

۱۸۱. صحیحه زرارۀ عن ابی جعفر (ع) فی عبد جرح رجلین... قبل له: فان جرح رجلاً فی اول النهار وجرح آخر فی آخر النهار؟ قال: هو بینهما مالم یحکم الوالی فی المجروح الاول (وسائل ۷۷/۱۹ باب ۴۵ ابواب القصاص، حدیث ۱).

۱۸۲. صحیحه بن سنان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول فی رجل اراد امرأة علی نفسها حراماً فرمته بحجر فاصابت منه مقتلاً قال: لیس علیها شیء فیما بینهما و بین الله عزوجل وان قدمت الی امام عادل اهدر دمه. (وسائل ۴۴/۱۹ ابواب القصاص، باب ۲۳، حدیث ۱).

۱۸۳. محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: من قتلہ القصاص بامر الامام فلا دیه له فی قتل ولا جراحة (وسائل ۴۷/۱۹ ابواب قصاص، باب ۲۴، حدیث ۸).

۱۸۴. صحیحه ابی بصیر قال: سألت ابا جعفر (ع) عن رجل قتل رجلاً مجنوناً فقال: ان کان المجنون اراده فدفعه عن نفسه (فقتله) فلا شیء علیه من قود و لادیه و یعطى و رثته دینه من بیت مال المسلمین. الحدیث. (وسائل، ۵۱/۱۹-۵۲، ابواب قصاص، باب ۲۸، حدیث ۱).

«به نظر من به خاطر این کار نباید کشته شود و دیه هم به عهده او نیست، دیه او به عهده امام است و خون او به هدر نمی‌رود». ۱۸۵

۱۰- ابی‌عبیده گوید از امام باقر (ع) درباره کوری که چشم شخص بینایی را کور کرده است پرسیدم. حضرت فرمود:

«کارهای عمدی کور، همانند کارهای خطایی محسوب می‌شود. در این مورد دیه [کور کردن چشم] باید از مال او پرداخت شود و اگر مال و ثروتی نداشت، دیه بر عهده امام است و هیچگاه حق شخص مسلمان باطل و ضایع نخواهد شد». ۱۸۶

نمونه‌هایی از موارد دریافت دیه توسط امام: ۱۱- در روایت صحیحی از ابی‌ولاد حناط آمده است که گفت از امام صادق (ع) درباره شخص مسلمانی که شخص مسلمان دیگری را [به عمد] کشته و برای مقتول، اولیایی از مسلمانان به جز اولیا و اقوام وی از اهل ذمه وجود ندارد، پرسش کردم. حضرت فرمود:

«بر امام است که دین اسلام را به اقوام و خویشان وی عرضه کند، هر یک از آنان که اسلام را پذیرفت ولی اوست و قاتل تحویل وی می‌گردد، اگر خواست او را می‌کشد و اگر خواست می‌بخشد و اگر خواست از او دیه دریافت می‌دارد و اگر هیچیک از آنان اسلام را نپذیرفتند، امام ولی امر اوست. اگر خواست او را می‌کشد و اگر خواست از او دیه گرفته و به بیت‌المال واریز می‌کند. بدان جهت که جنایت مقتول [در صورتی که کسی مرتکب قتل شود و قدرت بر پرداخت دیه نداشته باشد] به عهده امام است.

به همین جهت دیه کسی که اولیای مسلمان نداشته باشد متعلق به امام مسلمانان است [و به نفع بیت‌المال ضبط می‌شود]. عرض کردم: اگر امام او را مورد عفو قرار داد، چی؟ حضرت فرمود: این حق تمام مسلمانان است و امام فقط می‌تواند او را بکشد و یا دیه دریافت دارد. اما نمی‌تواند او را مورد عفو قرار دهد». ۱۸۷

۱۸۵. ابی‌الورد قال: قلت لابی عبد الله (ع) او لابی جعفر (ع): اصلحك الله رجل حمل عليه رجل مجنون فضربه المجنون ضربة فتناول الرجل السيف من المجنون فضربه فقتله؟ فقال: اری ان لا یقتل به ولا یغرم دیته وتكون دیته علی الامام ولا یبطل دمه. (وسائل، ۵۲/۱۹ ابواب قصاص، باب ۲۸، حدیث ۲).

۱۸۶. ابی‌عبیده قال: سألت ابا جعفر (ع) عن اعمی فقا عین صحیح؟ فقال: ان عمد الاعمی مثل الخطأ هذا فیه الدیه فی ماله فان لم یکن له مال فالدیه علی الامام ولا یبطل حق امرئ مسلم (وسائل ۶۵/۱۹ ابواب قصاص، باب ۳۵، حدیث ۱).

۱۸۷. صحیحة ابی‌ولاد الحناط قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل مسلم قتل رجلاً مسلماً (عمداً) فلم یکن للمقتول اولیاء من المسلمین الا اولیاء من اهل الذمة من قرابته، فقال: علی الامام فان یعرض علی قرابته من اهل بیته (دینه) الاسلام: فمن اسلم منهم فهو ولیه یدفع القاتل الیه فان شاء قتل وان شاء عفا وان شاء اخذ الدیة- فان

۱۲. در روایت صحیحۀ دیگری نیز از ابی ولاد حناط وارد شده که امام صادق (ع) دربارهٔ شخصی که کشته شده و ولیّ دیگری به جز امام ندارد، فرمود:

«امام نمی‌تواند قاتل را مورد عفو قرار بدهد، امام باید او را بکشد یا اینکه دیه گرفته و در بیت‌المال مسلمانان قرار دهد. چرا که جنایت مقتول به عهدهٔ امام است، پس به همین جهت دریافت دیه نیز برای امام مسلمین است.»^{۱۸۸}

آنچه در این دو روایت صحیحۀ آمده است، قوی‌ترین شاهد بر آن چیزی است که مائتکنون به صورت مکرر یادآوری نمودیم که آنچه در روایات آمده که برخی اموال برای امام است، در واقع این تعبیر دیگری از این مفهوم است که این اموال متعلق به عموم مسلمانان است.

پس در واقع آن چیز، مال منصب و مقام امامت و در اختیار امام است، نه برای شخص امام و در صورتی که این اموال متعلق به شخص امام بود، به طور قطع اختیار بخشیدن آن را نیز داشت.

پیش از این در مورد میراث بدون وارث (میراث من لا وارث له) نیز گفته شد که برخی روایات میراث بدون وارث را جزء انفال شمرده‌اند و برخی آن را برای امام دانسته‌اند و در برخی دیگر آمده که به بیت‌المال مسلمانان واریز می‌گردد، در آنجا مشخص گردید که همهٔ اینها به یک امر بازگشت می‌کند و مراد این است که آن اموال متعلق به همهٔ مسلمانان است، اما در تصرف و در اختیار امام است. و جداً بسیار بعید است در مقام تشریع، خداوند سبحان انفال یعنی همهٔ ثروتهای عمومی که خداوند برای همهٔ انسانها آفریده و خمس تمام آنچه مردم مالک آن می‌شوند را برای شخص واحدی قرار داده باشد. تفصیل این مباحث در کتاب الخمس و در بخش هشتم همین کتاب نگاشته شده است، به آنجا مراجعه شود.

موارد دیگری از پرداخت دیه از بیت‌المال توسط امام: ۱۳ - در صحیحۀ عبدالله بن سنان و عبدالله بن بکیر، از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

لم یسلم احد کان الامام ولی امره فان شاء قتل وان شاء اخذ الدیه فجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایة المقتول کانت علی الامام فکذلک تكون دیتة لامام المسلمین - قلت: فان عفا عنه الامام؟ قال: فقال: انما هو حق جمیع المسلمین وانما علی الامام ان یقتل او یاخذ الدیه ولیس له ان یعفو. (وسائل، ۹۳/۱۱، ابواب قصاص، باب ۶۰، حدیث ۱).

۱۸۸. وصحیحة الاخری قال: قال ابو عبد الله (ع) فی الرجل یقتل ولیس له ولی الا الامام: انه لیس للامام ان یعفو، له ان یقتل او یاخذ الدیه فجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایة المقتول کانت علی الامام وکذلک تكون دیتة لامام المسلمین (وسائل ۹۳/۱۹، ابواب قصاص، باب ۶۰، حدیث ۲).

«امیرالمؤمنین (ع) درباره مقتولی که جنازه او پیدا شده بود و مشخص نبود چه کسی او را کشته، قضاوت نمود و فرمود: اگر مقتول اولیایی دارد که دیه او را مطالبه می کنند دیه اش از بیت المال مسلمانان به آنها پرداخت می شود و دیه شخص مسلمان هیچگاه باطل و ضایع نخواهد شد، زیرا همانگونه که میراث او از آن امام است، دیه او نیز به گردن امام است و باید بروی نماز خوانده و دفنش کنند. و باز فرمود: آن حضرت (امیرالمؤمنین) در باره مردی که در روز جمعه به هنگام ازدحام جمعیت زیر دست و پا قرار گرفت و مرد، حکم فرمود که دیه او را از بیت المال مسلمانان پرداخت کنند»^{۱۸۹}.

و روایات دیگری نظیر این روایت که باید در جای خود مورد مراجعه قرار گیرد.

۱۴- ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«اگر در بیابان کشته ای یافت شد، دیه او از بیت المال مسلمانان پرداخت می شود، چرا که امیرالمؤمنین (ع) می فرمود: خون فرد مسلمان هیچگاه ضایع و باطل نخواهد شد»^{۱۹۰}.
و روایتهای دیگری از این قبیل که در باب ۹ و ۱۰ ابواب «دعوی القتل» و سائل الشیعه درج شده است.

۱۵- اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) روایت نموده که گفت به آن حضرت عرض کردم: شخصی سر مرده ای را بریده است، حضرت فرمود:

«باید دیه آن را بپردازد. عرض کردم چه کسی دیه او را می گیرد؟ حضرت فرمود: امام، این مال خداست و اگر دست او یا چیزی از جوارح و اعضای او را جدا نماید، باید مابه التفاوت (ارزش) آن را به امام بپردازد»^{۱۹۱}.

۱۶- در روایت صحیحه ابی ولاد از امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:
«در میان اهل ذمه درباره جنایتهایی نظیر قتل و جراحت که مرتکب می شوند، دیه

۱۸۹. صحیحه عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر عن ابی عبد الله (ع) قال: قضی امیرالمؤمنین (ع) فی رجل وجد مقتولاً لا یدری من قتله، قال: ان کان عرف له اولیاء یطلبون دیتة اعطوا دیتة من بیت مال المسلمین ولا یبطل دیتة امرئ مسلم لان میراثه للامام فکذلک تكون دیتة علی الامام ویصلون علیه ویدفنونه. قال: وقضی فی رجل زحمة الناس یوم الجمعة فی زحام الناس فمات ان دیتة من بیت مال المسلمین. (وسائل، ۱۰۹/۱۹، ابواب دعوی القتل، باب ۶، حدیث ۱).

۱۹۰. ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: ان وجد قتیل بارض فلاة ادیت دیتة من بیت المال فان امیرالمؤمنین (ع) کان یقول: لا یبطل دم امرئ مسلم. (وسائل، ۱۱۲/۱۹، ابواب دعوی القتل، باب ۸، حدیث ۳).
۱۹۱. اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت: میت قطع رأسه؟ قال علیه الدیه، قلت: فمن یأخذ دیتة؟ قال: الامام، هذا الله - وان قطعت یمینه او شی من جوارحه فعليه الارش للامام. (وسائل، ۲۴۸/۱۹، دیات الاعضاء باب ۲۴، حدیث ۳).

بر عاقله^{۱۹۲} نیست، بلکه از اموال آنان دیه دریافت می‌دارند و اگر مال و دارایی ندارند موضوع پرداخت دیه به امام مسلمانان بازگشت می‌نماید. چرا که آنان جزیه خود را به او می‌پردازند، همان گونه که بنده، مالیات خود را به آقای می‌پردازد.

آنگاه حضرت فرمود: و آنان بندگان امام هستند، پس هریک از آنان اسلام را بپذیرفت، آزاد می‌شود^{۱۹۳}.

۱۷- ابی بصیر می‌گوید از امام صادق (ع) درباره مردی که شخصی را از روی عمد کشته، آنگاه مبادرت به فرار نموده و امکان دسترسی به وی نیست پرسش نمودم، حضرت فرمود:

«اگر مال و دارایی دارد دیه از اموال او برداشت می‌شود و اگر ندارد، از نزدیکترین خویشان وی- الا قرب فالاقرب- دریافت می‌دارند و اگر دارای خویشاوند نیست، امام آن را پرداخت می‌کند، چرا که خون شخص مسلمان هیچگاه پایمال نخواهد شد. در روایت دیگری علاوه بر این مضمون آمده که اگر بعداً به وی دسترسی پیدا شد والی او را ادب نموده و زندانی می‌کند»^{۱۹۴}.

۱۸- در روایت مرسله یونس از یکی از آن دو [امام صادق یا امام باقر علیهما السلام] نقل شده است که آن حضرت درباره شخصی که شخص دیگری را از روی خطا به قتل برساند و خود نیز پیش از اینکه دیه را به اولیای مقتول بپردازد، از دنیا برود فرمود: پرداخت دیه به عهده وارثهای اوست و اگر کسی را ندارد، بر امام است که از بیت المال مسلمانان آن را پرداخت نماید»^{۱۹۵}.

۱۹۲. در اصطلاح فقهی «عاقله» به مجموع خویشان قاتل می‌گویند که در موارد خاص باید باهمیاری یکدیگر دیه مقتول را بپردازند. (مقرر)

۱۹۳. صحیحة ابی ولاد عن ابی عبد الله (ع) قال: ليس فيما بين اهل الذمة معاقلة فيما ينجون من قتل او جراحة انما يؤخذ ذلك من اموالهم فان لم يكن لهم مال رجعت الجناية على الامام المسلمين لا نهم يؤدون اليه الجزية كما يؤدى العبد الضريبة الى سيده قال: وهم مماليك للامام فمن اسلم منهم فهو حر. (وسائل، ۳۰/۱۹، ابواب المعاقلة، باب ۱، حدیث ۱).

۱۹۴. خبر ابی بصیر قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه؟ قال: ان كان له مال اخذت الدية من ماله والا فمن الاقرب فالاقرب، وان لم يكن له قرابة اداه الامام فانه لا يبطل دم امرئ مسلم. وفي رواية اخرى: ثم للوالي بعد ادبه وحبه». (وسائل، ۳۰/۱۹-۳۰/۳، ابواب المعاقلة، باب ۴، حدیث ۲۰).

۱۹۵. مرسله یونس عن احدهما انه قال في الرجل اذا قتل رجلاً خطأ فمات قبل ان يخرج الى اولياء المقتول من الدية ان الدية على ورثته فان لم يكن له عاقلة فعلى الوالى من بيت المال. (وسائل، ۴۰/۱۹، ابواب المعاقلة، باب ۶، حدیث ۱).

۱۹- عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت در باره بندهای که برای آزادی خود با مولای خویش قرارداد بسته [عبد مکاتب] و مرتکب قتل خطایی شده فرمود: «...پس اگر بنده مکاتب از پرداخت دیه کامل ناتوان باشد، پرداخت آن به عهده امام مسلمانان است». ۱۹۶

۲۰- در کتاب ظریف از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که آن حضرت در باره شخصی که به همراه او کسی نیست که بر اثبات مدعا سوگند یاد کند و در ادعائی که می کند که کسی بینایی او را از او گرفته اطمینان به او نیست فرمود: «تعداد سوگندها را برای وی زیاده تر کنند... و والی در این مورد برای تعیین قصاص و حدود از پرسش و نگاه و تحقیق کمک می گیرد». ۱۹۷

۱۹۶. خبر عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله (ع) قال في مكاتب قتل رجلاً خطأ: ... فان عجز المكاتب فلا عاقلة له انما ذلك على امام المسلمين (وسائل ۳۰۸/۱۹ ابواب العاقلة، باب ۱۲، حدیث ۱).

۱۹۷. ما عن کتاب ظریف عن امیر المؤمنین (ع) فیمن لم یکن له من یحلف معه ولم یوتق به علی مذهب من بصره: انه یضعف علیه الیمین.... والوالی یمتحن فی ذلک بالسؤال والنظر والتثبت فی القصاص والحدود والمقود. (وسائل ۲۲۰/۱۹، ابواب دیات الاعضاء، باب ۳، حدیث ۲).

نمونه‌های دیگری از مسائل حکومتی در ابواب مختلف فقه (براساس فتاوی فقها)

تا اینجا مروری اجمالی بر ابواب مختلف کتاب وسائل الشیعه داشتیم و روایات بسیاری را که در آن لفظ امام، والی، سلطان، حاکم، امیر، بیت‌المال، اجبار به وسیله شمشیر یا زندان و عبارتهای دیگر نظیر اینها که از آن اجمالاً استفاده می‌شد که تشریع قوانین و احکام اسلام در ابواب مختلف براساس حکومت اسلامی است، یادآور شدیم. از این روایات استفاده می‌شد که اجرای این قوانین وظیفه حکومت اسلامی است و باید ولو با توسل به قوه قهریه عملی گردد و نیز از این روایات استفاده می‌گردید، همان‌گونه که در اسلام، قوانین و احکام تشریع شده، نظام اجرایی و قوه مجریه نیز تشریع شده و حکومت در بافت و نظام اسلام تنیده شده است.

ما در درج این مباحث با توجه به اینکه در صدد استقصاء و جمع‌آوری همه مسائل نبوده و صرفاً به ذکر نمونه‌هایی از ابواب مختلف فقه پرداختیم، روایاتی را در سیزده محور یادآور شدیم و اکنون در ادامه آن نمونه‌های دیگری از عبارات و کلمات فقها و فتواهای فقهی آنان را در ابوابی که در ارتباط با آن به روایتی دست نیافتیم متذکر می‌شویم.

در این بررسی، کتاب نه‌ایه شیخ الطایفه [شیخ طوسی] و کتاب شرایع الاسلام محقق حلی^(۵) [که قرآن فقه لقب یافته] را مبنی و مرجع قرار دادیم و به عبارات و فتاوایی بیشتر توجه داشتیم که در آن احکام به امام، والی یا سلطان یا حاکم و امثال آن واگذار شده است. احکامی که مشکل است آنها را به امام معصوم منحصر نموده برخی از این کلمات و فتاوا از این قرائت:

حکومت و امر به معروف و نهی از منکر: ۱-... و گاهی امر به معروف به وسیله دست انجام می‌پذیرد، مانند اینکه شخصی بخواهد مردم را به وسیله زدن، پس راندن و یا مجروح کردن و کشتن، به کار معروفی وادارد، که در این صورت چنین امر به معروفی واجب نیست، مگر با اجازه سلطان وقت که برای ریاست و حکومت بین مسلمانان نصب شده است... و نهی از منکر نیز دارای اقسام سه‌گانه گذشته است. پس به وسیله دست این است که باتوسل به زور و مجروح نمودن و لطمه وارد کردن، مردم را از منکرات بازدارد، و همان‌گونه که در امر به معروف گفتیم نیاز به اجازه سلطان دارد...^۱

۲-... اگر امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وارد کردن جراحت و کشتن پیدا کند، آیا واجب است یا نه؟ برخی گفته‌اند بلی و برخی گفته‌اند: نه، مگر با اذن و اجازه امام که به نظر ما نظردوم صحیح‌تر و اصولی‌تر است.^۲

در توضیح کلام این دو بزرگوار باید گفت در صورتی که اجرای معروف و جلوگیری از منکر بر ایراد ضرب و جرح مبتنی باشد، آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است یا اینکه مشروط به اجازه امام است، دو نظر در این زمینه وجود دارد. یک نظر بر اساس اطلاق ادله است [که به‌طور مطلق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌شمارد] و نظر دیگر بر این اساس است که اگر هر کسی در چنین شرایطی بتواند خودسرانه عمل کند، موجب هرج و مرج شده و در برخی مراحل موجبات اختلال نظام را فراهم می‌آورد.

در روایت جابر از امام محمد باقر (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «منکر را با دلهایتان ناخوشایند بدارید و بازبانهایتان نهی کنید و با اعمال قدرت پیشانیهای کسانی که مرتکب منکر می‌شوند را بکوبید».^۳

و در روایت یحیی طویل، از امام جعفر صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «خدا هرگز زبان را باز و دست را بسته قرار نداده بلکه آن دو را به گونه‌ای قرار داده که هر دو باهم باز و هر دو باهم بسته می‌گردند».^۴

پس اطلاق این دو روایت و برخی از روایتهای دیگر مقتضی آن است که امر به معروف

۱. نهاییه شیخ طوسی/ ۳۰۰ کتاب امر به معروف و نهی از منکر.

۲. شرایع الاسلام، ۳/۴۳۱.

۳. جابر عن ابی جعفر (ع): فانكروا بقلوبکم والفظوا بالسنتکم وکفوا بها جباهم. (وسائل ۴۰۳/۱۱)، باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث (۱).

۴. یحیی الطویل عن ابی عبد الله (ع): ما جعل الله بسط اللسان و کف الید ولكن جعلهما ببسطان معاً و یکفان معاً. (وسائل ۴۰۴/۱۱)، باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث (۲).

و نهی از منکر، مشروط به اجازه حاکم نیست که در این باره می‌توان به باب سوم از ابواب امر به معروف و نهی از منکر کتاب وسائل الشیعه مراجعه نمود.

اما ممکن است گفته شود وجوب امر به معروف و نهی از منکر به اجازه امام مشروط نیست بلکه وجود آن غالباً به اذن امام و حاکم مشروط است، چرا که ضرب و جرح حاصل نمی‌گردد مگر براساس قدرت. پس لازم است حکومت حقه تحصیل نمود تا براساس آن، قدرت بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر منظم و به دور از هرج و مرج حاصل گردد، و این نظری است که برپایه‌های تحقیق استوار است. در این صورت، اذن امام شرط وجود است نه شرط وجوب.

از سوی دیگر، ادله امر به معروف و نهی از منکر با همه اطلاق و کثرت و مؤیداتی که دارد، خود از قوی‌ترین دلایل بر ضرورت اقامه دولت حقه اسلامی است، و به همین معنی اشاره داشت خبر یحیای طویل که براساس مضمون آن مقصود از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نمی‌گردد مگر با تحصیل قدرت و بسط ید. زیرا هر امر به معروف و نهی از منکری که به دنبال آن در صورت تخلف اعمال قدرت نباشد، غالباً اثری مترتب نیست. و شأن خداوند تبارک و تعالی اجل از این است که حکمی را که خاصیت و اثری بر آن مترتب نیست، جعل و تشریع نماید.

تفصیل این مباحث باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد و ان شاء الله در مسئله امر به معروف و نهی از منکر و اداره حربه در فصل پنجم از بخش ششم کتاب به تفصیل از این مباحث سخن خواهیم گفت.

حکومت و تجارت: ۳-... فروشنده باید مالک جنس بوده و یا از جانب مالک، اجازه فروش داشته باشد، مانند پدر و جد و وکیل و حاکم و شخص مورد اعتماد حاکم.^۵

۴-... حاکم، شخص احتکار کننده را مجبور می‌کند که کالاهای احتکار شده را به فروش برساند، اما حاکم برای کالا نرخ مشخص نمی‌کند، و بعضی گفته‌اند که نرخ آن را حاکم مشخص می‌کند، ولی نظر اول درست‌تر است.^۶

۵-... و اگر زمانی ارزاق عمومی بر مردم تنگ شد و فقط افراد محتکر هستند که کالاها را در انبارها انباشته کرده‌اند، بر سلطان است که شخص محتکر را نسبت به فروش کالاهای مورد احتیاج مردم مجبور نماید.^۷

۵. شرایع کتاب التجاره ۱۴/۲.

۶. شرایع ۲۱/۲.

۷. شرایع ۲۱/۲.

حکومت و دین (قرض): ۶-... کسی که بدهکار است جایز نیست وقت کشی کند و در صورتی که توان پرداخت طلب بستانکار را دارد، معطل نماید و اگر به چنین کاری دست زد بر حاکم است که او را بازداشت کرده و ملزم به پرداخت دین کند، و اگر مشخص شد که آن شخص تنگدست بوده و از پرداخت دین ناتوان است، حاکم باید او را آزاد کند. و اگر از پرداخت دین ناتوان نبود اما نسبت به پرداخت آن اقدام نکرد، حاکم می‌تواند اموال منقول و غیر منقول او را به فروش برساند و دین او را ادا نماید. و اگر شخص بدهکار غایب بود بر حاکم لازم است که به شهودی که برای اثبات دین، اقامه می‌شود، گوش دهد و قسمتی از اموال او را به فروش رسانده و به طلبکاران پرداخت کند.^۸

حکومت و قبول ولایت: ۷-... پذیرفتن مسئولیت و به عهده گرفتن کاری از جانب سلطان عادل که آمر به معروف و ناهی از منکر است و بر اساس عدالت هر چیز را در جای خودش قرار می‌دهد، جایز است و حتی نسبت به پذیرفتن چنین مسئولیتی ترغیب و تشویق نیز شده، تاجایی که چه بسا به حد وجوب رسیده است.^۹

۸-... اگر شخصی از طرف حکومت، مسئولیتی نظیر مسئولیت گردآوری مالیات و قضاوت و سایر کارهای اجرایی را پذیرفت جایز است در مقابل کاری که انجام می‌دهد پول و جایزه و صلاهای دریافت دارد. زیرا اگر این مسئولیت از طرف سلطان عادل به او واگذار شده است که سخنی در آن نیست و برای او پاک و حلال و طاهر است. و اگر از طرف سلطان جائری به او واگذار شده باز هم از ناحیه ائمه معصومین^(ع) مجاز است در آن مال تصرف کند، چون که او هم در مقابل کار خود از بیت‌المال سهمی دارد.^{۱۰}

۹-... اشکال ندارد که انسان در مقابل حکومت و قضاوت بین مردم از طرف سلطان عادل، مزد و پاداشی دریافت دارد، اما از طرف سلطان جائر، جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و یا ترس.^{۱۱}

حکومت و رهن (گرو): ۱۰-... و اگر رهن دهنده و رهن گیرنده، رهن رانزد شخص عادل به امانت قرار دادند، در هر زمان که مطالبه نمودند، شخص عادل باید آن را به آنان یا کسی که مورد قبول آنان باشد باز گرداند و اگر هردو نفر آنها را رهن دهنده و رهن

۷. نه‌ایه/۳۷۴.

۸. نه‌ایه/۳۰۵-۳۰۶.

۹. نه‌ایه/۳۵۶.

۱۰. نه‌ایه/۳۵۷.

۱۱. نه‌ایه/۳۶۷.

گیرنده] مفقود شده باشند، حاکم باید رهن را دریافت کند، و اگر آن دو غایب بودند، بدون اینکه ضرورتی وجود داشته باشد جایز نیست که شخص عادل اموال رهنی را به عادل دیگری یا حاکم واگذار کند، و اگر واگذار کرد و تلف شد، شخص او مسؤول خواهد بود و همچنین است اگر یکی از آنها غایب باشد. اما اگر در نگهداری آن عذری داشته باشد می‌تواند آن را به حاکم تسلیم نماید... و اگر از طرف کسی که چیزی در گرواوست بیم خیانت می‌رود حاکم می‌تواند رهن را به شخص امین دیگری منتقل نماید...

... اگر مدت قرض، سررسید و بدهکار از پرداخت بدهی خود عاجز بود، در صورتی که طلبکار از طرف او وکالت داشته باشد می‌تواند رهن را به فروش رسانده و طلب خود را دریافت دارد.

اگر فاقد وکالت بود، بدهکار رابه نزد حاکم می‌برد تا حاکم او را مجبور به فروش رهن نماید، و اگر از فروش امتناع نمود، حاکم می‌تواند او را بازداشت کند تا به فروش رهن رضایت دهد و یا اینکه حاکم رأساً اقدام به فروش رهن نموده و طلب طلبکار را پرداخت نماید. و اگر مال مشاعی به رهن گذاشته شد و بین طلبکار و شریک در نگهداری آن مال، نزاعی پیش آمد، بر حاکم است که آن مال را خود نگاه دارد و اگر مال منفعتی دارد آن را اجاره دهد. و اگر بدهکار با طلبکار در پول رایج روز، نزاعی پیدا کردند و هر کدام پولی غیر از پول معمولی را از دیگری خواستند، حاکم آنها رابه قبول پول رایج و غالب مسجور می‌نماید.^{۱۲}

حکومت و هجره: ۱۱- حجر شخص بدهکار [یعنی ممنوع از تصرف کردن او در اموال خود در جایی که تمام اموالش به مقدار بدهکاریش باشد] مگر با حکم حاکم ثابت نمی‌شود و در مورد شخص سفیه که آثارش ظاهر باشد، حق آن است که به مجرد ظهور آثار سفاهت در او نمی‌توان بدون حکم حاکم، وی را محجور دانست و اگر کسی محجور باشد حجراً و جزاً به حکم حاکم از بین نمی‌رود.^{۱۳}

حکومت و شرکت: ۱۲- در مال مشترک اگر ضرری از تقسیم در بین نباشد و یکی از شرکا خواهان تقسیم و دیگری مانع باشد، حاکم شخص مانع را ملزم به قبول تقسیم می‌کند.^{۱۴}

۱۲. شرایع، ۸۵-۸۴ و ۸۲-۸۰/۲.

۱۳. شرایع، ۱۰۲/۲.

۱۴. شرایع، ۱۳۲/۲.

حکومت و ودیعه: ۱۳- ... شخصی که اموالی نزد او به ودیعه و امانت گذاشته شده، نمی‌تواند آن را به کسی جز به مالک و یا وکیل او تحویل دهد. مگر اینکه از نگهداری مال و دسترسی به صاحب آن یا وکیل وی معذور باشد، که در این صورت مال را به حاکم می‌سپارد.^{۱۵}

حکومت و وکالت: ۱۴- ... و سزاوار است حاکم برای افراد سفیه، افرادی را به عنوان وکیل مشخص کند که سرپرستی و وکالت آنها را به عهده داشته باشند.^{۱۶}

۱۵- ... سرپرست امور مسلمین و حاکم آنان باید برای سفیهان و یتام و کسانی که مصالح خود را در جامعه تشخیص نمی‌دهند، سرپرست و وکیلی مشخص کند تا حقوق آنها را مطالبه کرده و از آنان دفاع نماید.^{۱۷}

حکومت و وصیت: ۱۶- ... اگر شخصی قبل از آنکه از دنیا برود کسی را به عنوان اینکه عادل است وصی خود قرار داد، اما پس از مرگ او، وصی فاسق شد، ممکن است در این صورت بگوییم که وصایت باطل می‌شود. زیرا وی، بر اساس عدالت وصی بوده است و چون عدالت از بین رفته، وصایت هم از بین می‌رود و در این هنگام حاکم، شخص امینی را به جای او به عنوان وصی میت مشخص می‌کند...

... و اگر میت دو نفر را وصی خود قرار داد... حاکم آن دو را مجبور می‌کند که در کنار یکدیگر به وظایف وصایت عمل نمایند و اگر از همکاری با هم شانه خالی نمودند حاکم می‌تواند به جای آنان اشخاص دیگری را به عنوان وصی میت مشخص نماید...

همچنین است اگر یکی از آنها مریض شد و یا از عهده انجام وظایف خود برنیامد، حاکم، شخص دیگری را که از عهده برآید به جای او تعیین می‌کند.^{۱۸} و اگر وصی به تنهایی از انجام وظایف وصایت ناتوان بود حاکم می‌تواند شخص دیگری را کمک او قرار بدهد و نیز اگر خیانتی از او مشاهده گردید می‌تواند شخص امین دیگری را به جای او بگمارد... همچنین اگر انسان بدون وصی از دار دنیا برود حاکم می‌تواند نظارت بر اموال و دارایی او را به عهده بگیرد.^{۱۹}

۱۷- ... اگر از وصی میت خیانتی آشکار گردید، بر سرپرست امور مسلمین است که او

۱۵. شرایع، ۱۶۷/۲.

۱۶. شرایع، ۱۹۸/۲.

۱۷. نه‌ایه/۳۱۷.

۱۸. شرایع ۲۵۶/۲.

۱۹. شرایع ۲۵۶/۲-۲۵۷.

را عزل و شخص امینی را به جای او بگمارد، و اگر خیانتی از او آشکار نگردید اما شخص ضعیفی است که قدرت انجام وظایف وصایت را ندارد، بر حاکم مسلمین لازم است شخص امین و کاردانی را برای کمک به او مشخص نماید.^{۲۰}

حکومت و نکاح: ۱۸-... در عقد نکاح ولایتی به جز برای پدر وجد و اجداد پدری و مولی و وصی و حاکم نیست.^{۲۱}

۱۹-... در صورتی که مردی با داشتن تمکن مالی لباس و نفقه همسر خود را ندهد حاکم، او را به پرداخت نفقه یا طلاق مجبور می‌کند.^{۲۲}

۲۰-... اگر زنی با مردی به حساب اینکه صحیح و سالم است ازدواج نمود، اما بعداً معلوم شد که آن مرد، اخته (خصی) است، زن مختار است که با او ادامه زندگی دهد و یا جدا گردد... و بر امام است که شخص خصی را تعزیر نماید که دیگر مانند این حرکت را انجام ندهد.^{۲۳}

حکومت و اصلاح زن و شوهر: ۲۱-... اگر زن و شوهری با هم ناسازگاری می‌نمایند و بیم طلاق و جدایی آنها می‌رود، حاکم یک نفر از خانواده زن و یک نفر از خانواده شوهر را برای اصلاح بین آنها به عنوان حَکَم مشخص می‌نماید.^{۲۴}

حکومت و طلاق: ۲۲-... اگر دیوانه، ولی و سرپرستی نداشته باشد سلطان یا کسی که از طرف سلطان منصوب است همسر او را طلاق می‌دهد.^{۲۵}

۲۳-... اگر شخصی در حال مستی یا دیوانگی یا آشفتگی و عدم تعادل مزاج و آنچه شبیه اینهاست، همسر خود را طلاق بدهد، طلاق واقع نشده و غیر صحیح است... و اگر برای آنها سرپرستی نیست امام یا نماینده او از طرفشان، همسرانشان را طلاق می‌دهند.^{۲۶}

حکومت وظهار: ۲۷: ۲۴- اگر زنی که در مورد ظهار قرار گرفته بر همان حالت صبر

۲۰. نه‌ایه/۶۰۷.

۲۱. شرایع، ۲/۲۷۶.

۲۲. نه‌ایه/۴۷۵.

۲۳. نه‌ایه/۴۸۷-۴۸۸.

۲۴. شرایع ۲/۳۳۹.

۲۵. شرایع ۳/۱۲.

۲۶. نه‌ایه/۵۰۹.

۲۷. ظهار عبارت از این است که مردی به همسر خود بگوید «انت علی کظهر امی» یعنی تو نسبت به من همچون کمر مادرم حرام هستی، این عمل در جاهلیت، خود نوعی طلاق خشنی بوده لکن در اسلام اگر کسی با همسرش چنین گوید: یا باید کفارہ بپردازد تا بتواند با همسرش نزدیکی مجدد کند و یا او را طلاق گوید و

کند مسئله‌ای نیست اما اگر جریان را به نزد حاکم کشانید، حاکم شوهر را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می‌کند.^{۲۸}

حکومت و «ایلاء» (تحریم همسر با قسم): ۲۵- اگر مرد همسر خود را در مورد ایلاء^{۲۹} قرار داد، زن می‌تواند بر آن حالت، صبر کند و یا جریان را به نزد حاکم بکشاند که در آن صورت حاکم به شوهر چهار ماه مهلت می‌دهد... و اگر باز شوهر از همبستر شدن و ارتباط با همسرش کناره‌گیری کرد حاکم او را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می‌نماید و اگر نپذیرفت و درصدد بود که همسرش را اذیت نماید حاکم او را در محدوده‌ای از «نی» محبوس نموده و از جهت آب و غذا در مضیقه قرار می‌دهد تا به یکی از دو امر، راضی گردد.^{۳۰}

حکومت و احیای زمینهای موات: ۲۶- اگر شخصی فقط زمینی را سنگچین نموده اما در آباد کردن آن کوتاهی می‌کند، امام او را به یکی از دو کار، احیای زمین و یارها کردن آن مخیر می‌کند، و اگر سرپیچی نمود، به زور زمین را از دست او خارج می‌نماید تا زمین معطل و بدون استفاده نماند.^{۳۱}

۲۷- کسی که زمینی را گرفته و آن را آباد کرده است مالک آن است و از دیگران اولی به تصرف است در صورتی که برای زمین، مالکی از قبل شناخته نشده باشد و برای سلطان است مالیات آن.^{۳۲}

حکومت و «لقطه» (گمشده‌ها): ۲۸- اگر شخصی انسان گمشده‌ای را پیدا کرد، مخارج نگهداری آن را از سلطان دریافت می‌دارد و اگر دسترسی به سلطان نداشت می‌تواند از سایر مسلمانان در این باره کمک بخواهد... و اگر شخص رهاسده، مالی دارد می‌توان با اجازه حاکم از آن مال برای نگهداری وی مصرف نمود.

جدا شود، در هر صورت عمل زناشویی در حالظهار حرام و موجب کفاره است (مقرر).

۲۸. شرایع ۶۶/۳.

۲۹. ایلاء آن است که شوهر به یکی از اسماء خدا قسم یاد کند که هرگز و یا برای مدتی بیش از چهارماه با همسر خود همبستر نگردد که در این صورت تا هنگامی که کفاره نداده است، آمیزش با همسرش بر او حرام می‌شود. (مقرر).

۳۰. نه‌ایه/۵۲۷-۵۲۸.

۳۱. شرایع ۲۷۵/۳.

۳۲. نه‌ایه/۴۴۲-۴۴۳.

... اگر شخص پیدا شده مرتکب جنایتی شد در صورتی که اقوام و خویشان او یافت نشوند عاقله او امام است که دیه او را لازم است بپردازد... و نیز در جنایت خطایی او پرداخت دیه به عهده امام است.

... اگر شخصی شتری را پیدا کرد باید به صاحبش برساند و اگر صاحب آن را نیافت به حاکم تسلیم کند... و در صورت تمایل می‌تواند گوسفند پیدا شده را به حاکم بسپارد تا حاکم، آن را نگهداری نموده و یا به فروش رسانده و بهای آن را به مالک برساند. و اگر سلطانی نبود تا گمشده به او تحویل شود باید پیدا کننده مخارج حفظ آن را بدهد و بعداً از صاحبش بگیرد.

... و اگر پیدا شده از اشیاء فاسد شدنی مانند طعام و خوراکها باشد، یابنده می‌تواند قیمت آن را مشخص نموده و خود مصرف کند و یا به حاکم تحویل دهد... و حاکم هم اگر دید مصلحت در فروش آن است بفروشد و قیمت آن را در معرض معرفی قرار دهد.^{۳۳}

حکومت و «شهادات»: ۲۹-... و لازم است امام، کسانی را که به ناحق شهادت و گواهی داده‌اند با شلاق تعزیر نماید و اسامی آنها را در میان مردم و محله خودشان اعلام کند، که مردم آنان را بشناسند تا در آینده، دیگران اینطور به ناحق شهادت ندهند.^{۳۴}

حکومت و حدود: ۳۰-... و اگر شخصی یهودی یا نصرانی با یکی از هم‌کیشان خود مرتکب زنا گردید، امام مسلمین اختیار دارد که براساس دستورات اسلام بر او حد جاری نماید و یا او را به هم‌کیشانش تحویل دهد تا براساس دستورات دینی خود با وی عمل نمایند.^{۳۵}

۳۱-... کسی که حد سنگسار شدن بر او واجب شده، اگر براساس شهادت شهود، جرم او اثبات شده است، اول شهود به طرف او سنگ می‌افکنند و سپس امام و بعداً مردم. و اگر براساس اقرار و اعتراف خودش جرم او ثابت گردیده، ابتدا امام او را سنگسار می‌کند و سپس مردم.^{۳۶}

۳۲-... اگر کسی با زن مردهای مقاربت نمود، گرچه آن زن همسر او باشد، امام به هر مقدار که صلاح بداند - کمتر از یک حد کامل - او را تعزیر می‌کند... و اگر کسی با حیوان، مقاربت نمود باز امام براساس آنچه صلاح بداند، کمتر از یک حد کامل، او را

۳۳. شرایع ۳/ ۲۸۴ - ۲۸۶ و ۲۸۹ - ۲۹۰ و ۲۹۲.

۳۴. نه‌ایه/ ۳۳۶.

۳۵. نه‌ایه/ ۶۹۶.

۳۶. نه‌ایه/ ۷۰۰.

مجازات خواهد نمود. ۳۷

۳۳-... کسی که در آب و غذای شخص دیگری مشروب یا چیز دیگری ریخته و اورامست کرده است و یا به شکلی او را گیج نمود و مالش را با خود برد، طبق آنچه امام صلاح بداند مجازات خواهد شد و هر آنچه برده، باز پس گرفته می‌شود.

... کسی که با مکر و خدعه و تزویر و شهادت ناحق و جعل نامه و قرارداد و نظایر اینها بر سر مردم کلاه بگذارد و آنان را فریب دهد باید مورد مجازات و عقاب قرار گیرد و غرامت اموالی را که از مردم به ناروا تصرف نموده بطور کامل بپردازد و بر سلطان لازم است که در ملاعام او را مجازات کرده و خبر آن را به گوش مردم برساند تا دیگران از تکرار اینگونه اعمال پرهیز نمایند. ۳۸

حکومت و دیات: ۳۴-... اگر کسی به شخص آزاد- دستور داد که مردی را به قتل برساند و او نیز چنین جنایتی را انجام داد، قاتل باید قصاص شود و آمر باید به دستور امام به زندان ابد محکوم شود. ۳۹

۳۵-... هنگامی که غیر مسلمانی که در ذمه اسلام است عمداً مسلمانی را به قتل رسانید، قاتل با تمام مایملک و ثروتی که دارد در اختیار اولیای مقتول قرار داده می‌شود که در صورت تمایل به کشتن قاتل، سلطان او را از طرف آنان به قتل می‌رساند و اگر خواستند می‌توانند قاتل را به بردگی قبول نمایند. ۴۰

۳۶- کسی که بر سر انسانی آب جوش بریزد و در نتیجه موهای او بریزد و دیگر نروید باید یک دینه کامل بپردازد و اگر مو، روید و به حالت اول برگشت، باید مابالتفاوت (ارش) آن را به اندازمای که امام مشخص می‌کند بپردازد. ۴۱

اینها چند نمونه از مسائلی بود که حکم آن به حاکم یا امام یا والی یا سلطان و همانند آن ارجاع داده شده بود که ما از دو کتاب نهایی و شرایع استخراج کردیم.

بنای ما، در نقل این فتاوا [همان گونه که پیش از این گفته شد] اکتفا به مواردی بود که در مباحث قبل، روایت‌های آن را متذکر نشده بودیم و گر نه اینگونه کلمات در کتابهای فقهی بسیار یافت می‌شود و خوانندگان محترم اگر کتابهای فریقین (سنی و شیعه) را در زمینه فقه

۳۷. نهایی/۷۰۸.

۳۸. نهایی/۷۲۱-۷۲۲.

۳۹. نهایی/۷۴۷.

۴۰. نهایی/۷۴۸.

۴۱. نهایی/۷۶۴.

یا حدیث مطالعه و بررسی نمایند هرگز کتابی را نمی‌یابند، مگر اینکه اینگونه احادیث و فتاوا به وفور در آن یافت می‌گردد. همانگونه که شما هیچ فقیهی را در هیچ عصر و زمان و جا و مکان نمی‌یابید که مرجع رسیدگی اینگونه مسائل عمومی که مربوط به رهبر و امام مسلمانان است نباشد. در خاتمه باز متذکر می‌شوم که غرض، بررسی همه روایات و فتاوا در این زمینه نبوده، چرا که آن مستلزم صرف وقت زیاد و فراغت کافی است که فعلاً برای من میسر نیست، اما برای دستیابی به چشمانداز حکومت اسلامی در ابواب مختلف فقه، همین نمونه‌ها کافی است.

فصل سوم

بیان دلایل ضرورت حکومت در همه زمانها از نظر اسلام

ما پیش از این در بخش اول کتاب درباره اقتضای اصل اولی در مسئله ولایت و حکومت و در بخش دوم درباره ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و در بخش سوم درباره ضرورت دولت و حکومت و وجوب اهتمام به تشکیل آن در شریعت اسلام، مطالبی را به تفصیل بیان داشتیم. آنگاه بخش سوم را در چهار فصل خلاصه نمودیم که فصل اول به درج سخنان برخی از فقها که در مسئله حکومت ادعای اجماع یا اتفاق نموده‌اند، اختصاص داشت و فصل دوم مشتمل بر مرور اجمالی در ابواب مختلف فقه براساس روایات و فتاوی فقها بود. روایات و فتاوی که به گونه‌ای احکامی را به امام یا سلطان یا والی یا حاکم و نظایر آن ارجاع می‌دادند و از مضامین آنها استفاده می‌گردید که ولایت و حکومت در بافت نظام اسلام تنیده شده است که در محورهای متعدد مطالب آن از نظر خوانندگان گرامی گذشت. اینک در ادامه مطالب گذشته به فصل سوم این بخش که متضمن ده دلیل بر لزوم حکومت و ضرورت تشکیل آن در همه زمانها و اعصار است می‌پردازیم:

دلیل اول: [جامعیت اسلام و آمیختگی آن با ولایت و حکومت]:

با یک نگاه و سیر اجمالی به روایات و فتاوی فقها برای ما دو نتیجه اساسی حاصل گردید: نتیجه اول اینکه دین اسلام آن گونه که برخی از افراد ناآگاه و سادماندیش پنداشت‌اند و یا آن گونه که برخی از علمای سادماندیش تحت تأثیر القائات استعمارگران و دست‌نشانده‌گان آنان گفته‌اند، نیست که فقط منحصر به پاره‌ای اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد. بلکه اسلام نظامی است گسترده و فراگیر که جمیع آنچه انسان

بدان نیازمند است و تمام آنچه در زندگی دنیوی و امور اخروی خود از ابتدای خلقت تا آخرین مراحل زندگی در امور فردی و اجتماعی با آن روبرو است، و همه آنچه بر انسان واجب است، و یا سزاوار است که وی در قبال آفریننده خویش خداوند سبحان و خانواده و محل زندگی و ارتباطهای سیاسی-اقتصادی، رابطه با رهبری، چگونگی رابطه با سایر ملل و امتها رعایت کند و مسائل دیگری از این قبیل، همه را در درون خویش جای داده است.

نتیجه دوم اینکه دین اسلام منحصر به قوه مقننه و صرف تشریع احکام بدون توجه به قوه مجریه و چگونگی اجرا و اعمال آن در جامعه نیست. بلکه اساس مقررات و احکام اسلام بر پایه حکومت صالحه عادلانه‌ای که قدرت بر اجرا و اعمال دستورات آن داشته باشد، پی‌ریزی شده است. در شریعت اسلام، قانونگذاری و اجرا درهم آمیخته شده و تشکیل حکومت صالحی که قوانین را اجرا کند از مهمترین برنامه‌های اسلام است که در سراسر نظام اسلام تنیده شده، به گونه‌ای که تعطیل حکومت تعطیل بسیاری از احکام اسلام را به همراه خواهد داشت و به همین جهت است که بر مسلمانان واجب است همواره نسبت به امر حکومت اسلامی اهتمام ورزند.

از بررسی و مطالعه روایات و فتاوایی که خوانده شد، بخوبی دو نتیجه فوق استفاده می‌گردد، اما در صورتی که استدلال بر ضرورت حکومت از راه فتاوایی که در آن لفظ امام یا حاکم بود را مورد مناقشه قرار دهیم و بگوییم: کلام فقها که اموری را به امام یا والی و سلطان موقوف نموده‌اند، از باب رعایت احتیاط و اخذ به قدر متیقن در امور حسبیه است - یعنی اموری که در هیچ شرایطی معطل ماندن آن جایز نیست و هر مؤمنی می‌تواند انجام آن را به عهده بگیرد - و چنین نتیجه‌گیری کنیم که ما نمی‌توانیم به این فتاوا برای تشکیل حکومت استدلال نماییم.

در پاسخ باید گفت: این مناقشه و شبهه را نمی‌توان به روایات سرایت داد. زیرا روایات چنانچه خوانده شد، به صراحت بر ضرورت وجود امام و حاکم واجد شرایط که مرجع رسیدگی به امور امت باشد، دلالت دارد و هیچ تردیدی در این مسئله نیست.

دلالت آیات قرآن کریم بر جامعیت اسلام: علاوه بر آنچه از روایات و فتاوا در ارتباط با ضرورت دولت و حکومت خوانده شد، آیات بسیاری از قرآن کریم نیز که در آن به احکام سیاسی، اجتماعی مسلمانان اشاره شده براین معنا به صراحت دلالت دارد، آیاتی که عموم مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و احکامی را مقرر فرموده، که اجرا و پیاده شدن آن نیاز به قدرت و بسط ید دارد، که نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم:

• انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض همانا سزای کسانی که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اند و در زمین فساد بپا می‌کنند، این است که کشته شده، و یا به دار آویخته شوند، یا دستها و پاهایشان با اختلاف (دست راست و پای چپ) بریده گردد و یا اینکه به نقطه (دوری) از زمین تبعید شوند.

• والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهم جزاء بما کسبانکالا من الله^۲ - دستهای زن و مرد دزد را قطع کنید، به جزای عملی که انجام داده‌اند، این عذابی است از جانب خداوند.
• الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة^۳ - هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید

• و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهم علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا...^۴ - در صورتی که دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر به نزاع برخاستند بین آنها را اصلاح بدهید و اگر یکی از آنان بر دیگری تجاوز نمود با متجاوز بجنگید تا به امر خدا بازگشت کند، پس اگر بازگشت نمود بین آنها براساس قسط و عدل اصلاح برقرار کنید.

• و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم...^۵ و آنچه در توان دارید از نیرو و قدرت و اسبها (وسایل جنگی و نظامی) برای مبارزه با مشرکین و کفار مهیا کنید تا با آن دشمنان خداوند و دشمنان خودتان را بترسانید.

• قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یكون الدین کله لله^۶ - با مشرکان تا رفع فتنه از زمین و گسترش دین [اسلام] در تمام پهنه جهان قتال و مبارزه کنید.

و آیات بسیار زیاد دیگری نظیر این آیات که در باب قتال با مشرکین و در ضرورت دفاع از حوزه اسلام و مسلمین وارد شده است. اگر چه این گونه احکام خطاب به تمام مسلمانان است و مربوط به شخص خاصی نیست و آنچه مطلوب شارع است، این است که این احکام در جامعه عملی گردد، اما چون اجرا و عملی شدن آن نیاز به بسط ید و قدرت

۱. مائده / ۳۳.

۲. مائده / ۳۸.

۳. نور / ۲.

۴. حجرات / ۹.

۵. انفال / ۶۰.

۶. انفال / ۳۹.

دارد، آن کسی که این قدرت در اختیار اوست و توان اجرای آن را دارد همان حاکم اسلامی است که تبلور یافته امت و نماینده همه مردم است و زعامت و رهبری جامعه به دست اوست. و به همین معنا اشاره دارد گفتار پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

«همه خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و چیزی جز شمشیر به

مردم قوام و قیام نخواهد بخشید»^۷.

زیرا شمشیر کنایه از قوه و قدرت متمرکز است [که تمرکز آن در رهبری است]. سیره پیامبر اکرم (ص) دلیل دیگری بر جامعیت اسلام: سیره پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه بزرگترین دلیل بر وجوب و ضرورت ایجاد حکومت براساس دستورات و قوانین اسلام است. زیرا آن حضرت پس از هجرت در مدینه پایه‌های حکومت اسلامی را پی‌ریزی نمود و بین مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار کرد. با سران قبایل و یهود ساکن مدینه قرارداد صلح نوشت، و برای دعوت به اسلام به کشورهای مختلف سفیر اعزام داشت، و برای قبایل و نیز شهرهایی که اسلام را پذیرفته بودند، والی و قاضی مشخص نمود و اشخاصی را برای جمع نمودن مالیات و زکوات معین فرمود و سرانجام با مشرکین و کسانی که قراردادهای خود را نقض نموده بودند به جنگ برخاست. تا جایی که مورخین بیش از هفتاد غزوه و سریه^۸ را در زمان حیات آن حضرت ثبت و ضبط نموده‌اند و سیره آن حضرت پس از وفات شریفش نیز ادامه داشت. و این بسیار نابجا و غلط است که بگوییم در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و بعد از آن، تکلیف تشکیل حکومت اسلامی وجود داشته، اما در عصر غیبت این تکلیف ساقط گردیده و قوانین اسلام مهمل و بدون فایده و یا نسخ شده تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) - هر اندازه که غیبت آن حضرت طولانی گردد - باقی مانده است.

آیا مسلمانان موظف به تشکیل حکومت صالحه نیستند و باید سرافکننده و ذلت‌بار زیر چکمه‌های مستبدین و استعمارگران دست و پا بزنند و برای استقلال و رهایی خود تا ظهور حضرت حجت (ع) و تجدیدبنای اسلام اقدامی نکنند؟! آیا می‌توان گفت این واقعاً حکم خداست و تکلیف مسلمانان این چنین است؟ این تصور را نحوه تشریع احکام اسلام و عمل پیامبر (ص) و عمل دیگران پس از وی نفی می‌کند و لزوم تشکیل حکومت برای اجرای احکام

۷. الوسائل ۵/۱ باب ۱ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

۸. چنانچه پیش از این گفته شد، غزوه، جنگی است که پیامبر اکرم (ص) شخصاً در آن شرکت داشت و سریه، جنگی است که پیامبر اکرم برای سپاه، فرمانده، مشخص می‌فرمود، اما شخص آنحضرت در آن شرکت نداشت. (مقرر).

بخوبی از آن آشکار می‌شود.

استاد بزرگوار، زهیر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی مدظله‌العالی در درسهای خود درباره «حکومت اسلامی» و ولایت فقیه می‌فرمایند:

«مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد، به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون- یعنی احکام شرع- یک حکومت- دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت... اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجر لازم دارد، در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد، قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید.

قوه مجریه است که قوانین و احکام را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه تشریع شده را عاید مردم می‌سازد، به همین جهت اسلام همان‌طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر، علاوه بر تصدی بیان و نشر و تبلیغ احکام، متصدی قوه مجریه و اجرای احکام هم هست».^۹

توجه و اهتمام به امر امامت و حکومت در شریعت مقدس اسلام تا جایی است که در روایات وارد شده که:

«اگر بر روی زمین باقی نمانند مگر دو نفر، یکی از آن دو، امام است».^{۱۰}
این نکته را نیز همین جا باید یادآور شد که دولت و حکومتی که بر فطرت و بر اعتقادات مذهبی که در عمق دلهای مردم ریشه دوانیده، مبتنی باشد از متقن‌ترین و استوارترین حکومتهاست. چرا که آنچه ضامن حفظ و حراست از آن و احترام به مقررات و قوانین آن است، اعتقاد قلبی مردم است و عموماً حکومتهای متداوله در جهان که بر زور و سلطه متکی است، از چنین پایگاه ویژهای برخوردار نیست. و این نکته‌ای است شایان توجه. تقدیس شریعت مقدس اسلام از ولایت و حکومت؛ نکته دیگری را که باید به آن توجه نمود، این است که بیزاری و نفرت بسیاری از مردم از اسم سلطان و حکومت و ملک و مفاهیمی مشابه آن یک امر عارضی است که از ابتلای طولانی آنان در زمانها و کشورهای مختلف به حکومتهای ستمگر و جائز و نالایق به اداره امور امت، نشأت گرفته و گرنه اصل

۹. حکومت اسلامی / ۲۳-۲۴.

۱۰. لولم یبق فی الارض الاثنان لکان الامام احدهما. (کافی، ۱/ ۱۸۰ باب لولم یبق. حدیث ۵).

حکومت و قدرت در صورتی که صالح و عادل و مورد قبول و رضای مردم بوده و حقوق و منافع مردم را در برداشته باشد و قوانین مورد قبول آنان را به اجرا گذارد، چیزی است که همواره چه از نظر عقل و شرع، و چه از نظر کتاب و سنت مورد تقدیس و ستایش بوده و امری پسندیده است.

آیات و روایاتی به صراحت بر این معنی دلالت دارد که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

خداوند سبحان در سوره حج درباره مؤمنان مستضعفی که مورد ستم واقع شده‌اند می‌فرماید: «الَّذِينَ ان مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ اقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَامْرُؤًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^{۱۱} - آنان کسانی هستند که اگر در زمین به آنها امکانات و قدرت دهیم، نماز بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور در دست خداوند است».

* در سوره بقره درباره قوم بنی‌اسرائیل (پس از وفات حضرت موسی) می‌فرماید: و قَالَ نَبِيَّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا... و قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ اَتَاهُ اللّٰهُ الْمَلِكَ وَالْحِكْمَةَ...^{۱۲} پیامبر آنها به آنان گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه برای شما برانگیخت و داود، جالوت را کشت و خداوند به او (داود) حکومت و حکمت عطا فرمود. * در سوره یوسف از زبان تشکرآمیز حضرت یوسف می‌فرماید: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِمَّنْ تَاوِيلُ الْاَحَادِيثِ^{۱۳}. پروردگارا به من حکومت و سلطنت عطا فرمودی و علم تعبیر خواب را به من یاد دادی.

* در سوره نساء درباره خاندان حضرت ابراهیم می‌فرماید: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا^{۱۴} - همانا به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و حکومتی بزرگ عطا کردیم.

* و از قول حضرت سلیمان می‌فرماید: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِاحَدٍ مِنْ بَعْدِي^{۱۵} - پروردگارا مرا بیامرز و حکومتی به من عطا فرما که برای هیچ فردی بعد از من میسر نگردد.

۱۱. حج/۴۱.

۱۲. بقره/۲۴۷ و ۲۵۱.

۱۳. یوسف/۱۰۱.

۱۴. نساء/۱۵۴.

۱۵. ص/۳۵.

• درباره حکومت حضرت داود می فرماید: وشددنا ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب^{۱۶} - و ما ارکان حکومت او را محکم ساختیم و حکمت و قدرت تمیز حق از باطل به او عطا نمودیم.

• و در وصیت و سفارش حضرت موسی به قومش می فرماید: واذقال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمت الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا^{۱۷} - و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، نعمت خدا را به یاد آورید، زانرو که خداوند، پیامبران را در میان شما قرارداد و شما را پادشاهان زمین گردانید.

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده، و حکومت و ملک را از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان خویش قلمداد نموده است. روایات نیز در این زمینه بسیار است که به ذکر نمونه هایی از آن اکتفا می کنیم:

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: امام عادل، خیر من مطروابل^{۱۸} - امام عادل بهتر از باران زیاد و پیوسته است.

و نیز فرمود: افضل ما من الله علی عباده علم و عقل و ملک و عدل^{۱۹} - بهترین چیزهایی که خداوند به بندگان منت نهاده و به آنها ارزانی داشته، علم و عقل و حکومت و عدالت است.

و نیز فرمود: لیس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن^{۲۰} - هیچ ثوابی در نزد خداوند سبحان بزرگتر از ثواب سلطان عادل و مرد نیکو کردار نیست.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: ساعة امام عدل (عادل) افضل من عبادة سبعین سنة، و حدّ یقام لله فی الارض افضل من مطر اربعین صباحا^{۲۱} - یک ساعت امام عادل از هفتاد سال عبادت افضل، و حدی که برای خداوند در زمین اجرا گردد، از چهل روز بارندگی نافع تر است.

و روایات دیگری در این زمینه که در کتب شیعه و سنی نقل شده و می توان برای

۱۶. ص/۲۰.

۱۷. مائده ۲۰.

۱۸. غرر و درر، ۱/ ۳۸۶ کلام شماره ۱۴۹۱.

۱۹. همان مدرک، ۴۳۹/۲ کلام شماره ۳۲۰۵.

۲۰. همان مدرک، ۹۰/۵ کلام شماره ۷۵۲۶.

۲۱. وسائل الشیعه ۳۰۸/۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵.

بررسی بیشتر به آنها مراجعه نمود. در مقدمه ابن خلدون آمده است:

«شریعت مقدس اسلام، فرمانروایی و ملک را مذمت ننموده و مردم را از اقامه حکومت بر حذر نداشته، بلکه اسلام مفسد ناشی از حکومت استبدادی و جابرانه و غسرق شدن در لذتها و شهوات را نکوهش نموده و بی تردید در چنین حکومتهایی چنین مفسادی است که مردم از آن نهی شده اند»^{۲۲}.

دلیل دوم: [حکومت، ضرورتی فطری و نیازی عقلی]

ایجاد نظام اجتماعی و تشکیل حکومت یکی از امور ضروری بشر است. به گونه‌ای که همه انسانها در تمام مراحل و دورانهای زندگی خود حتی در عصر حجر و زمانی که انسانها در غارها و جنگلهای زندگی می‌کرده‌اند، به هیچوجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت نبوده‌اند. چرا که طبیعت انسان بامدیت و زندگی اجتماعی سرشته شده و زندگانی و معیشت او جز در سایه تعاون و اجتماع و مبادله امکانات و افکار تمامیت و کمال نمی‌یابد. از سوی دیگر انسانها همواره دارای شهوات و غرایز و تمایلات مختلفی از قبیل خودخواهی، مال دوستی، ریاست طلبی و آزادی طلبی مطلق در آنچه مورد علاقه و اراده آنها قرار گرفته و... می‌باشند که ارضای اینها افسارگسیختگی مطلق را می‌طلبد و در نتیجه منافع فرد با منافع سایرین تزاخم و تصادم پیدا می‌کند و الزاماً برای کنترل آن به قوانین و مقررات و قوه و قدرتی نیاز می‌افتد که افسارگسیختگیها را مهار و انسان را در چارچوب قوانین و مقررات کنترل کند. قدرت و نیرویی که نظام اجتماعی را حفظ و از تعدی و تجاوز مردم نسبت به حقوق یکدیگر جلوگیری، و سرحدات و مرزها را حراست کند.

منظور ما از ولایت و حکومت چیزی جز همین قدرت و نیروی متمرکز نیست و حتی برخی از حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل که به صورت جمعی زندگی می‌کنند نیز خالی از نظام اجتماعی و فرماندهای به عنوان امیر و ملکه نیستند.

و اگر تصور شود، تصور محال و یا قریب به محال که روزی انسانها به مرحله‌ای از رشد اخلاقی و تکامل اجتماعی و فرهنگی برسند که بین همه آنها ایثار و انصاف حاکم شود و خودخواهیها از جامعه رخت ببرند، باز در آن صورت هم نیاز به نظامی دارند که امور اجتماعی آنان را سروسامان بخشیده و نیازمندیهای اجتماعی آنان را برطرف کند، مسائلی نظیر برنامه‌ریزی برای رشد اقتصادی جامعه، تأمین امور درمان و بهداشت، سروسامان بخشیدن به امور تعلیم و تربیت، طرح و برنامه‌ریزی برای امور مواصلات و ارتباطات، ایجاد

خیابانها و جاده‌ها و سایر مؤسسات رفاهی برای مردم، گردآوری مالیات برای اداره نظام و مواردی از این قبیل که به هیچوجه ضرورت آنها برای اجتماع، قابل انکار نیست و در هیچ شرایطی جامعه از آنها بی‌نیاز نمی‌باشد، و این امور منحصر به یک شهر و یک کشور و یا عصر و زمان و شرایط خاصی نیست.

روی این اصل، آنچه را که از ابوبکر اصم نقل شده که «در صورتی که مردم، با انصاف رفتار کنند و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به حکومت نیست» و یا آنچه از مارکس نقل شده که «پس از تکامل جامعه و ایجاد کمون مرفقی و از بین رفتن اختلاف طبقاتی نیازی به حکومت نیست» مطلبی است که فساد آن واضح و آشکار است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه چهلیم نهج البلاغه می‌نویسد:
 «علمای علم کلام می‌گویند امامت برای جامعه واجب است، مگر آنچه از ابی‌بکر اصم که یکی از قدمای اصحاب ما (معتزله) است نقل شده که می‌گوید: در صورتی که امت به انصاف رفتار کنند، و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به حکومت نیست... و اما راه اثبات وجوب امامت چیست؟ بزرگان ما از اهل بصره می‌گویند که راه اثبات وجوب امامت از طریق شرع است و در عقل چیزی که وجوب امامت از آن استفاده شود وجود ندارد، علمای بغداد و ابو عثمان جاحظ از بصره و شیخ ما ابوالحسن معتقدند که بر وجوب ریاست و امامت عقل نیز دلالت دارد و نظر شیعه امامیه نیز همین است...»^{۲۳}.

در هر صورت امامت به مفهوم عام و کلی آن در همه اعصار برای بشر ضروری است و در واقع بقای امت به بقای امامت وابسته است پس برای شارع حکیم که نسبت به امت مسلمان نظر لطف و عنایت دارد، روا نیست که این مسئله مهم و اساسی را مهمل گذاشته و وظیفه مسلمانان را نسبت به اصل دولت و حکومت و چگونگی و شرایط و حدود آن حتی نسبت به زمان غیبت امام زمان (عج) مشخص و معین نفرموده باشد، چرا که از این جهت تفاوتی بین عصر حضور امام و معصوم و عصر غیبت نیست.

از سوی دیگر در اینکه خداوند حکیم، حکم هیچیک از نیازمندیهای بشر را فرو نگذاشته و هر آنچه را بشر به آن نیازمند بوده، بیان فرموده، اخبار و روایات بسیار است که نمونه‌هایی از آن ذیل از نظر شما خواهد گذشت:

بیان حکم همه نیازمندیهای بشر در شریعت اسلام: در موثقه ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

۲۳. شرح نهج البلاغه. ابن ابی الحدید، ۳۰۸/۲ ذیل خطبه ۴۰.

«پیامبر اکرم (ص) در حجة الوداع برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود و ضمن آن بیان داشت: ای مردم هیچ چیز از آنچه شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور گرداند، وجود ندارد، مگر اینکه شما را به آن مأمور کردم و هیچ چیز از آنچه شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور سازد وجود نداشت، مگر اینکه شما را از آن نهی نمودم»^{۲۴}.

در صحیحه محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) آمده است که آن حضرت گفت امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«خدای را سپاس که مرا از دار دنیا نبرد تا اینکه تمام آنچه امت بدان نیازمند بودند را برای آنان بیان کردم»^{۲۵}.

مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی بابی را تحت عنوان «باب باز گرداندن به کتاب و سنت، و اینکه هیچ چیز از حلال و حرام و آنچه مردم به آن نیازمندند نیست، مگر اینکه حکم آن در کتاب و سنت آمده است» گشوده، و در این باب روایتهای بسیاری را نقل نموده که برخی از آنها به شرح ذیل است:

مرازم از امام صادق (ع) روایت نموده است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی در قرآن، حکم هر چیزی را نازل فرموده و بیان داشته است»^{۲۶}.

عمر بن قیس روایت می‌کند که از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«همانا خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را که امت به آن محتاج باشند، فرو نگذاشت مگر اینکه حکم آن را در کتاب خویش نازل فرمود و برای پیامبر خود (ص) باز گفت، و برای هر چیز حدی قرار داد و برای دستیابی به آن دلیلی را مشخص فرمود و برای کسی که از حدود مقرر آن درگذرد، مجازات و حدی را مقرر فرمود»^{۲۷}.

۲۴. موثقة ابی حمزة الثمالی، عن ابی جعفر (ع) قال: خطب رسول الله فی حجة الوداع فقال: یا ایها الناس والله ما شیء یقربکم من الجنة و یباعدکم من النار الا و قد امرتکم به و ما من شیء یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة الا و قد نهیتکم عنه. (کافی، ۲/ ۷۴، کتاب الایمان و الکفر، باب اطاعت و تقوی حدیث ۲).

۲۵. صحیحه محمد بن مسلم عن ابی عبد الله (ع): قال: قال امیرالمؤمنین (ع): الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ینت للامة جمیع ما یتحتاج الیه. (تهذیب ۳۱۹/۶، باب فی الزیادات فی القضاة و الاحکام، حدیث ۸۶).

۲۶. مرازم عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله شیئا یتحتاج الیه العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول: لو کان هذا انزل فی القرآن الا و قد انزله الله فیه. (کافی، ۵۹/۱، حدیث ۱).

۲۷. عمر بن قیس، عن ابی جعفر (ع) قال: سمعته یقول: ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا یتحتاج الیه الامة الا

سلیمان می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: « خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه برای آن حدی همانند حد و محدوده خانه مشخص فرمود، پس آنچه از راه است جزو راه محسوب می گردد، و آنچه جزو خانه است از خانه است، حتی ارش و مجازات اصابت یک ناخن (خدشه) و جز آن و یک تازیانه و نصف تازیانه را مشخص فرمود» ۲۸.

حماد از امام صادق (ع) روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «هیچ چیز نیست مگر اینکه درباره آن آیه ای از قرآن و یا روایتی در سنت وجود دارد» ۲۹.

معلى بن خنيس روایت می کند که امام صادق (ع) فرمود: «هیچ امری نیست که دو نفر درباره آن به اختلاف برخیزند مگر اینکه برای آن در کتاب خداوند عزوجل اصلی مشخص شده، و لکن خود مردم به آن دست نیافتند» ۳۰ و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

پس هنگامی که خداوند سبحان جریمه خراش یک ناخن و حد یک تازیانه و نصف آن را مشخص فرموده است، چگونه تکلیف مردم درباره خلافت و حکومت که نظام امت بدان وابسته است را برای دوران پس از وفات پیامبر اکرم (ص) و عصر غیبت مشخص نفرموده است؟! در جایی که کد خدا و سرپرست یک روستای کوچک وقتی بخواهد به یک مسافرت موقت برود طبع و وجدانش او را ملزم می کند برای خویش جانشینی را که به هنگام نبودن او، مردم به وی مراجعه کنند مشخص کند، آیا پیامبری که عقل کل است نسبت به آینده اسلامی که در طول عمر شریفش تمام توان خود، و توان مسلمانان را برای حفظ و گسترش آن به کار گرفت، بی تفاوت و بی توجه بوده است!

با اینکه از آن حضرت وارد شده که حتی در ارتباط با امر وصیت نسبت به اموال شخصی و امور جزئی سفارش کرده و می فرمود:

انزله فی کتابه و بینہ لرسوله (ص) و جعل لكل شیء حداً و جعل علیه دلیلاً يدلّ علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدّاً. (کافی ۵۹/۱ حدیث ۲).

۲۸. سلیمان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: ما خلق الله حلالاً ولا حراماً الا وله حدّ احده الدار، فما كان من الطريق فهو من الطريق، وما كان من الدار فهو من الدار حتى ارش الخدش فما سواه، والجلدة ونصف الجلدة (کافی ۵۹/۱، حدیث ۳).

۲۹. حماد عن ابي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: ما من شيء الا وفيه كتاب او سنة (کافی ۵۹/۱، حدیث ۴).

۳۰. معلى بن خنيس، قال: قال ابو عبد الله: ما من امر يختلف فيه اثنان الا وله اصل في كتاب الله عزوجل ولكن لا تبلفه عقول الرجال. (کافی ۶۰/۱۳، حدیث ۶).

«هر کس بدون وصیت از دنیا برود، به مرگ جاهلیت مرده است».^{۳۱}

و نیز فرموده است:

«هیچ شخص مسلمانی که چیزی از دیگران در نزد اوست، حق ندارد دو شب

بخوابد، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده، در کنارش موجود باشد».^{۳۲}

آیا اهمیت حفظ و گسترش اسلام و اجرای دستورات آن تا روز قیامت در نظر پیامبر

اکرم (ص) به مقدار وصیتهای شخصی در امور جزئی نیست؟!

همه اینها در شرایطی است که از طرق فریقین [شیعه و سنی] وارد شده که آیه شریفه

«یا ایها الرسول، بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فمابلیغ رسالته، والله یعصمک

من الناس»^{۳۳} درباره جریان غدیر خم و نصب امیر المؤمنین (ع) به خلافت وارد شده، که از جمله

آن روایتها این روایت است:

«ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری روایت نموده اند که گفت:

آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، در روز عید غدیر خم در باره علی بن ابی

طالب بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید».^{۳۴}

و در خبر عمران بن حصین از آن حضرت (ص) نقل شده که فرمود:

«از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از

من است و من از علی و او پس از من، ولی هر مؤمنی است».^{۳۵}

آشکار است که جمله «من بعدی- پس از من» هر گونه احتمال اینکه «ولایت» به معنی

«محبت» باشد را نفی می کند و مشخص می سازد که در اینجا ولایت به مفهوم «امامت»

است. چنانچه بحث تفصیلی آن در بخش دوم کتاب گذشت.

و باز به صورت متواتر از طرق فریقین [شیعه و سنی] حدیث ثقلین که مشتمل بر

وجوب تمسک به کتاب و عترت و لزوم مراجعه به آنان است از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که

۳۱. من مات بغير وصية مات ميتة جاهلیة. (وسائل، ۳۵۲/۱۳، باب ۱، از ابواب احکام الوصایا، حدیث ۸).

۳۲. ماحق امرئ مسلم ان یبیت لیلین وله شیء یوصی فیہ الا وصیته مکتوبة عنده. (سنن ابن ماجه، ۹۱۰/۲).

کتاب الوصایا، باب ۲، حدیث ۲۶۹۹.

۳۳. مائده/۴۷.

۳۴. اخراج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری، قال: «نزلت هذه الآية: «یا ایها

الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» علی رسول الله (ص) يوم غدیر خم من علی بن ابی طالب». (الدر المنثور

۲/۲۹۸).

۳۵. عمران بن حصین عنه (ص): ماتریدون من علی، ماتریدون من علی، ماتریدون من علی؟ ان علیاً منی وانا

منه وهو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۲۹۶/۵، باب مناقب علی بن ابیطالب، حدیث ۳۷۹۶).

در جای خود مورد بحث قرار گرفت.

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که عترت پیامبر اکرم (ص) داناترین و فقیه‌ترین مردم هستند و پس از این خواهد آمد که آن کس که علم است، امامت نیز به وی اختصاص دارد. خلاصه کلام اینکه: حکومت و امامت و حفظ نظام جامعه در همه اعصار برای بشر ضروری است و هرگز بر شارع مقدس و قانونگذار حکیم این گمان نمی‌رود که چنین امر مهمی را مهمل رها گذاشته و حدود و شرایط آن را مشخص نفرموده باشد. آنچه تا اینجا گفته شد، برای اثبات مطلوب ما کافی است. سایر ادله و اخبار را باید به عنوان مؤید و مکمل این مطالب تلقی نمود و به همین جهت اگر سند برخی از آنها ضعیف باشد لطمه‌ای به اصل استدلال ما وارد نمی‌سازد. و این نکته‌ای است شایان تأمل و دقت.

دلیل سوم: [استدلال به روایت فضل بن شاذان در تبیین فلسفه امامت و ولایت] مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا و نیز در کتاب علل الشرایع از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری، از ابی الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان روایت می‌کند و (سند دیگری نیز از ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، از عموی خویش ابی عبدالله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل می‌کند) که آن حضرت فلسفه حکومت و ضرورت وجود امام را در حدیثی طولانی بیان فرمود که قسمتی از آن، بدین مضمون است:

«... اگر کسی بگوید چرا برای جامعه، اولی الامر و امام قرار داده شده و چرا مردم موظفند از دستورات امام پیروی کنند؟ در پاسخ گفته می‌شود به دلایل بسیار. یکی اینکه خداوند برای اعمال مردم، حدی قرار داده که نباید از آن تجاوز کنند و مردم معمولاً برای دست یافتن به لذت‌ها و منافع، به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و از حد خود می‌گذرند، لذا به فرد امینی نیاز است که زمام امور را به دست گرفته و مردم را از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و از فساد و وارد شدن در آنچه ممنوع شده‌اند بازدارد و حدود و احکام الهی را در جامعه اقامه نماید.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه و دسته و قوم و ملتی را نمی‌یابیم که برای اداره زندگی اجتماعی و مسائل دینی و دنیوی خود رئیس و رهبری نداشته باشند و خداوند حکیم هیچگاه چیزی را که مردم به آن نیاز دارند و قوام جامعه به آن است مهمل و معطل نمی‌گذارد.

رهبر و امام به جامعه نظام می‌بخشد تا در پرتو او با دشمنان قتال کنند و حقوق مردم را

از بیت المال به آنان می‌رساند، و جمعه و جماعات را اقامه می‌کند و با دشمنان مبارزه کرده و دست ستمگران را از سر مظلومین کوتاه می‌گرداند.

دیگر اینکه: اگر خداوند برای مردم، امام و رهبری امین و حافظ جامعه و امانتدار قرار نداده بود، شریعت فرسوده و دین ضایع و از دست رفته، و سنتهای الهی و از گونه می‌گردید و بدعت گذاران در دین بدعت گذاشته و افراد ملحد از آن می‌کاستند و امور دین را بر مردم مشتبه می‌ساختند و باتوجه به اینکه مردم ناقص، خلق شده و چون به رشد و کمال نرسیده‌اند محتاجند و از طرفی تحت تأثیر هواهایشان با یکدیگر اختلاف فکر و نظر دارند، باین حال اگر برایشان یک قیم و حافظ آنچه پیامبر آورده، نباشد دچار فساد و پراکندگی می‌شدند و دین و سنت و احکام و ایمان به تغییر و نابودی کشیده می‌شد و در این شرایط همه خلق به فساد کشیده می‌شدند.

در آخر این حدیث علی بن محمد بن قتیبه می‌گوید به فضل بن شاذان (راوی حدیث) گفت: آیا این مسائل را خودت استنباط و استخراج نموده و از عقلت بهره گرفته‌ای و یا اینها را شنیده و روایت می‌کنی؟

فضل گفت: خیر، این دلایل را از خودم نمی‌گویم، بلکه از مولایم امام رضا (ع) مرتبه‌ای پس از مرتبه‌ای و قسمتی پس از قسمتی شنیده‌ام و آنها را جمع نموده و مرتب کرده‌ام. گفت: پس می‌توانم این مطالب را از تو، به نقل از امام رضا (ع) بیان کنم؟ گفت: بلی^{۳۶}.

۳۶. روی الصدوق فی العیون والعلل عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری، عن ابی الحسن علی بن محمد بن قتیبه النیسابوری، عن الفضل بن شاذان، ورواه ایضاً عن ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، عن عمه ابی عبد الله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان فی حدیث طویل فی العلل وفیه: فان قال: فلم جعل اولی الامر وامر بطاعتهم؟ قبل: لعل کثیرة: منها: ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود وامروا ان لا یستعدوا ذلک الحد لما فیہ من فسادهم لم یکن یثبت ذلک ولا یقوم الا بان یجعل علیهم فیہ امیناً یمنعهم من التعدی والدخول فیما حظر علیهم. لانه لو لم یکن ذلک کذلک لکان احد لا یتربک لذته ومنفعته لفساد غیره فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود والاحکام.

و منها اننا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی امر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم ان یتربک الخلق مما یعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فبقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئهم و یقیم لهم جمعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم. و منها: انه لو لم یجعل لهم اماماً قیماً امیناً حافظاً مستودعاً لدرست الملة و ذهب الدین و غیرت السنة (السنة - علل) و الاحکام و لزداد فیہ المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهاوا ذلک علی المسلمین لا ناقد وجدنا الخلق منقوصین محتاجین غیر کاملین مع اختلافهم و اختلاف اهوائهم و تشتت انحاءهم (حالاهم - العلل) فلو لم یجعل لهم قیماً حافظاً لاجاء به الرسول (ص) لفسدوا

و همین مضمون را فضل بن شاذان برای محمد بن شاذان چنین نقل می‌کند: «من این علل را از مولای خودم ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) به طور متفرقه شنیدم و سپس آنها را جمع نموده و تنظیم کردم.»

بررسی زنجیره سند حدیث: شیخ طوسی در کتاب الفهرست خویش می‌نویسد: «راوی حدیث، فضل بن شاذان نیشابوری فقیهی است متکلم و عالمی جلیل‌القدر که دارای کتاب و تألیفات بسیاری است»^{۳۷}.

هم ایشان در کتاب رجال خود، او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و پدر او، (شاذان) را از اصحاب امام جواد (ع) محسوب نموده است^{۳۸}.

کتاب تنقیح المقال از نجاشی درباره فضل می‌نویسد: «قدر و منزلت فضل در بین شیعه امامیه مشهورتر و معروف‌تر از آن است که توصیف شود.»

و از رجال کشی نقل می‌کند: «فضل، صدوشتاد کتاب تألیف کرده است»^{۳۹}. خلاصه کلام اینکه تشکیک در شخصیت فضل با آن همه فضائل که برای وی گفته شده، تشکیک بی‌اساس و بی‌موردی است.

اما در سند روایت فوق، عبدالواحد و ابن قتیبه نیز ذکر شده است که این دو، در کتب رجال مورد اختلاف هستند: برخی آنها را توثیق و برخی آنها را مدح و برخی تضعیف کرده‌اند^{۴۰}. اما همین که مرحوم صدوق از آنها و از جعفر بن نعیم^{۴۱} روایت نقل کرده، مشخص می‌شود که به آنها اعتماد داشته است.

علی نحو ما بینا و غیرت الشرائع والسنن والاحکام والايمان وکان فی ذلک فساد الخلق اجمعین.

وفی آخر الحدیث ان علی بن محمد بن قتیبة قال للفضل بن شاذان: اخبرنی عن هذه العلل ذکرتها عن الاستنباط والاستخراج وهي من نتائج العقل او هي مما سمعته ورويته؟ فقال لی: ما كنت لاعلم مراد الله عزوجل - بما فرض ولا مراد رسوله (ص) بما شرع وسن ولا اعلل ذلك من ذات نفسي بل سمعتها من مولای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) المرة بعد المرة والشئ بعد الشئ، فجمعتها فقلت: فاحدث بها عنک عن الرضا (ع)؟ قال: نعم وقال لمحمد بن شاذان: سمعت هذه العلل من مولای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) متفرقة فجمعتها والفتها. (عیون اخبار الرضا (از نسخه خطی تصحیح شده) باب ۳۴، حدیث ۱، وعلل الشرائع ۹۵/۱، چاپ دیگر ۲۵۳/۱، باب ۱۸۲، حدیث ۹).

۳۷. الفهرست/۱۲۴ (چاپ دیگر/۱۵۰)

۳۸. رجال شیخ طوسی ۴۲۰ و ۴۳۴ و ۴۰۲.

۳۹. تنقیح المقال، ۹/۲ از باب الفاء.

۴۰. تنقیح المقال، ۲۳۳/۲ و ۳۰۸/۲.

۴۱. همان مدرک، ۲۲۸/۱.

و اما محمد بن شاذان را مرحوم ابن طاووس از وکلای ناحیه مقدسه امام زمان (عج) محسوب نموده و گفته است: «همین قضیه در مورد اطمینان بودن او کافی است»^{۴۲}. بلی! نکته قابل ملاحظه‌ای که در سند روایت موجود است این است که باتوجه به اینکه مرحوم شیخ در کتاب رجال خویش، فضل را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شمرده، چگونه فضل این روایت را از امام رضا (ع) نقل نموده است؟

در جواب ممکن است گفته شود که شهرت فضل در عصر این دو امام بزرگوار بوده، اما دوران نوجوانی خود را در حضور امام رضا (ع) در خراسان گذرانده و از محضر آن حضرت استفاده می‌برده است، گذشته از اینکه در رجال کشی آمده که فضل از جماعتی و از جمله ابن ابی عمیر، و صفوان و ابن محبوب و ابن بزیع که از اصحاب حضرت رضا (ع) و در طبقه ششم قرار دارند روایت نقل می‌کند^{۴۳}. پس می‌تواند قاعدتاً از امام رضا روایت کند، زیرا وفات فضل در سنه ۲۶۰ و شهادت آن حضرت بر حسب روایات مختلفه در تاریخ ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۶ بوده است.

اینها مطالبی بود که اجمالاً به سند حدیث مربوط می‌شد.

گسترده‌گی علت در مفهوم روایت: و اما آنچه از دلالت این روایت استفاده می‌گردد این است که: اگرچه موضوع مورد پرسش در این روایت، امامت ائمه معصومین علیهم السلام است، اما عللی که در پاسخ بیان شده، عام است و شامل همه زمانها می‌گردد. حکمت و فایده وجود امام چنانچه امام (ع) بیان فرمود، بسیار زیاد و گسترده است که در روایت سه نمونه از آن یادآوری شده است:

- ۱- اجرای احکام اسلام و جلوگیری از پافرا گذاشتن از قوانین و مقررات اسلام.
- ۲- ضرورت وجود امام برای بهبود زندگی دینی و دنیوی مردم.
- ۳- مصون و محفوظ ماندن احکام الهی از دگرگونی و تحریف و کهنه شدن و از بین رفتن.

حال باید دید آیا این علت‌های سه‌گانه در زمان غیبت وجود ندارد؟ آیا مردم در عصر غیبت تبدیل به فرشته می‌شوند؟ آیا به پیشوا و رهبری که امور آنان را منظم نموده و شر ستمگران را از سرستمدیدگان کوتاه کند، و کسی که آنان را از تعدی نمودن و از وارد شدن در اموری که منع شده‌اند بازدارد، نیاز ندارند؟!

۴۲. همان مدرک: ۱۳۰/۳۹.

۴۳. تنقیح المقال، ۱/۱۱۲ از باب الفاء، واختیار معرفة الرجال ۵۴۳/۱.

دلیل چهارم: [استدلال به کلام امیرالمؤمنین (ع) به هنگام رد شبهه خوارج]-
امیرالمؤمنین علی (ع) پس از جنگ صفین هنگامی که شعار خوارج را درباره حکومت شنید که با گفتن «لا حکم الا لله» قصد نفی امامت آن حضرت را دارند و به گونه‌ای می‌خواهند اصل حکومت و امامت را مورد انکار قرار دهند، فرمود:

«کلمه حق است که از آن، اراده باطل نموده‌اند، بلی حکم از آن خداوند است، اما اینان می‌گویند حکومت و امارت نیز فقط مخصوص خداوند است و حال آنکه مردم مجبور هستند امیر و حاکمی - فاجر یا صالح - داشته باشند تا در سایه حکومت او مؤمن، وظایف خود را انجام دهد و کافر از زندگی دنیوی خود بهره گیرد و تاملتها به پایان رسد و همچنین مالیاتها توسط وی جمع‌آوری گردد و با دشمنان مبارزه شود، راهها ایمنی یافته و حق ضعیف از قوی گرفته شود و نیکوکار آسایش یابد و از شر افراد فاجر، ایمنی حاصل گردد».

و در کلام دیگری هنگامی که شعار «تحکیم» خوارج را شنید، فرمود:
«حکم الله انتظار فیکم - حکم خدا را درباره شما انتظار می‌کشم» و فرمود:
«در حکومت شخص نیکوکار، افراد متقی به انجام وظایف خود موفق می‌شوند، و در حکومت شخص فاجر، افراد شقی به بهره‌های دنیایی خود می‌رسند تا اینکه مدت زندگانی آنان به پایان رسیده و مرگشان فرا رسد».

مبرد، در کتاب کامل، کلام دیگری را بدین مضمون از آن حضرت نقل می‌کند:
«هنگامی که علی (ع) صدای آنان را که فریاد «لا حکم الا لله» سر می‌دادند، شنید، فرمود:

سخن عادلانه‌ای است که از آن اراده ستم نموده‌اند، اینان می‌گویند حکومتی نباید باشد، باینکه مردم ناچار از حکومت هستند، نیکوکار باشد یا بدکار».
در کنز العمال نیز از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

۴۴. کلمه حق یراد بها الباطل. نعم، انه لا حکم الا لله ولكن هؤلاء يقولون: لا امرة الا لله، وانه لا بد للناس من امیر بر او فاجر، يعمل فی امرته المؤمن ويستمتع فیها الکافر، و يبلغ الله فیها الاجل ویجمع به الفی و یقاتل به العدو و تامن به السبل ویؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر».
وفی رواية اخرى: انه علیه السلام لما سمع تحکیمهم قال: «حکم الله انتظار فیکم» وقال: اما الامرة البرة فیمعمل فیها التقی واما الامرة الفاجرة فیمتع فیها الشقی الی ان تنقطع مدته وتدرکه منيته. (نهج البلاغة فیض، ۱۲۵/ج ۸۲، خطبه ۴۰).

۴۵. کلمه عادلة یراد بها جور، انما يقولون لا امارة ولا بد من امارة برة او فاجرة. الكامل ۱۳۱/۲.

«مردم اصلاح نخواهند شد مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بدکار. گفتند ای امیر مؤمنان، اصلاح مردم توسط حاکم نیکوکار مشخص است، اما در حکومت حاکم بدکار فاجر چگونه؟ حضرت فرمود: در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راهها را امن و با دشمنان مبارزه و مالیاتها را جمع و حدود را اقامه، و وسیله زیارت خانه خود را فراهم می‌آورد و شخص مسلمان مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می‌نماید تا اجل او فرا رسد و از دار دنیا برود»^{۴۶}.

و در کتاب مصنف ابن ابی شیبہ به سند وی از ابی‌البختری نقل شده که گفت: «مردی وارد مسجد شد و گفت: «لا حکم الا لله» حضرت فرمود: بله حکم نیست مگر برای خداوند، همانا وعده خدا حق است و کسانی که یقین به مبدأ و معاد ندارند ترا خفیف و ضعیف نکنند»^{۴۷} [آنگاه حضرت رو به مردم نموده و فرمود: «آیا می‌دانید اینان [خوارج] چه می‌گویند؟ اینان می‌گویند امارت و حکومتی نباید باشد! ای مردم، شما را اصلاح نخواهد کرد مگر فرمانده و امیر، نیکوکار باشد یا بدکار! گفتند نیکوکار را می‌دانیم، اما بدکار چگونه؟ حضرت فرمود:

مؤمن در آن حکومت استخدام شده و به وظایف خود عمل می‌کند و فاجر برای نشان دادن خود مهلت داده می‌شود و خداوند هر چیز را به سرآمد خود می‌رساند. چنین امیری راههای شما را امن و بازارهای شما را بارونق و سرپا نگاه می‌دارد، بیت‌المال را بین شما تقسیم، و با دشمنانتان مبارزه و قتال می‌کند و حق ضعیف را از افراد قوی [یا افراد سرسخت و بدخو] می‌گیرد»^{۴۸}.

۴۶. کنز العمال عن البيهقي، عن علي (ع) قال: لا يصلح الناس الا امير بر او فاجر، قالوا: يا امير المؤمنين هذا البر فكيف بالفاجر؟ قال: ان الفاجر يؤمن الله به السبيل ويجاهد به العدو ويجبي به الفى ويقام به الحدود ويحج به البيت ويبعد الله فيه المسلم اماناً حتى ياتيه اجله. (كنز العمال ۷۵۱/۵، باب دوم از كتاب خلافت، حديث ۱۴۲۸۶).

۴۷. اشاره به آیه شریفه «فاصبر ان وعد الله حق ولا يستخفك الذين لا يوقنون» است که خداوند سبحان، پیامبر را در مقابل استهزای کفار و مشرکین دل‌داری داده و دستور به پایداری و استقامت می‌دهد.

۴۸. فی مصنف ابن ابی شیبہ بسنده عن ابی البختری، قال: دخل رجل المسجد فقال: «لا حکم الا لله» فقال علی (ع) لا حکم الا لله، ان وعد الله حق ولا يستخفك الذين لا يوقنون فما تدرين ما يقولون هؤلاء؟ يقولون: لامارة، ايها الناس، انه لا يصلحكم الا امير بر او فاجر قالوا: هذا البرقذ عرفناه فما بال الفاجر؟ فقال: يعمل المؤمن ويملي للفاجر ويبلغ الله الاجل وتؤمن سبلکم وتقوم اسواقکم ويقسم فيکم ويجاهد عدوكم ويؤخذ للضعيف من القوى او قال من الشديد منكم. (المصنف ۳۲۸/۱۵، كتاب الجمل، حديث ۱۹۷۷۷).

کنز العمال نیز همین روایت را از ابی‌البختری نقل نموده است.^{۴۹}

توضیح روایت: آنچه در توضیح این روایات [که مضمون آنها نزدیک به هم است] باید گفت این است که: شعار خوارج که می‌گفتند: «لا حکم الا لله» حکم نیست مگر از آن خداوند، شعاری بود که آنان در جنگ صفین سردادند و پس از آن نیز همواره در فرصتهای مختلف تکرار می‌کردند، این شعار سوءاستفاده‌ای بود از یک حقیقت و آن اینکه خداوند تبارک و تعالی امر و حکم را فقط از آن خود می‌داند و منظور از آن ممکن است حکم تکوینی باشد. یعنی اگر خداوند متعال در عالم تکوین چیزی را اراده فرمود، هیچ چیز نمی‌تواند حکم و خواست تکوینی او را تغییر دهد. و ممکن است حکم تشریعی باشد، بدینصورت که شارع و وضع کننده اصلی احکام در واقع خداوند تبارک و تعالی است و حکم رهبر و فرمانده حق در موارد جزئی نیز در واقع به حکم کلی خداوند و تطبیق بر آن بازگشت می‌کند و یا وجهه حق بودن این شعار بدان جهت باشد که این خداوند است که اطاعت حاکم را واجب نموده است.

و اما اینکه «آنان از این شعار حق، اراده باطل نموده‌اند» بدان جهت است که آنان با توسل به این شعار قصد داشتند از جهت شرعی امر و اگذاری قضاوت به دو حکم [عمر بن عاص و ابوموسی] را باطل اعلام کنند [با اینکه در ابتدا خود مسبب آن بودند] و در این ارتباط امارت و خلافت امیرالمؤمنین (ع) را مورد انکار قرار دهند و به همین جهت در صفین به آن حضرت می‌گفتند: «الحکم لله یا علی لاک^{۵۰}». حکم از آن خداست ای علی نه از آن تو».

و اما اینکه حضرت فرمود «مردم مجبور از حکومتند، نیکوکار باشد یا بدکار»، آنحضرت نمی‌خواهد به حکومت افراد فاجر و بدکار مشروعیت ببخشد، بلکه در صدد است این نکته را بفهماند که حکومت ولو حکومت فاجر باشد بر هرج و مرج عقلاً مقدم است، و روایت‌های ذیل نیز مؤید همین معناست:

در شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «امام ستمگر از فتنه بهتر است»^{۵۱}.

و باز از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود:

۴۹. کنز العمال، ۳۹/۱۱، کتاب الفتن، حدیث ۳۱۶۱۸.

۵۰. وقعة صفین/۵۱۲.

۵۱. الامام الجائر خیر من الفتنه. (شرح نهج البلاغه ابن میثم ۱۰۳/۲).

«خداوند این دین را یاری خواهد نمود به وسیله گروهی که در قیامت اعمال پسندیده و نیکی برای آنان نیست.»^{۵۲}

(و در روایتی دیگر آمده، ولو به وسیله فردی فاسق).

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«والی ستمگر کینه توز بهتر از هرج و مرج و فتنه‌ای است که مداوم باشد.»^{۵۳}

و در بهار از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«شیر درنده بهتر از سلطان ستمگر، و سلطان ستمگر بهتر از فتنه‌ای است که

مداوم باشد.»^{۵۴}

و اینکه فرمود: «مؤمن در حکومت او وظایف خود را انجام می‌دهد و کافر از دنیای خود بهره می‌برد»، شاید «لف و نشر مرتب» باشد [بدین معنی که در حکومت والی نیکوکار مؤمن وظایف خود را انجام می‌دهد و در حکومت والی فاجر و بدکار، کافر به بهره‌های دنیایی خود می‌رسد].

و محتمل است که همه به حکومت فاجر باز گردد و یا به مطلق حکومت [در مقابل هرج و مرج و فتنه] و یا اینکه مؤمن در حکومت فاجر، مسؤولیت می‌پذیرد و بدین وسیله عدالت را در میان مردم عملی می‌سازد، چنانچه علی بن یقطین در حکومت هارون الرشید اینگونه بود.

و اینکه فرمود «نیکوکار آسایش یابد» یعنی به خاطر توجه به اموری که ذکر شد و یا با فرارسیدن مرگ و از دار دنیا رفتنش.

و اینکه فرمود: «از شر فاجر ایمنی حاصل گردد» به خاطر توجه به همان امور یا به خاطر مرگ فاجر، یا عزل وی. [یعنی با قوام و قیام امور دنیایی مردم، شر فاجر از سر مؤمنین کم خواهد شد]

و کلمه تحکیم ظاهراً مصدر قراردادی است برای جمله «لا حکم الا لله» همانند کلمه «تهلیل» که مراد از آن، گفتن «لا اله الا الله» است. در هر صورت دلالت این روایت بر لزوم و ضرورت دولت و حکومت برای همه زمانها و مکانها آشکار است و هیچ تردیدی در آن نیست

۵۲. ان الله لیؤید هذا الدین بقوم لا یمسوا لاهل فی الاخرة وروی بالرجل الفاسق (شرح نهج البلاغة ابن میثم ۱۰۳/۲).

۵۳. وال ظلوم غشوم، خیر من فتنه تدوم. (غرر ودرر، ۲۳۶/۶، حدیث ۱۰۱۰۹).

۵۴. اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم (بهار الانوار ۳۵۹/۷۲).

و بر مردم روا نیست که نسبت به اقامه حکومت کوتاهی نمایند، بلکه واجب است حکومت واجد شرایط را ایجاد، و از آن حمایت و پشتیبانی نموده و از دستورات وی اطاعت و پیروی کنند.

دلیل پنجم: [استدلال به کلام امیرالمؤمنین (ع) در کتاب محکم و متشابه] - کتاب محکم و متشابه از تفسیر نعمانی، از امیرالمؤمنین (ع) روایتی نقل نموده که قسمتی از آن اینگونه است:

«امر ونهی دارای وجه و جهت واحدی هستند، هیچیک از معانی امر نیست، مگر اینکه بعد از آن نهی است و هیچیک از وجوه نهی نیست مگر اینکه همراه با آن امری وجود دارد. خداوند متعال در کتاب خویش می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذادعاکم لما یحبیکم»^{۵۵}. ای مؤمنان، خدا و رسول او را هنگامی که شما را به آنچه حیات و زندگی می‌بخشد دعوت می‌کنند، اجابت کنید.

خداوند سبحان در این آیه بیان داشته که حیات و زندگی مردم امکان ندارد مگر در سایه امر ونهی، همانند آیه شریفه «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الابلب»^{۵۶} برای شما در قصاص زندگی است، ای خردمندان، و مانند آن است آیه شریفه «ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر»^{۵۷} رکوع و سجده کنید و عبادت پروردگارتان را انجام داده و کارهای شایسته کنید. و خیر که در ذیل آیه گفته شده کارهایی است که موجب بقا و دوام زندگی است.

این آیات، روشن‌ترین دلیل بر این است که امت نیاز به امام دارد تا زمام امور را به دست گرفته و آنان را امر ونهی نماید، حدود الهی را اقامه و با دشمنان بجنگد، غنایم را تقسیم و حقوق واجب الهی را از مردم وصول کند و درهای خیر و مصلحت را به روی مردم گشوده و آنان را از آنچه به ضررشان است بیم دهد. زیرا امر ونهی یکی از اسباب حیات و بقای جامعه است و گر نه شوق و ترس از بین رفته و جلوی عصیانها گرفته نمی‌شود و شیرازه امور از هم می‌گسلد و این به هم ریختگی سبب هلاکت مردم می‌گردد. پس همانا عامل اصلی بقای جامعه در خوردنیه

۵۵. انفال/۲۴.

۵۶. بقره/۱۷۹.

۵۷. حج/۷۷.

و نوشیدنیها و مسکن و پوشاک و عقد و ازدواج و حلال و حرام، در امر و نهی است، زیرا خداوند سبحان مردم را بی‌نیاز از اینها خلق نکرده و حیات و بقای اولین مخلوق انسانها که حضرت آدم (ع) بود نیز بدون امر و نهی امکان‌پذیر نبوده است»^{۵۸}.

نکته‌ای درباره کتاب محکم و متشابه: در همین جا این نکته را باید یادآور شد که محدث بزرگوار، مرحوم مجلسی طاب ثراه مجموع این کتاب [محکم و متشابه] را در کتاب القرآن بحار [بحار الانوار ۱/۹۰-۹۷ باب ۱۲۸ کتاب القرآن] آورده است و ظاهر این نقل این است که تمام کتاب محکم و متشابه روایتی است از امیرالمؤمنین (ع) که در اول بحار نیز این نکته گوشزد شده در آنجا می‌نویسد:

مطالب این کتاب را در یک رساله قدیمی منسوب به سعد اشعری یافته که مطالب آن از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده و ایشان ترتیب آن را تغییر داده و برخی اخبار را به آن افزوده است.

اما آنچه به نظر ما می‌رسد و سبک کتاب گوله آن است این است که این کتاب، تألیف یکی از علمای شیعه است که گفتار خویش را با روایات درهم آمیخته، و کتاب مشتمل بر مطالبی است که نمی‌توان به همه آنها استناد نمود. برای دریافت این نکته باید به خود کتاب مراجعه نمود و با تأمل در آن نگریست.

دلیل ششم: [استدلال به کلام امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به نامه معاویه]
در کتاب سلیم بن قیس آمده است، هنگامی که نامه معاویه توسط ابودرداء و ابوهریره به دست امام (ع) رسید و آن حضرت به مضمون آن، که درخواست بازگرداندن قاتلین عثمان به معاویه به منظور کشتن آنان بود، مطلع گردید، در پاسخ فرمودند:
ای ابوهریره وای ابودرداء، شما پیام و نامه معاویه را به من رساندید، اینک توجه کنید، آنچه را برای شما می‌گویم، برای معاویه باز گوید. به معاویه بگوید:

«جریان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست. یا اینکه رهبر و امام صالحی بود که مردم را به هدایت دعوت می‌کرد که در این صورت ریختن خون او حرام و یاری کردن او واجب بود و هیچ کس حق نداشت از فرمان او سرپیچی نموده و در شکست و ذلت او تلاش کند. و یا رهبر و امامی بود گمراه و ستمگر، که در آن صورت ریختن خون او حلال و یاری

کردن او حرام و غیر جایز بود، در هر دو صورت بعد از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان، چه بر حق بوده، یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدور الدم بوده یا غیر مهدور الدم، بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکنند، و هیچ عملی انجام ندهند تا اینکه امام و رهبری عقیف و عالم و پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سروسامان دادن به امور پراکنده و گرفتن حق مظلومین از ستمگران، و حفظ استقلال و تمامیت کشور اسلامی و جمع آوری مالیاتها و حفظ نظام، برگزینند. پس از آن، جریان پی گیری قتل امام مقتول خود را، که گمان می رود مظلوم کشته شده است، از او درخواست کنند. در آن صورت اگر مقتول، مظلوم کشته شده بود، امام حکم مطالبه خونش را به اولیائش صادر خواهد کرد و اگر ظالم و ستمگر بوده است، طبق مصالح هر گونه صلاح دانست حکم خواهد نمود.

این اولین وظیفه ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند، در صورتی که انتخاب رهبر به دست آنان باشد، و اگر تعیین امام به عهده خدا و رسولش باشد در آن صورت، خدا و رسول او امام را مشخص کرده و از عهده این مهم برآمده اند و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از او مأمور نموده اند. خدا مردم را بی نیاز از اعمال نظر و انتخاب کرده و شخص پیامبر، امام بعد از خود را معین و مردم را ملزم به اطاعت از او نموده است.

گذشته از این، مردم پس از کشته شدن عثمان بامن بیعت کردند و نیز مهاجرین و انصار پس از سه روز مشورت در مورد خلافت من به همین نتیجه رسیدند، و اینان همان کسانی هستند که قبلاً با ابوبکر و عثمان بیعت کرده و خلافت آنها را تثبیت نموده بودند.

و این معنی را اهل بدر و پیشتاژان مهاجرین و انصار، متصدی شدند، علاوه بر این امتیازی که برای من هست این است که بیعت با دیگران (ابوبکر و عمر و عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آنکه بیعت بامن، با حضور و مشورت مردم انجام گرفت. پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق اختیار و انتخاب را دارند و هر کس را انتخاب کنند از اختیار و تعیین خدای سبحان و رسولش مقدم است و چنین شخصی بر هدایت است و امام آنان محسوب می شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت نموده و یاری اش دهند، در این صورت مردم با هم مشورت نموده و بالا جماع مرا انتخاب کرده اند. و اگر خداوند سبحان، امام را انتخاب می کند و اختیار به دست اوست، همانا خداوند مرا برای امامت برگزیده و مرا خلیفه خود قرار داده است و در کتاب و سنت، مردم را به اطاعت از من فراخوانده و این انتخاب خدای

سبحان، حجت مرا قوی تر و حقم را مسلم می سازد و...»^{۵۹}.

این روایت بر لزوم حکومت در تمام زمانها و مکانها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگر به روشنی دلالت دارد، نهایت امر اینکه اگر امام و حاکم از جانب خداوند تبارک و تعالی مشخص شده باشد، همانگونه که ما در مورد ائمه معصومین^(ع) معتقدیم، واجب است از آنان اطاعت نمود و تسلیم آنان بود و اگر خدای متعال، شخص یا اشخاص خاصی را تعیین نکرده باشد بر مردم لازم است برای خود امام و حاکمی تعیین کنند تا حافظ جامعه و احکام اسلام و آنچه در این روایت ذکر شده است، باشد. در عصر غیبت نیز بر مردم واجب است برای رتق و فتق امور اجتماعی خود رهبر و امام صالحی را از بین خود انتخاب کنند، زیرا حکم به تعطیل حکومت در عصر غیبت در واقع حکم به تعطیل اسلام است، و این آن چیزی است که قطعاً خداوند سبحان به آن راضی نخواهد بود.

این روایت باز بر این معنی دلالت دارد که امامت از دو طریق منعقد می گردد، یا به وسیله نصب از بالا [از جانب خداوند تبارک و تعالی توسط پیامبر اکرم] و یا انتخاب از جانب مردم مسلمان. گرچه به حسب رتبه، شکل اول بر دوم مقدم است، چنانچه ما در بخش پنجم کتاب به بررسی آن خواهیم پرداخت.

سخنی در باره کتاب منسوب به سلیم بن قیس: باتوجه به اینکه روایت فوق از کتاب سلیم بن قیس نقل شده و در باره سلیم و کتاب او قضاوت های متفاوتی شده است که برای اهل تحقیق خالی از فایده نیست به اختصار نقطه نظر های علمای رجال را در این باره متذکر می شویم:

- شیخ طوسی «ره» در فهرست خود می گوید: سلیم بن قیس هلالی که به «ابا صادق» ملقب بود، دارای کتابی است که آن را ابن ابی جید از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن ابی القاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی از ابراهیم بن عمریمنی از سلیم بن قیس روایت کرده است.^{۶۰} از این کلام آشکار می شود که حماد در موردی این کتاب را از ابان بدون واسطه و گاهی از وی با واسطه ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده است.

- ابن ندیم در فهرست خود می نویسد: من محمد بن اسحاق می گویم: سلیم بن قیس

۵۹. کتاب سلیم بن قیس ۱۸۲/ ۵۵۵/۸ بحار (از چاپ قدیم).

۶۰. فهرست شیخ طوسی ۸۱/ و چاپ دیگر ۱۰۷.

از اصحاب امیرالمؤمنین^(ع) بود که از دست حجاج بن یوسف که در صدد قتل او بود، گریخت و به ابان بن ابی عیاش پناه آورد و ابان، او را نزد خود پناه داد، هنگامی که وفات او فرارسید، به ابان گفت مرگ من فرارسیده و تو حقی به گردن من داری و پیامبر اکرم در فلان و بهمان، مسائل مهمی داشت و در این باره کتابی را به او داد که این کتاب همان کتاب مشهور سلیم بن قیس است که ابان بن ابی عیاش از قول او نقل کرده و کسی غیر از ابان آن را نقل نکرده است.^{۶۱}

- کشی در رجال خود می نویسد: ابان گویا کتاب را بر علی بن الحسین امام سجاد^(ع) قرائت نموده و آن حضرت فرموده: «صدق سلیم رحمه الله علیه هذا حدیث نعرفه». راست گفته است سلیم، خدای او را رحمت کند، این حدیثی است که ما از آن آگاهی داریم. در روایت دیگری آمده است: «ابان گفت پس از وفات علی بن الحسین^(ع) خداوند نصیب من کرد که به حج مشرف شوم، در آنجا امام محمد باقر^(ع) را ملاقات نمودم، همه این حدیث را برای او خواندم... حضرت فرمود: «سلیم درست گفته است»^{۶۲}

- در کتاب غیبت نعمانی می نویسد: در بین جمیع فقها و راویان شیعه در اینکه کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگترین و قدیمی ترین کتب اصولی شیعه است خلافت وجود ندارد که اهل علم و راویان احادیث اهل بیت طاهرین^(ع) نقل کرده اند، زیرا تمام آنچه در آن نقل شده از پیامبر اکرم^(ص) و امیرالمؤمنین^(ع) و مقداد و سلمان فارسی و ابی ذر و افراد دیگری نظیر اینهاست که همه صحابی پیامبر اکرم^(ص) و امیرالمؤمنین^(ع) بوده اند و مطالب خود را از آنها شنیده اند و این یکی از اصولی است که شیعه همواره به آن مراجعه می کرده و به آن اعتماد نموده اند.^{۶۳}

- مرحوم کلینی در کتاب شریف اصول کافی نیز از کتاب سلیم روایتهای زیادی را نقل کرده و این دلیل بر این است که به آن اعتماد داشته، زیرا در دیباچه کافی، مرحوم کلینی چنین گفته است: «بالاثار الصحیحه عن الصادقین^(ع)» و این نشانه آن است که آنچه را در کافی نقل کرده صحیح می دانسته است.

- در مسند احمد حنبل نیز ذکری از این کتاب به میان آمده، ولیکن به جای «سلیم بن قیس» سلیمان بن قیس آمده است. احمد از ابی عوانه، او از ابی بشر، او از سلیمان بن

۶۱. فهرست ابن ندیم ۳۲۱/ (چاپ دیگر ۳۷۵).

۶۲. اختیار معرفة الرجال ۱۰۴-۱۰۵.

۶۳. غیبت نعمانی ۶۱/ (چاپ دیگر ۱۰۱) باب ۴ ذیل حدیث ۲۰.

قیس، او از جابر، حدیثی را نقل می‌کند، سپس (احمد) می‌گوید ابو عوانه از قول ابی بشر گفت این حدیث در کتاب سلیمان بن قیس بوده است.^{۶۴}

اما چنانچه گفته شده، راوی این کتاب تنها ابان است که علمای رجال، او را ضعیف شمرده‌اند. نقطه نظرات علمای رجال در باره وی اینگونه است:

- مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش می‌نویسد: «ابان بن ابی عیاش فیروز، تابعی و ضعیف است»^{۶۵}. مرحوم شیخ مفید در آخر کتاب تصحیح الاعتقاد می‌گوید: «گرچه پارهای از مطالب حدیث [کتاب] سلیم بن قیس که به روایت ابان بن ابی عیاش نقل شده است، درست است، اما اکثر آن قابل اعتماد نیست. در آن کتاب تخیل و تدلیس صورت گرفته و مطالب صحیح و غیر صحیح باهم درآمیخته است و شخص متدین سزاوار است از عمل به تمام آنچه در آن آمده، اجتناب کرده و به همه مطالب آن اعتماد نکند»^{۶۶}.

- ابن غضائری در رجال خود می‌نویسد: «کتاب سلیم بن قیس، بی‌تردید جعلی است و در نوشته‌های کتاب، دلایلی وجود دارد که مدعای ما را اثبات می‌کند، از جمله اینکه گفته است محمد بن ابی بکر پدرش را به هنگام مرگ موعظه می‌کرد و دیگر اینکه گفته است: ائمه علیهم‌السلام سیزده نفر هستند و...»^{۶۷}.

غرض ابن غضائری این است که محمد بن ابی بکر در حجة‌الوداع به دنیا آمد و مدت خلافت پدرش دو سال و چند ماه بیشتر نبود و در نتیجه محمد به هنگام فوت پدرش کودک خردسال بیشتر نبوده و معقول نیست که در چنین سنی پدرش را موعظه کرده باشد.

- اما مرحوم شهید ثانی در پاسخ به ابن غضائری در دفاع از کتاب سلیم بن قیس فرموده است: «آنچه من در نسخه کتاب سلیم مشاهده کرده‌ام، این است که عبدالله فرزند عمر (خلیفه دوم) به هنگام فوت پدرش (عمر) وی را موعظه می‌کرده است و دیگر اینکه گفته است ائمه از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آنان رسول الله (ص) و ائمه دوازده گانه (ع) هستند. پس اشکالی در این تعبیر نیست.»

۶۴. مسند احمد، ۳/۳۳۲.

۶۵. رجال شیخ، ۱۶/۰۰.

۶۶. تصحیح الاعتقاد، ۱۲۶.

۶۷. تنقیح المقال، ۲/۵۲.

اینها سخنان علمای رجال در باره این کتاب بود، در هر صورت اعتماد بر این کتاب در اثبات حکم شرعی مشکل است مگر اینکه صرفاً برای تأیید به آن استناد شود و این نکته‌ای است شایان توجه.

دلیل هفتم: [اثبات حکومت براساس یک صغری و کبری منطقی از آیات و روایات] با اندکی دقت و با تشکیل یک صغری و کبری منطقی از آیات و روایات می‌توان ضرورت وجود حکومت در مکتب اسلام را نتیجه‌گیری کرد.

صغری: اسلام مردم را به تجمع و تشکل و ارتباط با یکدیگر و توحید کلمه دعوت نموده و از تفرقه و اختلاف و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی باز داشته است.

کبری: حکومت و امامت، وسیله تشکل و نظام جامعه، و حفظ وحدت و انسجام مردم است.

نتیجه: پس تشکیل حکومت برای جامعه اسلامی ضروری است و اسلام ایجاد آن را لازم دانسته است.

اما آنچه بر صغرای قضیه دلالت دارد آیاتی چند و روایات بسیار زیاد و بلکه متواتری است که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا و اذکر و نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً^{۶۸}.

همگی به ریسمان محکم الهی جنگ زده و متفرق نشوید و نعمت خدا را یاد آرید، آن زمان که دشمن یکدیگر بودید و خدا بین قلبهای شما الفت برقرار نمود، و به نعمت پروردگار با یکدیگر برادر شدید.

انما المؤمنون اخوة-^{۶۹} همانا مؤمنین با یکدیگر برادر هستند.

یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا...^{۷۰} ای مؤمنین صبر و مقاومت کنید و

یکدیگر را به مقاومت و صبر توصیه نمایید و باهم رابطه برقرار کنید.

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان.^{۷۱}

ای مؤمنان با تمام وجود در اسلام [یا در زندگی مسالمت‌آمیز با یکدیگر] وارد شوید

و از گامها و نقشه‌های شیطان پیروی نکنید. و آیات دیگری در این زمینه که مردم را به

۶۸. آل عمران/ ۱۰۳.

۶۹. حجرات/ ۱۰.

۷۰. آل عمران/ ۲۰.

۷۱. بقره/ ۲۰۸.

تشکل و وحدت دعوت می‌کند.

و اما روایات: ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که فرمود:

«سه چیز است که قلب شخص مسلمان نسبت به آن خیانت نخواهد کرد: اخلاص برای خدا، نصیحت به پیشوایان و رهبران مسلمین، و هماهنگی و همراهی با جماعت مسلمانان زیرا در این صورت مشمول دعای جمعی مسلمین می‌شوند که در حق جمع دعا می‌کنند. مسلمانان با همدیگر برادرند و خونهای آنها با یکدیگر همگون است و کوچکترین آنها ذمه سایرین را به عهده خواهد گرفت.»^{۷۲}
امام جعفر صادق (ع) فرمود: «کسی که از اجتماع مسلمانان به اندازه یک وجب فاصله بگیرد، رشته اسلام را از گردن خود برداشته است.»^{۷۳}

و نیز فرمود: «کسی که از جماعت مسلمانان فاصله بگیرد و عهد بیعت خود با امام را بشکند در روز قیامت تک و بی‌پناه، خدا را ملاقات خواهد کرد.»^{۷۴}
در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«همیشه با جماعت‌های بزرگ باشید [با توده مردم مسلمان حرکت کنید] زیرا دست خدا با جماعت است، و از تفرقه بهره‌یزید، همانا انسان تک‌رو، طعمه شیطان است، همان گونه که گوسفند تک‌رو، طعمه گرگ است، آگاه باشید هر کس مردم را به تفرقه دعوت کرد او را بکشید ولو اینکه زیر عمامه من باشد.»^{۷۵}

نیز می‌فرماید: «همانا اینان [طلحه و زبیر، جریان ناکثین] با یکدیگر تفاهم نموده و به انگیزه مخالفت با حکومت من، هم جهت شده‌اند، و تا هنگامی که بروحدت و اجتماع شما بیم نداشته باشم مقاومت خواهم کرد، اینان اگر در این تفکر باطل و انحرافی خود موفق

۷۲. ان رسول الله (ص) قال: ثلاث لا یفل علیهن من قلب امرئ مسلم: اخلاص العمل لله والنصیحة لائمة المسلمين والزموم لجماعتهم، فان دعوتهم محیطة من ورائهم. المسلمون تنکافاً دماؤهم وبسعی بذمتهم ادناهم (اصول کافی ۴۰۳/۱ باب ما امر النبی (ص) ... حدیث ۱).

۷۳. من فارق جماعة المسلمين قید شیر فقد خلع ربقه لا سلام من عنقه. (اصول کافی، ۴/۱، همان باب، حدیث ۴).

۷۴. من فارق جماعة المسلمين ونکت صفقة الامام جاء الى الله اجذم. (اصول کافی ۴۰۵/۱ همان باب، حدیث ۵).

۷۵. والزموا السواد الاعظم فان يد الله على الجماعة وایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب، الا من دعا الى هذا الشعار فاقتلوه ولو کان تحت عما متی هذه. (نهج البلاغه، خطبة ۱۲۷، فیض ۳۹۲، ل/ج ۱۸۴).

شوند، نظام مسلمین درهم ریخته و وحدت جامعه گسسته خواهد شد».^{۷۶}

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«شخص مؤمن نسبت به مؤمن دیگر همانند شالوده ساختمان است که بخشی از

آن، بخش دیگر را استحکام می بخشد».^{۷۷}

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«کسی که به نزد شما آمده و قصد دارد با اینکه شما بر فردی گردآمده و رهبری

او را پذیرفته‌اید عصای شما را شکسته و وحدت شما را تبدیل به تفرقه کند، او را

بکشید».^{۷۸}

و اما روایاتی که دلالت بر کبرای قضیه دارد [یعنی امامت و حکومت را باعث انسجام و

و اداره جامعه و عامل وحدت امت می‌داند]. اجمالاً از این قرار است:

۱- در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«خداوند ایمان را برای رهایی شما از پلیدی شرک... و امامت را برای نظام

یافتن و انسجام امت، و اطاعت از امام را، برای بزرگداشت و عظمت امامت

قرار داد».^{۷۹}

در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه به جای کلمه «والامامة»، «والامانات (امانتها) درج

شده است، ولی در نسخهای که در سال ۴۹۴ هجری نوشته شده «والامامة نظاماً علی

الامة» آمده و به نظر می‌رسد کلمه «والامامة» صحیح باشد.

در کتاب غرر و درر آمدی که کلمات امیرالمؤمنین (ع) را جمع‌آوری نموده نیز در

چند مورد مشابه کلمه «الامامة» آورده، مانند «والامامة نظاماً للامة»^{۸۰} و نیز «الامامة نظام

الامة»^{۸۱} و در خطبه حضرت زهرا سلام‌الله علیها نیز آمده «وطاعتنا نظاماً للملة و امامتنا لِمَا

۷۶. ان هؤلاء قد تمالؤوا علی سخطه امارتی و ساصبر مالم اخف علی جماعتکم فانهم ان تمموا علی فیالة هذا الراي انقطع نظام المسلمین (نهج البلاغه، فیض ۵۴۹، خطبه ۱۶۸، لاج ۲۴۴، خطبه ۱۶۹).

۷۷. المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً. (مسند احمد حنبل، ۴۰۵/۴)

۷۸. من اتاکم و امرکم جمیع علی رجل واحد یریدان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه (صحیح مسلم، ۱۴۸۰/۳، کتاب الامارة، باب حکم من فرق امر المسلمین و هو مجتمع).

۷۹. فرض الله الایمان تطهیراً لکم من الشرک.... والامامة نظاماً للامة والطاعة تعظیماً للامامة. (نهج البلاغه فیض ۱۱۹۷/ حکمت ۲۴۴، لاج ۵۱۲/ حکمت ۲۵۲).

۸۰. غرر و درر، ۴۵۷/۴، حدیث ۶۶۰۸.

۸۱. غرر و درر، ۲۷۴/۱، حدیث ۱۰۹۵.

للفرقه^{۸۲}.

گذشته از اینکه سیاق کلام و تقارن دو جمله مؤید این است که «الامامة» صحیح است، زیرا در جمله اول وظیفه امام نسبت به امت و در جمله دوم وظیفه امت نسبت به امام بیان شده است.

۲- از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«از کسی که خداوند کارها را به دست او سپرده اطاعت کنید، زیرا او نظام دهنده احکام اسلام است»^{۸۳}.

۳- و در کلام طولانی‌ای که از امام رضا (ع) در باره امامت نقل شده، اینطور آمده است:

«همانا امامت، نگهبان دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، امامت ریشه رشد یابنده و شاخه پربرکت و سایه گستر اسلام است، تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و جمع‌آوری مالیات و صدقات و امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها و سرحدات مسلمین با امام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌گرداند، و حدود الهی را اقامه و از دین دفاع می‌کند»^{۸۴}.
در این روایت اگر چه حضرت رضا (ع) در صدد محکم نمودن پایه‌های امامت ائمه اثنی عشر (ع) بوده- زیرا ما معتقدیم در زمان ظهور، امامت حق، مخصوص آنان است، چون علاوه بر نص محکم بر امامت آنان، از نظر تمام جهات و شرایط، ائمه معصومین (ع) از دیگران برتر و کامل‌تر و مقدم هستند- ولی آیا اهدافی که در این روایت ذکر شده منحصر به زمان ظهور معصوم است و در زمان غیبت، خدای متعال راضی به تعطیل اجرای احکام و حدود است و صلاح دنیا و عزت مؤمنین و حفظ ثغور و مرزها و دفع شر دشمنان را نمی‌خواهد؟
۴- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«جایگاه زمامدار امور، جایگاه بند تسبیح نسبت به دانه‌هاست که آنها را جمع‌آوری نموده و به یکدیگر ضمیمه می‌کند. پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه‌ها

۸۲. کشف الغفّة، ۱/۹۲.

۸۳. اسمعوا و اطیعوا لمن ولاة الله الامر فانه نظام الاسلام. (امالی شیخ مفید، ۱/۱۴۱، مجلس ۲، حدیث ۲).

۸۴. ان الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين ان الامامة اس الاسلام النامي، وفرعه السامي، بالامام تمام الصلوة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف، الامام يحل حلال الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله. (كافي، ۲۰۰/۱، كتاب الحجة، باب نادر جامع في فضل الامام).

متفرق شده و هریک به گوشه‌ای پراکنده می‌شوند و دیگر هرگز نمی‌توان اطراف آنها را جمع‌آوری نمود.^{۸۵}

۵- و باز آن حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید:

«از میان حقوق، خداوند، بزرگترین حقی را که فرض شمرده، حق والی و زمامدار بر رعیت، و حق رعیت بروالی و حاکم است. این فریضه‌ای است که خداوند برای هریک از زمامداران و رعایا بردیگری قرارداده است و آن را نظام الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده است. بنابراین رعیت هرگز اصلاح نمی‌شود جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران، و زمامداران اصلاح نمی‌گردند جز با روبه‌راه بودن رعایا، پس آنگاه که رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق درمیانشان قوی و نیرومند خواهد شد و جاده‌های دین صاف و بی‌دست‌انداز می‌گردد، و نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می‌پذیرد و راه و سنن و قوانین درست در مجرای صحیح خویش به کار می‌افتد، بدین ترتیب است که زمان صالح می‌شود، و به بقای دولت امیدوار باید بود و دشمنان مایوس خواهند شد، اما آنگاه که رعیت بروالی خویش چیره گردد و یا رئیس حکومت بر رعایا اجحاف نماید، قدرتها پراکنده و نظام برهم می‌خورد، نشانه‌های ستم و جور آشکار خواهد گردید. دستبرد در برنامه‌های دینی زیاده می‌شود و جاده‌های وسیع سنن و آداب مذهبی متروک خواهد ماند، و برطبق میل و هوی عمل می‌شود و احکام خداوند تعطیل می‌گردد و بیماریهای اخلاقی و روحی بسیار خواهد شد.

دیگر مردم از حقوق بزرگی که تعطیل می‌شود و باطلهای عظیمی که رواج می‌یابد وحشتی نمی‌کنند، در چنین وضعی نیکان خوار و ذلیل گردند و اشرار و بدان عزیز و قدرتمند شوند و مجازاته‌های الهی بر بندگان، بزرگ می‌نماید.^{۸۶}»

۸۵. و مکان القيم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه ویضمه فاذا انقطع النظام تفرق الخرز وذهب ثم لم یجتمع بهذا فیره ابدأ (نهج البلاغه خطبه ۱۴۶ فیض ۴۴۲/، ل/ ۲۰۳).

۸۶. واعظم ما افترض الله سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعية وحق الرعية علی الوالی، فریضة فرضها الله سبحانه لكل علی كل فجعلها نظاماً لا یفهم ووز الدینهم فلیست تصلح الرعية الا بصلاح الولاية ولا یصلح الولاية الا باستقامة الرعية، فاذا ادت الرعية الی الوالی حقه وادی الوالی الیهما حقها عز الحق بینهم وقامت مناهج الدین واعتدلت معالم العدل وجرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان وطمع فی بقاء الدولة و یثبت مطامع الاعداء، واذا غلبت الرعية والیهما او اجحف الوالی برعیته اختلفت هنالك الكلمة وظهرت معالم الجور وکثر الادغال فی الدین وترکت محاج السنن فعمل بالهوی وعطلت الاحکام وکثرت علل النفوس فلا یستوحش لعظیم حق عطل ولا لعظیم باطل فعمل، فهناک تذلل الابرار وتمز الاشرار وتعظم تبعات الله عند العباد. (نهج البلاغه فیض ۶۸۳، خطبه ۲۰۷، ل/ ۳۳۳، خطبه ۲۱۶)

۶- در سنن ابی داود از ابی سعید خدری از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هنگامی که سه نفر همراه برای مسافرت از منزل و دیار خود خارج می‌شوند باید

یکی را از بین خود به عنوان فرمانده و امیر قرار دهند. ۸۷»

نظیر همین روایت به نقل از ابوهریره از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

۷- و نیز در مسند احمد از عبدالله بن عمر از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«شایسته نیست برای سه نفر که در سرزمین فلاتی زندگی می‌کنند، مگر

اینکه یک نفر از خودشان را به عنوان امیر انتخاب نمایند. ۸۸»

از این دو روایت استفاده می‌شود که امور جامعه نظام و انتظام نمی‌یابد مگر به واسطه

امیر و فرماندهای که از آنان حراست و حفاظت کند و هنگامی که قوام و نظام سه نفر به

فرمانده باشد، چگونه نظام و انتظام جامعه اسلامی بدون امام و فرمانده امکان‌پذیر است؟! ۸-

و باز بر اهمیت حکومت و نقش آن در حراست از نظام امت دلالت دارد روایتی که

در کتاب خصال از سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدر خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت

شده که آن حضرت فرمود:

«دو صنف از امت من هستند که اگر صالح باشند امت من به صلاح می‌گیرند و

اگر فاسد باشند، امت من به فساد کشیده می‌شوند، گفته شد یا رسول الله، آن دو

دسته کیانند؟ حضرت فرمود: «یکی عالمان دینی و دیگری فرمانروایان. ۸۹»

توصیه مؤکد اسلام بر تشکل و وحدت مسلمانان: خلاصه کلام اینکه حفظ نظام

اسلامی از اوجب واجبات است و هرج و مرج و اختلال امور مسلمانان در پیشگاه خداوند از

مبغوض‌ترین امور است و هرگز نظام الهی حفظ و حراست نخواهد شد، مگر با تشکیل

حکومت، آیا در قرآن کریم ملاحظه نمی‌فرمایید هنگامی که جنگ بر بنی اسرائیل واجب

می‌گردد و مشاهده می‌کنند جز با تجمع و تشکل، قدرت بر جنگیدن ندارند، از پیامبرشان

می‌خواهند که رهبر و فرماندهای برای آنان مشخص کند تا به همراه او با دشمنانشان جهاد

و مبارزه کنند؟ و همین دلیل بر این است که آنچه در ذهن آنان مرتکز بوده، این بوده که

تشکل و مبارزه بدون رهبر و پیشوایی که نظام و تشکل آنان را حراست و حفاظت کند،

۸۷. اذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا احدهم. (سنن ابی داود ۳۴/۲، کتاب جهاد).

۸۸. لا يحل لثلاثة نفر يكونون بارض فلاة الا امروا عليهم احدهم. (مسند احمد حنبلي ۱۷۷/۲).

۸۹. الخصال عن السكوني: عن جعفر، عن ابيه (ع) قال: قال رسول الله (ص) من كان من امتي اذا صلحا صلحت

امتى واذا فسدا فسدت امتى، قيل: يا رسول الله ومن هما؟ قال الفقهاء والا مراء (خصال، ۳۶/۱، باب احاديثي که

مشمول بردو مطلبند، حديث ۱۲).

امکان‌پذیر نیست.

و این تأکید اسلام بر تشکل و وحدت آنگاه بیشتر آشکار می‌شود که در روایات ملاحظه می‌گردد که اسلام بر انجام اعمال جمعی نظیر نماز جماعت تأکید فراوان دارد و مسلمانان را از ترک آن برحذر می‌دارد که در این جا به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود [پیش از این نیز مطالبی در این مورد از نظر خوانندگان گرامی گذشت].

در کتاب وسائل الشیعه به سند صحیح از ابن سنان روایت شده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«در زمان پیامبر خدا برخی مردم از نماز خواندن در مسجد خودداری می‌کردند، پیامبر خدا فرمود: نزدیک است دستور دهم بر در خانه‌های آن افرادی که نماز خواندن در مسجد را واگذاشته‌اند هیزم بریزند و خانه‌هایشان را بر سر آنان به آتش بکشند»^{۹۰}.
در کتاب بهار از مجالس ابن الشیخ باسند خویش از زریق، از امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که به آن حضرت خبر رسید تعدادی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی‌شوند. حضرت خطبه خواند و فرمود:

«آن کسانی که در مساجد ما همراه با ما برای نماز حاضر نمی‌شوند، پس همراه با ما غذا نخورند، با ما نیاشامند، با ما مشورت نکنند، با ما پیوند زناشویی نبندند و از بیت‌المال ما دریافت ندارند، یا اینکه همراه با ما در نماز جماعت ما حاضر شوند. و من نزدیک است که دستور دهم بر در خانه‌های آنان آتش بیفروزند و خانه‌ها را بر آنان به آتش بکشند، یا اینکه دست از عمل ناپسند خود بردارند». امام صادق فرمود: آنگاه مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنان دوری گزیدند تا اینکه آنان در جماعت مسلمانان حاضر شدند.^{۹۱} و روایتهای دیگری که در این زمینه وجود دارد.

مشاهده می‌فرمایید که دین مبین اسلام تا چه اندازه به حفظ نظام و شرکت در امور

۹۰. الوسائل بسند صحیح عن ابن سنان، عن ابی عبد الله (ع)؛ قال: سمعته یقول: ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله (ص) یطأوا عن الصلاة فی المسجد، فقال رسول الله: لیوشک قوم یدعون الصلاة فی المسجد ان نامر بحطب فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فتحرق علیهم بیوتهم (وسائل ۳۷۷/۵ ابواب نماز جماعت، باب ۲، حدیث ۱۰).

۹۱. عن زریق، عن ابی عبد الله (ع) عن امیر المؤمنین (ع) بلغه ان قوما لا یحضرون الصلاة فی المسجد فخطب فقال: ان قوما لا یحضرون الصلاة معنا فی مساجدنا، فلا یؤاکلونا ولا یشاربونا ولا یشاورونا ولا یناکیونا ولا یناخذوا من فیئنا شیئا او یحضروا معنا صلاتنا جماعة وانی لا وشدک ان امر لهم بنار تشعل فی دورهم فاحرقها علیهم او ینتهون. «قال: فامتنع المسلمون عن مؤاکلتهم ومشاربتهم ومناکحتهم حتی حضروا الجماعة مع المسلمین (بهار الانوار ۱۴/۸۵ باب ۸۳، حدیث ۲۵).

جمعی مسلمین و امامت و رهبری، که لازمه زندگی اجتماعی است توجه کرده و از هرج و مرج و اختلال در نظام امور مسلمین ابراز انزجار نموده است. اسلام می‌خواهد تا مسلمانان همانند پایه‌های پولادین (بنیان مرصوص) محکم و منسجم و به هم فشرده باشند و امامت را در نماز جماعت و جمعه و عید و در مراسم حج و رهبری عالی عموم جامعه، وسیله انسجام و اتحاد آنان قرار داده است.

اگر رهبران کشورهای اسلامی و مسلمانان سراسر دنیا، غیرت و حمیت و اتحاد داشتند، با اینهمه نفوس و اراضی و ذخایر که خداوند در اختیار آنان قرار داده، می‌توانستند سربلند و با عظمت زندگی کرده و شوکت و عظمت دیرین خود را حفظ کنند، اما متأسفانه شیاطین شرق و غرب، آنان را قطعه قطعه کردند و هر دسته‌ای را به جان دسته دیگر انداختند و عمال خائن و دست‌نشانده خود را بر آنان مسلط کردند، علمای سوء نیز آخرت خود را به دنیای خویش و دیگران فروختند و با آنها همراهی نمودند، تا کار به اینجا رسید که می‌بینیم!! خداوند، ان‌شاءالله عالم اسلام را از شر دشمنان اسلام خلاصی بخشد آمین.

دلیل هشتم: [استدلال به روایت زراره، بنی‌الاسلام علی خمسة اشیاء]-

مرحوم کلینی در اصول کافی از علی بن ابراهیم، از پدرش، و عبدالله بن صلت، همه از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله از زراره، از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است. بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره گوید عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است، فرمود: ولایت افضل است، چون که آن کلید سایر اعمال است و والی همانا دلیل و راهنمای انجام آنهاست. سپس فرمود: شیرازه کار و قله و کلید و باب همه چیزها و رضایت خداوند در اطاعت از امام، پس از شناختن او است. همانا خداوند عزوجل می‌فرماید: کسی که پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده، و کسی که پشت گردانید [و از اطاعت پیامبر و امام سرپیچی نمود] ما تو را برای نگهداشتن آنها نفرستاده‌ایم». ۹۲

۹۲. بنی‌الاسلام علی خمسة اشیاء: علی الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية قال زرارة، فقلت: وای شیء من ذلك افضل؟ فقال الولاية افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن ثم قال: ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشياء ورضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله عزوجل يقول: من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظاً. (اصول کافی ۱/۸۲، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵ و آیه شریفة: النساء/۸۰).

روایت فوق از جهت سند صحیح است و با دقت در مفهوم آن مشخص می‌شود که امام (ع) در صدد آن نیست که اصول دین و امور اعتقادی اسلام را بیان کند و گرنه به جای نماز و روزه و زکات و...، توحید و نبوت و معاد را به عنوان زیربنای اعتقادی اسلام بیان می‌فرمود، با اینکه روایت، کارهای اجرایی و اصول عملی اسلام را مطرح کرده است، بنابر این ولایت نیز در اینجا یک امر اجرایی و عملی به مفهوم همان تشکیلات حکومت اسلامی و اطاعت از رهبری صالح جامعه است، زیرا چنین تشکیلات حقی است که ضامن اجرای احکام و قوانین و حدود اسلام است و می‌توان آن را کلید فرایض دینی دانست.

بر همین اساس است که در زیارت امام شهید حضرت اباعبدالله الحسین (ع) خطاب به آن حضرت گفته می‌شود: اشهد انک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و...^{۹۳}

«شهادت می‌دهم که تو نماز را به پا داشته و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی...»

ولایت به مفهوم حکومت نه به معنی محبت: تعجب‌آور است برخی از کسانی که نسبت به مسائل اسلامی آگاهی ندارند در این سنخ از روایات، ولایت را به معنی محبت اهل‌البیت (ع) و دوستی آنها که یک امر قلبی است، تفسیر می‌کنند، با اینکه واضح و مشخص است که ولایت در این روایات و روایاتی نظیر آن، ولایت حکومتی و تصرف در امور جامعه است نه صرف یک محبت قلبی. به همین جهت، علتی که برای برتری آن ذکر شده این است که «ولایت» کلید سایر اعمال و والی، راهنمای انجام آنهاست و شبهه‌ای نیست که لفظ والی در فرهنگ اسلامی به معنی امام و حاکم مسلمین به کار برده شده است و بر این مبنی در ذیل همین روایت وارد شده که: «شیرازۀ کارها و کلید و باب همه چیزها از جمله رضایت خداوند، اطاعت از امام است.»

در این جا، مسئله اطاعت از امام و رهبر جامعه مطرح است نه صرف یک امر قلبی و محبت، و مؤید این نظر، روایات دیگری است که اجمالاً متذکر می‌شویم:

- از امام محمدباقر (ع) در روایت صحیح‌های وارد شده که فرمود:

«بر پیامبر اکرم (ص) فریضه‌ای [عمل واجبی] پس از فریضه دیگر نازل می‌گردید تا ولایت که آخرین فریضه بود، پس این آیه نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی^{۹۴} - امروز دین شما را کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم. آنگاه امام باقر(ع) اضافه فرمود: «خداوند عزوجل خواسته است بفرماید، امروز فرایض را کامل کردم و پس از این دیگر فریضه‌ای بر شما نازل نخواهم کرد»^{۹۵}. در این روایت اولاً ولایت جزو فرایض شمرده شده و لفظ فریضه در واجبات عملی به کار برده می‌شود نه در امور اعتقادی و قلبی و ثانیاً از ولایت به عنوان متمم و کامل‌کننده سایر واجبات و فرایض یاد شده، و این بدان جهت است که اجرای سایر دستورات الهی و بقای شریعت اسلام به امامت و ولایت بستگی دارد، پس به ناچار باید مقصود از ولایت در این روایت، امر اجرایی و عملی باشد نه امر قلبی.

و پیش از این در دلیل سابق [دلیل هفتم، روایت سوم] ضمن خبر منقول از امام رضا(ع) خواندیم که آن حضرت فرمود:

«تمامیت نماز و روزه و حج و جهاد و جمع‌آوری مالیات و صدقات، امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها و سرحدات، همه با امام است»^{۹۶}.

خلاصه کلام اینکه مراد از ولایت همان امامت است و ما پیش از این در اوایل کتاب به هنگام بررسی آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین» گفتارهای دانشمندان لغت را در معنی ولایت خواندیم و گفتیم حقیقت ولایت، به عهده گرفتن و سرپرستی کار است و هسمواره ولایت بر تدبیر و قدرت و انجام کار دلالت دارد، که می‌توان برای یادآوری به آن مبحث مراجعه نمود.

و در کلام امیرالمؤمنین(ع) آمده است که فرمود:

«به خدا سوگند من در خلافت رغبتی و به ولایت تمایلی ندارم»^{۹۷}.

و در برخی اخبار که اسلام را بر پنج ستون استوار نموده، آمده است: «اما مردم

۹۴. المائدة/۳.

۹۵. فی رواية صحيحة عن أبي جعفر (ع): وكانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى. وكانت الولاية آخر الفرائض، فأنزل الله تعالى: «اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي» قال ابو جعفر (ع) يقول الله عزوجل لانزل عليكم بعد هذه فريضة قد اكملت الفرائض. (اصول کافی ۲۸۹/۱، كتاب الحج، باب مائص الله ورسوله على الائمة، حديث ۴).

۹۶. عن الرضا (ع): بالامام تمام الصلاة والزكاة والصيام والحج وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف (اصول کافی ۲۰۰/۱).

۹۷. والله ماكانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية اربة (نهج البلاغة، فيض ۶۵۶/۱ خطبة ۱۹۶، ل/ح ۳۲۲ خطبة ۲۰۵).

چهارستون را گرفته و این یک، یعنی ولایت را رها کرده‌اند^{۹۸}.
و آنچه مردم آن را رها کرده‌اند، همان حکومت اهل بیت^(ع) است، نه صرف دوستی آنان، چنانچه این معنی مخفی نیست. و من گمان می‌کنم تفسیر ولایت به مودت و محبت یک تفسیر انحرافی از مفهوم ولایت است که از طرف غصب‌کنندگان حکومت اهل بیت^(ع) برای خوب جلوه دادن و توجیه اعمال خود، بین شیعیان اهل بیت گسترش داده شده است.

تداوم اجرای دستورات اسلام در گرو حکومت: در هر صورت مقصود از این روایت صحیحیه این است که عمده‌ترین فرایضی که اساس اسلام است و دین اسلام بر آن بنا شده این پنج فریضه (یعنی نماز، زکات، حج، روزه و ولایت) است.
اما مهمترین همه اینها ولایت و حکومت حق‌ای است که نگهبان و مجری سایر احکام است، زیرا در اثر نبودن دولت حق، اساس اسلام در خطر زوال و نابودی است، به همین جهت بر تمام مسلمانانی که بر تداوم اسلام عشق می‌ورزند لازم است که در هر عصر و زمان نسبت به تشکیل حکومت اسلامی اهتمام بورزند، منتهای امر در صورت حضور و ظهور ائمه معصومین علیهم‌السلام آنان به جهت نص و به خاطر اینکه کاملترین مردم هستند سزاوارترین افراد برای تشکیل حکومتند و بر مردم واجب است که آنان را تأیید نموده و از آنان پیروی و اطاعت نمایند.

اما در صورتی که به هر دلیل، امکان دسترسی به آنان وجود نداشته باشد- چنانچه در عصر غیبت این گونه است- به هیچوجه دستورات اسلام تعطیل نمی‌گردد و در هر صورت بر مسلمانان واجب است که برای خود حاکم حقی را که مقررات اسلام را حفظ و اجرا نماید مشخص و معین کنند. و ما پس از این در بخش آینده کتاب، شرایط حاکم حق را بر خواهیم شمرد.

از سوی دیگر مضمون این صحیحیه آن گونه که ما بیان داشتیم در کتاب **معکم و متشابه** به نقل از تفسیر نعمانی نیز آمده که عین عبارت ایشان، این گونه است:
«دعائم و ستونهای اسلام پنج چیز است و بر این پنج فریضه، دین اسلام استوار شده و خداوند سبحان برای هریک از اینها چهار حد مشخصی قرار داده که هیچ کس نمی‌تواند نسبت به آنها ناآگاه باشد، اولین آنها نماز است، آنگاه زکات، آنگاه روزه، آنگاه حج، آنگاه

۹۸. «فاخذ الناس باریع وترکوا هذه، یعنی الولاية (اصول کافی ۱۸/۲، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۳).

ولایت و این (ولایت) پایانبخش همه و حافظ و نگهبان همه واجبات و مستحبات است^{۹۹}. البته پیش از این از نظر شما گذشت که مطالب کتاب محکم و متشابه اگر چه در نزد اصحاب ما منسوب به امیرالمؤمنین^(ع) است، اما این مطلب خالی از مناقشه نیست و شاید مؤلف، کلام خویش را با روایات درهم آمیخته است، چنانچه بحث آن در دلیل پنجم همین مبحث گذشت.

دلیل نهم: [استدلال به کلام امیرالمؤمنین^(ع) لولا حضور الحاضر...]

– امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر کوهانش می افکندم و آن را قبول نمی کردم...»^{۱۰۰}

و باز در جای دیگر می فرماید:

«بارها از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: ملتی که در میان آنها حق ضعیفان از زورمندان باصراحت و قاطعیت گرفته نشود، هرگز پاک و منزّه نشده و روی سعادت نخواهد دید.»^{۱۰۱}

و باز در سنن ابن ماجه از ابی سعید، همین مضمون از پیامبر اکرم^(ص) روایت شده که فرمود:

«جامعهای که در آن، شخص ضعیف باصراحت و بدون لکنت حق خود را مطالبه نکند منزّه و سعادت مند نیست.»^{۱۰۲}

۹۹. فی الکتاب المحکم والمتشابه نقلًا عن تفسیر النعمانی قال: فدعائم الاسلام وهي خمس دعائم وعلى هذه الفرائض الخمسة بنى الاسلام فجعل سبحانه لكل فريضة من هذه الفرائض اربعة حدود لا يسمع احدا جعلها: اولها الصلاة ثم الزكاة ثم الصيام ثم الحج، ثم الولاية. وهي خاتمتها والحافظه لجميع الفرائض والسنن: (المحکم والمتشابه/ ۷۷ و بغار الانوار ۶۲/۹۰).

۱۰۰. اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله على العلماء ان لا يقرروا على كلمة ظالم ولا سبب مظلوم لا لقيت حبلها على غاربها... (نهج البلاغة، فيض/ ۵۲، لحن/ ۵۰، خطبة/ ۳).

۱۰۱. سمعت رسول الله يقول في غير موطن: لن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير مستمتع. (نهج البلاغة فيض/ ۱۰۲، لحن/ ۴۳۹، نامه ۵۳).

۱۰۲. انه لا قدس امة لا يأخذ للضعيف فيها حقه غير متمتع (سنن ابن ماجه ۸۱۰/۲ كتاب الصدقات، باب ۱۷، حديث/ ۲۴۲۶).

از مضمون این دو حدیث شریف استفاده می‌شود که برای انسان مسلمان بویژه انسان عالم و دانشمند شایسته و روا نیست که در کنج خانه خود بنشیند و نسبت به جنایاتی که افراد طغیانگر و مستکبر نسبت به افراد ضعیف و مستضعف انجام می‌دهند بی تفاوت باشد، بلکه بر وی واجب است که به حمایت ضعفا و احقاق حقوق آنان بپردازد و روشن است که غالباً این دفاع- از حقوق ضعفا و مستضعفین- حاصل نمی‌آید مگر با تجمع و تشکل و کسب توان و قدرت به اندازه امکان، و مقصود ما از حکومت چیزی به غیر از این نیست. منتهای امر این دارای مراتب است [که به حسب شرایط و توان، محدوده آن مشخص می‌گردد]، پیش از این نیز در مباحث گذشته گفته شد که صحیح نیست انسان مسلمان در منزل خویش بنشیند و نسبت به آنچه در اطراف و محیط او می‌گذرد و نسبت به فساد و فحشا و خونهایی که از مسلمانان ریخته می‌شود و هتک ناموسی که از آنان می‌گردد و تسلط کافران و طاغوتها بر سرنوشت مسلمانان و مستضعفان و تسخیر و اشغال سرزمینهایشان... بی تفاوت باشد.

ادله امر به معروف و نهی از منکر، دلایل دیگری بر ضرورت حکومت: برای این اساس تمام دلیلهای امر به معروف و نهی از منکر و دلیلهای جهاد دفاعی از قوی‌ترین ادله بر لزوم تشکل مسلمانان و ضرورت ایجاد دولت و حکومت حق و تحصیل قدرت در حد توان و به قدر امکان می‌باشد. و بدیهی است «آنچه رامی‌توان به آن دست یافت نباید به خاطر آنچه بدان دسترسی نیست، از دست داد» [المیسور لا یتَرَک بالمعسور].

و اما آنچه از کلمات اصحاب ما و بزرگان فقه درباره امر به معروف و نهی از منکر- هنگامی که متوقف بر ایراد ضرب و جرح باشد-، استفاده می‌گردید که وجوب آن مشروط به اذن امام است و مقتضای آن این بود که «در صورت نبودن امام در جامعه به هنگام مواجه شدن با فساد هر چند گسترده باشد تکلیفی بر مسلمانان نیست» ما پیش از این گفتیم که به نظر ما وجوب آن در چنین شرایطی مشروط به وجود امام نیست [امر به معروف و نهی از منکر همواره در هر شرایطی واجب است] اما وجود آن در حیطه خارج به گونه‌ای که مؤثر واقع شود و ضرری بر آن مترتب نگردد و برای اینکه قدرت و تشکل و نظم در کار باشد و هرج و مرج به وجود نیاید، مشروط به وجود امام یعنی حکومت است. پس بر این اساس تأسیس دولت و اقامه حکومت حق [برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر] وجوب مقدمی دارد [و به عنوان مقدمه واجب، واجب است].

پیش از این در خبر یحیای طویل از امام صادق (ع) نیز گذشت که فرمود: «خداوند زبان رانگشوده و دست را بسته باشد بلکه خداوند آن دو را به گونه‌ای قرار داده که هر دو با هم

باز و هردو باهم بسته می‌شود.^{۱۰۳}»

ونظیر همین مورد است دفاع از حوزه اسلام و کبان مسلمانان که به صورت مطلق واجب است، اما وجود برخی از مراتب آن متوقف بر تشکل و تحصیل قدرت است که در این مورد بر مسلمانان ضروری است بر خویش امیر و فرماندهی که امور پراکنده را گردآوری و کارو مبارزه را سازماندهی کند، انتخاب کنند.

پس بااین بیان، جهاد به هردو قسم آن نیازمند به امام است، اما بنا بر آنچه بزرگان فرموده‌اند وجوب جهاد ابتدایی مشروط به امام و اجازه اوست، بر خلاف جهاد دفاعی که وجوب آن مطلق است، اما وجود و تحقق آن مشروط و متوقف بر وجود امام است. پیش از این، بحث تفصیلی این موضوع در مبحث «حکومت و جهاد» گذشت و در فصل چهارم همین بخش نیز پس از اتمام دلایل دهگانه بر وجوب اقامه دولت و حکومت حقه در همه اعصار، به پاسخ روایت‌هایی که اهل سکون و سکوت به آنها تمسک نموده‌اند، خواهیم پرداخت.

ما در آنجا خواهیم گفت که ائمه ما علیهم السلام دائماً تحت مراقبت شدید و فشار بوده‌اند و نیرو و یآوری برای قیام و مبارزه علیه حکومت‌های ستمگر نداشتند و فرمایش امام صادق (ع)^{۱۰۴} را خواهیم خواند که به «سدر صیرفی» فرمود: ای سدر، اگر به اندازه این بزغاله‌ها یاور داشتم درنگ را جایز نمی‌شمردم.^{۱۰۵} با اینکه مجموع بزغاله‌ها که حضرت به آن اشاره فرموده، هفده رأس بیشتر نبودند.

از سوی دیگر، تقیای که در اخبار و روایات ما آمده، به معنی ترک دفاع و امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه منظور از تقیه «خویشتن بانی در حال عمل به تکلیف است» و گواه بر همین معنی و مفهوم است روایت «التقیة ترس المؤمن»-^{۱۰۵} تقیه، سپر مؤمن است و نیز روایت «ان التقية جنة المؤمن»-^{۱۰۶} همانا تقیه سپر مؤمن است، چرا که سپر در میدان جهاد و نبرد، کاربرد دارد نه به هنگام گوشه‌گیری و استراحت و فرار از کار. و این نکته‌ای است شایان توجه.

امور حسبیه، دلیل دیگری بر ضرورت حکومت؛ در اینجا نکته دیگری است که باید

۱۰۳. ما جعل الله بسط اللسان و كف اليد، ولكن جعلهما يبسطان معاً و يكفان معاً. (وسائل ۴/۱۱، باب ۳ از ابواب امرنهی، روایت ۲).

۱۰۴. یاسدیر: لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء ما وسعني القمود. (کافی ۲/۲۴۲ کتاب یمان و کفر، باب قله عدد المؤمنین، روایت ۴).

۱۰۵. وسائل ۴/۱۱، باب ۲۴ از ابواب امرنهی، روایت ۶.

۱۰۶. همان مدرک، روایت ۴.

به آن بذل توجه نمود و آن اینکه: فقهای ما (رضوان الله علیهم) اموری را به عنوان امور حسبیه بیان کرده و فرموده‌اند: این امور به عهده اشخاص خاصی نیست و از سوی دیگر شارع مقدس نیز به مهمل ماندن و معطل گذاشته شدن آنها راضی نیست، مسائلی نظیر تصرف در اموال فرزندان یتیم و افراد ناتوان و غایب و... که در این موارد، در صورت وجود فقیه عادل مسؤولیت آن به عهده اوست و در صورتی که فقیه عادل وجود نداشته باشد سایر افراد مؤمن عادل، و اگر مؤمن عادل هم نبود افراد مسلمان فاسق باید مسؤولیت آن را به عهده بگیرند.

حال با توجه به این نظر و فتوا آیامی توان گفت حفظ اموال جزئی صغیر و مجنون خاصی، از امور مهمه‌ای است که شارع مقدس نسبت به مهمل ماندن و واگذاشته شدن آن راضی نیست و در هر صورت باید افرادی انجام آن را به عهده بگیرند، اما حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و حفظ خونها و نوامیس و اموال عموم مسلمانان دارای اهمیت نیست و شارع مقدس نسبت به آن اهتمام نورزیده است؟ آیامی توان گفت بر مسلمانان رواست که مسئله مهمی نظیر حکومت را مهمل گذاشته و نسبت به آن تلاش و اقدامی ننمایند تا صاحب امر حضرت حجت (ع) بیایند و تشکیل حکومت بدهند؟! این مطلبی است بسیار شگفت‌انگیز!

از سوی دیگر معصوم نبودن علما و فقها و احتمال خطا و اشتباه کاری آنان در مقام عمل به هیچوجه موجب جواز بلا تکلیف ماندن این امر اساسی و حیاتی نمی‌گردد، چرا که پیامبر اکرم (ص) نیز اگرچه خود از گناه مصون و محفوظ بود اما عمال وی که در مأموریت بودند از لغزش و خطا مصون و محفوظ نبودند، همچنین عمال و کارگزاران امیرالمؤمنین (ع) بلکه حتی عمال حضرت صاحب‌العصر و الزمان (عجل الله فرجه).

در هر صورت احتمال ضایع شدن حقوق مردم در صورت نظارت و تصدی و حفظ و حراست توسط حکومت صالح، به مراتب کمتر از این است که آنان به طور کلی به خود واگذاشته شده و بدون حاکم و سرپرست باشند و این نکته‌ای است شایان توجه و اندیشه. در خاتمه این دلیل باز یادآور می‌شویم که نفرت و انزجار برخی مردم از لفظ حکومت و سلطنت و نظایر آن، نیست مگر اینکه غالباً آنان به حکومت‌های جائز و ستمگر و یا نالایق مبتلا بوده‌اند و در حقیقت تنفر و انزجار آنان از جور و ستم و بی‌لیاقتی است که به حکومت و سلطنت سرایت کرده و گر نه حکومت و اداره شوون مسلمانان و حفظ نظام آنان به صورت معقول، امری است که عقل و شرع همواره به نیکی و خوبی از آن یاد نموده‌اند، چنانچه بسیاری از آیات و روایات به صراحت بر این معنی دلالت دارد که به برخی از آنها در ذیل

دلیل اول همین مبحث اشارت رفت.

دلیل دهم: [ذکر روایاتی از طریق فریقین بر ضرورت دولت و حکومت] - در اینجا به بیان روایتهایی از طریق شیعه و سنی می‌پردازیم که از مجموع آن بطور کلی ضرورت دولت و حکومت در هر عصر و زمان و یا مورد نظر شارع مقدس اسلام بودن آن استفاده می‌گردد، که باید در مفاد آنها به دقت نگریست:

۱- مرحوم شیخ مفید در کتاب الاختصاص می‌گوید: برخی از آنان (اصحاب) از یکی از آنان (ائمه معصومین^(ع)) روایت نمودند که فرمود:

«دین و حکومت دو برادر همزاد هستند که لازمه وجود هریک، وجود دیگری است. دین، اساس است و حکومت نگهبان، آنچه اساس نداشته باشد منهدم می‌گردد و هر چه نگهبان نداشته باشد ضایع می‌شود.»^{۱۰۷}

ظاهراً در روایت فوق، مراد از یکی از آنان، یکی از ائمه معصومین علیهم‌السلام باشد. البته محتمل نیز هست که این کلام از غیرائمه نقل شده باشد، همان گونه که در رسائل اخوان‌الصفا آمده است: که پادشاه فارس - اردشیر - در وصیت خود گفت:

«پادشاهی و دین دو برادر همزادند که هریک جز با دیگری قوام نخواهد یافت و این بدان جهت است که دین اساس سلطنت است و سلطنت نگهبان دین. پس آنچه اساسی برای آن نیست گسسته است و آنچه نگهبانی ندارد ضایع، همواره سلطنت نیاز به اساس دارد و همواره دین نیاز به نگهبان.»^{۱۰۸}

ولی در کتاب کنزالعمال اینگونه آمده است:

دین و دولت دو برادر همزادند که هریک از این دو، جز به دیگری اصلاح نمی‌گردد، پس اسلام، اساس است و حکومت، حارث، و آنچه اساسی برای او نیست منهدم می‌گردد و آنچه بی‌حارث است ضایع می‌شود. (این کلام را دیلمی از ابن‌عباس نقل نموده است).^{۱۰۹} و شاید کلمه (حارث) که در متن روایت کنزالعمال آمده غلط باشد و صحیح آن (حارس=نگهبان) باشد، چنانچه در کتاب الاختصاص این گونه بود و ظاهراً روایت کنزالعمال باید از پیامبر اکرم (ص) منقول باشد.

۱۰۷. الاختصاص/۲۶۳.

۱۰۸. رسائل اخوان الصفا ۴/۴۹۵.

۱۰۹. کنزالعمال ۱۰/۶ باب ۱ از کتاب الامارة، روایت ۱۴۶۱۳.

۲- در کتاب دعائم الاسلام از علی^(ع) روایت شده که فرمود:

«لازم است برای مردم قراردادن فرماندهی و بودجه‌ای برای حسابرس، و قاضی و بودجه‌ای برای قاضی [دادگستری] و صحیح نیست بودجه و رزق قاضی به عهده مردمی که برای آنان قضاوت می‌کند باشد بلکه باید از بیت‌المال مسلمانان زندگی اوتأمین گردد. ۱۱۰»

۳- در کتاب تحف العقول از امام صادق^(ع) روایت شده که فرمود:

«مردم هر شهر و دیاری درباره امور دنیایی و آخرتی خود از سه کس بی‌نیاز نیستند و در صورت نبودن آنها مردم بی‌سرپرست و پست و بدون رشد و خیر خواهند بود، از فقیه عالم پارسا، و از امیر خیرخواه اطاعت شده و از پزشک آگاه مورد اعتماد^{۱۱۱}.»

۴- محمد بن مسلم در روایت صحیح‌نای گوید از امام محمد باقر^(ع) شنیدم که فرمود:

«هر کس باتمام توان تلاش کند که با عبادت و زهد و پارسایی به خداوند نزدیک گردد، اما امام و رهبری برای خود انتخاب نکرده باشد تلاش بیهوده‌ای می‌کند و در وادی سرگردانی متوقف خواهد ماند...»

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت شب را به صبح آورد، اما امام ظاهر عادل و نداشته باشد در گمراهی و سرگردانی صبح نموده و در صورتی که با چنین حالتی از دین دنیا برود به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است، بدان ای محمد که پیشوایان ستم و پیروان آنها از دین خدا بیگانه‌اند. هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند^{۱۱۲}.

۵- در کتاب الاختصاص از محمد بن علی حلبی از امام صادق^(ع) روایت شده که

فرمود: «کسی که بمیرد اما امام ظاهر و زنده‌ای نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. ۱۱۳»

۶- باز در همان کتاب از ابی‌جارود، روایت شده که گفت از امام صادق^(ع) شنیدم که

۱۱۰. عن علی علیه السلام انه قال: لا بد للناس من امارة ورزق للامير ولا بد من عريف ورزق للعريف ولا بد من حاسب ورزق للحاسب ولا بد من قاض ورزق للقاضي وكره ان يكون رزق القاضي على الناس الذين يقضى لهم ولكن من بيت المال (دعائم الاسلام ۵۳۸/۲، كتاب آداب القضاة، حديث ۱۹۱۲).

۱۱۱. لا يستغنى اهل كل بلد عن ثلاثة يفرع اليهم في امر دنياهم و آخرتهم، فان عدموا ذلك كانوا همجا: فقيه عالم ورع، امير خير مطاع، وطبيب بصير ثقة. (تحف العقول ۳۲۱).

۱۱۲. كل من دان الله عزوجل بعبادة يجهل فيها نفسه ولا امام له من الله فسمعه غير مقبول وهو ضال متحير... والله يا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها. وان مات على هذه الحالة مات ميتة كفر ونفاق. واعلم يا محمد، ان ائمة الجور واتباعهم لمعز ولون عن دين الله قد ضلوا واخلوا. (كافي ۱۸۳/۱ - ۱۸۴، كتاب الحجّة، باب معرفة الامام والرد اليه، حديث ۸).

۱۱۳. «من مات وليس عليه امام حي ظاهر مات ميتة جاهلية» (الاختصاص ۲۶۹).

فرمود: «هر کس از دنیا برود و امام زنده ظاهری نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته، گفت به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم امام زنده؟ فرمود بله. امام زنده. ۱۱۴»

توجه به یک نکته: ما پیش از این در اواخر بخش دوم کتاب یادآور شدیم که انس و الفت ذهن ما به امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام موجب آن شده که لفظ امام در نزد ما همواره به امامت ائمه علیهم السلام منصرف گردد و چنین تصور شود که گویا لفظ امام فقط برای آنان وضع شده، با اینکه لفظ امام برای هر پیشوایی که مورد پیروی قرار گیرد می باشد، چه در نماز باشد و یا در حج، یا سایر شؤون و امور سیاسی اجتماعی و... چه به حق باشد یا باطل، به همین جهت خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قاتلوا ائمة الکفر» ۱۱۵- با امامهای کفر مبارزه و قتل کنید و امام صادق (ع) هنگامی که فرمانده حج، اسماعیل بن علی در کنار وی توقف نمود لفظ امام را به او اطلاق کرد و فرمود: «سر فان الامام لایقف» ۱۱۶- حرکت کن امام نباید توقف کند». و در رساله الحقوق امام زین العابدین (ع) آمده که «کل سائس امام» ۱۱۷- هر سیاستگزاری امام است» که برای توجه بیشتر در این زمینه بجاست به آنچه پیش از این نگاشته شد مراجعه گردد. حال با توجه به این نکته بعید نیست بتوان گفت کسی که امام زنده و ظاهری ندارد مرگ او مرگ جاهلیت و مرگ کفر و نفاق باشد، چرا که امام به حق، نگهبان دین و مجری اسلام است.

از سوی دیگر، آیا داشتن امام، از وصیت نسبت به اموال جزئی کم بهاتر است که در باره آن از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هر کس بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» ۱۱۸.

۷- در کتاب دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«پذیرفتن مسؤولیت و ولایت از جانب امرای عادل که خداوند مردم را به پیروی از آنان امر کرده، کار کردن برای آنها فریضه ای است الهی، و اطاعت آنان واجب است و برای کسی که از جانب آنان برای انجام کاری مأمور می گردد تخلف از دستور آنان، جایز نیست. اما ولایت حکمرانان جور و ستم و پیروی از آنها و کار کردن برای آنان در جهت معصیت خداوند،

۱۱۴. «من مات ولیس علیه امام حی ظاهرات مینة جاهلیة» قال قلت: «امام حی» جعلت فداک؟ قال: «امام حی». (الاختصاص/ ۵۲۶)

۱۱۵. توبه/ ۱۲.

۱۱۶. وسائل ۲۹۰/۸، باب ۲۶ از ابواب آداب سفر، حدیث ۱.

۱۱۷. خصال/ ۵۶۵، ابواب الخمسین، حدیث ۱.

۱۱۸. من مات بغير وصية مات مینة جاهلیة. (وسائل ۳۵۲/۱۳، باب ۱ از کتاب الوصایا، حدیث ۸).

حرام و غیر جایز است و یاری نمودن آنان و قبول ولایت از آنان صحیح نیست. ۱۱۹»
 ۸- حفص بن عوف با حذف برخی از راویان روایت (مرفوع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«یک ساعت حکومت سلطان عادل، بالاتر از هفتاد سال عبادت است و یک حدّ که در زمین برای خدا اجرا شود، نافع‌تر از چهل روز باریک‌دلی است. ۱۲۰»

۹- قطب راوندی در لب‌الباب از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود: «یک روز از سلطنت امام عادل بهتر از باران چهل روز است و حدّی که در روی زمین اجرا گردد بهتر از شصت سال عبادت است. ۱۲۱»

پس خداوند فیض بخشی که هیچگاه بر کات خود را قطع نمی‌کند و ابر رحمت او بر بندگانش با همه معصیت‌هایی که انجام می‌دهند پیوسته فرو می‌بارد، چگونه بر کات امامت و اقامه حدود را در عصر طولانی غیبت ولی عصر (عجل‌الله فرجه) از مردم دریغ می‌دارد و بندگان خویش را بدون نظام و حکومت رها می‌گذارد؟

۱۰- امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه ضمن نام‌های خطاب به عثمان می‌فرماید: «بدان که بهترین بنده در پیشگاه خدا امام عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز هدایت می‌کند. پس سنت‌های قطعی الهی را بپا داشته و بدعت‌هایی را که در دین نبوده می‌میراند... و بدترین مردم در پیشگاه خدا، امام ستمگری است که خود گمراه است و دیگران را نیز به گمراهی می‌کشانند، پس سنت‌های الهی را می‌میراند و بدعت‌های متروک را زنده می‌کند. ۱۲۲»
 ۱۱- در کتاب جامع‌الاصول از ابوسعید خدری نقل شده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

۱۱۹. عن جعفر بن محمد (ع) انه قال: ولاية اهل العدل الذين امر الله بولايتهم وتولييتهم وقبولها والعمل لهم فرض من الله عزوجل وطاعتهم واجبة ولا يحل لمن امره بالعمل لهم ان يتخلف عن امرهم (ولا يقظ-) ولاية اهل الجور و اتباعهم و المعاملون لهم في معصية الله غير جائزة لمن دعوته الى خدمتهم و العمل لهم و عونهم ولا القبول منهم. (دعائم الاسلام ۵۲۷/۲، کتاب آداب القضاة، حدیث ۱۸۷۶).

۱۲۰. قال رسول الله (ص): ساعة امام عدل (عادل خ. ل) افضل من عبادة سبعين سنة و حدیقام لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحاً. (وسائل ۳۰۸/۱۸ باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵)

۱۲۱. عن النبی (ص) قال: يوم واحد من سلطان عادل خير من مطر اربعين يوماً و حدیقام في الارض از کسی من عبادة ستين سنة. (مستدرک الوسائل ۲۱۶/۳ باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱۰).

۱۲۲. مافی نهج البلاغة خطاباً لعثمان: فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی، فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة... وان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنة مأخوذة و احيا بدعة متروكة. (نهج البلاغة فیض ۵۲۶/، خطبة ۱۶۳، ل/ ۲۳۴۱، خطبة ۱۶۴).

«مقرب‌ترین و محبوب‌ترین مردم به پیشگاه خداوند، در روز قیامت، امام عادل است و دشمن‌ترین و دورترین آنها امام ستمگر و جائر. این روایت را ترمذی نقل کرده است. ۱۲۳»

۱۲- در روایت **تحف العقول** از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«... اما آنچه از ولایت و حکومت حلال و رواست، ولایت حاکم عادل است که خداوند نسبت به شناخت و اطاعت و قبول مسؤولیت در حکومت او دستور صادر فرموده، همچنین ولایت والیه‌ای او و ولایت والیه‌های والیه‌ای او همه صحیح و رواست. بدان جهت که آنچه والی عادل به آن دستور می‌دهد هیچ زیان و نقصان و تحریف و تجاوز از دستورات خدا به سایر امور در آن نیست. پس هنگامی که والی بدین جهت والی عدل شد پس ولایت از جانب او و کار برای او و یاری رساندن به او در حکومت و تقویت او حلال و رواست و معامله و تجارت با او حلال و جایز است و این به خاطر این است که در ولایت والی حق، و والیه‌ای وی، زنده کردن هر حقی و هر گونه عدالتی و میراندن همه ستمها و جورها و فسادها ممکن است، پس به همین جهت کسی که برای تقویت حکومت او تلاش می‌کند و در حکمرانی، وی را یاری می‌دهد در حقیقت در اطاعت خدا تلاش نموده و دین خدا را تقویت کرده است. ۱۲۴»

قابل توجه است که این کلمات و جملات از امام صادق روایت شده که در آن زمان آن بزرگوار، والی بالفعل جامعه و مبسوط‌الید نبود تا بر ولایت و حکومت او احیای حق و عدل و میراندن ظلم و جور و فساد مترتب باشد و این نکته‌ای است شایان توجه و تأمل [یعنی چنین نیست که این اهداف حتماً باید به دست امام معصوم و در زمان او انجام شود].

۱۳- آمدی در کتاب **غرر** از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«همانا سلطان، امین خدا در زمین و برپادارنده عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در بین مردم است. ۱۲۵»

۱۲۳. قال رسول الله (ص) احب الناس الى الله يوم القيامة وادناهم منه مجلساً امام عادل، وابغض الناس الى الله وابعدهم منه مجلساً امام جائر (جامع الاصول ۴/۴۴۷ باب ۱، من كتاب الخلافة، حديث ۲۰۳۵).

۱۲۴. عن الصادق (ع): فوجع الحلال من الولاية ولاية والي العدل الذي امر الله بمقرئته وولايته والعمل له في ولاية وولاية وولايته وولايته، بجهة ما امر الله به والي العدل بلا زيادة فيما انزل الله به ولا نقصان منه ولا تحريف لقوله ولا تعد لامر الله غيره، فاذا صار والي والي عدل بهذه الجهة فالولاية له والعمل معه ومعاونته في ولاية وتقويته حلال محلل وحلال الكسب معهم، وذلك ان في ولاية والي العدل وولايته احياء كل حق وكل عدل وامانة كل ظلم وجور وفساد، فلذلك كان الساعي في تقوية سلطانه والمعين له على ولاية ساعياً الى طاعة الله مقبولاً لدينه. (تحف العقول/۳۳۲).

۱۲۵. عن امير المؤمنين (ع): ان السلطان لامين الله في الارض ومقيم العدل في البلاد والعباد ووزعته في الارض (غرر ودرر ۲/۶۰۴ حديث ۳۶۳۴).

در نهج البلاغه نیز آمده: «سلطان، بازدارنده [از فساد و گناه] در روی زمین است. ۱۲۶»
در متن عربی روایت کلمه «وزعة» جمع وازع است، یعنی کسانی که مردم را از محرمات الهی باز می‌دارند و چون سلطان معنی جنس و جمع دارد، کلمه وزعة که جمع است گفته شده است.

۱۴- و باز، آمدی از آن حضرت روایت نموده است:

«ثواب هیچ کس در پیشگاه خداوند، بزرگتر از ثواب سلطان عادل و انسان درستکار نیست» ۱۲۷

۱۵- و باز از آن حضرت روایت نموده است:

«علماء، حکام مردمند.» ۱۲۸

۱۶- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«تشکیل دولت عادل از واجبات است.» ۱۲۹

۱۷- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«کسی که سیاستش نیکو است اطاعتش واجب است.» ۱۳۰

۱۸- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«بهترین پادشاهان، کسی است که مالک نفس خود بوده و عدالت گستر باشد.» ۱۳۱

۱۹- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«بهترین پادشاهان کسی است که نیت و کردارش پسندیده و در بین مردم و لشکریان

عدالت گستر باشد.» ۱۳۲

۲۰- باز از آن حضرت روایت کرده است:

«بهترین پادشاهان کسی است که ستم را بمیراند و عدالت را زنده کند.» ۱۳۳

۱۲۶. وفي نهج البلاغة: السلطان وزعة الله في ارضه (نهج البلاغة حکمت ۳۲۴، فیض/ ۱۲۴۳)

۱۲۷. عن امير المؤمنين (ع): ليس ثواب عند الله اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل السمعس. (موسر و درر، ۹۰/۵، حدیث ۷۵۲۶).

۱۲۸. عنه عليه السلام ايضاً: العلماء حکام على الناس (همان مدرک، ۱۳۷/۱، حدیث ۵۰۶).

۱۲۹. عنه (ع) ايضاً: دولة العادل من الواجبات (همان مدرک، ۱۰/۴، حدیث ۵۱۱۰)

۱۳۰. عنه (ع) ايضاً: من حسن سياسة وجبت طاعته (همان مدرک ۲۱۱/۵، حدیث ۸۰۲۵).

۱۳۱. عنه (ع) ايضاً: اجل الملوك من ملك نفسه وبسط العدل. (همان مدرک ۴۳۹/۲، حدیث ۳۲۰۶).

۱۳۲. ايضاً عنه (ع): افضل الملوك من حسن فعله ونيته وعدل في جنده ورعيته (همان مدرک ۴۴۵/۲، حدیث ۳۲۳۴).

۱۳۳. ايضاً عنه (ع): خير الملوك من اقامت الجور واحيا العدل (همان مدرک، ۴۳۱/۳۲).

۲۱- باز از آن حضرت روایت نموده:

«بهترین غنیمت برای مردم، حکومت افراد نیک بر آنهاست. ۱۳۴»

۲۲- باز از آن حضرت روایت نموده:

«امام عادل از بارانی که پیوسته ببارد [برای مردم] بهتر است. ۱۳۵»

۲۳- باز از آن حضرت روایت نموده:

«بهترین چیزی که خداوند بر بندگان خویش منت نهاده علم است و عقل و حکومت و عدالت. ۱۳۶»

۲۴- باز از آن حضرت روایت کرده است:

«هرگاه حکومت، پایه‌های خود را بر عدالت بنا کند و با عقل و درایت ستونهای آن محکم گردد خداوند یاورش را پیروز و دشمنش را نابود می‌گرداند. ۱۳۷»

۲۵- بهار الانوار از کنز کراچکی روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود:

«پادشاهان، حاکم بر مردمند و علما، حاکم بر پادشاهان. ۱۳۸»

۲۶- در کتاب خصال از سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدر خویش و او از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«هنگامی که دو صنف از امت من اصلاح شوند جامعه اصلاح خواهد شد و اگر فاسد گردند جامعه را به فساد خواهند کشید، گفتند یا رسول الله آن دو صنف کیانند؟ فرمود: فقها و امرا. ۱۳۹»

۲۷- کافی از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«خداوند فراتر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها بگذارد. ۱۴۰»

۱۳۴. ایضاً عنه (ع): من اعود الفئام دولة الاکارم (همان مدرک ۳۴/۶، حدیث ۹۳۸۱).

۱۳۵. ایضاً عنه (ع): امام عادل خیر من مطر و ابل (همان مدرک، ۳۸۶/۱، حدیث ۱۴۹۱).

۱۳۶. ایضاً عنه (ع): افضل ما من الله سبحانه به علی عباده علم و عقل و ملک و عدل (همان مدرک ۴۳۹/۲، حدیث ۳۲۰۵).

۱۳۷. ایضاً عنه (ع): اذا بنی الملك علی قواعد العدل و دعم بدعائم العقل نصر الله موالیه و خذل معادیه (همان مدرک، ۱۶۸/۳، حدیث ۴۱۱۸).

۱۳۸. قال الصادق (ع): الملوك حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوك (بهار الانوار، ۱۸۳/۱، کتاب العلم باب ۱، حدیث ۹۲).

۱۳۹. قال رسول الله (ص): صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسادا فسدت امتی، قبیل یا رسول الله و من هما قال: الفقهاء و الامراء (خصال ۳۶/۱، باب الاثنین، حدیث ۱۲).

۱۴۰. عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الله عزوجل اجل و اعظم من ان یتربک الارض بغير امام عادل (کافی، ۱۷۸/۱، کتاب الحجۃ، باب ان الارض لا تخلوا من حجۃ، حدیث ۶).

۲۸- عبدالله بن سنان گوید از امام صادق (ع) پرسیدم منظور خداوند سبحان در آیه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم»^{۱۴۱} چیست؟ فرمود: امام آنها کسی است که پیش روی آنهاست و او قائم به امور مردم زمانه خود است.^{۱۴۲}

در این روایت و روایتهای دیگری که از طرق ائمه معصومین (ع) به صورت متواتر ذکر شده و گفتگو و مناظره‌هایی که از اصحاب آنان مانند هشام و دیگران در مورد اثبات ضرورت امام‌هادی و حجت و عالم نگاهبان دین از تغییر و تحریف، و... نقل گردیده، گرچه نظر و توجه در آنها بر اثبات امامت ائمه علیهم‌السلام در مقابل خلفای جور بوده، اما دلایل و ملاک‌هایی که در آنها ذکر شده عام است و همه پیشوایان از جمله پیشوایان عادل زمان غیبت را شامل می‌شود و نمی‌توان گفت خداوندی که نسبت به بندگانش لطیف و مهربان است امور مسلمانان را در عصر غیبت به خاطر غیبت امام منتظر (ع) بلامتکلیف و مسهم گذاشته است که به جاست برای تحقیق بیشتر به متن آنها مراجعه و در مضامین آنها دقت گردد.

۲۹- کتاب اثبات‌الهدایة از زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار از عبدالملک نقل نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«کسی که بمیرد و بیعت امام مسلمین برگردن او نباشد مرگ او مرگ جاهلیت است.»^{۱۴۳} صاحب اثبات‌الهدایة گفته که روایات زیادی به همین مضمون نیز نقل شده است. مخفی نماند که مفاد این روایت این نیست که بالفعل بر افراد واجب است بیعت کردن و دست دادن، بلکه بر وجوب وجود امام و تعیین وی دلالت دارد تا اینکه در اثر وجود وی بیعت او برعهده هر مسلمانی واجب و لازم گردد. به عبارت دیگر می‌توان گفت: ظاهر روایت این است که آنچه بر هر مسلمان واجب است التزام به بیعت و تسلیم است نه فعلیت بیعت، و این نکته‌ای است شایان توجه. [روی این معنی، کسانی که بالفعل دارای بیعت با امامی نیستند ولی با تلاش و مبارزات پیگیر خود در صدد تعیین امام به حق و بیعت با او هستند و از دنیا بروند به مرگ جاهلیت از دنیا نرفته‌اند].

۳۰- صدوق در خصال به سند خویش از عجلان، از امام صادق (ع) روایت نموده که

۱۴۱- روزی که هر دسته از مردم را به وسیله امامشان فرامی‌خوانیم. (اسراء، آیه ۷۱).
 ۱۴۲- عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله (ع) يوم ندعوا كل اناس بامامهم، قال: امامهم الذي بين اظهرهم وهو قائم اهل زمانه (اثبات الهداة، ۸۹/۱).

۱۴۳- عن رسول الله (ص) قال: من مات وليس في عنقه لامام المسلمين بيعة فميتة ميتة جاهلية (اثبات الهداة، ۱۴۳/۱).

فرمود:

«سه دسته بدون حساب، وارد بهشت می‌شوند و سه دسته بدون حساب وارد جهنم، آنان که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند امام عادل و تاجر راستگو و پیرمردی است که عمرش را در راه اطاعت خداوند گذرانده است و آنان که بدون حساب وارد آتش می‌گردند، امام ستمگر و تاجر دروغگو و پیرمرد زناکار است.»^{۱۴۴}

۳۱- بحار و وسائل از اهالی صدوق به سند خویش از شحام از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«کسی که مسؤولیت امری از امور مسلمین را برعهده بگیرد، آنگاه عدالت را پیشه نموده و باب ارتباط با مردم را بگشاید و شرّ خود را از مردم دور کند [و یا حجابها را کنار زند] و مستقیماً به کار مردم رسیدگی کند بر خداوند است که ترس روز قیامت را از او برداشته و وی را در بهشت جای دهد.»^{۱۴۵}

۳۲- در کتاب التاج الجامع للاصول از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:
«در روز قیامت که هیچ سایه‌ای وجود ندارد هفت طایفه در سایه الهی قرار خواهند گرفت. امام عادل و جوانی که زندگی خود را در عبادت خداوند بگذارند و...»^{۱۴۶}
این روایت را هر پنج نفر (صاحبان صحاح و سنن معروف) به غیر از ابوداود روایت کرده‌اند.

۳۳- در صحیح مسلم از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:
«کسی که دست از اطاعت امام و رهبر بکشد در روز قیامت، خدا را بدون آنکه حجت شرعی داشته باشد ملاقات خواهد نمود و کسی که بمیرد و برگردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.»^{۱۴۷}

۱۴۴. عن أبي عبد الله (ع) قال: ثلاثة يدخلهم الله الجنة بغير حساب وثلاثة يدخلهم الله النار بغير حساب: فاما الذين يدخلهم الله الجنة بغير حساب فامام عادل وتاجر صدوق وشيخ افنى عمره في طاعة الله، واما الثلاثة الذين يدخلهم الله النار بغير حساب فامام جائر وتاجر كاذب وشيخ زان (خصال ۸۰/۱، باب الثلاثة، حديث ۱).

۱۴۵. عن الصادق (ع) قال: من تولي امرا من امور الناس فمدل وفتح بابا ورفعه هره (ورفع ستره-الوسائل) ونظر في امور الناس كان حقا على الله ان يؤمن روعته يوم القيامة ويدخله الجنة. (مستدرک الوسائل، ۴۰/۷۲، ۴۰/۷۳، كتاب المشرقة، باب ۸۱، حديث ۱۸- ووسائل ۱۴۰/۱۲ باب ۴۶ از ابواب ما يكتسب به، حديث ۷).

۱۴۶. عن النبي (ص) قال: سبعة يظلمهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله: الامام العادل وشاب نشأ بعبادة الله... (التاج الجامع للاصول ۴۹/۳، فصل ۳).

۱۴۷. عن النبي (ص): من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لاجلة له ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية. (صحیح مسلم ۴۷۸/۳، كتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين...، حديث ۱۸۵۱).

۳۴- باز در صحیح مسلم از یحیی بن حصین روایت شده که گفت از جدۀ خویش شنیدم که می گفت پیامبر اکرم به هنگام خطبه در حجةالوداع فرمود:

«اگر بردهای را به کارگزاری شما گماشتند تا شما را براساس کتاب خداوند رهبری کند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید.»^{۱۴۸}

۳۵- بخاری در صحیح خویش و نیز غیر او از پیامبر خدا(ص) روایت نموده اند که فرمود:

«همۀ شما چوپانید و همه نسبت به رعیت خود مسؤولید. امام چوپان است و نسبت به رعیت خود، مسؤول است.»^{۱۴۹}

۳۶- در کنز العمال این گونه آمده است:

«مردم ناچارند از حکومت، نیکوکار باشد یا بدکار، اما حاکم نیکوکار در تقسیم به عدالت رفتار نموده و اموال عمومی (بیت المال) را به صورت مساوی و عادلانه بین شما تقسیم می کند و اما در حکومت فاجر، مؤمن مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرد و حکومت بهتر از هرج است. گفته شد یا رسول الله، هرج چیست؟ فرمود: دروغگویی و کشتار.»^{۱۵۰} پیش از این، نظیر این کلام به نقل از نهج البلاغه، ضمن دلیل چهارم از نظر شما گذشت.

۳۷- و باز در کنز العمال آمده است:

«مقام و منزلت هیچ کس در پیشگاه خداوند بالاتر از امامی نیست که اگر سخن گوید راست گوید و اگر حکم کند براساس عدالت حکم کند و اگر از او ترحم جویند ترحم نماید.»^{۱۵۱}

۳۸- و باز در همان کتاب آمده است:

«محبوب ترین مردم در روز قیامت پیش خداوند و نزدیک ترین آنان به وی، امام عادل

۱۴۸. لو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاستمعوا له واطیعوا. (صحیح مسلم ۱/۴۶۸/۳ کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء...).

۱۴۹. عن رسول الله (ص): کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیتہ، الامام راع ومسؤول عن رعیتہ. (صحیح بخاری ۱/۱۶۰/۱ کتاب الجمعة، باب الجمعة فی القرى والمدن).

۱۵۰. وفی کنز العمال: لابد للناس من امارة برة او فاجرة فاما البرة فتعدل فی القسم وتقسم بینکم فیئکم بالسویة واما الفاجرة فیبتلی فیها المؤمن، والامارة خیر من الهرج قبل یارسول الله وما الهرج؟ قال القتل والکذب. (کنز العمال ۳۹/۶، باب ۱، از کتاب الامارة، حدیث ۱۴۷۵۵).

۱۵۱. وفی کنز العمال ایضاً: مامن احد افضل منزلة من امام ان قال صدق وان حکم عدل وان استرحم رحم. (کنز العمال ۷/۶، باب ۱ از کتاب الامارة، حدیث ۱۴۵۹۳).

است و مبعوض‌ترین مردم، پیش خداوند و دورترین آنان از وی، امام ستمگر است. ۱۵۲»
 ۳۹- و باز در همان کتاب آمده است:

«بهترین چیزها امارت و حکومت است برای کسی که به حق و از راه حلال به آن دست یافته باشد و بدترین چیزها نیز حکومت و امارت است برای کسی که به ناحق و از طریق باطل بر آن سلطه یافته باشد که در آن صورت برای او در روز قیامت، پشیمانی و حسرت خواهد بود. ۱۵۳»

۴۰- و باز در همان کتاب آمده است:

«اگر کسی از شما بتواند که خواب نرود و وارد صبح نشود مگر اینکه اطاعت امام و رهبری را برعهده داشته باشد، باید چنین کند. ۱۵۴»

۴۱- باز در همان کتاب آمده است:

«کسی که بدون امام از دنیا برود به مرگ جاهلیت مرده و کسی که دست از اطاعت امام بکشد در روز قیامت بدون حجت در صحرای محشر وارد خواهد شد. ۱۵۵»

۴۲- و باز در همان کتاب آمده:

«هنگامی که خداوند برای قوم و ملتی خیری را اراده کرده باشد از بین آن قوم، افراد با حلم و حوصله را حکومت بخشد و آگاهانشان را در مسند قضاوت نشاند و مال و ثروت را به افراد کریم و سخاوتمندشان عطا کند، و هنگامی که برای قوم و ملتی شری را اراده کرده باشد، افراد سفیه و سبکسر را به حکومت رساند و افراد جاهل را به مسند قضاوت نشاند و اموال را در انحصار اشخاص بخیل و دنیاپرست قرار دهد. ۱۵۶»
 ۴۳- از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود:

۱۵۲. وفيه ايضاً: احب الناس الى الله يوم القيامة وادناهم مجلساً امام عادل وابغض الناس الى الله وابعدهم منه امام جائر. (كنز العمال ۹/۶، باب ۱ از كتاب الامارة، حديث ۱۴۶۰۴).

۱۵۳. نعم الشيء الامارة لمن اخذها بحقها وحلها. وبئس الشيء الامارة لمن اخذها بغير حقها فتكون عليه حسرة يوم القيامة. (كنز العمال ۳۹/۶، باب ۱ از كتاب الامارة، حديث ۱۴۷۵۳).

۱۵۴. وفيه ايضاً: من استطاع منكم ان لا ينام نوماً ولا يصيح صيحاً الا وعليه امام فليفعل. (همان مدرک ۶/۶، باب ۱ از كتاب الامارة، حديث ۱۴۸۵۵).

۱۵۵. وفيه ايضاً: من مات بغير امام مات ميتة جاهلية ومن نزع يداً من طاعة جاء يوم القيامة لاحقة له. (همان مدرک، ۶/۶، باب ۱ از كتاب الامارة، حديث ۱۴۸۶۳).

۱۵۶. وفيه ايضاً: اذا اراد الله بقوم خيراً ولي عليهم علماء هم وقضى عليهم علماءهم وجعل المال في سمحاتهم واذا اراد الله بقوم شراً ولي عليهم سفهاءهم وقضى بينهم جهالهم وجعل المال في بخلاتهم. (همان مدرک، ۷/۶، باب ۱ از كتاب الامارة، حديث ۱۴۵۹۵).

« کار و تلاش یک‌روز امام عادل در میان مردم، از عبادت صد یا پنجاه سال عابد، برتر

است ۱۵۷. »

و نمونه‌های دیگری از اخبار و روایات که تعداد آن در کتب فریقین (شیعه و سنی) بسیار زیاد است، روایاتی که از آن ضرورت حکومت و امارت استفاده می‌شود و روایاتی که حکومت را هنگامی که براساس عدالت بوده و سایر شرایط در آن جمع باشد از امور مورد توجه شرع مقدس اسلام برشمرده است.

ما پیش از این نیز برخی از آیات که دلالت بر پسندیده بودن دولت و حکومت داشت و آن را از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان صالحش می‌دانست یادآور شدیم که می‌توان به آنها نیز مراجعه نمود.

آنچه گفته شد ده دلیل درباره لزوم حکومت و دولت در هر عصر و زمان بود که البته دو دلیل اول برای اثبات مدعا کافی است و می‌توان مجدداً به آن دو مراجعه کرد و در آنها اندیشید.

روایتهای متضاد درباره حکومت و شیوه جمع بین آنها: باید دانست کتابهای صحاح و سنن و مسانید برادران سنی مذهب ما پر است از اخبار و روایاتی که درباره حکومت و سلطنت وارد شده، در برخی آنها از حکومت ستایش شده و برای به عهده گرفتن آن ترغیب و تشویق به عمل آمده است و برخی دیگر از ورود در امور حکومتی مردم را بر حذر داشته و از دخالت در آن بیم داده و پیشوایان جور و ستم را نکوهش نموده و بیان داشته که آنان اهل آتش هستند. در برخی دیگر اطاعت از امیر و فرمانده، ولو اینکه برده حبشی سیاه‌پوست باشد را واجب دانسته است. در برخی دیگر تصریح نموده که «اطاعتی برای کسی که اطاعت خداوند را نکند نیست» ۱۵۸ و نیز بیان داشته که «اطاعتی در معصیت خداوند نیست، اطاعت فقط در کارهای معروف و نیک است.» ۱۵۹ در برخی آمده: «سلطان سایه خداوند در زمین است» ۱۶۰ و در برخی دیگر آمده است: «سلطان عادل متواضع، سایه خدا و نیزه خدا در زمین است.» ۱۶۱

۱۵۷. وعن النبی (ص) قال: لعمل الامام العادل فی رعیته یوماً واحداً افضل من عبادة العابد فی اهله مائة عام او خمسين عاماً (الاهوال/۱۳)، باب حق الامام علی الرعية، حدیث (۱۴).

۱۵۸. لا طاعة لمن لم یطع الله.

۱۵۹. لا طاعة فی معصية الله انما الطاعة فی المعروف.

۱۶۰. ان السلطان ظل الله فی الارض.

۱۶۱. ان السلطان العادل المتواضع ظل الله ورمحه فی الارض.

جمع بین این روایات، طبق قواعد و به حسب صناعت فقهی بسیار واضح و آشکار است، زیرا آنکه اطاعتش واجب است والی حق عادل است نه والی ستمگر جائز، بویژه در فرمانهای ظالمانه و جائرانهای که از وی صادر می‌شود و اینکه اگر از سوی والی عادل برده‌ای مردم را براساس کتاب خداوند رهبری کند- چنانچه در متن حدیث اینگونه است- اطاعتش واجب است، ولو اینکه حبشی سیاهپوست باشد، و این از مزایا و امتیازات اسلام است که امتیازات نژادی و جغرافیایی و طایفه‌ای و طبقاتی را ملغی نموده و در قرآن کریم فرموده است: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» ۱۶۲- گرامی‌ترین شما در نزد خداوند باتقواترین شماست».

آیا ملاحظه نمی‌فرمایید که پیامبر اکرم(ص) کمی پیش از وفات خویش «اسامة بن‌زید» را به فرماندهی سپاه برمی‌گزیند و بزرگان صحابه را دستور می‌دهد که زیر پرچم و تحت فرمان او باشند؟ و اما در آن مواردی که به صورت مطلق آمده که «سلطان سایه خداست» باید به حدیث دیگری که مقید است و می‌گوید: «سلطان عادل برحق، سایه خداست نه سلطان جائز ستمگر» حمل گردد، چرا که سلطان ستمگر سایه شیطان، و طاغوت است، و خداوند دستور فرموده که مردم به طاغوت، کفر بورزند. البته احتمال دیگری در روایت وجود دارد و آن اینکه مراد از این جمله، معنای انشایی باشد، نه اخباری، در این صورت مراد حدیث این است که «سلطان واجب است سایه خدا در زمین و مظهر رحمت او باشد».

بلی سلطان اگر چه ستمگر باشد از فتنه مداوم و هرج و مرج بهتر است، اما این به معنای مشروعیت سلطنت او نیست، بلکه به معنی رجحان عقلی است، یعنی هنگامی که امر بین هرج و مرج و فتنه، و حکومت سلطان ستمگر دایر گردید و امکان تأسیس حکومت عادلانه وجود نداشت، در چنین شرایطی حکومت ستم از هرج و مرج و فتنه بهتر است، و ما پیش از این توضیح این مطلب را در ذیل کلام امیرالمؤمنین(ع) در دلیل چهارم، بیان داشتیم. و ان شاءالله در بخش چهارم کتاب، شرایط حاکم حقی که حکومتش مشروع و اطاعتش واجب است را به تفصیل بیان خواهیم نمود.

فصل چهارم

بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت در عصر غیبت

در این فصل، به ذکر اخبار و روایاتی که گمان شده، از آنها وجوب سکوت و سکون در مقابل جنایت و ستمگریهای دشمنان در زمان غیبت و ضرورت عدم دخالت در شؤون سیاسی و اقامه دولت و حکومت عادلانه استفاده می‌شود می‌پردازیم:

بسیاری از این روایات در باب سیزده کتاب الجهاد و سائل الشیعه گردآوری شده است و در حقیقت، این اخبار ظاهراً معارض با اخبار و روایاتی است که ما به عنوان دلیل بر وجود تلاش برای اقامه حکومت و دولت عادلانه در عصر غیبت به آن استناد نمودیم که در اینجا به طرح و بحث و بررسی آنها پرداخته و مراد و منظور واقعی آنها را مشخص خواهیم نمود:

۱- صحیحۃ عیص بن قاسم:

محمد بن یعقوب عن... عیص بن القاسم قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له وانظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل یكون له الغنم فیها الراعی فاذا وجد رجلاً هو اعلم بغممه من الذی هو فیها یخرجه ویجئ بذالک الرجل الذی هو اعلم بغممه من الذی کان فیها، والله لو کان ل احدکم نفسان یقاتل بواحدة یجرب بهائم کانت الاخری باقیته یعمل علی ما قد استبان لها و لکن له نفس واحدة اذا ذهب فقد والله ذهبت التوبة فانتم احق ان تختاروا لانفسکم، ان اتاکم آت منافانظروا علی ای شیء تخرجون، ولا تقولوا خرج زید، فان زیداً کان عالماً و کان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه، وانما دعاکم الی الرضا من آل محمد (ص) ولو ظهر لوفی بمادعاکم الیه، انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه فالخارج منا

اليوم وليس معه احد، وهو اذا كانت الرايات والالوية اجدران لا يسمع منا الا من اجتمعت بنوا فاطمة معه فوالله ما صاحبكم الا من اجتمعوا عليه اذا كان رجب فاقبلوا على اسم الله وان احببتم ان تتاخروا الى شعبان فلاضير، وان احببتم ان تصوموا في اهلاليكم فلعل ذلك يكون اقوى لكم، وكفاكم بالسفيا نى علامة.^۱

عيسى بن قاسم گفت از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای او نیست و مواظب جانهای خود باشید، به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد هنگامی که چوپان دیگری را می یابد که بهتر از اولی گوسفندانش را نگاهداری می کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی، می سپارد، چه نیکو بود اگر هریک از شما دارای دو جان می بود، با یکی جنگیده و تجربه می اندوختید و با دیگری از تجربیات حاصله استفاده می کردید، لکن انسان یک جان بیشتر ندارد و هنگامی که از دست رفت دیگر راه بازگشت وجود ندارد، پس سزاوار است از جانهای خودتان در جهت خیر استفاده نمایید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد توجه و دقت کنید که برای چه هدفی قیام می کنید.

نگوید زید هم خروج کرد، زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما رابه حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی کرد، او شما را به آنچه رضای آل محمد است فرا می خواند و اگر پیروزی و ظفر می یافت به وعده هایش وفا می کرد، وی علیه یک قدرت متمرکزی [حکومت بنی امیه] خروج کرد تا آن را شکسته و متلاشی کند، اما ببینید آن کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد [محمد بن عبدالله] شما را به چه چیز می خواند؟

آیا به رضای آل محمد (ص)؟ که ما شهادت می دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی کس است نافرمانی ما را انجام می دهد. پس هنگامی که علم و پرچمها برافراشت، و افرادی اطراف او را گرفتند چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟ به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه علیها سلام برگرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماعی کردند و ماه رجب است با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را هم در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید شاید برای

۱. وسائل الشیعة، ۳۵/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱- لازم به ذکر است که با توجه به اهمیت این سیزده روایت، و از آن رو، که متن آنها در این مبحث، مورد بحث و بررسی قرار گرفته، بر خلاف شیوه معمول کتاب، هم متن و هم ترجمه آنرا در متن کتاب درج کرده ایم. (مقرر)

تقویت نیروی شما بهتر باشد و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت است».

توضیح روایت: آنچه در توضیح این روایت می‌توان گفت این است که این روایت، دلالت بر عدم وجوب دفاع و عدم جواز خروج و قیام در عصر غیبت ندارد، بلکه براین معنی دلالت دارد که در برخی موارد، دعوت دعوت کننده به خروج و قیام، دعوت باطلی است.

بدان صورت که وی، مردم را به اطاعت از خود فرا بخواند، اما استحقاق رهبری را نداشته باشد، همانند کسی که در عصر غیبت به دروغ ادعای مهدویت نماید، اما در برخی موارد دعوت، دعوت حقیقی است، همانند دعوت «زید بن علی بن الحسین» که مردم را به مبارزه و به درهم شکستن حکومت ستم (حکومت بنی امیه) و واگذار کردن حق به اهلش یعنی آنکه مورد رضای آل محمد (ص) است، یعنی امام صادق (ع) فرا می‌خواند، پس بر مردمی که مورد دعوت قرار می‌گیرند لازم است که بدون احساسات و عواطف آنی و زود گذر بنگرند و با دقت ببینند که چه کسی و برای چه منظور، آنان را به قیام و مبارزه دعوت می‌کند.

پس هنگامی که انسان به حسب فطرت برای مصلحت گوسفندانش در انتخاب چوپان دقت به خرج می‌دهد، برای نفس خود سزاوارتر است که چنین دقتی را داشته باشد، و این یک قضاوت عقلی و فطری است، زیرا همواره انسان باید در امور سیاسی و مهم، عقل را به داوری فرا بخواند و تحت تأثیر احساسات آنی و لحظه‌ای قرار نگیرد.

مرحوم مجلسی به هنگام بررسی علت شکست قیام زید بن علی این جمله روایت را که می‌فرماید: «او (زید) بر یک قدرت متمرکزی شورید تا او را در هم بشکنند» بیانی بر علت شکست زید به حساب آورده و در شرح این عبارت می‌فرماید: «ای فلذلک لم یظفر^۲ - یعنی چون قدرت بنی امیه منسجم و متمرکز بود، زید پیروزی نیافت».

در هر صورت این روایت صحیحه، قیام زید را مورد امضاء قرار داده و بر جواز قیام برای دفاع از حق، دلالت دارد. و اخبار و روایات در فضایل و دانش او زهد و تقوای زید و اینکه قیام وی مورد تأیید بوده [به صورت مستفیض] زیاد داریم که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت. و اینکه در این روایت به هنگام توصیف زید بیان داشته که «او شخصی بود دانشمند و بسیار راستگو» اشاره به این معناست که وی به خاطر برخورداری از علم و عمل صلاحیت فرماندهی قیام و انقلاب به حق را داشته است. از سوی دیگر با توجه

به ویژگی‌هایی که در روایت برای زید و قیام وی آمده استفاده می‌گردد که قطعاً خصوصیتی برای شخص زید نبوده بلکه ملاک، هدف زید در قیام و صلاحیت او برای چنین قیامی بوده، پس در نتیجه قیام برای در هم شکستن حکومت فاسد ستمگر و آماده کردن مقدمات آن قیام، جایز و بلکه واجب است و اگر زید به حکومت دست می‌یافت به وعده‌های خود عمل می‌کرد و حکومت را به شخص مورد رضای آل محمد واگذار می‌نمود، چنانچه روایت به این معنی تصریح کرده است.^۳

دلایل نام نبردن زید در قیام خود، از امام صادق (ع)؛ نکته دیگری که قابل توجه است این است که چرا زید (ره) در قیام خود از شخص امام صادق (ع) [به عنوان رهبر] نام

۳. اهل سکوت به غلط از این روایت چنین برداشت کرده‌اند که امام صادق (ع) خواسته است بفرماید خودتان را در زمان غیبت به هلاکت نیندازید و تا قبل از قیام حضرت حجت (ع) و خروج سفیانی هر گونه قیامی غیر مشروع و مخالف نظر ائمه معصومین علیهم السلام است، و حال آنکه با کمی تأمل روشن می‌شود که روایت فوق نه تنها قیام در زمان غیبت را نفی نکرده بلکه بر عکس، نکات بسیار آموزنده‌ای را درباره دقت در انتخاب رهبر، توجه به اهداف مبارزه، و چگونگی جهاد با دشمنان بیان نموده که به توضیح آن می‌پردازیم.

از صدر روایت استفاده می‌شود که انسان ضمن داشتن تقوای الهی و توجه به خداوند باید هوشیار بوده و حواسش جمع باشد که به دنبال چه کسی حرکت می‌کند. این طور نباشد که هر کس از گوشه‌ای صدایی بلند کرد و انسان را به قیام دعوت نمود، ولو اینکه این شخص از خاندان پیامبر و ظاهر الصلاح باشد، به دنبال او حرکت کند. باید باتامل و دقت اهداف و انگیزه‌های دعوت کننده را بررسی نماید و همان گونه که برای حفظ و حراست گوسفندان خود بهترین چوپان را انتخاب می‌کند، برای حفظ جان و حیات اسلامی اجتماعی خود هم که اهمیت آن به مراتب بالاتر از گوسفندانش است و جبران ناپذیر است، باید سعی کند صالح‌ترین رهبر و امام را بر اساس شرایط و دستوراتی که ائمه معصومین علیهم السلام بیان نموده‌اند برگزیند، تحت تأثیر احساسات آنی قرار نگرفته و با هرفرقای حرکت نکنند و زیر هر پرچمی سینه نزنند تا اگر در این ارتباط شهید هم شد، شهید راه حق باشد، نه کشته راه شیطان. مادر طول تاریخ افراد ساده اندیش بسیاری داشته‌ایم که تحت تأثیر احساسات آنی و القاءات غلط به دنبال افراد ناصالحی حرکت کرده‌اند و در نتیجه به تباهی کشیده شده‌اند. در صدر اسلام در زمان حضرت علی (ع) تحت تأثیر شخصیت عایشه چه افرادی در جنگ جمل شرکت کردند و برای نگاهداشتن افسار شتر عایشه چند نفر کشته شدند؟ آن گونه که در زیر شتر عایشه هر کس کشته می‌شد دیگری به جای او، افسار شتر را به دست می‌گرفت.

در زمان خود مآپس از پیروزی انقلاب اسلامی چه بسیار جوانهای پاکی که توسط منافقین و گروهکها به بازی گرفته شدند و آنها به خاطر اینکه ماهیت رهبران خود را نمی‌شناختند تحت تأثیر تبلیغات مسموم و احساسات شوم، خود را به هلاکت انداخته و بزرگان را از مارا به شهادت رساندند.

پس این روایت، ساده اندیشی در انتخاب رهبر را نفی می‌کند.

از سوی دیگر، امام (ع) ضابطه و ملاکهای دعوت کننده را مشخص می‌کند تا مردم مواظب باشند دعوت کننده مردم را به چه چیز دعوت می‌کند؟ آیا دعوت به نفس می‌کند یا به رضای آل محمد (ص) آیا می‌گوید از من پیروی کنید یا از آنچه رضای آل محمد (ص) است؟ به تعبیر دیگر آیا برای خود به سینه می‌زنند یا برای اسلام؟ (از افاضات معظم له در درس).

نمی‌برد و از مردم به عنوان «شخص مورد رضای آل محمد» بیعت می‌گرفت؟ شاید این حرکت او به دو دلیل بوده است:

دلیل اول اینکه: وی در صدد بوده همه کسانی که مخالف حکومت فاسد [بنی‌امیه] هستند از هریک از فرقه‌های مسلمان که باشند جذب نموده و نظر مساعد آنان را با خود همراه کند و به همین جهت حتی برخی افراد که از شیعیان نبودند نیز به وی کمک کردند، چنانچه نقل شده که ابوحنیفه مثلاً «سی هزار» درهم برای قیام به وی کمک کرد. دلیل دوم: اینکه وی در نظر داشت امام صادق^(ع) در صورت پیروز نشدن، از شر حکومت فاسد مصون و محفوظ بماند تا پایه و استوانه حق پایدار مانده و با بیان معارف و اخلاقیات و احکام الهی، اسلام را پس از آنکه پیرایه‌های تأویل و تحریف و پرده‌های جهل و کتمان بر آن کشیده شده تجدید بنا کند و بی‌تردید حفظ آن حضرت^(ع) در آن شرایط از مهمترین واجبات بوده، چنانچه بر کسی که به انواع علوم و دانشهایی که توسط آن حضرت بیان شده آشنایی دارد، این معنی پوشیده نیست.

عمرو بن خالد، از زید بن علی بن حسین^(ع) روایت نموده که می‌فرمود:

«در هر زمان یکی از ما اهل بیت حجت خداوند بر مخلوقات است و حجت زمان ما، پسر برادرم جعفر بن محمد است، هر که از او پیروی کند گمراه نمی‌شود و هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی‌یابد.»^۴

قداست و قیام زید: باید توجه داشت که قیام زید، هرگز یک قیام احساساتی و کور و عاطفی، بدون آماده کردن نیرو و امکانات نبود، چرا که وی به شهرهای مختلف، نماینده فرستاد و توجه نیروهایی را به پشتیبانی از خود جلب نمود و کوفه را مقر فرماندهی خود قرار داد و از قبایل مختلف، افراد بسیاری با وی بیعت کردند و چنانچه برخی گفته‌اند چهل هزار مرد شمشیرزن با او بیعت کردند.

و اما اطلاع داشتن وی توسط امام باقر و امام صادق^(ع) که در کناسه کوفه به دار آویخته خواهد شد، این مجوزی برای شانه خالی کردن او از دفاع از حق و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌گردید، بویژه پس از آنکه امکانات و سلاح و لشکر برای قیام و انقلاب او آماده شد.

همان گونه که خبر دادن پیامبر اکرم^(ص) و امیرالمؤمنین^(ع) از شهادت امام حسین^(ع)

۴. فی کل زمان رجل منا اهل البيت یحتج الله به علی خلقه و حجة زماننا ابن اخی: جعفر بن محمد لایضل من تبعه ولا یهدی من خالفه (بهار الانوار ۱۷۳/۴۶، تاریخ علی بن الحسین (ع)، باب ۱۱، حدیث ۲۴).

مانع از قیام آن حضرت پس از اظهار آمادگی مردم کوفه و فرستادن پیک و نامه‌ها در جهت یاری آن حضرت و خبر دادن حضرت مسلم به آماده بودن نیروها و امکانات برای دفاع از آن حضرت، نگردید، و در صورتی که آن حضرت^(ع) درخواست آن همه دعوت کننده و اعلام آمادگی آنان را بی پاسخ می گذاشت، در برابر احتجاج مردم دعوت کننده پاسخی نداشت.

خلاصه کلام اینکه علم به شهادت به وسیله اخبار غیبی موجب اسقاط تکلیف بعد از تحقق شرایط و اسباب آن نمی گردد، چرا که شاید سپاهیان وی پیروز شوند و اسلام غلبه یابد اگرچه خداوند در این میان فیض شهادت را هم نصیب وی کند. اصولاً در مبارزه و جهاد، آنچه مهم است پیروزی اسلام و حق، و به انجام رسیدن هدف است، نه پیروزی شخص و غلبه و چه بسا شهادت نیز در پیروزی و گسترش اسلام مؤثر واقع شود، چنانچه نظیر آن در بسیاری از انقلابها مشاهده می گردد.

در هر صورت، قیام زید بن علی از سنخ نهضت امام حسین^(ع) بوده است منتهای امر، امام حسین^(ع) امام به حق بود و مردم را به اطاعت از خویش دعوت می کرد، اما زید، مردم را به اطاعت از خویش دعوت نمی نمود بلکه به آنکه مورد رضای آل محمد است می خواند که در این باره کسی جز امام صادق^(ع) را در نظر نداشت.

در ضمن خطابه‌ای که از زید (ره) نقل شده، این گونه آمده است:

«آیا نمی دانید که ما فرزندان پیامبر شما هستیم که اکنون مظلوم و مقهور قرار گرفته ایم، نه سهمی به ما داده می شود و نه میراث ما به ما واگذار می گردد و پیوسته خانه‌های ما خراب و حریمهای معنوی ما هتک حرمت می شود.»^۵

در این خطابه، وی سخنی از خود به میان نیاورده، بلکه از ستمهایی که بر عترت پیامبر^(ص) رفته سخن می گوید.^۶

۵. الستم تعلمون انا ولد نبیکم المظلومون المقهورون، فلا سهم و فینا ولا ثرات اعطینا و مازالت بیوتنا تسهدم و حرمتنا تنتهک. (بهار الانوار ۲۰۶/۴۶ تاریخ علی بن الحسین (ع) باب ۱۱ حدیث ۸۳).

۶. در اینجا به جاست مروری کوتاه بر زندگی زید بن علی «ره» داشته باشیم.

زید برادر امام محمد باقر و فرزند علی بن الحسین امام سجاد (ع) است. او از شخصیت‌های مجاهد و بزرگوار شیعه است که به خونخواهی امام حسین (ع) جهت مبارزه با حکومت استبدادی بنی امیه علیه هشام بن عبدالملک و دست‌نشانده او یوسف استاندار کوفه، قیام کرد.

شعار زید «یا منصور امت» بود و مردم را به حاکمیت و امامت شخص مورد رضای آل محمد که منظور او امام صادق (ع) بود دعوت می نمود.

قبل از شروع قیام، بیش از چهل هزار نفر مرد شمشیر زن از شهرهای مختلف که ۱۵ هزار نفر آنها از کوفه بودند با او بیعت کردند و قرار گذاشتند که در شب چهارشنبه اول ماه صفر از شهرهای مختلف علیه حکومت بنی

چند روایت از ائمه معصومین در تأیید قیام زید: از امام صادق (ع) روایت شده که درباره زید فرمود:

«عموی من مردی (مفید) بود برای دنیا و آخرت ما، به خدا سوگند او شهید از دنیا رفت، همانند شهادی که با پیامبر خدا (ص) و علی و حسن و حسین (ع) به درجه شهادت رسیدند».^۷

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) خطاب به فضیل وارد شده که فرمود:

«ای فضیل، آیا در کنار عموی من در قتل اهل شام حضور داشتی؟ فضیل می گوید گفتم: بلی، فرمود: چند نفر از آنها را به قتل رساندی؟ گفتم شش نفر، فرمود: شاید در ریخته شدن خون آنان دچار شک و تردید شده باشی؟ گفتم، عرض کردم: اگر دچار شک بودم آنان را نمی کشتم. فضیل گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: خدا مرا در ریختن این خونها شریک بگرداند، به خدا سوگند، عموی من و اصحاب او شهید از دنیا

امیه قیام کنند.

زید، از طرفی تلاش می کرد که جریان قیام را از دستگاه بنی امیه مخفی نگاهدارد و از طرف دیگر می کوشید حتی الامکان شخصیتها و جریانات مختلف را علیه حکومت بنی امیه باخود همراه کند و به همین جهت مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد و نام امام صادق (ع) را آشکارا نمی آورد تا هم دستگاه حاکم نسبت به امام (ع) حساس نشود و هم جریانات مختلف با او همکاری کنند.

همه شرایط برای قیام زید آماده بود، اما چند روز قبل از موعد مقرر، جاسوسان قضیه را کشف و به حکومت اطلاع می دهند و پس از دستگیری دو تن از یاران زید، جریان کاملاً آشکار می گردد. مأموران حکومت، کوفه را در محاصره می گیرند و در نتیجه زید رضوان الله علیه و یاران او دست به یک حرکت زودرس می زنند و قبل از وقت مقرر خروج می کنند. مردم کوفه که اوضاع را آشفته می بینند طبق سنت همیشگی خود غیر از تعداد محدود (حدود ۲۸۰ نفر) پیمانها را شکسته و از یاری او دست می کشند. زید، پس از چند شبانه روز مبارزه و جهاد تحسین برانگیز در روز جمعه دوم ماه صفر ۱۲۱ هجری قمری در سن ۴۲ سالگی به درجه رفیع شهادت نایل می گردد و یارانش جنازه او را شبانه در وسط نهری دفن می کنند اما یوسف والی کوفه طبق گزارشی که به او می رسد (همان «حجامه» دکتر متخصص که برای بیرون کشیدن تیر، از پیشانی زید آورده بودند جریان را به یوسف گزارش داد) جنازه را می باید و سراورا جدا کرده و برای هشام می فرستد و بدن مطهرش را جهت عبرت مردم، چهار سال بر کناسه کوفه بر چوبه دار آویزان می کند. هنگامی که خبر شهادت زید، به امام صادق (ع) رسید بشدت گریست و فرمود: انا لله وانا الیه راجعون. (ماهمه از اویم و به سوی او بازگشت خواهیم نمود).

شهادت عمویم زید را در پیشگاه خدا حساب خواهیم کرد. او مردی بود سبب عزت دنیا و آخرت ما، به خدا قسم، عموی من شهید گشته شد، شهیدی به فضیلت شهادی که با پیامبر اکرم و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم شهید شدند (از افاضات معظم له در درس).

۷. ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا، مضی والله عمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین. (عیون اخبار الرضا، ۲۵۲/۱، باب ۲۵، حدیث ۶).

رفتند، همان گونه که علی بن ابی طالب و اصحاب او شهید از این دنیا رفتند.^۸

و در حدیث دیگر از امام باقر(ع) از پدرانش روایت شده که فرمود:

«پیامبر خدا(ص) به حسین(ع) فرمود: ای حسین از صلب تو، مردی به وجود خواهد آمد که زید نامیده می شود، او و اصحابش روز قیامت با گامهای خود از گردنهای مردم معمولی می گذرند، در حالی که برق نور پیشانی آنان، چشمهای مردم را می رباید، و بدون حساب وارد بهشت می شوند.^۹»

و در خبر ابن سیابه آمده است که گفت:

«ابو عبدالله، جعفر بن محمد- امام صادق(ع)- هزار دینار به من داد و من را مأمور کرد تا آن را در میان بازماندگان کسانی که در جریان قیام زید، آسیب دیده اند تقسیم کنم، من دینارها را تقسیم کردم، به «عبدالله بن زبیر» برادر «فضیل رسان» فقط چهار دینار رسید.^{۱۰}»

و روایتهای دیگری از این قبیل که بر فضیلت زید و تأیید قیام وی دلالت دارد.

اظهار نظر مرحوم شیخ صدوق درباره زید بن علی «ره»: مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا(ع) بابی را درباره شأن و مقام و منزلت زید بن علی گشوده و در آن روایاتی را گردآوری نموده که از جمله آنها این روایت است:

هنگامی که زید بن موسی بن جعفر [زیدالنار]^{۱۱} را که در بصره خروج نموده و خانههای

۸. یافضیل، شهادت مع عمی قتال اهل الشام؟ قلت نعم: قال: فكم قتل؟ قلت: ستة قال: فلعلک شاک فی دماهم؟ قال: فقلت: لو کنت شاکاً ما قتلهم، قال فسمعتهم وهو یقول: اشرکنی الله فی تلک الدماء، مضی والله زید عمی واصحابه شهداء مثل ماضی علیه علی بن ابی طالب واصحابه. (بحار الانوار، ۱۷۱/۴۶، تاریخ علی بن الحسین (ع) باب ۱۱، حدیث ۲۰).

۹. عن الباقر (ع) عن آباءه قال: قال رسول الله (ص) للحسین (ع): یا حسین، یرج من صلیک رجل یقال له زید، یتخطی هو واصحابه یوم القیامة رقاب الناس، غراً محجلین یدخلون الجنة بلا حساب. (عیون اخبار الرضا، ۲۴۹/۱، باب ۲۵، حدیث ۲، و بحار الانوار، ۱۷۰/۴۶، باب ۱۱، حدیث ۱۹).

۱۰. فی خبر ابن سیابه قال: دفع الی ابو عبد الله الصادق جعفر بن محمد الف دینار وامرنی ان اقسما فی عیال من اصیب مع زید بن علی، فقسمتها فاصاب عبد الله بن زبیر اخا فضیل الرسان اربعة دنانیر (بحار الانوار، ۱۷۰/۴۶، باب ۱۱، حدیث ۱۸).

۱۱. زید النار برادر امام رضا، فرزند امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که در سال ۱۹۹ هجری قمری در شهر بصره قیام کرد و خانههای بنی العباس را آتش زد و تعداد زیادی از آنها را کشت و چون وسیله پیشرفت او، آتش زدن خانهها بود به «زید النار» لقب یافت. هنگامی که او را دستگیر کرده و به نزد مأمون آوردند مأمون به او گفت تو، به بصره حمله کردی و با اینکه دشمنان ما، یعنی بنی امیه نیز در بصره زندگی می کردند چرا ابتدا خانههای آنها را خراب نکردی و آنان را نکشتی، ولی خانههای پسرعموهای خود را به آتش کشیدی؟

بنی العباس را به آتش کشیده بود به نزد مأمون آوردند، مأمون، جرم او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) بخشید و به حضرت گفت: ای ابوالحسن اگر امروز برادر تو خروج کرد و آنچنان کارهایی را انجام داد قبل از آن نیز زید بن علی، خروج کرد و کشته شد و اگر به خاطر جایگاه تو نزد ما نبود او را می کشتیم، چون کارهایی که انجام داده، کوچک نبوده است.

امام (ع) فرمود: ای امیرالمؤمنین،^{۱۲} برادر من زید را با زید بن علی قیاس مکن، زیرا زید بن علی یکی از علمای آل محمد بود که برای خدا غضب کرد و در راه خدا جهاد نمود تا در راه او کشته شد. همانا از پدرم موسی بن جعفر (ع) شنیدم که از پدرش جعفر بن محمد علیهما السلام شنیده بود که می فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را، او مردم را به شخص پسندیده از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروزی می یافت به آنچه وعده داده بود وفا می کرد، همانا او در مورد خروجش با من مشورت کرد و من به او گفتم ای عمو، اگر راضی هستی که کشته شوی و در کناسه به دار آویخته شوی پس اختیار با تو است. و هنگامی که زید، پشت کرد و رفت، حضرت جعفر بن محمد فرمود: «وای بر کسی که صدای فریاد کمک خواهی زید را بشنود و به یاری او نشتابد».

مأمون گفت: یا ابالحسن، آیا درباره کسی که ادعای به ناحق امامت دارد وارد نشده است آنچه (از مذمتها و عتابها و وعیدها) که وارد شده است؟ امام رضا (ع) فرمود: همانا زید بن علی مردم را به چیزی که حقش نبود دعوت نکرد، او در پیشگاه خداوند از چنین

زید به شوخی گفت ای امیرالمؤمنین از هر جهت اشتباه کردم، اگر این دفعه باز گشتم ابتدا از خانه های بنی امیه شروع خواهم کرد! مأمون خندید و به خاطر منت نهادن بر حضرت امام رضا (ع) او را بخشید. زید، بعداً وارد دستگاه بنی العباس شد و از اطرافیان آنها گردید.

عیون اخبار الرضا (جلد ۲ ص ۲۳۲) نیز روایتی نقل می کند که روزی امام رضا (ع) به زید گفت: خیال نکن که تو فرزند حضرت زهرا هستی و هر کاری دلت خواست می توانی انجام دهی و خداوند تو را می بخشد! این طور نیست، کسی که می خواهد اهل نجات باشد باید کارهایش بر اساس دستورات اسلام باشد. پدرت موسی بن جعفر مطیع خدا بود. روزها را روزه می گرفت و شبها را با عبادت به صبح می آورد، و اگر بنا باشد که تو با این اعمال با او برابر باشی، لابد در پیشگاه خداوند تواز او عزیزتر هستی! جدت علی بن الحسین (ع) فرمود: برای نیکان ما، در نزد خداوند دو اجر است و برای گناهکاران ماد و برابر عذاب. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود «قال یانوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» (هود - آیه ۲۴۶). و هر کس از ما اهل بیت، خدا را اطاعت نکنند از ما نیست. (از افاضات معظم له در درس).

۱۲. اطلاق لفظ امیرالمؤمنین بر مأمون لزومی ندارد که حمل بر تقیه شود، بلکه لفظ امیرالمؤمنین مثل لفظ امام است که بر امام عادل و جاث اطلاق می شود، امیرالمؤمنین یعنی کسی که فعلاً زمام کشور اسلامی را در دست دارد. (از افاضات معظم له در درس).

چیزی پرهیز داشت، او می گفت من شما را به رضای آل محمد (علیهم السلام) فرا می خوانم. بلی چنین مسائلی وارد شده است در مورد کسی که ادعا کند منصوب از جانب خداست و به چیزی غیر از دین خدا دعوت کند و مردم را بدون علم به گمراهی بکشاند، ولی زید به خدا سوگند از مجاهدین فی سبیل الله و مورد خطاب آیه «وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم»^{۱۳} بود.^{۱۴}

این روایت به صورت تقطیع شده در همین باب از کتاب وسائل الشیعه نیز آمده است.^{۱۵}

روایت فوق نظیر روایت گذشته بر مسائلی از قبیل مسائل ذیل دلالت دارد: قداست زید و اینکه خروج و قیام او، مورد اجازه امام بوده او ادعای مقام و منصبی که از برای او نبود نداشت قیام او جهاد فی سبیل الله بوده و لبیک گفتن به ندای او برای کسی که فریاد کمک خواهی او را می شنید واجب بود، کسی که دنباله روی از وی جایز نیست کسی است که مردم را به دروغ به امامت منصوص خود دعوت کند و گذشته از به گمراهی رفتن خود، دیگران را نیز به گمراهی بکشاند. مانند کسانی که ادعای مهدویت می نمایند و اینکه اطلاع اجمالی بر شهادت به طریق غیبی مانع از عمل به وظیفه نمی گردد و....

مرحوم صدوق در کتاب عیون، پس از نقل این روایت می نویسد: برای زید از غیر امام

۱۳. در راه خدا جهاد کنید، آن گونه که سزاوار است. اوست که شمارابرگزیده است- سوره حج، آیه ۷۸.
 ۱۴. «احمد بن یحیی المکتب قال: اخبرنا محمد بن یحیی الصولی قال: حدثنا محمد بن یزید النحوی قال: حدثني ابن ابي عبدون، عن ابيه قال: لما حمل زيد بن موسى بن جعفر (ع) الى المأمون، وقد كان خرج بالبصرة وأحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرمة لآخيه علي بن موسى الرضا عليهما السلام وقال له: يا أبا الحسن لئن خرج أخوك وفعل ما فعل، لقد خرج قبله زيد بن علي فقتل، ولولا مكانك مني لقتلته، فليس ماأثاه بصغير، فقال الرضا (ع): يا أمير المؤمنين لا تقس أخى زيدا على زيد بن علي، فانه كان من علماء آل محمد غضب الله عزوجل فجاهد أعداءه حتى قتل في سبيله.

ولقد حدثني أبي موسى بن جعفر عليهما السلام انه سمع ابا جعفر بن محمد عليهما السلام، يقول رحمه الله عمي زيدا انه دعا الى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بمادعاليه ولقد استشارني في خروجه ، فقلت له يا عم ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشانك، فلما ولي قال جعفر بن محمد (ع): ويل لمن سمع واعينه فلم يجبه فقال المأمون يا أبا الحسن اليس قد جاء فيمن ادعى الامامة بغير حقها ما جاء؟ فقال الرضا (ع): ان زيدا ابن علي لم يدع ماليس له بحق وانه كان اتقى لله من ذلك، انه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد (عليهم السلام) وانما جاء ما جاء فيمن يدعى ان الله تعالى نص عليه ثم يدعوا الى غير دين الله ويضل عن سبيله بغير علم، وكان زيد والله ممن خوطب بهذه الاية: «وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتبيكم». (عيون اخبار الرضا، ۲۴۸/۱، باب ۲۵، حديث ۱).

۱۵. وسائل ۳۸/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حديث ۱۱.

رضا(ع) فضایل و مناقب بسیاری نقل شده که من علاقمندم به دنبال این روایت، برخی از آنها را نقل کنم تا کسی که کتاب ما را مطالعه می‌کند بداند که اعتقاد شیعه امامیه درباره وی، این‌گونه است، آنگاه روایتهای بسیاری را در فضیلت زید، نقل می‌کند. از این کلام مرحوم صدوق، استفاده می‌گردد، اعتقاد به قداست زید، یکی از معتقدات امامیه است.

نظر شیخ مفید و صاحب تکمله درباره زید «ره»: در کتاب الارشاد شیخ مفید، درباره زید، اینگونه آمده است: زید بن علی پس از امام محمد باقر(ع) برازنده‌ترین و بهترین برادرانش و مردی پارسا و عابد و فقیه و سخی و شجاع بود. او با شمشیر قیام کرد و امر به معروف و نهی از منکر نمود و خونخواه امام حسین(ع) بود^{۱۶}.
تنقیح‌المقال به نقل از تکمله می‌نویسد:

تمام علمای اسلام به بزرگواری و موزد وثوق بودن و پارسایی و علم و فضیلت زید بن علی اتفاق نظر دارند.^{۱۷}

قیام زید، الگوی قیام از غیر ائمه معصومین^(ع)؛ با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد در صورتی که ما فرض کنیم قیام امام حسین^(ع) از مختصات وی بوده و نمی‌توان قیام او را به جهت اینکه معصوم بوده، اسوه و الگوی سایر قیامها علیه حکام ستمگر قرار داد، اما قیام زید، به طور قطع، منحصر به او نبوده، چونکه وی از ائمه معصومین نیست و ویژگی خاصی که قیام او را منحصر به فرد نماید وجود ندارد. [و می‌توان در عصر غیبت، قیام او را الگوی سایر قیامها علیه حکومت‌های جور قرار داد].

اما به طور قطع، این فرض باطلی است، چرا که امام حسین^(ع) همانند جد خویش، اسوه و الگوی همه انسانهای آزاده و حق‌طلب می‌تواند باشد و همان حضرت در خطابه خود به اصحاب حرّ فرمود: «فلکم فی اسوة^{۱۸} - من الگو و اسوة شما هستم».

و نه تنها آن حضرت الگوی قیام در مقابل ستمگران بود بلکه امام حسن مجتبی نیز برای مبارزه با ستم قیام کرد و جهاد نمود تا اینکه بسیاری از سپاهیان‌ش به وی خیانت نموده و مکر ورزیدند و در نتیجه آن حضرت، امکان جهاد با معاویه را نیافت.

سایر ائمه^(ع) نیز شرایط قیام برای آنان فراهم نگردید و پس از این در روایت سدید

۱۶. الارشاد ۲۵۱/ (چاپ دیگر ۲۶۸).

۱۷. تنقیح‌المقال، ۴۶۷/۱.

۱۸. تاریخ طبری ۳۰۰/۷.

خواهیم خواند که امام صادق (ع) فرمود: «اگر من به تعداد این بزغالها [اشاره به بزغالهایی که در نزدیکی آن حضرت بوده و تعدادشان از ۱۷ رأس بیشتر نبود] پیرو می‌یافتم نشستن و درنگ برای من جایز نبود».^{۱۹}

پس همه ائمه (ع) یک نور بوده و راه آنان یکی است، اما این زمانها و شرایط است که متفاوت است و این نکته‌ای است شایان تأمل و دقت.

از سوی دیگر، ما پیش از این گفتیم که قیام برای دفاع از اسلام و از حقوق مسلمانان در مقابل هجوم دشمنان و تسلط آنان بر کشورهای اسلامی و بر شوون مسلمین از مواردی است که هم عقل و هم شرع بر ضرورت آن حکم نموده و مشروط به اذن و اجازه امام نیست. و آیاتی نظیر: و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان^{۲۰}، و آیه: لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره،^{۲۱} از محکمت قرآن کریم هستند نلاز متشابهات. [و در دلالت این آیات بر مطلب ذکر شده، جای شک و تردید نیست].

البته برای مبارزه و قیام واجب است امکانات و نیروها را از پیش آماده نمود، چنانچه مباحث آن، پیش از این گذشت.

و اینک ای برادر مسلمان بپندیش که چگونه مسلمانان و رؤسای آنان به غفلت فرو رفته و دیگران نیز آنان را در غفلت نگاهداشته‌اند و اسرائیل به قدس شریف و به سرزمینهای اسلامی و به معابد و مراکز علمی و اموال و نوامیس مسلمانان هجوم آورده و کفار شرق و غرب و نوکران آنان، کیان و استقلال اسلام و مسلمین را مورد تعرض قرار داده‌اند و هر روز اخبار کشتارها و غارتها و زندانها و... شنیده می‌شود، اما سردمداران کشورهای اسلامی و وعاظ السلاطین و علمای سوء در مقابل این همه جنایتها و ستمگریها ساکتند و می‌بینی که همواره اوقات و امکانات خود را در خوشگذرانی و عیاشی و فتنه‌انگیزی و اختلاف‌افکنی، به جان یکدیگر افتادن و درهم شکستن یکدیگر مصرف می‌کنند... بار خدایا مسلمانان را از شر حکام جور و علمای سوء، رهایی بخش و آنان را از خواب غفلت بیدار بفرما. ولا حول ولا قوة الا بالله.

شیوة برخورد اصحاب امام صادق (ع) با قیام زید: همان گونه که گفته شد قیام زید،

۱۹. کافی ۲/۲۴۲ کتاب ایمان کفر، باب فی قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

۲۰. نساء ۷۵/.

۲۱. حج ۴۰/.

انقلاب به حقی بود که مورد رضای ائمه^(ع) نیز بود، اگر چه در نهایت به پیروزی نرسید، چنانچه قیام امام حسین^(ع) نیز پس از بهم ریختن اوضاع با آمدن «عبدالله بن زیاد» به کوفه به پیروزی نرسید، اما درباره قیام زید، روایتی از زرارہ نقل شده که بسا خلاف آنچه تاکنون گفته شده، باشد. و آن روایت، این است.

زرارہ می گوید: من در حضور امام صادق^(ع) نشسته بودم و زید بن علی نیز حضور داشت، زید به من گفت چه می گویی درباره مردی از آل محمد^(ص) که تو را به یاری فرامی خواند؟ گفتم اگر واجباً اطاعت باشد او را یاری می دهم، و اگر واجب الطاعة نباشد اگر خواستم او را یاری می دهم و اگر نخواستم نه، پس چون زید، از مجلس بیرون رفت، امام صادق^(ع) به من فرمود: به خدا سوگند، پیشرو و پشت سر وی را بستی و راه گریز برای او باقی نگذاشتی.^{۲۲} [یعنی جواب خوبی به او دادی].

نظیر همین مطلب نیز از «مؤمن الطاق» (که از اصحاب امام صادق^(ع) بوده) در روایت مفصل دیگری وارد شده است.^{۲۳}

اما آنچه در توضیح این روایت باید گفت این است که:

اولاً کلام امام^(ع) تصریحی در تخطئه قیام زید ندارد، بلکه آن حضرت زرارہ و مؤمن الطاق را به خاطر پاسخی که به زید دادند مورد تحسین قرار داده و مشخص است که زید، امام مفترض الطاعة نبود.

ثانیاً همین جمله که زرارہ گفت: «اگر خواستم او را یاری می دهم و اگر نخواستم نه» فی الجمله دلالت بر جواز قیام امام غیر مفترض الطاعة دارد و ظاهراً امام^(ع) هم با سکوت خود، این مطلب را امضاء فرموده اند.

ثالثاً اینکه این دو نفر (زرارہ و مؤمن الطاق) از یاران ویژه امام صادق^(ع) و نمایندگان وی بودند، بدان گونه که همه از این جهت آنان را می شناختند و مقتضای مصالح سیاسی زمان همین بود که جواب صریح به زید ندهند، زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد مصلحت اقتضا می کرد که به حسب نظر دستگاه خلیفه وقت آن حضرت به عنوان رکن حق و مجدد

۲۲. عن زرارة قال: قال لي زيد بن علي وأنا عند أبي عبد الله (ع) يافتي، ماتقول في رجل آل محمد (ص) استنصرک؟ قال قلت: ان كان مفروض الطاعة نصرته وان كان غير مفروض الطاعة فلي ان افعل ولسي ان لا افعل فلما خرج قال ابو عبد الله (ع): اخذته والله من بين يديه ومن خلفه وماترکت له مخرجاً. (احتجاج طبرسی / ۲۰۴ چاپ دیگر ۱۳۷۲).

۲۳. احتجاج طبرسی / ۴۰۲ (چاپ دیگر ۱۴۱۲/۲ - ۱۴۲) و کافی ۱/ ۱۷۴ کتاب الحجّة، باب الاضطرار الى الحجّة، حدیث ۵).

شریعت پس از آنکه دستهای دروغ و تحریف به سوی آن گشوده شده باقی بماند، و حفظ آن حضرت در چنین شرایطی، خود از مهمترین واجبات بود.

ضعف سند روایات وارده در مذمت زید: بلی روایاتی که بر مذمت زید و تخطئه قیام وی دلالت داشته باشد وجود دارد، اما سند آنها بسیار ضعیف است و هرگز توان مقابله با صحیحۃ عیص بن قاسم و روایات دیگری که در مدح و تأیید قیام زید وارد شده و از سوی فقهای اصحاب ما (رضوان الله علیهم) تلقی به قبول شده است را ندارد. ما، در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه متذکر می‌شویم و شاید این، واضح‌ترین روایت در این زمینه باشد.

«در کتاب کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن داب از کسی که این حدیث را از امام باقر (ع) روایت کرده آورده است که زید بن علی بن الحسین بر ابی جعفر محمد بن علی امام باقر (ع) همراه با نامه‌های بسیاری از اهل کوفه وارد شد که در آن نامه‌ها، مردم وی را به سوی خویش فرا خوانده و از او خواسته بودند که خروج کند و به وی نوشته بودند که همه از او پیروی خواهند کرد. امام باقر (ع) به وی فرمود: این نامه‌ها را آنان، ابتدا به ساکن برای تو نوشته‌اند یا اینکه در پاسخ نامه‌ها و دعوت تو، این نامه‌ها را نوشته‌اند؟

گفت: اینها را ابتدا به ساکن نوشته‌اند، چرا که آنان به حق ما و قرابت ما با رسول خدا (ص) آگاهی دارند و آنچه را که خداوند در کتاب خویش نسبت به مودت و وجوب اطاعت ما گفته می‌دانند و می‌بینند که ما، در فشار و رنج و بلا هستیم.

امام (ع) فرمود: اطاعت چیزی است که از جانب خداوند عزوجل واجب شده و سنتی است که در میان پیشینیان قرار داده و در میان آیندگان ادامه خواهد داد و اطاعت تنها برای یکی از ماست، اما مودت و دوستی برای همه ما، امر خداوند نسبت به دوستانش اجرا خواهد شد به حکمی قطعی، و قضای بی‌برگشت، و تقدیری معین شده، و سرآمدی مشخص تا وقتی معلوم، پس هرگز کسانی که یقین به مبدأ و معاد ندارند، تو را خوار و سبک نگردانند، آنان تو را ذره‌ای از خداوند بی‌نیاز نمی‌سازند، در کار عجله مکن که همانا خداوند برای عجله بندگان عجله نخواهد کرد و از تقدیر خدا سبقت مگیر که گرفتاریها، تو را ناتوان کرده و از پای درخواهد آورد.

راوی گوید در اینجا زید غضبناک شد و گفت:

هرگز از ما خانواده، امام کسی نیست که در خانه بنشیند و پرده فرو افکند و دست از

جهاد بکشد، ولكن از ما، امام کسی است که حوزه خود را حراست کرده و در راه خدا با نهایت توانایی جهاد کند و از مردم خویش دفاع و از حریم امت پاسداری کند.

امام باقر (ع) فرمود: ای برادر آیا آنچه نسبت به نقش نفس خبوش رو می‌داری می‌توانی شاهی از کتاب خدا، یا حجتی از رسول خدا (ص)، یا مثل و نمونه‌ای برای آن بیاوری؟ همانا خداوند عزوجل، حلال را حلال و حرام را حرام و واجب را واجب گردانید و مثالها زد و سنتها نهاد و هرگز برای امام قائم به امر خویش نسبت به فریضه‌ای که باید براساس آن اطاعت شود شک و شبهه‌ای نگذاشت تا در مورد کاری پیش از رسیدن موعده از خدا سبقت گیرد یا برای دسترسی به آن قبل از رسیدنش تلاش کند. و حال آنکه خداوند سبحان در ارتباط با صید فرمود: «در حال احرام، صید را مکشید»^{۲۴}. آیا قتل صید، مهمتر است یا قتل انسانی که خداوند، جان او را محترم شمرده؟ و نیز خداوند برای هر چیز، محل و زمانی قرار داد و فرمود: «هنگامی که از احرام خارج شدید، صید کنید»^{۲۵}.

و نیز فرمود: «شعائر خدا و ماههای حرام را حلال مشمرید»^{۲۶} پس خداوند ماهها را تعدادی معلوم قرار داد و چهار ماه از آنها را حرام شمرد و فرمود: «در زمین، چهار ماه به رفت و آمد بپردازید، ولیکن بدانید که خدا را به عجز نتوانید آورد»^{۲۷}. آنگاه فرمود: «پس هنگامی که ماههای حرام تمام شد مشرکین را هر جا یافتید بکشید»^{۲۸} پس برای قتل مشرکان نیز زمان معینی قرار داد. و نیز فرمود: «پیمان ازدواج نبندید تا اینکه مهلت نوشته به پایان برسد»^{۲۹}. پس خداوند برای هر چیز سرآمد و برای هر سرآمد، کتابی قرار داد. از این روی اگر تو دلیل روشنی از جانب خدا و یقین نسبت به کارت داری و کارت برایت روشن است، خود دانی و گرنه هرگز گرد کاری که نسبت به آن شک و شبهه‌داری مگرد و زوال حکومتی را که هنوز تغذیه آن به پایان نرسیده و رسته‌اش بریده نشده و سرنوشت محتومش به نهایت نرسیده، انتظار مبر، پس اگر مدتش به پایان برسد و تغذیه‌اش قطع شود و سرنوشت محتومش به نهایت برسد، فاصله بین دولت حق (علی (ع)) و حکومت

۲۴. لا تقتلوا الصيد وانتم حرم. مائده/۹۵.

۲۵. واذا حللتم فاصطادوا. مائده/۲.

۲۶. لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام، مائده/۲.

۲۷. فسیحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم غیر معجزی الله، توبه/۲.

۲۸. فاذا انسلیخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم، توبه/۵.

۲۹. ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله، بقره/۲۳۵.

حق (امام عصر^(ع)) از بین می‌رود و نظام صحیح پی‌درپی حاکم می‌شود و خداوند ذلت و بدبختی را برای هر مدعی امامت به باطل و پیروانش به دنبال خواهد آورد.

پناه می‌برم به خدا از پیشوایی که از جایگاه خود منحرف گردد که در چنان شرایطی پیروان داناتر از رهبران هستند. و تو ای برادر آیا می‌خواهی شریعت قومی را زنده کنی که به آیات خدا کفر ورزیده و پیامبرش را نافرمانی کرده و بدون هدایتی از جانب خداوند هواهای خویش را پیروی نموده، و بدون برهان روشنی از جانب خدا و عهد و قراردادی از جانب رسولش ادعای خلافت کرده‌اند؟

تو را به خدا می‌سپارم ای برادر که فردا بر کناسه کوفه به دار آویخته شوی.

آنگاه از چشمانش اشک پاشید و قطرات آن از گونه‌اش سرازیر شد و فرمود:

«تنها خدا حاکم است بین ما و بین کسی که پرده حرمت ما را درید و حق ما را از ما دریغ ورزید و سر ما را افشانمود و ما را به غیر جدمان پیامبر اکرم (ص) منسوب نمود و چیزی در باره ما گفت که ما، در باره خویش نگفته بودیم.»^{۳۰}

۳۰. ففی الکافی: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن الحسن بن الجارود، عن موسی بن بکر بن داب، عن حدثه، عن ابی جعفر (ع) ان زید بن علی بن الحسن (ع) دخل علی ابی جعفر محمد بن علی و معه کتب من اهل الکوفة، یدعونه فیها الی انفسهم ویخبرونه باجتماعهم و یأمرونه بالخروج.

فقال به ابو جعفر (ع): هذه الكتب ابتداء منهم او جواب ما كتبت به اليهم ودعوتهم اليه؟

فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا وبقربتنا من رسول الله (ص) ولما يجدون فی کتاب الله - عزوجل - من وجوب مودتنا وفرض طاعتنا ولما نحن فيه من الضيق والصنك والبلاء.

فقال له ابو جعفر (ع): ان الطاعة مفروضة من الله - عزوجل - وسنة امضاها فی الاولین و كذلك یجریها فی الاخرین، والطاعة لواحد منا والمودة للجميع، وامر الله یجری لاولیائه بحکم موصول وقضاء مفصول وحتم مقضی وقدر مقدور واجل مسمی لوقت معلوم، فلا یستخفنک الذین لا یوقنون، انهم لن یغنوا عنک من الله شیئاً، فلا تعجل فان الله لا یعمل لمجلة العباد، ولا تسبقن فتعجزک البلیة فتصر عک.

قال: ففضب زید عند ذلك ثم قال: لیس الامام منا من جلس فی بینه وارضی ستره وثبط عن الجهاد ولکن الامام منا من منع حوزته وجاهد فی سبیل الله حق جهاده ودفع عن رعیته وذب عن حریمه.

قال ابو جعفر (ع): هل تعرف یا اخی من نفسک شیئاً مما نسبته الیه فتجئ علیه بشاهد من کتاب الله او حجة من رسول الله (ص) او تضرب به مثلاً، فان الله - عزوجل - احل حلالاً وحرم حراماً وفرض فرائض وضرب امثالاً و سن سنناً ولم یجعل الامام القائم بامرہ فی شبهة فیما فرض له من الطاعة ان یسبقه بأمر قبل محله او یجاهد فیہ قبل حلوله، وقد قال الله - عزوجل - فی الصيد: «لا تقتلوا الصيد وانتم حرم» افاقتل الصيد اعظم ام قتل النفس التي حرم الله؟ وجعل لکم شیئاً محلاً وقال الله - عزوجل -: «واذا حللتم فاصطادوا» وقال - عزوجل -:

«لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام». فجعل الشهور عدة معلومة، فجعل منها اربعة حرماً، وقال: «فسبحوا فی الارض اربعة اشهر واعلموا انکم غیر معجزی الله» ثم قال - تبارک وتعالی -: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» فجعل لذلك محلاً، وقال: «ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله» فجعل

ما این روایت را با اینکه نسبتاً طولانی بود در اینجا درج کردیم، اما شما ملاحظه می‌فرمایید که این روایت از جهت سلسله سند مرسل است [راوی اصلی روایت در زنجیره سند حذف شده است].

علاوه بر آن، حسین بن جارود و موسی بن بکر بن داب، هر دو مجهولند و در کتابهای رجال، نامی چه به نیکی یا بدی از آنها به میان نیامده است.

در متن روایت نیز آنجا که فرموده «امامت برای یکی از ماست» منظور کسی است که امامت وی به وسیله نص مشخص شده، و آنجا که فرموده «لانقطع الفصل» مراد فاصله بین دو دولت حق است، و آنجا که فرموده «فی التابع و المتبوع» خداوند رهبر و پیروانش را به ذلت و بدبختی عقاب می‌کند «منظور کسانی هستند که باطل گرایند و آنجا که فرموده «أرفضت عیناه» بر وزن احمرت، یعنی از چشمانش اشک پاشید، و آنجا که فرموده «خداوند بین ما و بین آنکه هتک حرمت ما را نمود داوری کند» در کتاب وافی می‌نویسد: «هرگز این کلام در باره زید نیست بلکه متعرض دشمنان امام و دشمنان زیداست و پس از این روایتی در عظمت مقام و منزلت زید خواهد آمد و در آنها درج شده که او و اصحابش بدون حساب وارد بهشت می‌شوند و اینکه او حکومت را برای شخص مورد رضای آل محمد (ص) می‌خواست نه برای خود، و اینکه او به حجت زمان خود عارف بود و به وی ایمان داشت. درود خدا بر زید باد - پس کسی را نشاید که گمان بد، به وی برد. رضوان الله علیه.» ۳۱

مرحوم مجلسی در کتاب **مرآة العقول** در ذیل این روایت مطالبی را می‌نویسد که خلاصه آن، این چنین است:

«اخبار درباره زید مختلف است، برخی از آنها دلالت بر مذمت زید دارد، اما اکثر آنها بر این دلالت دارد که وی فردی پسندیده و قابل تقدیر بوده و اینکه وی هرگز ادعای امامت

لکل شیء اجلا ولکل اجل کتاباً. فان کنت علی بینه من ربک و یقین من امرک و تبیان من شأنک فشانک، والا فلا ترومن امرأ انت منه فی شک و شبهة ولا تتعاط زوال ملک لم ینقض اکله ولم ینقطع مداه ولم یبلغ الکتاب اجله، فلو قد بلغ مداه وانقطع اکله وبلغ الکتاب اجله لانقطع الفصل وتتابع النظام ولا عقب الله فی التابع و المتبوع الذل والصغار، اعوذ بالله من امام ضل عن وقته، فکان التابع فیه اعلم من المتبوع. اترید یا اخی ان تحیی ملة قوم قد کفروا بآیات الله وعصوا رسوله واتبعوا اهوامهم بغیر هدی من الله وادعوا الخلافة بلا برهان من الله ولا عهد من رسوله؟! اعیزک بالله یا اخی ان تكون غداً المصلوب بالکناسة.

ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه ثم قال: الله بیننا و بین من هتک سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا مالم نقله فی انفسنا. (کافی ۳۵۶/۱ کتاب الحجة، حدیث ۱۶).

۳۱. وافی، ۱/۲۴۰/۳۵.

نداشته، و امامت را از آن امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می‌دانست. او برای خونخواهی امام حسین^(ع) و برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و مردم را به شخصی مورد رضای آل محمد^(ص) فرامی‌خواند و اکثر اصحاب ما، در باره زید همین نظر را دارند، و بلکه من در سخنان آنان چیزی جز این را نیافتم، و برخی گفته‌اند که به صورت غیر علنی و محرمانه از امام^(ع) اجازه قیام گرفته بود^{۳۲}.

خلاصه کلام در باره زید «...» اما آنچه به نظر ما می‌رسد اجمالاً از این قرار است که هنگامی که ما به قداست زید و حسن‌نیت او در قیامش قائل می‌شویم، این به آن معنی نیست که می‌گوییم وی معصوم است و در تمام طول عمر هرگز اشتباهی از وی صادر نشده و در هیچ مورد احتیاج به هدایت و نصیحت امام نداشته است، شاید در ابتدای کار برخی مسائل بر او مشتبه و تحت تأثیر احساسات آنی و لحظه‌ای قرار گرفته باشد که امام باقر^(ع) او را مستنبه نموده و از عجله نمودن و از اعتماد کردن به برخی افراد که به آنها اعتمادی نیست، بر حذر داشته باشد.

از سوی دیگر، وفات امام باقر^(ع) چنانچه در اصول کافی آمده است^{۳۳} در سال ۱۱۴ هجری بوده، اما قیام زید که مورد تأیید ائمه^(ع) نیز بوده چنانچه سیره‌نویسان می‌نویسند در زمان امام صادق^(ع) و در سال ۱۲۱ بوده است و شاید جو جامعه و شرایط در این مدت تغییر کرده باشد. و چنانچه در برخی اخبار آمده، زید به امامت امام صادق^(ع) اقرار داشت و معتقد بود که وی حجت خدا در آن زمان است، چنانچه از خبر عمرو بن خالد که پیش از این از کتاب امالی نقل شد، این معنی استفاده می‌گردید.

و اما اینکه خداوند سبحان به خاطر عجله و شتاب بندگان در انجام امور شتاب نخواهد کرد [اشاره است به جمله‌ای که در روایت محمد بن یحیی بود] مطلبی است که هیچ شکی در آن نیست. اما این موجب رفع تکلیف دفاع و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌گردد و آیا می‌توانیم ما به این معنی ملتزم شویم که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، منحصر به کسی است که از طریق علم غیب بداند صد درصد بر دشمن پیروز خواهد شد و برای دیگران در مقابل جنایات و هتک مقدسات، سکوت و سکون جایز و رواست؟

از سوی دیگر، آیا مفاد این سخن، تخطئه امیرالمومنین^(ع) در جهاد و مبارزه‌اش با معاویه نیست؟ آیا تخطئه فرزند شهید پیامبر اکرم^(ص) امام حسین^(ع) در انقلاب و قیامش علیه

۳۲. مرآة العقول ۱۱۸/۴ (چاپ قدیم ۲۶۱/۱).

۳۳. کافی ۴۶۹/۱ کتاب الحجة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی (ع).

یزید نیست؟ آیا در صفین و کربلا خونها ریخته نشد و مردم به قتل نرسیدند؟ و باز شما ملاحظه می فرمایید انقلابهایی که در جهان علیه پادشاهان مقتدر و جباران ستمگر به وقوع پیوسته، بسیاری از آنها به پیروزی رسیده که از آن جمله، انقلاب اسلامی ما، در ایران است، با اینکه از قبل یقین صددرصد به پیروزی وجود نداشته است، آیا همه این انقلابهای پیروز، در مقابل کفار و ستمگران، مطرود و محکوم به خطا و گمراهی است؟ آیا کفار و صهیونیستها می توانند بر سر مسلمانان مسلط شده و به آنها تهاجم کرده و خونهایشان را حلال بشمرند و شهرهایشان را ویران کنند، اما مسلمانان وظیفه ای جز تسلیم و سکوت در مقابل جنایات آنان ندارند؟!

من نمی دانم این چه شیوه تفکری است؟ ما، در پاسخ برخی روایات این مبحث که پس از این به ذکر آنها می پردازیم مطالبی را که در روشن شدن این مسائل، مفید افتد خواهیم گفت.

در هر صورت صحیحه «عیص بن قاسم» که در این باب خوانده شد بر قداست زید «ره» و تأیید قیام وی دلالت دارد و روایات بسیار دیگری نیز مؤید آن است و برخی روایتهای ضعیفی که مضامین آن با مضمون این روایت و یا حکم عقل و محکمت قرآن و سنت مخالف است، قدرت معارضه با آن را ندارد و برای دستیابی به دانش آن باید به اهلش مراجعه کرد. همه اینها مطالبی بود که به قیام و انقلاب زید، مربوط می گردید، از سوی دیگر، داستان قیام و انقلاب زید به داستان حسین بن علی شهید فخر، بسیار شباهت دارد که اخبار و روایات بسیاری نیز در تأیید و مدح او رسیده و چنانچه گفته شده ظاهراً روایتی در مذمت و قدح وی نیامده است که قیام او در کتب مربوطه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و ما نیز در فصل ششم بخش پنجم همین کتاب، ضمن بررسی مسئله قیام مسلحانه علیه حکام ستمگر به بررسی آن خواهیم پرداخت.^{۳۴}

اینک باز می گردیم به شرح بقیه صحیحه عیص بن قاسم، یعنی روایت اول باب: **قیام محمد بن عبدالله محض (نفس زکیه):**

آنچه باز از این صحیحه استفاده می شود این است که در زمان امام صادق (ع) قیامهایی از طرف برخی از سادات اهل بیت به وقوع می پیوسته و بدان جهت که مشتمل بر دعوت

۳۴. برای اطلاع بیشتر از قیام زید و سادات بنی الحسن و قیام حسین بن علی شهید فخر و اخبار و روایات مربوطه به آنها به کتاب مقاتل الطالبیین و نیز کتاب تحقیقی شخصیت و قیام زید بن علی نوشته سید ابو الفضل رضوی اردکانی مراجعه شود.

باطلی بوده و در آن از دستور امام به حق، نافرمانی می‌شده، مورد تأیید آن حضرت نبوده است، البته ما، در اینجا در مقام آن نیستیم که به صورت دقیق، آن قیامها را مشخص کرده و به شناسایی آنها بپردازیم. اما محتمل است که مراد در این روایت، قیام محمد بن عبدالله محض که به اسم مهدویت قیام نموده بود باشد، زیرا آنچه از روایات و کتابهای تاریخ استفاده می‌گردد، این است که وی به مهدویت قیام نمود و پدر و برادر و اصحابش، وی را به عنوان مهدویت معرفی می‌کردند.^{۳۵}

در کتاب ارشاد شیخ مفید از کتاب مقاتل الطالبیین ابی الفرج اصفهانی مطالبی آمده که خلاصه آن از این قرار است:

بسیاری از افراد خانواده بنی‌هاشم که در بین آنان، عبدالله و دوفرزندش محمد و ابراهیم نیز بودند به همراه منصور دوانیقی در محلی به اسم «ابواء» اجتماع نموده بودند، عبدالله رو به دیگران کرد و گفت شما می‌دانید که فرزند من محمد، همان مهدی است، پس بیایید با او بیعت کنیم، پس همه با او بیعت کردند.

در این بین، عیسی بن عبدالله وارد شد و گفت به چه منظور در اینجا اجتماع کرده‌اید؟ عبدالله گفت در اینجا گرد آمده‌ایم تا با مهدی محمد بن عبدالله بیعت کنیم. در این هنگام جعفر بن محمد [امام صادق (ع)] وارد شد. عبدالله، آن حضرت را در کنار خود جای داد و آنگاه همین سخن را مجدداً تکرار کرد، امام جعفر صادق (ع) فرمود: «هرگز چنین کاری را انجام ندهید، هنوز زمان حضور مهدی (عج) نرسیده است و اگر تو گمان می‌کنی که این فرزندت همان مهدی است [که از آمدن وی خبر داده شده] این‌طور نیست و این زمان، آن زمان نیست و اگر انگیزه تو آن است که برای خدا غضبناک شده و می‌خواهی با قیام فرزندت امر به معروف و نهی از منکر کنی، در این صورت، ما تو را رها نمی‌کنیم، در

۳۵. پس از قیام زید بن علی «ره» قیامهای متعددی در مقابل خلفای بنی‌عباس به وقوع پیوست که یک سلسله از آن قیامها قیام سادات بنی‌الحسن و از آن جمله قیام محمد بن عبدالله محض بود که در زمان امام جعفر صادق (ع) به وقوع پیوست.

پدر محمد (عبدالله) از سادات محترم زمان خود بود و به خاطر اینکه هم از جانب پدر، وهم از جانب مادر، نسبش به فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌رسید به عبدالله محض معروف بود. پدرش حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و مادرش فاطمه دختر امام حسین (ع) بود. البته ماصد در صد چگونگی و حقیقت این گونه قیامها را نمی‌دانیم، ولی طبق آنچه از کتابهایی نظیر بحار الانوار، ارشاد شیخ مفید، مقاتل الطالبیین و اعلام الوری به دست می‌آید محمد بن عبدالله ادعای مهدویت داشته و دعوت به نفس می‌نموده است و به همین جهت، قیام او مورد انتقاد و اشکال امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام بوده است. (از افاضات معظم له در درس).

ارتباط با این کار چگونه با فرزندان بیعت کنیم با اینکه تو بزرگ و شیخ ما هستی؟^{۳۶}. در این هنگام عبدالله عصبانی شد و گفت: خیر، تو خلاف آنچه را که اظهار می‌داری، می‌دانی. به خدا سوگند خداوند تو را بر غیب خویش آگاهی نداده، ولیکن حسادت نسبت به فرزند من، تو را به گفتن چنین سخنی واداشت^{۳۷}...

این روایت در کتاب بهار نیز به نقل از اعلام‌الوری و ارشاد درج شده است^{۳۸}. در عین حال از همین روایت نیز استفاده می‌گردد که قیام برای ابراز ناراحتی برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر، بی‌اشکال است. در کتاب بهار از اعلام‌الوری نیز نقل شده که: «محمد بن عبدالله بن حسن در دنباله سخن خود به امام صادق (ع) گفت به خدا سوگند، من از تو داناتر و از تو سخاوتمندتر و از تو شجاع‌ترم^{۳۹}».

در صحیحه عبدالکریم بن عتبة هاشمی آمده است که:
«جماعتی از معتزله که در بین آنان عمرو بن عبید و واصل بن عطا و حفص بن سالم و تعداد دیگری از رؤسای آنان بودند بر امام صادق وارد شدند و گفتند که قصد دارند برای خلافت با محمد بن عبدالله بیعت کنند و به آن حضرت پیشنهاد کردند که در این کار با آنان همراه باشد. در این باره امام (ع) سخنان طولانی ایراد فرمود و در پایان آن از پدر خویش نقل نمود که پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که با ضربه شمشیر بر سر مردم بکوبد و آنان را به اطاعت از خویش فرا بخواند و حال آنکه در بین مسلمانان کسی که داناتر از اوست وجود داشته باشد شخص گمراهی است که به ناحق مدعی مقامی شده است^{۴۰}.
از این صحیحه استفاده می‌شود که محمد بن عبدالله مردم را به اطاعت از خویش فرا می‌خواند، با اینکه داناتر از او، در جامعه وجود داشت.
و جان کلام اینکه چون از طرق فریقین (شیعه و سنی) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده

۳۶. لا تفعلوا فان هذا الامر لم يأت بعد. ان كنت ترى ان ابنك هذا هو المهدى فليس به ولا هذا اوانه وان كنت انما تريد ان تخرجه غضبا لله وليامر بالمعروف وينهى عن المنكر فانا والله لا ندعك وانت شيخنا ونبایع ابنك فی هذا الامر.

۳۷. الارشاد، ۲۵۹ (چاپ دیگر ۲۷۶).

۳۸. بهار الانوار، ۲۷۷/۴۷، تاریخ امام صادق (ع) باب ۳۱، حدیث ۱۸.

۳۹. بهار الانوار، ۲۷۵/۴۷، تاریخ امام صادق (ع) باب ۳۱، حدیث ۱۵.

۴۰. ان رسول الله (ص) قال: من ضرب الناس بسیفه ودعاهم الى نفسه وفي المسلمين من هو اعلم منه فهو ضال متكلف. (وسائل ۲۹/۱۱، باب ۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

بود که مهدی این امت ظهور خواهد نمود و «زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آنکه لبریز از ظلم و جور شده باشد»^{۴۱} این سبب مشتبّه شدن امر بر بسیاری افراد شد و باعث ادعای مهدویت نمودن بسیاری از سادات بنی‌هاشم گردید. و شاید خبری که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که مهدی «نام او نام من و نام پدر او نام پدر من است»^{۴۲} از مجعولات برخی از پیروان محمد بن عبدالله بن حسن باشد، و این نکته‌ای است شایان توجه. ولکن ابن طاووس در کتاب الاقبال چنانچه در بحار از وی نقل نموده از عبدالله و دوپسرش، دفاع نموده است. به همین جهت مسئله محتاج به تتبع و بحث وسیع و گسترده‌تری است که باید باتوجه به مطالب مندرج در بحار و کتابهای دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه از روایات به دست می‌آید این است که ائمه (ع) با اینکه برخی از شورشها و قیامهای سادات را امضا نکرده و صحیح نمی‌دانسته‌اند، اما از کشته شدن، به زندان افتادن، و مورد هجوم قرار گرفتن آنها به صورت جدی متأثر و ناراحت می‌شدند و بر آنان گریه می‌کردند به خاطر اینکه در هر صورت آنان از اهل بیت پیغمبر (ص) بوده و برخی حقوق آنان از آنان سلب شده و در بین امت ملاحظه شرافت و کرامت آنان نمی‌گردید.

خلاصه کلام اینکه آنچه از قسمت اول صحیحه عیص استفاده می‌شود این است که قیام و انقلابهایی که به وقوع می‌پیوندند بر دو قسم است. گاهی دعوت به نفس است که غیر حق و باطل است و گاهی دعوت برای درهم شکستن سلطنت ستم و بازگرداندن حق به اهل حق است که در این صورت چنین قیام و انقلابی به حق و مورد تأیید است و آنچه بر مردم واجب و لازم است ژرفاندیشی و دقت در دعوت و پیروی نمودن از حق است.

و اما آخر صحیحه (که شروع قیام در ماه رجب و یا شعبان و یا بعد از رمضان را مطرح کرده) ظاهراً یک خبر غیبی نسبت به زمان ظهور قائم (عج) و قیام اوست و اینکه ظهور آن حضرت در ماه رجب و یا شعبان یا بعد از رمضان است، پس اگر ظهور آن حضرت در رجب یا شعبان باشد مردم پس از قیام وی بعد از رمضان به او می‌پیوندند و اگر قیام وی پس از رمضان باشد، مردم از قبل برای پیوستن به وی، خود را آماده می‌نمایند.

البته چنانچه در مرآت العقول آمده^{۴۳}، این معنی نیز محتمل است که امام صادق (ع)

۴۱. یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. (بحار الانوار ج ۵۱، زندگانی امام قائم (عج) و تاج الجامع ۳۴۱/۵-۳۴۴ باب ۷ از کتاب الفتن).

۴۲. ان المهدی اسمہ اسمی واسم ابیه اسم ابی. (التاج الجامع للاصول، ۳۴۳/۵).

۴۳. مرآة العقول، ۳۶۵/۴ (چاپ قدیم).

خواسته است توجه مردم را به خود قبل از ایام حج (در ماههای رجب، شعبان، رمضان) برای استفاده از علوم و فضایل خویش آماده نماید، چرا که یکی از حکمتهای حج چنانچه از برخی روایتها استفاده می‌گردد ملاقات امام و بهره‌گیری از انوار روشنی‌بخش او در ایام حج است و این نکته‌ای است شایان توجه^{۴۴}.

از سوی دیگر، مرحوم صدوق قسمتهایی از این روایت - صحیح عیص - را در علل، به صورت «نقل به معنی»^{۴۵} روایت کرده که پس از این به آن اشاره خواهد شد.

همه اینها مطالبی بود که به روایت اول این باب - یعنی به روایت صحیح عیص بن قاسم - مربوط می‌گردید.

۴. در قسمت دیگر روایت، امام (ع) فرمودند: امام شما کسی است که بنی فاطمه بر امامت او اجتماع داشته باشند. طبیعی است اگر همه بنی فاطمه بر امامت شخصی اجتماع داشته باشند نظر امام معصوم هم که یکی از آنهاست در بین آنها هست، چون ائمه معصومین علیهم السلام از فرزندان فاطمه هستند و از نظر شیعه که در اجتماع، نظر امام معصوم را شرط می‌دانند چنین شخصی مورد تأیید امام معصوم نیز هست و در نتیجه صلاحیت امامت را دارد. مثل قیام زید که مورد تأیید امام صادق (ع) بود. اصولاً لزومی ندارد همیشه شخص امام معصوم آشکارا و علناً رهبری جریانی را به عهده داشته باشد، خصوصاً در زمان تقیه که تاکتیک مبارزه، چنین مسئله‌ای را اقتضا می‌کند. با وجود افرادی مانند زید که امین و صادق هستند و مردم را به رضای آل محمد دعوت می‌کنند و پس از پیروزی هم حق را به حقدار می‌رسانند، لزومی ندارد که شخص امام معصوم آشکارا رأس قضایا قرار گیرد، زیرا اگر امام مستقیماً در رأس جریان باشد و حرکت شکست بخورد باعث ناامیدی مردم می‌شود و همه اساس به هم می‌ریزد. حتی حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جنگ مسلمانیان با ایرانیان در زمان خلافت عمر (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶)، عمر را از شرکت مستقیم در جنگ نهی می‌کند و می‌فرماید:

«اگر تو رفتی، می‌گویند این رأس مسلمین است و اگر حساب او را برسیم و او را از بین ببریم خیالمان راحت می‌شود، و اگر آسیبی به تو برسد باعث پریشانی مسلمین می‌گردد. تو در مرکز بمان و فردی جنگجو و کارآزموده را بفرست که این به صلاح اسلام و مسلمین است.»

امام جعفر صادق (ع) در زمان خود پایگاه شیعه و پناهگاه اهل بیت بود و باید این پایگاه، محفوظ می‌ماند و افرادی همانند زید، قیام می‌کردند و امام (ع) نیز آنان را مورد تأیید قرار می‌دادند. در اواخر روایت، امام (ع) علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان فرموده‌اند تا ضمن بیان علائم ظهور که یکی از آنها خروج سفیانی است، ادعای کسانی همانند محمد بن عبدالله و مهدی عباسی که مدعی مهدی امت بودن هستند را باطل کنند و یاری نمودن و همکاری مردم با آن حضرت در ماه رجب و شعبان و رمضان شاید اشاره به این نکته که در روایات آمده است باشد که حضرت از مکه قیام می‌کند و تادمتی به نیرو، چندان احتیاجی نیست تا هنگامی که به کوفه می‌رسد و جنگ شدت می‌یابد که در این مدت مؤمنین باید خود را به رکاب آن حضرت برسانند و احتمالاً این سه ماه برای تهیه و آمادگی مردم برای یاری آن حضرت باشد.

در مجموع، از مطالب یاد شده چنین استفاده می‌شود که این روایت نه تنها قیام در زمان غیبت را نفی نکرده بلکه هوشیاری در مبارزه، توجه به زمینه‌های قیام و شرایط و خصوصیات و ملاکهای رهبری را مشخص نموده است. (از افاضات معظم له در درس).

۴۵. وسائل ۳۸/۱۱، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۰ به نقل از علل ۱۹۲ (چاپ دیگر ۵۷۷).

سخن در این روایت به درازا کشید و این بدان جهت بود که مسئله قیام زید با مسئله مورد بحث ما یعنی جواز قیام برای دفاع از حق در مقابل سلاطین جور، یا وجوب سکوت و سکون در برابر آنان، در ارتباط تنگاتنگی است.

در هر صورت باتوجه به توضیحاتی که یادآور شدیم مشخص گردید که این صحیحیه از ادله وجوب سکوت و سکون در زمان غیبت نیست بلکه از ادله عدم جواز قیام و خروج زیر پرچم کسی است که براساس باطل، مردم را به قیام و شورش دعوت می کند و این مسئله ای است شایان ملاحظه و دقت.

۲- روایت مرفوعة ربعی:

حماد بن عیسی از ربعی به صورت مرفوع (با حذف راوی روایت) از علی بن حسین امام سجاد (ع) روایت نموده که فرمود: «والله لا یخرج احدنا قبل خروج القائم الا مثله کمثل فرخ طارمن و کره قبل ان یستوی جناحاه فاخذہ الصبیان فعبثوا به»^{۴۶}. به خدا سوگند، هیچیک از ما [اهل بیت] پیش از قیام قائم خروج نمی کند مگر اینکه مثل او مانند جوجه ای است که قبل از محکم شدن بالهایش از آشیانه پرواز نموده است، در نتیجه، کودکان او را گرفته و با او به بازی می پردازند».

توضیح روایت: این روایت چنانچه ملاحظه می فرمایید مرفوعه است (یعنی در سند نام برخی افراد زنجیره سند نیامده) و از جهت سند دارای اعتبار نیست، مگر اینکه گفته شود سلسله سند تا حماد بن عیسی صحیح است و حماد از اصحاب اجماع است [که روایتهای مرسل او حکم مسند را دارد و بدین وسیله، ضعف سند آن، جبران می شود]. از سوی دیگر، این معنی به ذهن متبادر است که این گونه روایتهای ساخته و پرداخته دست نشاندهان بنی امیه و بنی عباس باشد تا سادات علوی را از فکر قیام در مقابل جنایات خود بازدارند. علاوه بر اینکه ظاهر، این است که این روایت در مقام بیان حکم شرعی و اینکه قیام در مقابل باطل جایز است یا نه، نیست، بلکه این یک خبر غیبی است از آن حضرت، و مفاد آن این است که از ما اهل بیت کسی که قبل از قیام قائم (عج) خروج کند، در نهایت پیروز نخواهد شد، اگرچه آثار مهمی بر قیام وی مترتب گردد و اگر غرض آن حضرت (ع) تخطئه هرگونه قیام قبل از خروج قائم (عج) باشد به گونه ای قیام پدرش امام حسین (ع) نیز مورد تخطئه قرار خواهد گرفت.

علاوه بر این، بر فرض که مراد از این روایت، اعلان یک خبر غیبی باشد نه بیان حکم

۴۶. وسائل الشیعه ۳۶/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲.

شرعی برای این گونه قیامها، کلیت آن به واسطه خروج برخی از سادات علوی دریمن یا برخی بلاد ایران یا خروج فاطمیین در آفریقا و پیروزی و تشکیل حکومت آنان نقض نمی گردد، چرا که اولاً قیام و حکومت آنان محدود و منطقه‌ای بود و شامل همه بلاد و کشورهای اسلامی نمی شد، و ثانیاً در نسب خلفای فاطمیین چه بسا، شک وجود دارد که از علویین باشند.

سیوطی در ابتدای کتاب خویش تاریخ الخلفاء از ابن خلکان نقل می کند که اکثر دانشمندان علم انساب «مهدی عبیدالله» جد خلفای مصر را [دراینکه علوی باشد] مورد تردید قرار داده اند.^{۴۷} و از «ذهبی» نقل می کند: اهل تحقیق بر این معنی اتفاق نظر دارند که عبیدالله مهدی، علوی نیست^{۴۸}. ولی با این حال، آنچه به صورت جدی احتمال داده می شود این است که برخی از تعصبات و سیاستهای باطل درالقا و ابراز این کلمات نقش داشته باشد، چرا که فاطمیین با عباسیین و دست نشاندهگان آنان در تضاد و تعارض بودند و آنان با ساختن و پرداختن انواع تهمتها علیه فاطمی ها تلاش در خدشه دار نمودن آنان داشتند که در این باره می توان به کتابهای تاریخ مراجعه نمود.^{۴۹}

۴۷. تاریخ الخلفاء ۳/

۴۸. تاریخ الخلفاء ۳/

۴۹. خلافت فاطمیان از سال ۲۹۸ هجری شروع و تا سال ۵۶۸ هجری ادامه داشت. بنیانگذار این سلسله، عبیدالله المهدی بود که مدتی از ترس خلفای عباسی که قصد کشتن او را داشتند در خفا زندگی می کرد تا اینکه بالاخره در سال ۲۹۱ هجری در فسطاط مصر - که شهری در نزدیکی قاهره بود - دعوت خود را آشکار کرد و امامت خود را اعلام نمود.

اما وی چون که عمال عباسی را در تعقیب خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هجری قمری فرماندار قیروان که آن زمان، پایتخت افریقیه (تونس) بود، وی را با خانواده و همراهانش دستگیر نمود و به زندان افکند، خبر گرفتاری او به ابوعبدالله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی بود رسید. او پایاران خود به نجات وی شتافت و با جنگ و درگیری مهدی را آزاد ساخته و خود و قبیله و یارانش با وی بیعت کردند. عبیدالله مهدی پس از چهل روز به تونس آمد و دولت بنی رستم را برانداخت. آنگاه لشگری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابوسعید پیشوای آنان را بکشت و حاکمیت خود را در آن سامان تثبیت نمود. در سال ۳۰۱ هجری لشگری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و فیوم مسلط گشت، آنگاه به تونس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا، ساختن شهری را آغاز کرد که در ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آن را مهدیه نام نهاد و در سال ۳۰۸ به آنجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد.

از مهدیه به سیسیل و ایتالیا لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد و به سال ۳۲۲ در مهدیه درگذشت.

پس از وی شانزده خلیفه یکی پس از دیگری تا سال ۵۶۸ خلافت سلسله فاطمیه را به عهده داشتند، یکی از خلفای فاطمی بنام المعز در سال ۳۵۹ هجری در قاهره کنار فسطاط قدیم، شهر المعزیه را بنا کرد و پایتخت

احتمال انحصار عدم موفقیت خروج پیش از قیام قائم (عج) به ائمه

معصومین^(ع): احتمال دیگری که بر فرض صدور این روایت از امام^(ع) وجود دارد، این است که مراد از کلمه: «منا- از ما» که در روایت آمده تنها ائمه دوازده گانه^(ع) باشد نه همه سادات علوی، چرا که شیعیان ائمه معصومین^(ع) از آنان توقع و انتظار خروج و قیام داشتند و بر این معنی اصرار می‌ورزیدند، پس امام^(ع) خواسته است بایان یک امر غیبی آنان را قانع سازد که هر کس از ما پیش از قائم خروج کند به خاطر نبودن عده و غده و اسباب و امکانات لازم، موفق نشده و پیروزی نمی‌یابد.

در هر صورت، این روایت بر فرض صدور آن به خروج ائمه^(ع) یا خروج اهل بیت و اینکه آنان پیروزی تمام عیار و همه جانبه نمی‌یابند مربوط است. پس نمی‌توان به آن برای سکوت ما و عدم دفاع از اسلام و مسلمانان در مقابل هجوم کفار و دست‌نشانده‌گانشان در صورتی که شرایط فراهم باشد و امید پیروزی برود استناد نمود و قوی‌ترین دلیل بر امکان

خود را از مهدیه به آنجا انتقال داد.

در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب، لیبی، مصر، فلسطین و سوریه و حجاز، تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار داشت. امامان فاطمی برای توسعه دعوت خود در مرقر خلافت در قاهره مرکزی تبلیغاتی به نام «دارالدعاة» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلامی اعزام می‌داشتند.

در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران، سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا وجود داشت. فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام «الازهر» بنا کردند که عقاید خود را در این دانشگاه تدریس می‌کردند. جهت نامگذاری این سلسله به فاطمیان بدین جهت بود که ایشان خود را از فرزندان اسماعیل (برادر بزرگ امام موسی کاظم^(ع) که پیش از وفات امام صادق^(ع) از دنیا رفت) دانسته و نسب خود را از این طریق به فاطمه زهرا سلام‌الله علیها می‌رساندند، اما بسیاری از محققین تاریخ در نسب آنان تشکیک کرده و آنان را از سادات و از بنی فاطمه نمی‌دانند.

حاکمیت آل بویه بر عراق و تشکیل نخستین دولت اسماعیلیه در یمن؛ کمی پیش از بروز و ظهور

دعوت فاطمیان- با آشکار شدن ضعف خلافت عباسیان، شیعیان اعم از شیعه اسماعیلی (که معتقد به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق^(ع) بودند) و شیعه امامیه که معتقد به امامت ائمه اثنا عشری^(ع) بودند، فعالیتهای سیاسی مذهبی خود را آغاز کردند، سلسله‌های شیعه امامیه در چند ناحیه بر روی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل بویه و تعیین خلیفه، ضربهای بزرگ به دربار خلافت وارد آوردند و اسماعیلیه نیز در سال ۲۶۸ در یمن دعوت خود را آشکار ساختند و توسط یکی از مبلغان فرقه اسماعیلی به نام حسین بن حوشب، که ایرانی‌الاصل بود، قبایل یمن را گردآوری و قلمه‌های آن ناحیه را تسخیر کردند و موفق به تأسیس اولین دولت اسماعیلی در یمن شدند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می‌توان به کتابهای: «عبدالله المهدی» تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، چاپ مصر، و «تاریخ جهانگشای جوینی» جلد ۳ و کتاب «فدائیان اسماعیلی» نوشته برنارد لوئیس، ترجمه فریدون بدرمائی و کتاب «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم» تألیف دکتر محمد جواد مشکور و کتابهای رجال نظیر «رجال مامقانی»، «الفهرست» شیخ طوسی، «الفهرست» ابن ندیم و... مراجعه نمود. (مقرر).

هر چیز وقوع آن است و اکنون ما مشاهده می‌کنیم که بحمدالله و منته انقلاب اسلامی ایران به رهبری یکی از سلاله‌های اهل بیت پیامبر (ص) که به علم و فقاہت اسلامی آراسته شده به پیروزی رسیده است.

روایت متوکل بن هارون: نظیر این روایت (روایت ربعی)، روایت متوکل بن هارون است که از امام صادق (ع) در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه نقل شده است.

بررسی زنجیره سند روایت متوکل: راوی این روایت بر اساس نسخه صحیفه سجادیه که به چاپ رسیده: «عمیر بن متوکل به نقل از پدر خویش متوکل بن هارون» است اما کتاب فهرست (شیخ طوسی «ره») این روایت را به متوکل بن عمر منسوب نموده^{۵۰} و از چنین شخصی در کتابهای رجال، نامی چه به مدح یا مذمت نیامده است، مگر اینکه گفته شود چون اصحاب ما، صحیفه سجادیه را توسط او و به نام او قبول نموده‌اند همین کار عملاً دلیل بر توثیق و تأیید متوکل بن هارون باشد. که البته چنین تأییدی جای تأمل است. از سوی دیگر در سند روایت «ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی» آمده است که شخصیت او نیز از نظر علمای رجال، مورد اختلاف است.

نجاشی می‌نویسد: من مشاهده نمودم که بزرگان اصحاب ما، درباره وی چشم فرو می‌نهند و او را ضعیف می‌شمرند، آنگاه تألیف کتابهایی از جمله کتاب «فضایل عباس بن عبدالمطلب» را به وی منسوب می‌داند.^{۵۱} و نفس تألیف همین کتاب در قدح روایت او کافی است، زیرا بیانگر این است که وی در جهت مصالح و سیاستهای بنی‌العباس حرکت می‌کرده [که به تألیف کتاب فضایل عباس، سرسلسله خاندان بنی‌العباس مبادرت نموده است].

ابن غضائری می‌نویسد: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، ابوالفضل شخصی است که از خود حدیث می‌ساخته و کارهای منکر و خلاف بسیاری مرتکب می‌شده است.^{۵۲} خلاصه کلام اینکه سند این روایت، چندان صاف و مورد اعتماد نیست.

متن روایت: خلاصه این روایت چنانچه در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه آمده،^{۵۳} این گونه است:

«متوکل بن هارون (یکی از اصحاب امام صادق (ع)) نقل می‌کند که یحیی فرزند زید بن

۵۰. فهرست شیخ طوسی ۱۷۰ (چاپ دیگر ۱۹۹).

۵۱. رجال نجاشی ۲۸۱ (چاپ دیگر ۳۹۶).

۵۲. تنقیح المقال ۱۴۶/۳.

۵۳. مقدمه صحیفه سجادیه، شرح فیض الاسلام، تلخیص شده از صفحه ۹ تا ۲۳.

علی را (پس از شهادت پدرش) در راه خراسان ملاقات کردم، فرمود از کجا می‌آیی؟ گفتم از حج. احوال کسان و عموزادگان و بستگان خویش خصوصا امام جعفر صادق^(ع) را پرسید. [او را از احوال امام صادق^(ع) و اندوه حضرتش برای شهادت زیدآگاه ساختم. یحیی فرمود، عمویم محمدبن علی (امام باقر^(ع)) پدرم را به درگیر نشدن با بنی‌امیه پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند پایان کارش به کجا می‌انجامد].

سپس یحیی سؤال کرد آیا از پسرعمویم درباره‌ی من چیزی شنیدی؟ عرض کردم بلی، فرمود چه شنیدی؟ عرض کردم، دوست ندارم آنچه را شنیده‌ام رو به رویت بگویم. یحیی گفت، مرا از مرگ می‌ترسانی؟ هر چه شنیده‌ای بگو. «گفتم آن حضرت فرمود، تو کشته شده و به دار آویخته می‌شوی چنانکه پدرت به دار آویخته شد...»

در این هنگام، رنگ یحیی تغییر کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «ی‌م‌حو‌الله‌ ما‌ی‌شاء و یثب‌ت و عنده‌ام‌الکتاب»^{۵۴}، آنگاه فرمود: ای متوکل، خداوند متعال این امر (حکومت اسلامی) را به وسیله‌ی مبارزات پیگیر ما محکم خواهد ساخت.

آنگاه متوکل گفت: ای یحیی من دیدم که مردم علاقه‌شان در مقایسه با تو و پدرت به حضرت صادق^(ع) پسرعموی تو بیشتر است. پس یحیی جواب داد علت این است که عمو و پسرعموی من، مردم را به زندگی دعوت می‌کنند و من به مرگ، متوکل گفت آیا تو اعلم هستی یا آنها؟ یحیی گفت، همه ما عالم هستیم، منتهی الامر چیزهایی را آنها می‌دانند که ما نمی‌دانیم.

در اینجا متوکل، جریان تحویل گرفتن کتاب صحیفه سجاده را از یحیی برای تحویل به محمد و ابراهیم پسرعموهای یحیی بیان می‌دارد [و اضافه می‌کند: هنگامی که خدمت امام صادق^(ع) رسیدم جریان را بازگو نمودم. آن حضرت فرمود: خداوند شما را امر می‌کند که امانت را به صاحبش رد کنید، و کسی را به نزد محمد و ابراهیم فرستاد تا به خدمت آن حضرت بیایند. هنگامی که آمدند صحیفه را به آنها سپرد و فرمود این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید و اضافه نمود شما دو نفر نیز همانند یحیی قیام خواهید کرد و کشته خواهید شد]. متوکل گوید سپس امام^(ع) رو به من کرد و فرمود: ای متوکل چگونه یحیی به تو گفت که عمو من محمدبن علی و فرزندش جعفر مردم را به زندگی می‌خوانند و ما آنان را به مرگ و کشته شدن می‌خوانیم؟

۵۴. خداوند آنچه را خواهد محو نموده و آنچه را خواهد ثبت خواهد کرد و ام‌الکتاب در نزد اوست. (ر‌ع‌س‌د / ۳۹).

عرض کردم بلی، به من چنین مطالبی را گفت، پس حضرت فرمود: خدا رحمت کند یحیی را، پدرم از پدرش از جدش از علی (علیهم السلام) نقل نمود که روزی پیامبر اکرم (ص) بر منبر نشسته بود، اتفاقاً خواب سنگینی بر حضرتش دست داد و در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینگان بر منبرش می جهند و مردم را به قهقرا و عقب گرایی (ارتجاع) برمی گردانند. پیامبر اکرم (ص) بیدار شد و در حالی که در چهره اش غم و اندوه نمایان بود، این آیه نازل گردید «و خوابی را که به تو نمایانندیم و درختی را که به لعن در قرآن یاد شده، نبود جز برای آزمایش مردم، و آنان را از (کیفر خدا) می ترسانیم، ولی (این ترساندن) آنان را جز طغیان و سرکشی نیفزاید». ۵۵ سپس امام (ع) فرمود: مقصود از درخت ملعونهای که در قرآن یاد شده است خاندان بنی امیه اند...

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای تسلی خاطر پیامبر (ص) و بیان برتری معنوی خاندان عصمت و طهارت در مدت سلطنت بنی امیه، این سوره را نازل فرمود: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است...» ۵۶

مراد از هزار ماه نیز، مدت سلطنت و حکومت خاندان بنی امیه است که اگر در این مدت، کوهها با آنها به مقابله برخیزند بر کوهها چیره می شوند، تا اینکه خداوند متعال، زوال و نابودی سلطنت آنها را فراهم آورد... پس پیامبر خدا (ص) این مطلب را به عنوان رازی نزد علی و اهل بیت او به ودیعت نهاد. سپس امام اضافه نمود:

ماخرج ولا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او یمنعش حقا الا اصطلمته البلیة و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا. هیچیک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما، برای جلوگیری از ستمی و به پاداشتن حقی، قیام نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی به او می رسد و قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان می افزاید. ۵۷

۵۵. و ما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنه للناس والشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا (قرآن کریم، سوره ۱۷، آیه ۶۰) جالب توجه است که یزید در میان شجره بنی امیه به خاطر قتل امام حسین (ع) و یارانش طغیان از همه بیشتر بود. «فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا» (از افاضات معظم له در درس).

۵۶. انا انزلناه فی لیلۃ القدر، و ما ادریک مالیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من الف شهر (قدر ۱/۳-۱).

۵۷. ان المتوکل بن هارون قال: لقیته یحیی بن زید بن علی و هو متوجه الی خراسان بعد قتل ابیه، فقال لی: من این اقبلت؟ قلت: من الصح، فسالنی عن اهل و بنی عمه، و احفی السؤال عن جعفر بن محمد (ع) و قال: هل سمعته یذکر شیئا من امری؟ فقلت: سمعته یقول: انک تقتل و تصلب کما قتل ابوک و صلب... فقلت: انی رأیت الناس الی ابن عمک جعفر امیل منهم الیک و الی ابیک. فقال: ان عمی و ابنه جعفر ادعوا الناس الی الحیاة و نحن

توضیح روایت: گذشته از خدشه‌دار بودن سند روایت و احتمال اینکه این سنخ اخبار از جعلیات ایادی خلفای وقت برای بازداشتن علویین از خروج و ایجاد روح یأس در میان آنان و جلوگیری از توجه مردم و گردآمدن زیر پرچم آنان باشد، که پیش از این، به آن اشارت رفت.

مفاد روایت چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، چنین است که رسول خدا، جریان حکومت بنی‌امیه و طول مدت آن که هزار ماه است را به عنوان یک راز، نزد علی (ع) و اهل بیت آن حضرت که از جمله آنان امام حسین شهید (ع) است به ودیعت نهاد و امام صادق (ع) هم در این روایت فرمود «هیچیک از ما اهل بیت خروج نکرده و خروج نخواهد کرد...» پس کلام آن حضرت شامل خروج امام حسین (ع) نیز می‌گردد، و اگر این روایت، هر خروج و قیامی را می‌خواست تخطئه کند مفاد آن تخطئه خروج و قیام امام حسین (ع) نیز بود.

پس، از این معنی دانسته می‌شود که مراد از این روایت- بر فرض صدور آن- بیان حکم شرعی و اینکه خروج جایز است یا غیر جایز، نیست، بلکه بیان یک امر غیبی است که امام (ع) از اجداد خویش به دست آورده و بیان این نکته است که هر کس از ما خروج کند به صورت صدور صد- به گونه‌ای که بلیه و مصیبت و ناراحتیهایی که خواه ناخواه برای طبع انسان ناخوشایند است متوجه وی نشود- پیروز نخواهد شد، و باید توجه داشت که هر چه با طبع انسان ناسازگار است در شرع مکروه یا حرام نیست، و چه بسا چیزی را انسان

دعونا هم الى الموت. فقلت: يابن رسول الله اهم اعلم ام اتم؟ قال: كلناله علم غير انهم يعلمون كل مانعلم ولا نعلم كل مايعلمون...

قال المتوكل: فقبضت الصحيفة فلما اُقتل يحيى صرت الى المدينة فلقيت ابا عبد الله (ع) فحدثته الحديث عن يحيى فبكى...

قال لي ابو عبد الله (ع) يا متوكل كيف قال لك يحيى: ان عمي محمد بن علي وابنه جعفر ا دعوا الناس الى الحياة و دعونا هم الى الموت؟ قلت: نعم قد قال لي ذلك.

فقال: يرحم الله يحيى، ان ابى حدثنى عن ابيه، عن جده، عن على (ع) ان رسول الله (ص) اخذته نعوة وهو على منبره فرأى في منامه رجالاً ينزون على منبره نزو القردة، يردون الناس على اعقابهم القهقري... فاتاه جبرئيل بهذه الآية: «وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنه للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم الا طغياناً كبيراً، يعنى بنى اميه... قال: وانزل الله- تعالى- في ذلك: «انا انزلناه في ليلة القدر وما ادرىك مالميلة القدر، ليلة القدر خير من الف شهر» تملكها بنو اميه ليس فيها ليلة القدر.

قال: فاطلع الله- عزوجل- نبيه ان بنى اميه تملك سلطان هذه الامة، وملكها طول هذه المدة فلو طاولتهم الجبال لطالوا عليها حتى ياذن الله- تعالى- بزوال ملكهم... فاسر رسول الله (ص) ذلك الى على واهل بيته، قال: ثم قال ابو عبد الله (ع): ما خرج ولا يخرج منا اهل البيت الى قيام قائمنا احد ليدفع ظلماً او ينمش حقاً الا اصطلمته البلية وكان قيامه زيادة في مكروها وشيعتنا.

ناخوشایند دارد، اما خیر و خوبی وی در آن است و از جهات دیگر بر کاتی بر آن مترتب است. «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم».

پس ذیل روایت نیز بر تخطئه خروج و قیام دلالت ندارد. پیش از این نیز گذشت هنگامی که تکلیف دفاع از حق و امر به معروف و نهی از منکر و اتمام حجت بر بسیاری از کسانی که حق بر آنان ملتبسته شده بود با تحقق شرایط از قبیل دعوت رؤسا و نیروهای مسلح، کوفه و خبر دادن نماینده و دیده بان امام^(ع)، مسلم بن عقیل به صدق دعوت و بیعت آنان تحقق یافت، خبر دادن پیامبر اکرم^(ص) از شهادت امام حسین^(ع) یا شهادت زید^(ع) «ره» مانع از خروج و قیام آنان نگردید. علاوه بر این چگونه می توان چنین قضاوتی کرد، با اینکه اگر برای خروج و قیام کوچکترین فایده ای مگر ظهور خبائث و پلیدی بنی امیه و آشکار شدن باطن آنان و اتمام حجت بر مردم که بر خدا و بر امام زمان خویش حجتی نداشته باشند. علاوه بر تضعیف دولت باطل و درهم شکستن صولت و سطوت آنان. متصور نباشد باز چنین خروج و قیامی جایز و بلکه واجب بود. امیر المؤمنین^(ع) در نهج البلاغه می فرماید: «مرگ در زندگی ذلتمندان شماسست و زندگی در مرگ قهرمانان شما»^{۵۸}. و باز می فرماید: «و من با تمام توان تلاش می کنم تا زمین را از این شخص واژگون و جسم پلید، پاک سازم تا سفال و کلوخها از بین دانه های درو شده، جدا و ممتاز گردند»^{۵۹}.

مشخص است مراد امام^(ع) از این شخص واژگون و جسم پلید، معاویه است و معاویه از بنی امیه و بلکه از پایه ها و رهبران آنان است و امام^(ع) با وی به جنگ و قتال، برخاست با اینکه امیر المؤمنین^(ع) از کسانی است که چنانچه در روایت آمده پیامبر اکرم^(ص) مدت حکومت بنی امیه را به عنوان سر، به وی خبر داده بود.

پس شاید مراد آن حضرت در این باره، این باشد که وی به وظیفه جهاد خویش عمل می نماید تا نیکان از بدان، ممتاز شوند، اگر چه در جهاد خویش بالاخره به پیروزی دست نیابد.

و مراد آیه شریفه «و ما جعلنا الرؤیا...» که در متن روایت آمده، این است که مردم برای فتنه و آزمایش آفریده شده اند و سلطه ستمگران و از آن جمله بنی امیه یک نوع امتحان و آزمایش است تا خداوند در عالم خارج نیز نیکان را از بدان متمایز گرداند و در ایام

۵۸. فالموت فی حیاتکم مقهورین والحیة فی موتکم قاهرین (نهج البلاغة خطبة ۵۱ فیض/۱۳۸).

۵۹. و سأجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس و الجسم المرکوس حتی تخرج المدرة من بین حب الحصيد. (نهج البلاغة، نامه ۴۵ فیض/۹۷۱).

امتحان نیز لطف و انذار خداوند از مردم منقطع نخواهد شد. پس شاید خروج امام حسین (ع) و قیامهایی همانند قیام او از مصادیق انذار و تخویفی است که در آیه شریفه ذکر شده، اما این گونه قیامها، جز طغیان و سرکشی حکومتهای جور را، نیفزود.

گذشته از همه اینها در صورتی که روایت در صدد بیان وظیفه و حکم شرعی باشد چنانچه ملاحظه می فرمایید مربوط به اهل بیت (ع) است و نمی توان برای سکوت و سکون در این عصر و زمان در مقابل هجوم کفار و صهیونیستها بر کشورهای اسلامی و جمیع شوون آنان به آن تمسک نمود.

اشکال دیگری در متن روایت: آنگاه در روایت، اشکال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه هزار ماه، [ارزش شب قدر که گفته شده برابر با حکومت بنی امیه است] برابر با هشتاد و سه سال و چهارماه است، با اینکه خلافت عثمان، اولین خلیفه اموی در سال بیست و سه هجری شروع گردید و بیعت با سفاح، اولین خلیفه عباسی در سال صد و سی و دو (۱۳۲) صورت گرفت که در این صورت، مدت حکومت بنی امیه (یکصد و نه) سال می شود و اگر مدت خلافت بنی امیه در اندلس را نیز به آن بیفزاییم مدت خلافت آنان به چند قرن می رسد، پس چگونه در روایت، مدت آن هزار ماه قرار داده شده است؟ مگر اینکه مدت خلافت عثمان و نیز خلافت بنی امیه در اندلس را به حساب نیاورده و شروع خلافت بنی امیه را از پی شهادت امیرالمؤمنین (ع) یا صلح امام حسن مجتبی (ع) قرار دهیم و حدود هشت یا نه سال آخر حکومت بنی امیه را نیز به خاطر ضعف حکومت آنان و ایجاد مزاحمت ابراهیم عباسی و برادرش سفاح و سیاهجامگان در خراسان برای آنان به حساب نیاوریم که در صحت این گونه محاسبه نیز جای تأمل است.^{۶۰}

باز ممکن است گفته شود مراد از هزارماه، مفهوم مطابقی آن به صورت دقیق نیست، بلکه مقصود از هزار ماه به عنوان کنایه از زیادی یا کمی مدت است که این تعبیر، حدود آن را مشخص می سازد، و این در استعمالهای مختلف بسیار شایع و رایج است. و اما آنچه از روایت بر فرض صحت صدور آن ظهور و بروز دارد، این است که نزول

۶۰. مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه سجاده خود به نقل از ابن اثیر در جامع الاصول، مدت هزار ماه حکومت بنی امیه را اینطور توضیح می دهد: آغاز استقلال سلطنت بنی امیه به هنگام صلح امام حسن (ع) با معاویه در پایان سال چهارم هجری است و انقراض دولتشان به دست ابو مسلم خراسانی در سال یکصد و سی و دو هجری که مجموعاً نود و دو سال می شود و خلافت عبدالله زبیر در آن میان که هشت سال و هشت ماه طول کشید از آن ساقط می شود، در نتیجه حکومت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهارماه بوده که درست مطابق هزار ماه است. (مقرر).

سورة قدر برای تسلیت دادن به پیامبر اکرم (ص) در مقابل حکومت بنی امیه بوده است و شاید در صدد بیان این نکته بوده که اگرچه حکومت ظاهری به بنی امیه منتقل می گردد، اما امامان از عترت پیامبر (ص) همواره مهبط ملائکه و روح هستند و امور و مقدرات با نزول ملائکه بر آنان به آنان عرضه می گردد و شب قدر، شب سلام و رحمت بر آنان است و فرشتگانی که فرود آمده اند بر آنان درود می فرستند. چنانچه همین مضامین در برخی از روایتها نیز وارد شده است. پس بر حسب واقع حکومت معنوی و باطنی جهان از آن آنان است، چرا که آنان واسطه های فیض و رقم زننده مقدرات جهانند و این نکته ای است گرانبها و ارزشمند.

روایت ابی الجارود: مشابه مرفوعة ربیعی و خبر صحیفه سجاده، روایت ابی الجارود است که می گوید از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می فرمود: «هیچیک از ما اهل بیت نیست که ناروایی را دفع و مردم را به سوی حق بخواند، مگر اینکه مصائب و بلاها او را به زانو درمی آورد تا اینکه گروهی که جنگ بدر را شاهد بودند قیام کنند، گروهی که کشتگان شان دفن، و مجروحهایشان مداوا نمی شود. گفتم امام باقر (ع) [از این گروه] چه کسانی را اراده فرموده؟ گفت فرشتگان را»^{۶۱}.

و نظیر این روایت، روایات دیگری است که شاید هر دو، یک روایت باشند و این، یک قطعه ای از آن روایت باشد که باید به محل آن (مستدرک الوسائل) مراجعه نمود. پاسخ استدلال به این روایت نیز از مطالبی که در روایتهای گذشته گفته شد مشخص گردید. اما به طور کلی درباره این روایتها و روایتهای دیگر مشابه آن گذشته از ضعف سند آنها که مانع از توان ایستادگی آنها در مقابل ادله قطعی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه احکام اسلام و دفاع از حوزه مسلمانان و شوون آنان است، باید گفت:

برخی از آنها از جعلیات و تحریفات ایادی حکام جور و جیره خواران آنان است که هنگامی که با قیام برخی از فرزندان علی (ع) و روی آوردن مردم به آنان مواجه می شده اند، بدین وسیله می خواسته اند امید آنان را قطع نموده و آنان را از میدان سیاست دور نگه دارند، فالسیاسة ما السیاسة؟ و ما ادراک ما السیاسة؟! سیاست، چیست سیاست؟ و نمی دانی که چیست سیاست؟!

۶۱. ابی الجارود قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ليس منا اهل البيت احد يدفع ضيماً ولا يدع عو الي حق الا صرعه البلية حتى تقوم عصاة شهد بدر لا يوارى قتيلا ولا يداوى جريحها قلت: من عني ابو جعفر (ع) قال: الملائكة. (مستدرک الوسائل ۲/ ۲۴۸ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶).

و برخی از آنها درباره کسانی است که پرچمهای گمراهی برافراشته و مردم را به اطاعت از خویش، فرا می خوانند و برخی از آنها ناظر به شخص معین و یا شرایط معینی است، شرایطی که زمینه های قیام و مقدمات آن فراهم نیست و برخی از آنها در شرایط تقیه از حکام جور بیان شده است. و برخی از آنها در مقام بیان حکم شرعی نیست، بلکه فقط متضمن بیان اخبار غیبی است. و وجوه دیگری از این قبیل که پیش از این گذشت، یا در روایتهای آینده خواهد آمد.

۳- روایت سدید:

سدیر، روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود:
یا سدید الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه واسکن ماسکن اللیل والنهار فاذا بلغک ان السفیانی قدخرج فارحل الینا ولو علی رجلک^{۶۲}.

ای سدید، در خانهات بنشین و مراقب زندگیت باش و مادامی که شب و روز آرام هستند آرام گیر، پس هنگامی که خبر به تو رسید که سفیانی خروج کرده حرکت کن و به سوی ما بیا، ولو با پای پیاده.

ممکن است اهل سکوت، بدین روایت استناد نموده و بگویند این روایت، منحصر به سدید نیست بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و قیام قائم (عج) سکوت نموده و از قیام و خروج خودداری ورزند.

اما در پاسخ باید گفت: الغای خصوصیت و تعمیم حکم به همه افراد در تمام زمانها متوقف است به موردی که ما علم و آگاهی داشته باشیم به اینکه شخص خاص و یا مورد خاصی مورد نظر نیست، اما در مورد شخصی همانند سدید پس از بررسی ویژگیها و حالتها و مشخص می گردد که چنین الغای خصوصیتی درباره او صحیح نیست، زیرا از بررسی و تتبع در احوالات او مشخص می شود، وی کسی نبوده که بتواند قیام نموده و حکومت اسلامی تشکیل دهد. بلکه یک فرد عادی بوده که مخلص امام صادق (ع) بوده، اما همواره احساساتش بر تدبیر و فکرش غلبه می کرده است. وی از کسانی بوده که گمان می کرده، امام (ع) توانایی قیام را دارد و شرایط به عهده گرفتن خلافت برایش مساعد است و به همین جهت همواره مصر و منتظر خروج آن حضرت بوده و برای اینکه زیر پرچم آن حضرت باشد انتظار می کشیده است. و آن حضرت در این کلام می خواهند به وی بفرمایند که فعلاً نمی توانند خلافت ظاهری تشکیل دهند و اینکه علامت قائم به حق خروج سفیانی

۶۲. وسائل ۳۶/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

است. و بر اشخاصی همانند این شخص که امر بر آنان مشتبه شده و تحت تأثیر احساسات غلط و غیرمطابق با واقعیات قرار گرفته‌اند بهترین کار این است که در خانه‌های خویش مانده و بدون نتیجه، خود و دیگران را به هلاکت نیندازند.
بررسی شخصیت سدید: شاهد بر این مدعی در ارتباط با سدید، اموری است که ذیلاً متذکر می‌شویم:

۱- در کتاب **تنقیح المقال** آمده است که در نزد امام صادق (ع) سخن از سدید رفت. حضرت فرمود: «سدید عسیده بکل لون^{۶۳} - سدید، پیچیده شده به هر رنگی است» یعنی موضع ثابت در امور ندارد و هر روز، رنگ عوض می‌کند].

ظاهراً مراد از این کلام، این است که وی با رنگهای گوناگون گره خورده و فردی است احساسی مزاج که از جهت فکر و دقت به یک طریق واحد پا برجا نیست، و این کلام، بدین معنی نیست که او ملتزم به تقیه بوده و در برخورد با هر فرقه‌ای به رنگ آنان درمی‌آید تا خود را حفظ کند، چنانچه در **تنقیح المقال** از این جمله، این گونه برداشت شده است. زیرا اگر او، این گونه تقیه را رعایت می‌کرد به زندان نمی‌افتاد! با اینکه از امام صادق (ع) وارد شده که به زید شحام فرمود:

ای شحام، من برای سدید و عبدالسلام که در زندان بودند خدا را خواندم [یعنی آزادی آنها را از خدا خواستم] پس خداوند، آن دو را به من بخشید و راه آزادی آن دو را گشود^{۶۴}.

۲- در کتاب **کافی** از سدید صیرفی روایت شده که گفت: بر امام صادق (ع) وارد شده و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند، نشستن برای شما روا نیست. حضرت فرمود: چرا ای سدید؟ گفتم به خاطر اطرافیان و پیروان و یاورانی که دارید، به خدا سوگند، اگر امیرالمؤمنین به اندازه شما اطرافی و پیرو و یاور داشت قبایل تیم و عدی [قبیله ابوبکر و عمر] در خلافت وی طمع نمی‌ورزیدند.

حضرت فرمود: تعداد آنان چه اندازه می‌تواند باشد؟ گفتم صد هزار. حضرت فرمود: صد هزار؟ گفتم بلی، بلکه دویست هزار. حضرت فرمود: دویست هزار؟ گفتم، بلی و بلکه نصف دنیا.

۶۳. تنقیح المقال ۸/۲.

۶۴. یا شحام انی طلبت الی الہی فی سدید و عبدالسلام بن عبدالرحمان و کانافی السجن - فوهیهمالی و خلی

سبیلهما. (تنقیح المقال ۸/۲).

حضرت ساکت شد و پس از لحظه‌ای فرمود آیا می‌توانی همراه ما به «ینبع» (محلّی در نزدیکی مدینه) بیایی؟ عرض کردم بلی. حضرت دستور فرمود، الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفته و بر الاغ سوار شدم حضرت فرمود: ای سدید، آیا می‌شود الاغ را به من بدهی؟ عرض کردم، استر زیباتر و قوی‌تر است. حضرت فرمود: اما الاغ برای من راحت‌تر است. پس من از الاغ پیاده شده و سوار استر شدم و آن حضرت بر الاغ سوار گردید و به اتفاق از شهر خارج شدیم. هنگام نماز شد، حضرت فرمود: ای سدید، پیاده شو، نماز بخوانیم، پس فرمود: نه، این زمین شوره‌زار است و نماز در آن جایز نیست، راه را ادامه دادیم تا به زمینی که خاک آن قرمز بود رسیدیم. حضرت به پسر بچه‌ای که چند بزغاله را می‌چرانید نگاه کرد و فرمود: «لو كان لی شیعة بعد هذه الجداء ما وسعنی العقود» - اگر من به اندازه این بزغاله‌ها شیعه داشتم سکوت و نشستن برایم جایز نبود.

آنگاه از مرکب پیاده شدیم و نماز خواندیم، هنگامی که از نماز فارغ شدیم به بزغاله‌ها توجه نموده و آنها را شمارش کردم، دیدم تعدادشان هفده رأس است.^{۶۵}

ما این روایت را به صورت کامل یادآور شدیم، زیرا از آن وضعیت و شرایط امام (ع) و حدود ادراک سدید و اندازه تشخیص وی در این گونه مسائل مشخص می‌گردد. و مراد امام (ع) از شیعه در این روایت، تنها کسانی که نامی از شیعه دارند نیست، بلکه مراد آن حضرت، شیعه به معنی واقعی است، یعنی کسانی که تا مرحله مرگ و شهادت در همه موارد حاضرند پایدار بمانند و اینان بویژه در آن زمانها چه بسیار کم، یافت می‌شدند.

۳- در خبر معلی بن خنیس که در آینده نیز مطرح خواهد شد آمده است که گفت: نامه عبدالسلام بن نعیم و سدید را همراه با نامه‌های افراد دیگری خدمت امام صادق (ع) بردم، در زمانی که صاحب پرچمهای سیاه [ابومسلم خراسانی] قیام کرده، ولی هنوز آثار حکومت بنی‌عباس ظاهر نشده بود.

در آن نامه‌ها نوشته شده بود: ما پیش‌بینی می‌کنیم که امر خلافت به شما واگذار شود، شما چه نظری دارید؟ حضرت با عصبانیت، نامه‌ها را به زمین زد و فرمود: اف، اف ما اناهلولاء بامام، اما یعلمون انه انما یقتل السفیانی؟ اوه، اوه، من امام اینان نیستم، آیا نمی‌دانند که باید سفیانی کشته شود؟ [اشاره به اینکه علامت قیام قائم به حق، یکی کشته شدن سفیانی است]^{۶۶}.

۶۵. کافی ۲/۲۴۲ کتاب الایمان و الکفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

ظاهراً مراد از عبدالسلام بن نعیم که در این روایت آمده، همان عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم است که پیش از این گفته شد همراه با سدید زندانی بوده و در اینجا به جدّ خود (نعیم) منسوب شده است. و مراد از «مسوده» پیروان ابومسلم خراسانی هستند که به خاطر سیاهی لباسها و پرچمهایشان به «مسوده» - سیاهجامگان - شهرت یافته بودند. در این روایت، باز ملاحظه می‌فرمایید که سدید و سایر رفقای او به خاطر آگاه نبودن از شرایط جامعه و مقدار توانایی امام، و عدم درک صحیح از اهداف و مقاصد سیاهجامگان، پنداشته‌اند که زمینه برای بازگرداندن خلافت جامعه به صورت بالفعل به امام^(ع) فراهم است. اما غافل از اینکه ابومسلم اگرچه مردم را به اطاعت فردی از افراد بنی‌هاشم دعوت می‌نمود و چند سال، این شعار را می‌داد و افراد بسیاری نیز به همین جهت از وی پیروی نمودند، اما آنان این شعار را به خاطر جاذبیتی که در مقابل بنی‌امیه - که کشندگان اهل بیت پیغمبر^(ص) بویژه سیدالشهدا^(ع) بودند - انتخاب کرده بودند و غرض ابومسلم در واقع، باز گرداندن حق به اهلش نبود که خلافت را به امام صادق^(ع) واگذار کند. وی از جانب ابراهیم بن محمد عباسی مبعوث بود که امور خراسان را سر و سامان بخشد و پس از کشته شدن ابراهیم، مردم را به خلافت برادرش «عبدالله سفاح» دعوت می‌نمود و به وسیله سپاهیان همین ابومسلم بود که سفاح توانست بر مروان حمار (آخرین خلیفه اموی) پیروز گشته و او را متواری کند، اما وضعیت آنان بر افرادی همانند سدید و رفقایاش مشتبّه و نامشخص بود^{۶۷}. و اینکه امام^(ع) در روایت فرمود: «من امام اینان نیستم» شاید مراد از

۶۷. در اینجا برای روشن شدن زمینه سخن امام، و اطلاع یافتن از عمق وابستگی ابومسلم به خاندان بنی‌العباس به صورت اختصار به شرح زندگی ابومسلم می‌پردازیم:

در پایان حاکمیت تنگین بنی‌امیه و ایجاد حرکتهای مردمی - انقلابی، در گوشه و کنار جهان اسلام، علیه مروان حمار، آخرین خلیفه اموی، غلامان و یاران ابراهیم عباسی در اطراف زندان کوفه به نوجوان غریبه‌ای برخورد می‌کنند که توجه آنها را جلب می‌کند.

در پرس و جو از او متوجه می‌شوند نام او ابومسلم است که به همراه پدرش از اصفهان به آذربایجان رفته و از آنجا به خاطر دستگیری دو تن از دوستان پدرش توسط عمال حکومت بنی‌امیه به کوفه کشیده شده است و برای ملاقات آنان اطراف زندان پرسه می‌زند.

یاران ابراهیم، ابومسلم را به همراه خود به نزد ابراهیم که در تدارک قیام علیه بنی‌امیه است می‌برند و ابراهیم از او بسیار خوشش می‌آید و می‌گوید: هذا عزلة من العزل - این تکه‌ای از تکه‌هاست، نوجوان بسیار زیرک و با هوشی است. ابراهیم، ابومسلم را در کنار خود نگاه می‌دارد و ابومسلم ناراضی از حکومت جائزانه بنی‌امیه، در کنار ابراهیم، خود را برای قیام آماده می‌کند و پس از مدتی از طرف ابراهیم به عنوان رهبر و پرچمدار قیام به ناحیه خراسان اعزام می‌شود. ابو مسلم در خراسان، قیام خود را شروع می‌کند و در مقابل حکومت بنی‌امیه، مردم را به خلافت و حاکمیت یکی از فرزندان بنی‌هاشم که منظورش «ابراهیم عباسی» بوده دعوت می‌کند. اما

اینان اشاره به سیاهجامگان باشد، یعنی آنان مرا امام خود نمی‌دانند و محتمل است که اشاره به سدید و رفقایش باشد و امام می‌خواهد بفرماید، من امام اینان نیستم، چون که از من اطاعت ندارند، یا من امامی که بالفعل خلافت اینان را به عهده داشته باشم نیستم.

از جهت مضمون نزدیک به همین روایت است روایتی که در تنقیح‌المقال از کشی به سند خویش از عبدالحمید بن ابی‌دیلیم آمده که گفت: من نزد امام صادق (ع) بودم که نامه عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم و نامه فیض بن مختار و سلیمان بن خالد به دست آن حضرت رسید که در آن، نوشته بودند، کوفه آماده قیام و انقلاب است. اگر آن حضرت آنان را مأمور کند که آنجا را تصرف کنند تصرف می‌کنند، پس هنگامی که حضرت، نامه آنان را خواند، آن را به زمین افکند و فرمود: ما انالهلواء بامام. اما یعلمون ان صاحبهم السفیانی؟ من امام اینان نیستم، آیا نمی‌دانند که صاحب اینان سفیانی است؟^{۶۸}

شاید مراد در این روایت این است که صاحب اینان، قائم (عج) است که ظهور وی همزمان با سفیانی است.

در هر صورت باتوجه به مطالبی که درباره سدید و خصوصیات او گفته شد ما نمی‌توانیم از روایتی که خطاب به وی ایراد شده و او را ملزم میکند در خانه بنشینند، السقای خصوصیت کرده (و بگوییم وظیفه همه حتی در عصر غیبت، سکوت و در خانه نشستن است) با اینکه احتمال خصوصیت در روایت وجود دارد.

پس از مدتی، جاسوسان بنی‌امیه، جریان ابراهیم را کشف نموده، او را دستگیر می‌کنند و مروان حمار با فرو بردن سر او در «دیگ نوره» او را خفه کرده و از بین می‌برد.

ابومسلم پس از شنیدن خبر قتل ابراهیم، مردم را به حمایت از برادرش سفاح، دعوت می‌کند و با رشادتها و لشکر کشیهای خود و حمایت مردم که به حکومت یک نفر از بنی‌هاشم دل بسته بودند مروان حمار را شکست می‌دهد و بدین وسیله، یکی از مقربان درگاه سفاح می‌شود تا جایی که ظاهراً سفاح خلیفه و حاکم جامعه است ولی باطناً ابومسلم کارهای حکومت را اداره می‌کند. و درست در همان ایام جنگ ابومسلم با بنی‌امیه است که افرادی همچون سدید و دیگران تصور می‌کردند که ابومسلم، خلافت را به امام صادق (ع) واگذار خواهد کرد و امامت آن حضرت را خواهد پذیرفت. اما امام صادق (ع) از وضعیت کار آنان بخوبی آگاه بود و کلام امام (ع) نیز مربوط به همان زمان است. ابومسلم وابسته به خاندان بنی‌العباس و جیره خوار و مأمور آنان بود و حتی از جانب عباسیان، ترس آن می‌رفت که خلافت را برای خود تصاحب نماید، به همین جهت پس از مرگ سفاح، منصور دوانیقی (برادر دیگر سفاح) از قدرت ابومسلم دچار وحشت شد و با مشورت یکی از رفقایش، ابومسلم را که در آن زمان ۳۸ سال بیشتر نداشت، کشت و جزای آن همه خدمت به خاندان بنی‌العباس را این گونه به وی پرداخت نمود. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان مراجعه شود. (از افاضات معظم له در درس).

علاوه بر همه اینها آیا می‌توان با این روایت و روایتهای دیگری از این قبیل، از جمیع آیات و روایات و حکم عقل که بر وجوب دفاع از اسلام و از شوون مسلمانان در قبال هجوم کفار و ستمگران وجود دارد - حتی در شرایطی که امکان تحصیل قوه و قدرت برای دفع آنان وجود دارد بر فرض اینکه عصر غیبت نیز هزاران سال به طول بیانجامد - دست برداشت؟ یا اینکه ما گفتیم که جهاد دفاعی به طور قطع، مشروط به اذن و اجازه امام نیست. باتوجه به مطالبی که در این روایت یادآور شدیم تبیین و تفسیر روایت معلی بن خنیس که روایت هشتم از روایتهای همین باب است نیز مشخص شد.

۴- روایت ابی‌المرهف:

ابی‌المرهف از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود: «الفبرة علی من اثارها هلك المحاضیر قلت: جعلت فداک و ما المحاضیر؟ قال المستعجلون اما انهم لن یزیدوا الا من یرض لهم، ثم قال: یا ابا المهرهف اما انهم لم یزیدوکم بمحفة الا عرض الله (عزوجل) لهم بشاغل ثم نکت ابو جعفر (ع) فی الارض ثم قال: یا ابا المهرهف، قلت لبیک، قال: اتری قوما حبسوا انفسهم علی الله (عز ذکره) لا یجعل الله لهم فرجا؟ بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا»^{۶۹}. گردوغبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است، اسبهای چموش مغرور، هلاک می‌شوند. عرض کردم، فدایت شوم، اسبهای چموش مغرور چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که عجله می‌کنند. آنان (مأمورین حکومت)، کسانی را زیر نظر گرفته و دستگیر می‌کنند که در معرض دید آنها باشند یا با آنان برخورد داشته باشند. آنگاه فرمود: ای ابی‌المهرهف، آنان به شما گزند نمی‌خواهند رسانند مگر اینکه خداوند برای آنان گرفتاری و سرگرمی‌هایی را پدید خواهد آورد، سپس آن حضرت در حال اندیشه، چشم به زمین دوخت و فرمود: ای ابی‌المهرهف، عرض کردم. بلی. فرمود: آیا دیده‌ای جمعیتی که جان خود را وقف راه خدا کرده باشند، خداوند برای آنان، فرجی قرار نداده باشد؟ بلی به خدا سوگند، خداوند برای آنان راه فرج و گشایشی قرار خواهد داد.»

سند و لغات روایت: ابی‌المهرهف (راوی روایت) را مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش از اصحاب امام باقر (ع) به شمار آورده است.^{۷۰} اما در کتاب تنقیح المقال، فصل کنیه‌ها آمده است که: من به نام و شرح حال او در کتب رجال حدیث دست نیافتیم^{۷۱}

۶۹. وسائل ۳۶/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۴.

۷۰. رجال شیخ ۱۴۲.

۷۱. تنقیح المقال ۳/۳۴.

[شخص مجهول الهویهای است].

کلمه «الغبرة» با ضَمّ غین و یا فتح غین و باء، به معنی گردوغبار است و کلمه «المحضار والمحضیر» از اسب و غیر آن، به معنی اسب چموش و سرکش است و «المجحفه» با ضَمّ میم و تقدم جیم به معنی گزند و آسیب است.

ایجاد امید و نفی حرکت‌های احساسی و زودرس: از این روایت آشکار می‌شود که برخی از افراد علیه حکومت خروج نموده و حکومت بنی‌امیه، آنان را مورد تعقیب قرار داده بوده و ابی‌المهرف از آن بیم داشته که تعقیب حکومت به وی نیز سرایت کند، امام (ع) گویا در این روایت خواست‌اند وی را خاطر جمع نموده و ترسش را از بین ببرند، بدین صورت بفرمایند که ضرر غبار برای کسی است که آن را برانگیخته و به ابی‌المهرف آسیبی نخواهد رساند.

آنگاه امام (ع) از هلاک فرد شتابزده، یعنی کسی که تحت احساسات آنی قرار گرفته و پیش از تهیه مقدمات و امکانات اقدام به خروج و قیام کند خبر می‌دهد. بنای ائمه (ع) در هیچ زمان بر این نبوده که مسلمانان را از جهاد و دفاع بازدارند، بلکه همواره آنان را از عجله و حرکت‌های متهورانه و افراطی که به آنان و به ائمه (ع) لطمه وارد می‌آورده، برحذر می‌داشت‌اند.

حتی اخبار مربوط به تقیه نیز در صدد منع از اصل جهاد و مبارزه نیست، بلکه در صدد تأکید بر حفظ جان برای پرداختن به وظیفه دفاعی و مبارزاتی است و به همین جهت در روایت آمده: «تقیه، سیر مؤمن است»^{۷۲}. چرا که سیر در میدان جهاد و مبارزه با دشمن کاربرد دارد، نه به هنگام آرامش در منزل، و عقل نیز بر این معنی حکم می‌کند که حتی‌الامکان حفظ جان، ولو در حال دفاع، واجب است. و ظاهراً ضمیر «هُمِ آنان» در دو مورد متن روایت [«آنان»، کسانی را زیر نظر گرفته و مورد نظر دارند که در معرض دید «آنان» باشند] به مأمورین حکومت بازگشت می‌کند، نه به کسانی که دست به قیام زودرس می‌زنند و باز شاید مراد از کسانی که جان خود را وقف راه خدا نموده‌اند اهل بیت پیغمبر (ع) باشند و فرجی که در نهایت برای آنان حاصل می‌شود فرج اهل بیت پیغمبر به وسیله قیام حضرت قائم (عج) باشد.

در هر صورت این روایت در مقام منع از دفاع در مقابل هجوم دشمنان یا منع از اقامه

۷۲. ان التقیة جنة المؤمن (وسائل ۶۰/۱۱)، باب ۲۴ از ابواب امرونی و مایناسبها، حدیث (ع). والتقیة ترس المؤمن (وسائل ۶۰/۱۱) باب ۲۴ از ابواب امر و نهی و مایناسبها، حدیث (ع).

حکومت اسلامی در صورت توان، و امکان ایجاد شرایط و مقدمات آن، نیست و این نکته‌ای است شایان توجه.

۵- روایت فضل بن سلیمان:

عن فضل بن سلیمان الکاتب قال: کنت عند ابی عبدالله (ع) فأتاه کتاب ابی مسلم فقال: لیس لکتابک جواب اخرج عنا، فجعلنا یسار بعضنا بعضاً فقال: ای شیء تسارون یا فضل، ان الله لا یعجل لعجلة العباد ولا زالة جبل عن موضعه اهون من ازالة ملک لم ینقض اجله ثم قال: ان فلان بن فلان، حتی بلغ السابع من ولد فلان، فقلت فما العلامة فیما بیننا و بینک جعلت فداک؟ قال: لا تبرح الارض یا فضل حتی یرج السفیانی فاذا اخرج السفیانی فاجیبوا الینا۔ یقولها ثلاثاً۔ و هو من المحتوم^{۷۳}.

فضل بن سلیمان کاتب روایت می کند که من خدمت امام جعفر صادق (ع) بودم که نامه‌ای از ابو مسلم [خراسانی] خدمت آن حضرت آوردند، حضرت به آورنده نامه فرمود: برای نامه تو جوابی نیست، از پیش ما بیرون برو، در این زمان ما با یکدیگر به نحو نجوی و محرمانه (در گوش یکدیگر) سخن می گفتیم. حضرت فرمود: ای فضل، چه چیز را به یکدیگر، محرمانه و به نحو در گوشی می گوئید؟ خداوند برای عجله بندگان، کارها را جلو نخواهد انداخت، همانا از جا کندن کوهی آسان تر است از کنار زدن پادشاهی که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.

آنگاه فرمود: همانا فلان بن فلان تا اینکه به هفتمین نفر از فرزندان فلان (منصور عباسی) رسید. عرض کردم: فدایت شوم، پس علامت بین ما و شما (برای قیام) چیست؟ فرمود: پیوسته، همینطور خواهد بود ای فضل، تا اینکه سفیانی خروج نماید، پس هنگامی که سفیانی خروج نمود به طرف ما حرکت کنید۔ امام (ع) این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود۔ و این از نشانه‌های حتمی است.

توضیح روایت: در توضیح روایت باید به چند نکته توجه نمود:

۱- ضعف سند روایت: سند این روایت تا برسد به فضل، صحیح است، اما راوی روایت فضل بن سلیمان کاتب از نویسندگان و کاتبهای دربار منصور و مهدی عباسی بوده که حساب خراج و مالیاتها را ثبت و ضبط می نموده است. علمای رجال درباره او نوشته اند که شخص کشف نشده و مجهول الحالی است که ظاهراً امامی

مذهب و شیعه بوده است^{۷۴}، اما به نظر ما، دلیلی بر شیعه بودن او غیر از نقل همین روایت از امام^(ع) که جریان نامه ابومسلم را نقل کرده نیست و محتمل است از جاسوسان خلفای عباسی در دستگاه امام صادق^(ع) بوده و در نتیجه از جهت سند، سست و ضعیف است و نمی‌توان به آن تکیه کرد.

۲- شرایط بیان روایت: ما پیش از این گفتیم که ابومسلم در ابتدای کار، از طرف ابراهیم عباسی به خراسان اعزام شد و پس از مرگ ابراهیم از مبلغین برادرش سفاح شد و سفاح با نیرو و سپاهیان وی بر مروان حمار پیروز شد و در زمان حیات سفاح، همواره مورد احترام او بود، اما بعد از مرگ سفاح و انتقال سلطنت به منصور، منصور نسبت به قدرت ابومسلم حسد برد و از وی بر حکومت خود ترسید و با او به دشمنی برخاست و او را تحقیر کرد و در نهایت او را به قتل رسانید.

پس شاید ابومسلم در این فاصله می‌خواسته است با امام صادق^(ع) ارتباط برقرار کند تا بدین وسیله، آن حضرت را در مقابل منصور برانگیزد و نیست او یک نیت صادقانه و خالصانه‌ای نبوده است و امام^(ع) به قصد او آگاهی یافته و قدرت منصور و استقرار حکومت او را نیز می‌دانسته است. از سوی دیگر، امام^(ع) می‌داند که مقدمات قیام و انقلاب برای آن حضرت آماده نیست و با یک خبر غیبی هفت نفر از فرزندان منصور که به خلافت می‌رسند را برمی‌شمارد و کاتب منصور (فضل) نیز در مجلس حضور داشته است.

پس بر این اساس، شرایط حاکم بر صدور روایت، شرایط احتیاط و تقیه بوده است نه شرایط عادی.

۳- مفهوم روایت: بر فرض صدور روایت، امام^(ع) در چنین شرایطی (شرایط تقیه) می‌فرماید:

«خداوند به خاطر شتاب بندگان در کارها شتاب نخواهد کرد، همانا از جا کندن یک کوه، آسانتر از کنارزدن پادشاهی است که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.»

مراد از این جمله این نیست که خداوند، دفاع از اسلام و مسلمانان را با تهیه مقدمات، واجب ننموده و یا اینکه با سلاطین و پادشاهان درگیری و جنگ، جایز نیست و گرنه سخن آن حضرت^(ع) تخطئه جهاد علی^(ع) با معاویه و امام حسین^(ع) با

یزید و زید با هشام نیز هست. از سوی دیگر، جهاد و مبارزه در سطح جهان با پادشاهان بسیار بوده که به پیروزی انجامیده که از آن جمله است در همین اواخر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

پس مراد آن حضرت، یا بیان یک امر غیبی است و آن اینکه سلطنت منصور پایان نپذیرفته است، یا بیان این نکته است که جنگ با پادشاهان متوقف بر تهیه مقدمات بسیاری است، چرا که شکست دادن پادشاهان پس از محکم کردن پایه‌های حکومتشان امر بسیار مشکلی است، همانند تلاشی کردن کوه که بر صرف امکانات و نیروی بسیار، متوقف است.

باز بیانگر این است که اگر در مقابل پادشاهان، شکستی روی داد و پیروزی بر آنان به دست نیامد، نباید موجب ناامیدی و یأس شود، چرا که رزمنده گاهی به پیروزی می‌رسد و گاهی شکست می‌خورد، زیرا طبیعت جنگ، مقتضی همین معناست. در هر صورت روایت نمی‌خواهد بفرماید شکست دادن پادشاهان محال است، چرا که روشن‌ترین دلیل بر امکان هرچیز وقوع آن است.

۴- سفیانی کیست؟ در قسمت آخر روایت، امام(ع) علامت حتمی قیام و فرج اهل بیت علیهم السلام را خروج سفیانی بیان نموده است. (احتمال داده می‌شود این یک خبر غیبی باشد که امام(ع) از ظهور حضرت حجت و خروج سفیانی خبر می‌دهد) ولی، بعضی سفیانی را «سفیانی» به تاء دو نقطه خوانده‌اند و گفته‌اند سفیانی، اشاره است به انقلاب جهانی مارکسیستی، و پیدایش مارکسیسم را همان جریان سفیانی دانسته‌اند [از آن رو، که مرکز اصلی مارکسیسم، اتحاد جماهیر سوفیتی است].

پاره‌ای دیگر گفته‌اند سفیانی، اسم شخص خاصی نیست، بلکه کسی که منسوب به بنی‌امیه و ابوسفیان باشد سفیانی است. (طبق این تعبیر به صدام هم می‌شود گرفت سفیانی، به خاطر اینکه تکریتی است و می‌گویند که تکریتی‌ها از نسل بنی‌امیه‌اند)، این احتمال، بعید به نظر می‌رسد، چونکه سفیانی اشاره به یک شخص است نه یک جریان و مرام، و در بعضی از روایات هم به نام «عثمان بن عنبسه» از او یاد شده است. والله اعلم.

۶- روایت ابی بصیر:

صحیحة ابی بصیر عن ابی عبدالله^(ع) قال: «کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعد من دون الله عزوجل^{۷۵}».

ابی بصیر از امام جعفر صادق^(ع) روایت می کند که فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن، طاغوت^{۷۶} است که غیر خداوند عزوجل را پرستش می کند. و نیز نعمانی در کتاب الغیبه به سند خویش از مالک بن اعین از امام باقر^(ع) روایت می کند که فرمود: هر پرچمی که پیش از پرچم قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است.^{۷۷} توضیح روایت: روایت از جهت سند، صحیحه است و لازم است به آن توجه بیشتری مبذول شود که در اینجا از چند جهت به توضیح آن می پردازیم:

داعی به نفس طاغوت است یا داعی به حق؟ در صفحات گذشته ضمن روایت اول همین بخش [روایت عیص بن قاسم] به تفصیل گفته شد که دعوت بر دو گونه است:

۱- دعوت به نفس که باطل و غیرشرعی و محکوم است.

۲- دعوت برای درهم شکستن باطل و اقامه حق و واگذارن آن به اهلش که حق و مورد تأیید ائمه معصومین^(ع) است.

در این روایت، پرچمهایی که به خاطر دعوت به نفس برافراشته شده، محکوم شده، نه پرچمهایی که برای دعوت به حق برافراشته شده اند. به عبارت دیگر، پرچمی که در مقابل قائم^(ع) واقع گردد طاغوت است نه پرچمی که در مسیر و طریق و جهت او باشد، به همین جهت در روایت از آن به طاغوت تعبیر شده و گفته شده که صاحب آن در مقابل خدا مورد پرستش واقع شده است.

مؤید این مطلب، گفتار امام باقر^(ع) در روایتی است که در روضه کافی آمده است. [که قید ضلالت را برای پرچم تصریح نموده] و می فرماید: هیچ کس مردم را تا زمان خروج دجال فرا نمی خواند. مگر اینکه افرادی یافت می شوند که با او بیعت می نمایند و هر کس «پرچم

۷۵. وسائل ۳۷/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶.

۷۶. طاغوت از ریشه طغیان به معنی ستمگر و سرکش است. اصل آن، طغیوت بوده، در آن قلب مکانی صورت گرفته و طغیوت شده، یاء، قلب به الف شده طاغوت شده است. (از افاضات معظم له در درس).

۷۷. عن ابی جعفر^(ع) انه قال: کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت (مستدرک الوسائل ۲/۲۴۸، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو).

ضلالتی» برافراشت صاحب آن طاغوت است.^{۷۸}

ممکن است گفته شود: آنچه از ظاهر این روایت استفاده می‌شود این است که بطلان قیام را به حسب زمان مشخص نموده نه به حسب هدف، بدین معنی که هر قیامی در طول زمان قبل از قیام قائم برپا شود باطلی است، و عموم در اینجا عموم فراگیر است، پس در عصر غیبت، قیام مطلقاً با هر هدفی که باشد جایز نیست. اما این گفتار را به چندگونه می‌توان پاسخ گفت:

الف: احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص: محتمل است که قضیه خارجی باشد، به این معنی که روایت، اشاره باشد به قضایایی که در همان زمان و شرایط به وقوع می‌پیوسته و مراد پرچمهای بخصوصی است که با ویژگیهای بخصوصی در آن زمان برافراشته می‌شده و ماهیت آنها در بین مردم مورد سؤال و بحث بوده و امام^(ع) در پاسخ آن سوالات، این روایت را بیان فرموده است، زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد امام^(ع) این کلام را ابتداءً بیان فرموده باشد.

ب: تعارض روایت با روایات مؤید قیام: از سوی دیگر در صورتی که این روایت را به صورت مطلق برای همه زمانها بدانیم با روایات بسیاری از جمله روایت صحیحة عیص بن قاسم - که پیش از این خواندیم و بر تقدیس قیام زید و کسانی که همانند او دعوت به حق داشتند دلالت داشت، معارض است.

و نیز این روایت با قیام حسین بن علی شهید فخ که در زمان خلافت موسای هادی (برادر هارون الرشید) قیام نمود معارض است. با اینکه از سوی ائمه ما^(ع) روایتی که قیام وی را مورد مذمت قرار داده باشد به دست ما نرسیده و بلکه از سوی دیگر، روایات مستفیضهای که بر تقدیس او و تقدیس قیامش دلالت دارد نقل شده که در کتاب مقاتل الطالبیین به آنها اشارت رفته است. و ما نیز ان‌الله در مباحث آینده به درج آنها خواهیم پرداخت.

چند نمونه از روایات مؤید قیام در زمان غیبت:

۱- در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی بصیر از امام باقر^(ع) ضمن روایتی طولانی که در ارتباط با علامتهای ظهور قائم^(عج) است آمده:

هیچیک از پرچمهای برافراشته شده [قبل از ظهور آن حضرت] هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست، پرچم او پرچم هدایت است، چون که مردم را به حکومت امام زمان دعوت

۷۸. روضة کافی ۲۹۶، حدیث ۴۵۶. «وانه لیس من احد يدعو الی ان یخرج الدجال الا وسیجد من یمایعه ومن رفع رایة ضلالة فصاحبها طاغوت».

می‌کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح به مردم و به هر مسلمان حرام است. [باید رایگان در اختیار آنها گذاشته شود و یا به مردمی که در مقابل او بایستند نباید سلاح فروخت]. پس از خروج او به یاری او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست با او مخالفت نموده و کارشکنی کند، و اقدام کننده بر این کار، اهل آتش است، زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می‌نماید.^{۷۹}

از این روایت استفاده می‌شود که قبل از قیام حضرت حجت(عج) پرچمهای حقی نیز برافراشته می‌شود و نیز پرچمهایی که مردم را در مسیر حکومت امام زمان(عج) دعوت می‌کند پرچمهای هدایت است و باید به یاری آنها شتافت.

۲- و باز در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی خالد کابلی از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود:

گویا از مشرق، قومی را مشاهده می‌کنم که برای به دست آوردن حق قیام می‌نمایند، اما حق به آنها داده نمی‌شود. پس با جدیت بیشتر به دنبال آن می‌روند، باز هم به آنها داده نمی‌شود، پس هنگامی که این چنین دیدند شمشیرهایشان را بر شانه‌هایشان می‌گذارند، در آن صورت آنچه می‌خواهند به آنها داده می‌شود، اما آنان نمی‌پذیرند و قیام می‌کنند و آن را تنها به صاحب شما امام زمان(عج) واگذار می‌کنند. کشته‌های آنها شهیدند. اگر من چنین زمانی را دریابم جانم را در اختیار صاحب و رهبر این قیام قرار خواهم داد.^{۸۰}

دلالت این خبر بر اینکه قیام و انقلابی پیش از ظهور قائم(عج) به وقوع خواهد پیوست و اینکه قیام او قیام به حقی است روشن و آشکار است.

۳- کتاب سنن ابن ماجه در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) روایت نموده که فرمود: خداوند برای ما اهل بیت، آخرت را بر دنیا برگزیده و همانا اهل بیت من پس از من همواره با بلا و مصیبت‌ها و پراکندگی‌ها و تبعیدها، رو به رو خواهند شد تا اینکه یک قومی از

۷۹. و لیس فی الرايات رایة اهدی من الیمانی هی رایة هدی لانه یدعو الی صاحبکم، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و اذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایة هدی ولا یحل لمسلم ان یتلوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار لانه یدعو الی الحق والی طریق مستقیم. (غیبت نعمانی/ ۱۷۱)، چاپ دیگر/ ۲۶۵، باب ۱۴، باب ماجاء فی العلامات الّتی تکنون قبل قیام القائم، حدیث(۱۳).

۸۰. کانی یقوم قد خرّجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیمطون ماسألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم، قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقت نفسی لصاحب هذا الامر. (غیبت نعمانی/ ۱۸۲) - چاپ دیگر/ ۲۷۳، باب ماجاء فی العلامات الّتی تکنون قبل قیام القائم باب ۱۴، حدیث ۵۰ - بهار نیز در جلد ۵۲ ص ۲۴۳ همین روایت را به نقل از غیبت نعمانی آورده است.

سوی مشرق که با آنان پرچمهای سیاه است خواهند آمد که دنبال خیر هستند، اما به آنان داده نخواهد شد. پس آنان جنگ و قتال خواهند کرد، پس یاری خواهند شد، آنگاه به آنان آنچه می‌خواستند داده خواهد شد، اما آنان، آن را نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من واگذار کنند، پس زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. پس هر یک از شما، آن روز را درک کردید به یاری آنان بشتابید، و لو با راه رفتن روی برف.^{۸۱}

۴- و باز در همان کتاب آمده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: مردمی از مشرق قیام می‌کنند و زمینه را برای حکومت مهدی (ع) آماده می‌نمایند.^{۸۲}

۵- در کتاب بحار الانوار از تاریخ قم به سند خویش از ابی‌الحسن اول [موسی بن جعفر (ع)] روایت نموده که فرمود:

مردی از اهل قم، قیام می‌کند که مردم را به حق دعوت می‌نماید وعده‌های اطراف او گرد می‌آیند، همانند قطعه‌های بزرگ آهن که بادهای شدید و توفانها، آنها را از موضع خود منحرف نمی‌کنند، از جنگ خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند و بر خدای توکل می‌کنند و عاقبت از آن متقین است.^{۸۳}

احتمال دارد این روایت و روایتهای قبلی منطبق بر انقلاب اسلامی ایران باشد، چنانچه این معنی پوشیده نیست.

۶- و باز در کتاب بحار الانوار از تاریخ قم آمده است که از برخی از اصحاب ما روایت شده که گفت: من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که این آیه در نزد آن حضرت قرائت شد: «فاذا جاء وعد اولیها بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً»^{۸۴}. پس چون وقت اولین انتقام فرا رسد بندگان جنگجو و نیرومند خود را بر شما برانگیزانیم تا آنجا که درون خانه‌های شما را نیز جستجو کنند و این

۸۱. عن رسول الله (ص): انا اهل بیت اختار الله لنا الاخره على الدنيا وان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء وتشریداً وتطریداً حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر فلا یعطونه فیکاتلون فینصرون فیعطون ماسألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی فیطووها قسماً کما ملؤوها جوراً فمن ادرك ذلک منکم فلیأتهم ولو هبوا علی الثلج. (سنن ابن ماجه ۱۳۶۶/۲ باب ۳۴، حدیث ۴۰۸۲).

۸۲. یخرج ناس من المشرق فیوطنون للمهدی یعنی سلطانه. (سنن ابن ماجه ۱۳۶۸/۲ باب ۳۴، حدیث ۴۰۸۸).

۸۳. رجل من اهل قم یدعوا الناس الی الحق یجتمع معه قوم کزبر الحدید لاتزلهم الیراح المعاصف ولا یملون من الحرب ولا یجبنون وعلی الله یتوکلون والمأقیبة للمتقین. (بحار الانوار ۲۱۶/۵۷ باب ۳۶، حدیث ۳۷).

۸۴. الاسراء/۵.

و عده‌ای است حتمی - پس ما گفتیم فدایت شویم اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: سه مرتبه به خدا سوگند، اینان اهل قم هستند^{۸۵}.

۷- در کتاب صحیح مسلم به سند خویش آمده است که جابر بن عبدالله می‌گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: پیوسته دسته‌ای از امت من بر اساس حق جهاد می‌کنند و پیروز خواهند بود تا روز قیامت فرا برسد^{۸۶}.

۸- باز در همان کتاب به سند خویش از جابر بن سمره از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که فرمود: پیوسته این دین برپا خواهد بود و جماعتی از مسلمین برای آن جهاد می‌کنند تا قیامت فرا برسد^{۸۷}.

و روایات دیگری مشابه این روایات که از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

ج- تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر: ظاهر این روایت، آن گونه که اهل سکوت برداشت نموده‌اند با ادله قطعی و روایاتی که در باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر وارد شده تعارض دارد و در مقام تعارض باید از ظاهر این روایت صرف نظر نماییم. زیرا دفاع از اسلام و مسلمین از مهمترین فرائض و واجبات است که در کتاب و سنت بر انجام آن تأکید شده و عقل سلیم بر آن گواهی می‌دهد.

وظیفه دفاع از کیان اسلام و مسلمین حتی در شرایطی که حکومت باطلی بر جامعه حاکم باشد و انسان مجبور باشد با استفاده از امکانات آن حکومت، راه هجوم مشرکین و بیگانگان را سد کند و از حق و عدالت دفاع نماید باز ساقط نمی‌گردد، مشروط بر اینکه آن حکومت تأیید نشود. در این باره، روایت قابل توجهی است که متذکر می‌شویم.

یونس روایت می‌کند که خدمت امام رضا (ع) بودم، شخصی آمد و گفت فدایت شوم، به یکی از دوستان و شیعیان شما خبر رسیده که مردی برای جهاد در راه خدا بسین مردم، شمشیر و کمان تقسیم می‌کند و او نیز رفته و شمشیر و کمان گرفته است، ولی نمی‌دانسته که این سلاح برای جهاد زیر نظر حکومت جائز است. سپس یاران و اصحاب با او

۸۵. روی عن بعض اصحابنا قال: كنت عند ابي عبد الله (ع) جالسا، اذ قرء هذه الآية: «فاذا جاء وعد اوليهمنا بعثنا عليكم عبادا لنا اولي باس شديد فجاؤا خلال الديار و كان وعدا مفعولا فقلنا: جعلنا فداك من هؤلاء؟ فقال: - ثلاث مرات - هم والله اهل قم. (بحار الانوار ۲۱۶/۵۷ باب ۳۶، حدیث ۴۰).

۸۶. لا تزال طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيامة (صحیح مسلم ۱۵۲۴/۳، حدیث ۱۹۲۳).

۸۷. لن يبرح هذا الدين قائما يقاتل عليه عصابة من المسلمين حتى تقوم الساعة (صحیح مسلم ۱۵۲۴/۳، حدیث ۱۹۲۲).

ملاقات نموده و به او گفته‌اند که جنگ همراه با اینها جایز نیست و او را وادار کرده‌اند که شمشیر و کمان را به کسی که از او گرفته باز گرداند.

حضرت فرمود: بلی باید چنین کاری انجام بدهد.

سؤال کننده گفت: اما به دنبال آن شخص گشته، ولی او را نیافته است، به او گفته‌اند که آن شخص از آن محل رفته (یا مرده) است.

حضرت فرمود: پس به مرزها برو، اما جنگ نکند.

گفت: مثل قزوین و عسقلان [محلّی در مرزهای روم] و دیلم [گیلان] و مرزهایی نظیر اینها؟

حضرت فرمود: بلی.

گفت: اگر دشمنان به مرزهایی که او به عنوان مرزبانی رفته هجوم آوردند چه بکند؟

فرمود: به خاطر حفظ بیضه و کیان اسلام با آنها بجنگد.

گفت: به هر شکل با آنها بجنگد و جهاد کند؟

فرمود: نه، مگر اینکه دارالاسلام و کشورهای اسلامی در خطر باشد، آیا در نظر تو،

اگر رومیها به شهرهای مسلمانان هجوم بیاورند نباید جلوی آنها را گرفت؟

بلی اگر با هجوم آنان به اساس اسلام و مسلمین لطمه وارد شود باید با آنان بجنگد، به

خاطر خودش [به خاطر تکلیفی که به علت دفاع به عهده اوست] نه به خاطر

سلطنت [بنی‌العباس]، چون که اگر اسلام متلاشی شد و به فراموشی گرایید ذکر و یادونام

محمد (ص) نیز فراموش شده است.^{۸۸}

این روایت را مشایخ سه گانه (شیخ کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق) روایت نموده‌اند

و ظاهراً روایتی است صحیح، چرا که محمد بن عیسی بن عبید، اگرچه علمای رجال

در موثق بودن وی اختلاف نظر دارند، اما ظاهراً وی فردی ثقه و مورد اعتماد است، چنانچه

۸۸. فنی خبر یونس قال: سأل ابا الحسن (ع) رجل وانا حاضر فقال له: جعلت فداك ان رجلاً من موالیک بلغه ان رجلاً يعطى سيفاً وقوساً في سبيل الله فاتاه فاخذهما منه وهو جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز وامره بردهما قال: فليفعل قال: قد طلب الرجل فلم يجده وقيل له قد قضى الرجل؟ قال: فليابط ولا يقاتل قال: مثل قزوین وعسقلان والديلم وما اشبه هذه الثغور؟ فقال: نعم، قال فان جاء العدو الى الموضع الذي هو فيه مابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل على بيضة الاسلام، قال: يجاهد؟ قال: لا الا ان يخاف على دار المسلمين ارايتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ (يسع - خ ل) لهم ان يمنعوهم؟ قال: يرباط ولا يقاتل. وان خاف على بيضة الاسلام والمسلمين قاتل، فيكون قتاله لنفسه ليس لسلطان لان في دروس الاسلام دروس ذكر محمد (ص). (وسائل ۱۹/۱، باب ۶، از ابواب جهاد عدو، حديث ۲).

نجاشی نیز قائل به همین معناست.^{۸۹}

اما آنچه از مفهوم روایت استفاده می‌گردد وجوب دفاع از حوزه اسلام و مسلمین به هنگام تجاوز و هجوم کفار است و این، امر واضحی است که هیچ شکی در آن نیست، زیرا واگذار کردن دفاع، سبب فرسودگی اسلام و محوشدن آثار و نام پیامبر اکرم (ص) است و هنگامی که چیزی واجب شد مقدمات آن نیز به طور حتم واجب و لازم می‌شود و مقدمات دفاع در این زمانها مسلح شدن به سلاح روز و فرا گرفتن فنون مختلف نظامی و در حد امکان، تشکل و سازماندهی است.

ضرورت کسب آمادگی برای دفاع؛ آیامی‌توان گفت جهاد و دفاع و راندن کفار از کشورهای اسلامی واجب است، اما در نهایت باید کار حکومت را به افراد فاسق و دنیاطلب- بدان جهت که آنان در مسائل سیاسی تجربه دارند و علما و افراد عادل، تجربه چندانی در این زمینه ندارند- واگذار نمود؟

آیا باید به امثال آنچه در عراق پس از اخراج انگلیسها توسط جهاد و مبارزات علمای اعلام اتفاق افتاد [و حکومت به دست افراد ناشایسته و غیر متعهد قرار گرفت] تن در داد؟^{۹۰} یا اینکه باید نظام را ولو با صرف وقت و امکانات در فراگیری مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و تحصیل اطلاع کافی بر حوادث و وقایعی که در عالم می‌گذرد حفظ و حراست نمود و مراقب بود تا جامعه مورد تهاجم فتنه‌ها و مشکلات قرار نگیرد؟ در کتاب کافی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

والعالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس^{۹۱} - کسی که به زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم شبهات قرار نمی‌گیرد.

و من در شگفتم که چگونه علمای اعلام به امور جزئی مانند حفظ اموال صغیر و غایب، اهتمام ورزیده و آن را از امور حسبه که شارع مقدس به ره‌اماندن آن رضایت نداده به

۸۹. رجال نجاشی ۲۳۵/ (چاپ دیگر ۰۳۳۳)

۹۰. نظیر آنچه در عراق گذشت انقلاب مشروطیت در ایران بود که به رهبری علما و حمایت مردم مسلمان و مجاهدات مجاهدین مشروطه به پیروزی رسید، اما به علت عدم اطلاع مسلمانان از اداره امور کشور و نیز دسیسه‌های افراد برآموز سیاستمدار و فرصت طلب، از مسیر خود منحرف شد و علما به مدرسه و توده مردم بر سر کسب و کار خود برگشتند و یک مشت افراد غریب‌زده و عمال انگلیس به مجلس راه یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، و همچون رضاخان قلد را بر مردم حاکم کردند و مجلس محصول انقلاب مشروطه را به پایگاهی برای توجیه اهداف استعماری خود تبدیل کردند. (مقرر).

۹۱. کافی ۲۷/۱ کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۹.

حساب می‌آورند، اما نسبت به کیان اسلام و مقدرات مسلمانان و حفظ شوؤن و نظام و توان و شوکت آنان بی‌تفاوتند و تصدی این‌گونه مسؤولیتها را مخالف احتیاط تلقی می‌کنند؟ و در نتیجه این‌گونه امور و انجام آنها را به عهده کسی که به اسلام آشنا نبوده و ملتزم به دستورات آن نیست و تقوای لازم را برای این کار ندارد واگذار می‌کنند.

بلی! ظاهراً در ابتدای امر، کوتاهی و تقصیری نیز متوجه آنان نیست، زیرا محبوس بودن آنان برای مدت طولانی در گوشه مدارس و سردابها و دور بودن از محیط سیاست در قرنهای متمادی موجب یأس آنان از بازگشتن حکومت به آنان شده و سبب این شده که نسبت به مقدمات و لوازم آن نیز بی‌توجه باشند و به مرور زمان از این مسؤولیت مهم غفلت نموده و دسیسه‌های استعمار نیز آنان را هر چه بیشتر به غفلت کشانده است.

اما عجیب‌تر اینکه حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با اینکه برای حفظ انقلاب و به عهده گرفتن برخی از مسؤولیتهای آن به همکاری و کمک آنان بسیار نیاز بود، بدین مسؤولیت مهم توجه ننموده و بلکه به جای یاری و کمک و تلاش در جهت فراگیری علمی که حفظ انقلاب و اداره کشور به آن نیازمند است به تهاجم و کارشکنی و حمله به انقلاب پرداختند.

بار خدایا به آبروی محمد و آل محمد، ما را برای نصرت اسلام و تقویت مسلمانان موفق و مؤید بدار. ۹۲

۹۲. چگونه می‌توان تصور نمود که خداوند، شریعت و دینی را برای همه مردم در همه زمانها و عصرها فرستاده باشد، اما برای حفظ و حراست و دفاع از آن، تکلیفی برای مسلمین مشخص نکرده باشد و در نتیجه بعد از آن همه زحمتهای که برای تبلیغ و گسترش اسلام کشیده شده، دو دستی تقدیم افراد فاسق و ظالم گردد. علمای اعلام در مباحث اصول، اینقدر روی مقدمه واجب تکیه نموده و به نصب سلم (نردبان) برای رفتن روی پشت بام مثال می‌زنند، اما نسبت به فراگیری علم اداره کشور و حکومت اسلامی توجه و عنایتی نمی‌کنند تا جایی که علمای عراق (در سال ۱۹۲۰) برای دفاع از کشور اسلامی عراق و کوتاه کردن دست انگلیسها قیام کردند و آنها را از کشور بیرون راندند، اما پس از پیروزی به نجف برگشته و مشغول فقه و اصول شدند و کشور را به دست سیاستمداران غیر آشنا به مسائل اسلامی و غیر مسؤول نسبت به امور مسلمین سپردند و در نتیجه تمام زحمات به هدر رفت و کار به جایی کشید که الان مثل صدامی، غاصبانه بر آن حکومت می‌کند و ظالمانه به کشور جمهوری اسلامی هجوم نظامی می‌آورد. آیا هنر اداره کشور، مخصوص یک مشت فرنگ رفته است یا اینکه افراد متدین هم لازم است علم اداره کشور را بیاموزند و خود را برای اداره کشور اسلامی آماده نمایند؟ چرا طلاب نباید در کنار درس مکاسب و کفایه، علم اداره کشور را هم بیاموزند و چرا یک مجتهد نباید آگاه به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور باشد؟!

همان‌گونه که احداث و ایجاد نظام اسلامی لازم و واجب است و اداره امور مسلمین به عنوان امور حسبه به عهده علماست، ایجاد مقدمات و فراگیری علوم آن هم باید در حوزه‌ها باشد. البته اگر انسان توانایی انجام

قائم کیست؟ باز گردیم به ادامه بررسی مفهوم فقهی روایت: احتمال ضعیف دیگری که در روایت داده می شود این است که مراد از لفظ «القائم» که در این روایت و روایات دیگری نظیر آن آمده است امام دوازدهم^(۴) که در آخر الزمان قیام می کند نباشد، بلکه مراد از قائم هر کسی که قیام به حق کند باشد و غرض این روایت، تخطئه کسانی باشد که در زمانی که رهبر به حق، مشغول تهیه مقدمات و ایجاد شرایط برای قیام است فرصت طلبانه برای دست آوردن ریاست و جذب مردم، دست به حرکت های شتابزده و ناپخته و زودرس می زنند.

براساس این احتمال، شاید بتوان گفت برخی از ائمه^(۴) در صدد تهیه مقدمات قیام و انقلاب بودند، اما به خاطر تقیه نکردن برخی از شیعیان و کتمان نکردن رازها یا به خاطر پیش افتادن برخی و دست زدن به حرکت و قیام زودرس، اساس قیام به حق را ویران کرده و زمینه آن را از بین بردند [و این روایت برای بازداشتن افراد از دست زدن به این گونه قیام های زودرس باشد].

در کتاب **تحف العقول ضمن وصیت امام صادق^(ع) به مؤمن الطاق** (یکی از اصحاب و شاگردان آن حضرت) آمده است:

«فوالله لقد قرب هذا الامر ثلاث مرات فاذعتموه، فاخره الله-^{۹۳} به خدا سوگند سه مرتبه موقعیت این امر (قیام و انقلاب) نزدیک شد، اما شما آن را فاش کردید، پس خدا آن را به تأخیر افکند».

و مرحوم کلینی در اواخر کتاب **الحجة اصول کافی**، بابی را منعقد نموده، تحت این عنوان که: «همه ائمه^(۴) قائم هستند».

در روایت «حکم» از امام باقر^(ع) آمده است که فرمود: ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم، گفتم پس تو مهدی هستی؟ فرمود: همه ما، هدایت شده به سوی خدا هستیم. گفتم پس تو صاحب شمشیری؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم.^{۹۴}

کاری را ندارد نباید آن را تقبل کند بلکه دنبال مقدمه آن که آموزش و کسب صلاحیت است باشد و سپس آن کار را به عهده بگیرد، و مادامی که آمادگی لازم را نیافته از کسانی که آگاه و وارد هستند، استمداد کند. (از افاضات معظم له در درس).

۹۳. تحف العقول / ۳۱۰.

۹۴. فی رواية حکم عن ابی جعفر^(ع) انه قال: یا حکم، کلنا قائم بامر الله، قلت: فانت المهدی؟ قال: کلنا نهدي الى الله، قلت: فانت صاحب السيف؟ قال: کلنا صاحب السيف و وارث السيف. (کافی ۵۳۶/۱ باب الاثمة^(۴) کلهم قائمون، حدیث ۱).

و در روایت دیگری عبدالله بن سنان روایت نموده که گفت: خدمت امام صادق (ع) آیه: «یوم ندعوا کل اناس بامامهم»^{۹۵} روزی که هر دسته از مردم را به امامشان فرا می‌خوانیم را قرائت کردم، حضرت فرمود: امام آنان کسی است که پیشاپیش آنهاست و او قائم مردم زمان خویش است.^{۹۶}

ما پیش از این نیز گفتیم که لفظ امام از نظر لغت برای هر پیشوا و جلوداری وضع شده است و منحصر به ائمه دوازده گانه (ع) نیست، براین اساس شاید مراد از «قائم اهل زمان خویش» نیز اعم بوده و مراد از آن قائم بالفعل در میان هرامت باشد. اما از سوی دیگر این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا آنچه از لفظ «القائم» که همراه با الف و لام تعریف در روایات ما به کار برده شده، ظاهر می‌شود. همان قائم مورد نظر یعنی امام زمان (عج) است، پس در این صورت مراد از پرچمی که در این روایت، مورد مذمت قرار گرفته، پرچمی است که صاحب آن مردم را به نفس خویش فرا خواند نه به اقامه حق، و اطاعت از امام به حق، و این نکته‌ای است شایان توجه و دقت.

۷- روایت عمر بن حنظله:

عمر بن حنظله قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: خمس علامات قبل قیام القائم الصیحة والسفیانی والخسف و قتل نفس الزکیة والیمانی. فقلت جعلت فداک ان خرج احد من اهل بیتک قبل هذه العلامات انخرج معه؟ قال: لا^{۹۷} - عمر بن حنظله روایت می‌کند که امام جعفر صادق (ع) فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم وجود دارد: صیحه [ندای آسمانی] و سفیانی [خروج سفیانی] و فرو رفتن به زمین [فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در محلی به اسم بیداء] و کشته شدن نفس زکیه [شخصی به اسم نفس زکیه و یا انسان با تقوایی که دارای نفس تزکیه شده‌ای است] و یمانی [خروج یمانی]. عرض کردم، فدایت گردم اگر یکی از اهل بیت شما قبل از این علامتها خروج نمود آیا باوی خروج کنیم؟ حضرت فرمود: نه. توضیح روایت: این روایت از جهت سند به طور نسبی بدن نیست، اگر چه در بین علمای رجال، مورد وثوق بودن عمر بن حنظله مورد گفتگو است.

در متن روایت، شاید مراد به «صیحه» همان ندای آسمانی باشد (که از علائم ظهور است) چنانچه در روایت حلبی از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود: «در ابتدای روز، ندا

۹۵. اسراء/۷۱.

۹۶. امامهم الذی بین اظهرهم، وهو قائم اهل زمانه. (کافی ۵۳۶/۱، حدیث ۳).

۹۷. وسائل ۳۷/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد: همانا علی و شیعیان او رستگارانند و فرمود: در آخر روز، منادی دیگری ندا سر می‌دهد همانا عثمان و شیعیان او رستگارانند^{۹۸}. و مراد به «خسف» همان فرو رفتن لشکر سفیانی در سرزمین «بیداء» است.

و اینکه امام(ع) عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی فرموده، بیانگر این است که این روایت درباره قضیه مشخصی بیان شده و شاید مراد خروج همراه کسی باشد که در آن زمان (یا در زمانهای بعد) قیام نموده و ادعای مهدویت داشته است. بنابراین ذیل روایت بر این معنی تأکید دارد که علامتهای مذکور حتمی است و هر کس از اهل بیت که پیش از این علامتها قیام کند آن «قائم موعود» نیست. در هر صورت، این روایت به جهاد دفاعی نسبت به ما، پس از آنکه لزوم و وجوب آن با کتاب و سنت و عقل ثابت گردید، مربوط نیست.

۸- روایت «معلی بن خنیس»:

این روایت و شرح آن، ذیل روایت سوم همین باب ضمن شرح حال سدیر، بیان شد.

۹- روایت «انس بن محمد»:

صدوق باسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن ابیه عن جعفر بن محمد عن آبائه(ع) [فی وصیه النبی لمعلی(ع)] قال: یا علی ان ازالة الجبال الرواسی اھون من ازالة ملک لم تنقض ایامه^{۹۹}- صدوق به سند خود از حماد بن عمرو از انس بن محمد از پدرش از امام جعفر صادق(ع) از پدرانش(ع) نقل می‌کند که پیامبر اکرم(ص) ضمن وصیتی به علی(ع) فرمود: ای علی، همانا از جای کردن کوههای محکم و برافراشته شده آسانتر است از برکنار کردن سلطانی که هنوز روزگار او پایان نیافته است.

توضیح روایت: این روایت یک قسمت از روایتی طولانی است که مرحوم صدوق در اواخر کتاب الفقیه آورده و بیشتر فقرات و قسمتهای آن متضمن بیان احکام شرعی یا آداب اخلاقی است و در قسمتی از آن به ذکر مطالبی که گمان می‌رود اخبار غیبی است پرداخته است.

در این روایت، پیامبر اکرم(ص) نمی‌خواهد بفرماید قیام در مقابل پادشاهان بی فایده و ناموفق است، باینکه ما ملاحظه می‌کنیم بسیاری از انقلابها در مقابل نظامهای شاهنشاهی

۹۸. فی خبر الحلبي عن ابي عبد الله (ع) قال: ینادی مناد من السماء اول النهار: الا ان علیا وشیعته هم الفائزون، قال وینادی مناد فی آخر النهار: الا ان عثمان وشیعته هم الفائزون. (کافی ۳۱۰/۸، حدیث ۴۸۴).
 ۹۹. وسائل الشیعه ۳۸/۱۱.

در اروپا و آسیا و آفریقا به پیروزی رسیده است و در همین اواخر، ملاحظه فرمودید که انقلاب اسلامی در مقابل نظام شاهنشاهی ایران به پیروزی رسید و روشن‌ترین دلیل برامکان هر چیز وقوع آن است. از سوی دیگر، این روایت در صدد تحریم قیام در مقابل پادشاهان نیست و گرنه قیام امیرالمؤمنین (ع) در مقابل معاویهای که پایه‌های حکومت خود را در شام محکم کرده بود صحیح نبود، باینکه آن حضرت با وی به جنگ برخاست و مردم را برای جنگ با او ترغیب و تشویق می‌نمود و چنانچه در نهج البلاغه آمده است می‌فرمود: «من با تمام توان تلاش می‌کنم تا زمین را از این شخص واژگونه و جسم پلید پاک کنم، تا سنگ و کلوخها، از دانه‌های درو شده گندم جدا گردد».^{۱۰۰}

و اگر آنچه در مقدمه صحیفه سجاده آمده است صحیح باشد که پیامبر اکرم (ص) به صورت یک راز، حکومت بنی‌امیه و مدت خلافت آنان را برای آن حضرت و اهل بیتش بیان فرموده بود - چنانچه پیش از این تفصیل آن گذاشت - پس به ناچار باید گفت غرض از قتال آن حضرت، جدا کردن صف حق از صف باطل و اتمام حجت بوده است، چنانچه ظاهر عبارت آن حضرت نیز مشعر به همین معناست. و همین اشکال که در مورد قیام حضرت امیر (ع) در مقابل معاویه گفته شد عیناً در مورد قیام حضرت سیدالشهدا (ع) در برابر حکومت یزید نیز جریان دارد.

بیان مشکلات مبارزه، نه نفی قیام: خلاصه کلام اینکه غرض پیامبر اکرم (ص) از بیان این فراز، عدم موفقیت یا حرمت قیام در مقابل پادشاهان نیست بلکه بیان این معنی است که پادشاهی و حکومت، مانند سایر امور، بی‌تردید تابع قضا و قدر الهی است. پس اگر شکستی از ناحیه پادشاهان به افراد برسد نباید موجب ناامیدی و یأس از قیام به حق گردد، زیرا ممکن است خداوند پیروزی و ظفر را زمانی پس از آن قرار داده باشد.

اگر بر فرض، پیروزی نیز به دست نیامد باز به وظیفه عمل شده است. یا اینکه آن حضرت بخواهد بفرماید: سرنگون کردن حکومت پادشاهان کار مشکلی است همانند از جاکندن کوه سرسخت و پابرجا، که نیاز به تهیه مقدمات بسیار و گذشت زمان و ارشاد و رشد سیاسی مردم دارد، همان گونه که از جای کندن کوه نیاز به زمان کافی و به کارگیری امکانات بسیار دارد.

در هر صورت، وظیفه مردم نسبت به دفاع از اسلام و مسلمین به حال خود باقی است و

۱۰۰. وسأجهد فی ان اظهر الارض من هذا الشخص المعكوس والجسم المرکوس حتی تخرج المدرة من بین حب الحمید. (نهج البلاغه، نامه ۴۵ - فیض ۹۷۱/لج ۴۱۸).

باید ولو با تحمل مشکلات، مقدمات و زمینه‌های آن را فراهم نمود^{۱۰۱}.

۱۰- روایت عیص بن قاسم:

این روایت قسمتی از روایت عیص بن قاسم، روایت اول باب است که به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

۱۱- روایت ابی‌عبدون:

این روایت منقول از کتاب عیون اخبار الرضاست و در شأن و مقام زید بن علی^(ع) است که باز در ذیل روایت اول باب [روایت عیص بن قاسم] به هنگام شرح احوالات زید^(ع) بحث تفصیلی آن گذشت.

۱۲- روایت ابی‌عبدالله سیاری:

در آخر کتاب سرائر از کتاب احمد بن محمد بن سیار (ابی‌عبدالله سیاری) روایت نموده که وی از مردی نقل نموده که گفت: در نزد امام صادق^(ع) سخن از کسی رفت که از آل محمد^(ص) خروج می‌نماید. حضرت فرمود:

لا زال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد و لوددت ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقة عیاله^{۱۰۲}.

پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم تا هنگامی که شورشگری از آل محمد خروج نماید. چقدر دوست دارم شورشگری از آل محمد قیام کند و من خرجی زن و بچه و عائله او را بپردازم.

توضیح روایت: این روایت گذشته از اینکه مرسل است و راوی اصلی شناخته شده‌ای

۱۰۱. این روایت در صدد نفی دفاع و مبارزه نیست بلکه می‌فرماید جهاد و مبارزه با سلطانی که پایگاهش را محکم کرده و بر مردم تسلط یافته، بسیار مشکل است. باید نیرو و امکانات فراهم نمود و زمینه را مساعد کرد. این کار، کار کوچکی نیست، مبارزه، کتک، زندان، زجر و شکنجه و تبعید و شهادت به همراه دارد.

باید مردم را آگاه ساخت، تشکیلات درست کرد، متینگ و تظاهرات راه‌انداخت و سالها خون دل خورد تا مبارزه‌ای به ثمر برسد. مبارزه کردن، مشکل است، اما اینطور نیست که به ثمر نرسد. ما، در طول تاریخ بسیاری از قدرتهای ستمگر را داشته‌ایم که در اثر مبارزه مردم سرنگون شده و از بین رفته‌اند. حکومت نزار شوروی، فراعنه مصر، پادشاهان فرانسه و حکومت محمد رضا پهلوی با وجود حمایت سازمانهای جاسوسی سیا و ساواک و دو هزار و پانصد سال سابقه شاهنشاهی و...

من یادم هست قبل از پیروزی انقلاب که گاهی اعلامیه‌هایی را بر ضد رژیم امضا می‌کردیم بعضی از رفقای خاص ما می‌گفتند شما دیوانه شده‌اید! شما در مقابل حکومت نمی‌توانید کاری بکنید. تلاشهای شما «جنگ مشت و درفش است» و از روی دلسوزی همین روایتها را (به عنوان روایت یأس!) برای ما می‌خواندند! (از افاضات معظم له در درس).

۱۰۲. وسائل ۳۹/۱۱، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۲.

ندارد، سند آن نیز ضعیف است. زیرا طبق آنچه نجاشی گفته: سیاری فردی است از جهت روایت ضعیف و فاسد المذهب. روایتهای او دور انداخته می شود و بیشتر روایتهای منقول از وی مرسل است، و ابن غضائری درباره وی گفته: او در نقل روایت، ضعیف، شخصی عجول، رویگردان از حق، غلوکننده و منحرف است.

بلی از مستدرک نقل شده که چون مرحوم کلینی و دیگران [نظیر ابن ادریس] زیاد، از وی روایت نقل کرده اند خود می تواند دلیلی بر موثق بودن وی باشد.^{۱۰۳}

در هر صورت مرحوم صاحب وسائل این خبر را در این باب، بدون جهت آورده، زیرا این روایت از ادله منع خروج در زمان غیبت نیست، بلکه اجمالاً از ادله جواز قیام است، ولی مفاد آن تأیید هرگونه خروج و قیام از آل محمد و جواز آن نیست، بلکه روایت در صدد این است که خیر و خوبیهای که به طور قهری بر قیام مترتب است را بیان دارد. زیرا هرگونه قیام و خروجی در آن شرایط، موجب مشغول کردن پیشوایان ستم به خودشان می گردد و در این میان، امام (ع) و شیعیانش از گزند حکومت مصون می مانند، پس اگر خروج کننده دعوت به حق می کند در این صورت، نفس مبارزه وی مورد تأیید و تقدیر است، و اگر این گونه نیست حداقل باعث مشغول شدن ستمگر با ستمگر است که در این بین، اهل حق، سالم باقی می مانند. [و همین است معنی کلام حضرت که فرمود: ما و شیعیانمان تا ظهور شورشگری از آل محمد به خیر هستیم].

۱۳- روایت عبیدی:

عبیدی از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

ماکان عبدلی حبس نفسه علی الله الا ادخله الله الجنة^{۱۰۴}

هیچ بنده ای جان خود را بر خدا حبس نمی کند، مگر اینکه خداوند او را به بهشت داخل می نماید.

توضیح روایت: [حبس نفس، وقف جان در راه خداست نه سکوت]. این روایت نیز همانند روایت گذشته، از ادله سکوت و منع خروج و قیام در زمان غیبت نیست، زیرا حبس نفس بر خدا معنای آن وقف جان در راه خداست و این معنی با جهاد و مبارزه سازگارتر است تا با سکوت و سکون.

واژه حبس نفس، نظیر واژه صبر است که در عرف مردم غیر عذب، گاهی به معنی

۱۰۳. تنقیح المقال ۸۷/۱.

۱۰۴. وسائل ۳۹/۱۱، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۳.

سکوت و بی‌حرکی به کار برده می‌شود، بالاینکه مراد از صبر، استقامت و پایداری در میدان عمل و جهاد است، به گونه‌ای که مشکلات و حوادث مترتبه بر آن، انسان را از جهاد و مبارزه باز ندارد - و این نکته‌ای است شایان تأمل^{۱۰۵}.

۱۴- روایت حسین بن خالد:

حسین بن خالد، قال قلت لابی الحسن الرضا (ع) ان عبدالله بن بکیر کان یروی حدیثا وانا احب ان اعرضه عليك، فقال: ما ذلک الحدیث؟ قلت: قال ابن بکیر: حدثنی عسید بن زرارة قال: کنت عندابی عبدالله (ع) ایام خرج محمد (ابراهیم) بن عبدالله بن الحسن اذ دخل علیه رجل من اصحابنا فقال له: جعلت فداک ان محمد بن عبدالله قد خرج فما تقول فی الخروج معه؟ فقال: اسکنوا ما سکنت السماء والارض. فقال عبدالله بن بکیر فان کان الامر هكذا اولم یکن خروج ما سکنت السماء والارض فما من قائم و ما من خروج، فقال ابوالحسن (ع): صدق ابوعبدالله (ع) ولیس الامر علی ما تأوله ابن بکیر انما عنی ابوعبدالله (ع) اسکنوا ما سکنت السماء من النداء والارض من الخسف بالجیش.^{۱۰۶}

حسین بن خالد روایت می‌کند که به امام رضا (ع) عرض کردم عبدالله بن بکیر حدیثی را روایت می‌کند و من دوست دارم آن را بر شما عرضه دارم. حضرت فرمود: آن حدیث چیست؟ گفتم ابن بکیر می‌گوید که عسید بن زراره گفت: در زمانی که محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرده بود من خدمت امام صادق (ع) بودم، یکی از اصحاب وارد شد و گفت:

فدايت شوم، محمد بن عبدالله خروج کرده است نظرتان در خروج همراه با او چیست؟ حضرت فرمود: تاهنگامي که آسمان و زمین آرام هستند، آرام باشید.

عبدالله بن بکیر می‌گفت: پس اگر جریان چنین است و مادامی که آسمان و زمین ساکن است شورش و قیامی نباید صورت گیرد، پس هرگز قیام، و رهبری که قیام نماید نخواهد بود. امام رضا (ع) فرمود: بلی ابوعبدالله (ع) راست گفته است، اما مسئله آن طور

۱۰۵. اهل سکوت از حبس نفس، اینطور برداشت کرده‌اند که انسان باید در خانه بنشیند و دست روی دست بگذارد و دم نزند تا خداوند او را به بهشت ببرد، با اینکه حبس نفس، وقف جان در راه خداست. انسان می‌خواهد با آمریکا بجنگد، با شوروی بجنگد، می‌خواهد دنیای اسلام را از استعمار دوستانه سیصد ساله نجات بدهد و مسلم است که این، مشکلاتی دارد و توطئه‌هایی علیه او تدارک می‌بینند که برای مقابله با آن باید کاملاً جان خود را وقف راه خدا نموده باشد. و درست در این صورت است که اگر کشته شود یا زنده بماند خداوند او را به بهشت وارد می‌کند، و گرنه با در به روی خود بستن و در کنج خانه به عزلت نشستن، انتظار چه بهشتی را می‌توان از خداوند داشت؟ (از افاضات معظمه در درس).

۱۰۶. وسائل الشیعه ۴۱/۱۱ به نقل از نهج البلاغه، فیض ۷۶۵/ خطبه ۲۳۲، لاج ۲۸۲ خطبه ۱۹۰.

نیست که ابن بکیر تأویل نموده، بلکه ابو عبدالله (ع) خواسته است بفرماید تا مادامی که آسمان از صدا [صیحه آسمانی] وزمین از فروبردن لشگر [لشگر سفیانی] ساکت است، شما هم ساکت باشید. [نه برای همیشه] .

توضیح روایت: در توضیح این روایت، همان گونه که قبلاً گفته شد، باید گفت ظاهر روایات و تاریخ این است که محمد بن عبدالله به عنوان مهدویت خروج کرده بود و مردم رادعوت به نفس می کرده است و امام (ع) می خواهد بفرماید برای قیام مهدی قائم آل محمد این دو علامت هست. پس کسی که قبل از این دو علامت ادعای قیام نماید از وی نپذیرد.

علاوه بر آن، شخص سؤال کننده و شرایط سؤال و جلسهای که در آن، سؤال شده مشخص نیست. احتمال می رود در جلسه، جاسوسی حضور داشته است که امام صادق (ع) به نحو اجمال جواب می دهند به گونه ای که ابهام این معنی را داشته باشد که خروج و قیام به طور کلی جایز نیست چنانچه بکیر نیز همین معنی را برداشت نمود.

در هر صورت آنچه از این روایت استفاده می شود این است که «فریاد آسمانی» و «فرو رفتن در زمین» از علایم مهدی موعود (ع) است و قبل از بروز این علامتها همراه با کسی که ادعای مهدویت دارد خروج جایز نیست. پس این روایت بر سکوت و عدم قیام در مقابل هجوم دشمنان اسلام به اسلام و شوون مسلمانان دلالت ندارد و این مطلبی است روشن و آشکار.

۱۵- کلام امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه:

محمد بن حسین الرضی فی نهج البلاغه عن امیرالمؤمنین (ع) قال فی خطبه: الزموا الارض واصبروا علی البلاء و لا تحرکوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنتکم و لا تستعجلوا بمالم یعجله الله لکم فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بیته مات شهیداً و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب مانوی من صالح عمله و قامت النية مقام اصلاته لسیفه فان لكل شیء مدة واجلا.

حضرت امیر در خطبه ۲۳۲ نهج البلاغه می فرماید:

بر زمین میخکوب شده و بر بلاها صبر نمایند و شمشیر و دستهایتان را در جهت خواستهای زبانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده عجله نکنید. پس همانا اگر کسی از شما در درخت خواب بمیرد اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیتش معرفت و شناخت داشته باشد شهید مرده و اجر او با خداست و آنچه را از

اعمال نیک، نیت داشته پاداشش را خواهد برد و همان نیست خیر او در ردیف برافراشتن شمشیر است و بدانید که برای هر چیز مدت و سرآمدی است

توضیح کلام امام: [چگونه می‌توان گفت امیرالمؤمنین (ع) امام الساکتین است؟!] در توضیح کلام فوق باید توجه داشت که این کلام از کسی است که آن همه خطابه‌های آتشین در تشویق به جهاد و مبارزه باستمگران و ظالمین ایراد نموده و کافی است در اثبات این معنی، خطبه ۲۷ نهج البلاغه ملاحظه شود که چگونه ساکتین و قاعدین زمانه خود (مردم کوفه) را که به بهانه‌های واهی شانه از زیر بار جهاد خالی می‌کردند مورد تحقیر قرار داده و می‌فرماید:

زشت باد رویتان، که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته‌اید. به شما هجوم می‌آورند، به آنها هجوم نمی‌برید، با شما می‌جنگند، با آنها نمی‌جنگید، معصیت خدامی‌شود، و شما به آن رضایت می‌دهید! ۱۰۷

از سوی دیگر، کلام آن حضرت، بی‌تردید در ارتباط با مورد خاص و شرایط ویژه‌ای است. زیرا پیش از این گذشت که جهاد همانند دیگر امور، متوقف بر تهیه مقدمات و مهمات و نیرو و برنامه‌ریزی صحیح است و شتابزدگی در آن و تحت تأثیر احساسات آنی قرار گرفتن، بسیار مضر است و امام (ع) در این کلام، می‌خواهند همین معنی را بیان بفرمایند.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خویش در تفسیر این کلام حضرت می‌نویسد: «امام (ع) با این کلام در صدد آن نیست که مردم کوفه را از رفتن به جنگ اهل شام بازدارد، زیرا امام (ع) همواره آنان را از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه چون تعدادی از یاران امام (ع) در صدد بودند نفاق و فساد، تعدادی از افراد فاسد و فاسق کوفه را شناسایی و بر ملاء نمایند و آنان را به قتل برسانند برای جلوگیری از پراکندگی، تشتت و ایجاد اختلاف داخلی بین ارتش خود، آنان را از این کار در آن شرایط بازداشته و فرموده است: بنشینید و بر بلاها صبر کنید.» ۱۰۸

و در شرح ابن میثم بحرانی در باره این کلام آمده است:

«امام (ع) در این کلام، مردم را از دست زدن به جهاد بدون دستور امامی از فرزندان خویش پس از خود بر حذر داشته، و این در شرایطی است که کسی از آنان برای تشکیل حکومت قیام ننموده باشد که در این صورت، دست زدن به اینگونه تحركات جایز نیست، مگر با اشاره و اجازه امام وقت.» ۱۰۹ اما آنچه به نظر می‌رسد این است که آنچه ایشان (ابن

۱۰۷. فقیها لکم و ترحاً حین صرتم غرضاً یرمی، یفار علیکم ولا تغفرون، و تغزون ولا تغزون، و یعصی الله و ترضون. (نهج البلاغه فیض/ ۹۵، ل/ ۷۰).

۱۰۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۱۱۳/۱۳.

۱۰۹. شرح نهج البلاغه ابن میثم ۲۱۰/۴.

میثم) فرموده خلاف ظاهر کلام آن حضرت است و آنچه ما پیش از این گفتیم ظهور بیشتری دارد و درست‌تر به نظر می‌رسد سخن ابن‌ابی‌الحدید که خوانده شد مؤید همین معناست. در هر صورت کلام آن حضرت به جهاد دفاعی در زمانهای ما، پس از تهیه شرایط و مقدمات آن مربوط نمی‌شود و حتی ناظر به جهاد ابتدایی نیز نیست، چنانچه بحث آن به تفصیل پیش از این گذشت (که وجوب هر دو نوع جهاد) موقوف به حضور و وجود امام معصوم نیست.

۱۶- روایت جابر:

جابر بن ابی‌جعفر^(ع) قال: ائزم الارض ولا تحرک یداً ولا رجلاً حتی تری علامات اذ کرهالک و ما اراک تدرکها: اختلاف بنی فلان و منادینادی من السماء ویجئکم الصوت من ناحیة دمشق...^{۱۱۰}

جابر از امام محمدباقر^(ع) روایت می‌کند که فرمود: بنشین و دست و پایت را [در جهت قیام و مبارزه] حرکت نده، تا علاماتی که برایت می‌گویم مشاهده کنی و گمان نکنم [عمرت کفاف دهد و] آن علامات را درک نمایی: «اختلاف بنی فلان» و «ندادهنده‌ای که از آسمان فرامی‌خواند» و «صدایی که از ناحیه دمشق به شما می‌رسد».

توضیح روایت: روشن است که طرف سخن در این روایت جابر است و شاید مربوط به یک قضیه خاص در یک جریان بخصوصی باشد.

با اینکه در جابر، ویژگیهای خاصی بوده نظیر آنچه برای سدید گفته شد [ظرفیت تحمل مشکلات مبارزه و کتمان اسرار را نداشته است]. یا اینکه مجلس از اغیار، خالی نبوده [و امام^(ع) در شرایط تقیه این سخنان را بیان فرموده‌اند].

یا اینکه غرض آن حضرت^(ع) بیان علامتهای حتمی قیام قائم به حق بوده تا ذهنیت جابر را- که انواع ظلم و فشارها را در زمان خویش مشاهده می‌نموده و بر اساس روایات میدانسته که قائم به حق آنها را برطرف می‌کند، و می‌پنداشته که هنگام آن فرارسیده است- بشکند، [و بفرااید این زمان، زمان ظهور قائم نیست].

به عبارت دیگر، ذکر علایم ظهور مهدی و قائم به حق، شاهد بر این معناست که غرض آن حضرت^(ع) نهی از تحرک همراه با کسی است که پیش از بروز این علامات، ادعای مهدویت می‌نماید، و دیگر احتمالات نظیر آنچه ذکر گردید. در هر صورت امثال این‌گونه

روایتها نمی‌تواند با ادله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر با آن همه کثرتی که دارد، مقابله نماید. چنانچه این معنی براهل نظر پوشیده نیست.

۱۷- روایت زر بن حبیش:

زر بن حبیش قال: خطب علی^(ع) بالنهروان (الی ان قال) فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین حدثناعن الفتن، فقال: ان الفتنة اذا قبلت شبهت. ثم ذکر الفتن بعده (الی ان قال) فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین، مانصنع فی ذلک الزمان؟ قال: انظروا اهل بیت نبیکم فان لبدوا فالبدوا وان استصرخوکم فانصروهم توجروا ولا تستبقوهم فتصرعکم البلیة ثم ذکر حصول الفرج بخروج صاحب الامر^(ع) ۱۱۱

کتاب الغارات از زر بن حبیش روایت می‌کند که حضرت علی^(ع) در نهروان خطبه ایراد می‌فرمود. شخصی بپاخواست و گفت ای امیر المؤمنین در باره فتنه‌ها سخن بگو. حضرت فرمود: فتنه‌ها هنگامی که روی می‌آورند شبهه‌ناک هستند، سپس پاره‌ای از فتنه‌ها را بر شمرد. شخص دیگری از جای برخاست و گفت ای امیر مؤمنان در آن زمان ما چه کنیم؟ حضرت فرمود به اهل بیت پیامبران نگاه کنید. اگر آنها درنگ کرده و ایستادند، شما هم توقف کنید و اگر از شما یاری طلبیدند به یاری آنها بشتابید تا اجر و پاداش ببرید، و هرگز از آنها سبقت نگیرید که مصیبت‌ها و مشکلات شما را فرا خواهد گرفت. سپس امام^(ع) بشارت فرج و پیروزی به وسیله خروج صاحب الامر (عجل الله فرجه) را بیان فرمود.

توضیح روایت: این کلام، قسمتی از یک خطبه طولانی است که در اول کتاب الغارات^{۱۱۲} درج شده و قسمتی از آن نیز در نهج البلاغه آمده است. ۱۱۳ و نظیر همین روایت نیز در کتاب سلیم بن قیس به صورت مفصل مطرح شده است. ۱۱۴

طبق آنچه از ظاهر کتاب الغارات استفاده می‌گردد این کلام مربوط به زمان فتنه بنی‌امیه است و نزدا ما واضح است که در زمان بنی‌امیه مرجع حق برای شیعیان، اهل بیت پیغمبر^(ص) بوده‌اند و در این کلام یادآوری شده که در صورت سکوت و توقف اهل بیت^(ع)، آنان باید آرام بگیرند و در صورت قیام و طلب یاری کردن آنان، باید به یاریشان بشتابند، در هر صورت دستور مراجعه به اهل بیت پیغمبر^(ص) در مسائل سیاسی و مبارزاتی مستلزم

۱۱۱. وسائل الشیعه ۴/۱۱۱، باب ۱۳، از ابواب جهاد عدو. روایت ۱۷.

۱۱۲. الغارات ۱/۱-۱۳.

۱۱۳. نهج البلاغه، فیض ۲۷۳/ خطبه ۹۲، ل/ج ۱۳۷/ خطبه ۹۳.

۱۱۴. کتاب سلیم بن قیس/ ۱۵۶.

حضور و ظهور آنان است، به گونه‌ای که بتوان از آنان سرمشق و الگو گرفت مگر اینکه مراد روایت، مراجعه به شخص ائمه^(ع) نباشد، بلکه مراد مراجعه به سخنان و راهنماییهای آنها که همواره باقی است باشد که در این صورت مفهوم روایت این می‌شود که سخنان و راهنماییهای ائمه^(ع) که از آنان برجای مانده، همواره باید محور عمل حتی در مسائل قیام و جهاد و مبارزه باشد و تخلف از آن جایز نیست و طبق مذهب ما، این مطلب صحیح و درستی است.

به هر حال، این روایت منافاتی با دلهٔ جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و گستردهٔ آن ندارد و نمی‌توان برای سکوت در عصر غیبت به آن استناد نمود. این هفده روایتی بود که مرحوم صاحب وسائل، در باب ۱۳ کتاب جهاد وسائل الشیعه گردآوری نموده و چه بسا، اهل سکوت و سکون در عصر غیبت به آن تمسک و استناد می‌نمایند که ما، در اینجا به توضیح مراد و منظور این روایات پرداختیم و روشن گردید که بیشتر آنها از جهت سند، مخدوش و احتمالاً برخی از آنها ساخته و پرداختهٔ ایادی خلفای جور و جیره‌خواران آنهاست که بدین وسیله در صدد بوده‌اند سادات علوی و شیعیان را از قیام و شورش علیه خود بازدارند.

نظیر این روایات، روایتهای دیگری نیز در باب ۱۲ ابواب جهاد کتاب مستدرک الوسائل گردآوری شده که پاسخ آنها نیز از آنچه گفته شد، مشخص گردید. پس به آنچه گفته شد مراجعه نموده و در آن تدبیر و تأمل فرما.

خلاصهٔ کلام و نتیجه: از آنچه تاکنون گفته شد چنین می‌توان نتیجه‌گیری نمود که جهاد چنانچه بزرگان فقه فرموده‌اند بردو قسمت است: جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی. جهاد ابتدایی به طور قطع مشروط به اذن و اجازهٔ امام است، اگرچه ما گفتیم به احتمال قوی منحصر به امام معصوم نیست و ولی فقیه جامع‌الشرایط را نیز شامل می‌شود و بلکه گفتیم احتمالاً وجود امام شرط وجود است نه شرط وجوب.

و جهاد دفاعی مشروط به اذن و اجازهٔ امام نیست، بلکه بروجوب و ضرورت آن به صورت مطلق کتاب و سنت و عقل، گواهی می‌دهد، و گفتیم دفاع لازم است بر موازین عقل منطبق باشد، بدین صورت که مقدمات و اسباب آن فراهم گردد و در شرایطی که ضرورت دارد مسلمانان از بنهض و کیان اسلام و شوون مسلمین و کشور هایشان در مقابل هجوم دشمنان دفاع کنند، ناگزیر باید مسلح شده و آموزشهای نظامی را فراگیرند، و تشکل و انسجام خود را هرچه استوارتر کنند، به همین جهت برای جلوگیری از هرج و مرج، و نظم هرچه بیشتر امور، خواه ناخواه نیازمند به امیر و فرماندهٔ با کفایت و صلاحیت هستند که

می‌توان نام او را امام گذاشت که در این صورت، بر خلاف آنچه در جهاد ابتدایی فرموده‌اند امامت شرط وجود است نه شرط وجوب.

از سوی دیگر، روایت‌هایی در باب ۱۳ کتاب الجهاد و سائل الشیعه و باب ۱۲ مستدرک الوسائل درج شده که موهم این معناست که پیش از قیام قائم (عج) اگرچه هزاران سال هم طول بکشد در مقابل فساد و ظلم و تهاجم دشمنان، قیام جایز نیست و باید سکوت و سکون اختیار کرد. که خلاصه پاسخ آنها و بیان مراد واقعی از این گونه روایات، پس از چشم‌پوشی از ضعف سندشان از این قرار است:

۱- این روایات در مقام بیان اخبار غیبی نظیر بیان مدت خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگر فتنه‌ها و مصیبت‌هایی که در آن زمان اتفاق افتاده می‌باشد، نه در صدد امر به سکوت و عدم قیام، و گر نه امیرالمؤمنین (ع) اولین کسی بود که برخلاف آنها عمل نمود و نیز سیدالشهداء امام حسین (ع).

۲- نهی از خروج همراه با کسی که مردم را به ناروا و به باطل به اطاعت خویش فرا می‌خواند در مقابل کسی که مردم را به اقامه حق و بازگرداندن حکومت به اهلس دعوت می‌کند.

۳- بیان علامتهای حتمی قائم به حق برای رفع شبهه از ذهن شنونده.

۴- نهی از شتابزدگی و عجله در مبارزه که قهراً هنگامی که زمینه و مقدماتش فراهم نبوده و زمانش فرا نرسیده باشد بسیار مضر و شکننده است.

۵- احتمالاً بیان این نکته که تنها قیام و انقلابی که صددرصد به اهدافش می‌رسد قیام قائم به حق (ع) در آخر الزمان است و سایر انقلابها به این سطح از پیروزی دست نخواهند یافت، اگرچه پیروزیهای نسبی به دست آورده و نتایجی همچون اتمام حجت یا فواید دیگری بر آن مترتب باشد و به همین جهت ما قائل به وجوب آن شدیم و شما بخوبی می‌دانید که قیام و انقلابی که صددرصد به پیروزی رسیده باشد و در سطح همه مردم جهان فراگیر باشد تا کنون حتی به دست پیامبر اکرم (ص) نیز تحقق نیافته است.

۶- بیان یک قضیه شخصی و جزئی که به حادثه یا شخص خاصی مربوط می‌شده نه به آن صورت که بتوان از آن القای خصوصیت نموده و به عنوان یک حکم کلی به آن استناد نمود.

و وجوه دیگری نظیر موارد فوق که در تبیین روایات می‌توان بیان کرد.

در هر صورت این گونه روایتها قدرت مقابله بادل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر باتمام گستردگی آن را ندارد و نمی‌توان در برابر ضرورت اقامه دولت عدل، و وجوب اجرای

قوانین اسلام، و محدود نبودن شریعت اسلام به وقت و زمان خاص به آنها تمسک نمود. سخن در این فصل به درازا کشید. همین جا کلام را به پایان برده و از فضیلتی محترم انتظار دارم که خود، این مباحث را دنبال نموده و به شرح و بسط آن بپردازند، چرا که ما اینجا در حاشیه مباحث، به درج آن پرداختیم و ان شاء الله در مسئله شانزدهم از فصل ششم بخش پنجم کتاب به هنگام بحث از حکم قیام و مبارزه مسلحانه علیه جباران و طاغوت‌های زمان- که بحث بسیار ظریف و لطیفی است و ارتباط تنگاتنگ با مطالب این فصل دارد- باز به بررسی این گونه مباحث خواهیم پرداخت.